باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۱۲۶

رده‌بندی دیویی: ج.۳ ۱۳۱۰ د ۵۹۷ الف ۲ / ۹۵۵

سرشناسه: اعتماد السلطنه، محمدحسن بن علی، ۱۲۵۹-۱۳۱۳ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: درر التیجان

کاتب: محمدصادق تویسرکانی — تاریخ کتابت:

محل نشر: طهران — ناشر: دارالطباعه دولتی — تاریخ نشر: ۱۳۱۰ ق

صفحه شمار: ج.۳ (۱۵۷، ۷۰، ۲۱ص) مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی — ابعاد: ۲۱×۳۳ — نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐

توضیحات: چند نفر زن هندوستانی — تاریخ ثبت: ۱۳۱۰

یادداشتها: ۱. در پایان، کتاب تطبیق لغات جغرافیا از مولف تاریخ ۱۳۱۱ هجری قمری آمده است. ۲. منول به نجوهات اسامی سلاطین مجاور درباره دولت ...

موضوع(ها):
۱. ایران - تاریخ - اشکانیان، ۲۴۹ ق.م - ۲۲۵م. ۲. نثر فارسی - قرن ۱۳ق.

شناسه(های) افزوده: الف. تویسرکانی، محمدصادق، کاتب.
ب. عنوان.

فهرستنگار: اسدزاده — تاریخ فهرستنگاری: دی ۸۹

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب درر التیجان - فارسی جلد سوم

مؤلف اعتمادالسلطنه محمد حسن خان

سال ۱۳۴۸ خورشیدی

چاپی سنگی نسخ طبع طهران

سال طبع ۱۳۱۰ ق عدد اوراق ۱۵۵ ۲۱×۲۱

جزء کتب تاریخ شماره

شماره عمومی ۳۴۶۲ شماره قبض

واقف ... هندوستانی تاریخ وقف شهریور ۱۳۱۰

طول ۳۴ عرض ۲۱ قفسه

شماره عمومی ۳۱۲۶

۶۹/۴/۱۷

۳۵۲

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد [illegible]

تقدیمی چند نفر زن از اهالی هندوستان

چهارم شهریور ۱۳۱۰

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۲۴۶۲

ناصرالدین شاه

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس باد خدا را که از عنایت و جود — جهانیان را آورد از عدم بوجود
سپس درود و سلامی فزون ز حد بینا — بپیمبران گزین از کردگار ودود
علی الخصوص رسول کریم خاتم را — که خوانده است خدا اش محمد محمود
همان نیز بود خاص آل پیغمبر — تحیتی که بود مستدام و نامعدود

اما بعد پیوسته از درگاه احدیت عز اسمه و جل ذکره مسئلت این بود که بنگارش جلد سیم کتاب تاریخ اشکانیان موسوم به دُرَرُ التیجان فی تاریخ بنی الاشکان موفق گردد و این خدمت را وسیله جلب مکارم و مراحم بندگان آستان سپهر نشان اقدس شاهنشاه جمجاه ایران خسرو عادل صاحبقران وارث تخت و تاج کیان شهریار دارا دربان پادشاه اسکندرشان ولینعمت همایون کل اهالی ممالک محروسه صانها الله تعالی عن الحدثان السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان اعلیحضرت قوی شوکت خلد الله ملکه و سلطانه نماید و عموم ابنای وطن را بمعلوماتی که تاکنون مجهول بوده نایل سازد بنابرین درین حجسته زمان که توفیق سعادت را رفیق می بیند قدم درین فرخنده طریق میگذارد و بتسوید این اوراق میپردازد و پس از اکمال شرح سلطنت سلاطین اشکانی چنانکه پیش وعده کرده لغات جغرافیائی قدیم را که در این سه جلد کتاب مذکور است

وامروز باسم دیگر مشهور توضیح مینماید و مبین میسازد فلان ناحیه یا فلان کوه و رود که در ازمنه سالفه فلان اسم داشته حالا چه نام دارد و این تبیین برای فهم مطالب کتاب مؤیدی بس نافع و مفید است و هر کس بسهولت از آن مستفید و من الله التوفیق والتأیید

فصل شانزدهم

در شرح سلطنت اشک یا ارشال یا ارساس شانزدهم موسوم به فرهاد پنجم

در اواخر جلد دوم این کتاب در شرح سلطنت اشک پانزدهم یا فرهاد چهارم نگاشته ایم که این پادشاه را از موزا کنیزک رومی که قیصر روم بتقریب الکبری برای فرهاد چهارم بهدیه فرستاده بود پسری بوجود آمد و او را فراهاتاسس نامید و فراهاتاسس ممکن است محرف فرهادچه باشد یعنی فرهاد کوچک نیز گفته ایم این پسر با مادر خود دست بهم داده فرهاد چهارم را بزهر مسموم و مقتول نمودند تا بعد از او سلطنت فراهاتسس را باشد و سایر اولاد فرهاد چهارم مدعی تخت و تاج پادشاهی ایران و مضافات نگردند و ملک بی منازع فرزند موزا را باشد اینک گوئیم اکابر مورخین و نویسنده های معتبر فراهاتاسس که اشک شانزدهم است فرهاد پنجم مینویسند ما نیز متابعت کرده معروض میداریم که فرهاد پنجم دو سال قبل از میلاد حضرت عیسی علیه السلام پدر خود را از زندگانی محروم کرده بر تختی خون آلوده که از شومی بجای سرخی رنگی سیاه داشت جلوس کرد و مآل کار و مال چنین سلطنتی هویداست بر اهل نظر پیدا که مملکتی را بکشتن پدر مالک شدن چنان باشد که گنجی را در خاک نهفتن و با ماری دست و گریبان گشتن و بهمین جهت و بواسطه فرومایگی و نژاد پست مادر او موزا طولی نکشید که دل ها قاطبه از وی سرد شده رنجیده خلع و هلاکش نمودند و آرودنامی از سلسله و خانواده اشکانیین را که نسبا شاهزاده بود بسریر سلطنت متمکن ساختند و یکی از مشاهیر مصنفین گوید فرهاد پنجم را چون از پادشاهی انداختند طرد و نفی کردند و او به اجل طبیعی درگذشت

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بفروش شد ...

شرح مجمل سلطنت فرهاد پنجم این بود که ذکر شد اما مفصل آن از قراریکه استاد
مستر رلنسن مورخ و نگارندهٔ معتبر انگلیس که از پیش ترجمهٔ حالش نگاشته شده و سایر
ارباب خبر نوشته‌اند این است که چون این پادشاه بر اریکهٔ پادشاهی نشست مانند پدر
خود ادعا کرد که مملکت ارمنستان از مضافات ایران است و باید مطیع و منقاد این دولت
باشد بنابراین سفیری بدربار اگوست قیصر روم فرستاد و درخواست عقد صلح و عهد
مودتی از نو کرد بعبارت اخری میخواست دولت روم همان دوستی و اتحادی که با پدرش
فرهاد چهارم داشته با او نیز داشته باشد در باب ادعای خود بر مملکت ارمنستان
صراحةً چیزی اظهار نکرده اما خواهش نموده بود چهار نفر برادر او را که در دربار
روم اقامت داشتند بغیر تسلیم نمایند و شک نیست که مقصودش آنکه چون شاهزادگان
بایران آیند آنها را نابود کند اگوست فرستادهٔ فرهاد پنجم را وقعی نگذاشته جواب
او را در کمال بی اعتنائی نوشت و در عنوان نامه او را پادشاه نخواند فرهاد نامید
و بس بدون القاب سلطنتی و گفت لقب شاهنشاهی ایران که پیرموز ابخود داده
از روی استحقاق نیست باید از آن صرف نظر نماید و قشونی که در ارمنستان دارد
از آن مملکت بیرون آرد اما از بابت تسلیم کردن شاهزادگان اشکانی در نامهٔ
اگوست هیچ ذکری نشده بود یعنی این دعائیست که باجابت مقرون نمیشود
مقصود قیصر اینکه یکی از برادران او را رقیب وی قرار دهد و در صورتیکه فرهاد
دست از دعاوی خود نکشد و بر طبق میل دولت روم رفتار نکند شاهزادهٔ
اشکانی را پیش اندازد و کار خود را بسازد این بی اعتنائی اگوست بخرج فرهاد
پنجم که سری بزرگ یا سر بزرگی داشت نرفت در جواب نوشت (این نامه ایست
از فرهاد پنجم شاهنشاه پارت بسزار و فلان مطلب و فلان) اگوست دید از تهدید
او کاری ساخته نشد برای اقدام پرداخته نوادهٔ خود کایوس را مامور مشرق کرد
و باو گفت باید نفوذ دولت روم را در ارمنستان باعلی درجه رسانی اگرچه
بجنگ با سلطان اشکانی باشد شاهزادهٔ رومی با تجملی در خور شان امپراطوری
روم وارد شام شد پادشاه پارت متوحش گردید یکسال بعد از میلاد در یکی از جزایر
واقعه در شط فرات با کایوس ملاقات نمود در صورتیکه در یکطرف شط قشون رومی

حاضر

حاضر بودند و در طرف دیگر لشکر اشکانی در اینجا دولتین با هم قراری دادند و کار
بصلح انجامید و بعد از مصالحه پادشاه پارت و شاهزادهٔ روم یکدیگر را به اراضی خود
دعوت نمودند و رسوم مخالفت را بعمل آوردند و عساکر جانبین دارا بنوبت از حیثیت
عدد و عدت مساوی بود مختصر بعد از آنکه کایوس از فرهاد پنجم قول گرفت که کاری
بر ارمنستان نداشته باشد بشام بازگشت و پادشاه پارت خلاف تعهد نمود
چیزی نگذشت که ارمنستان دوچار اغتشاش شد و کایوس در دفع آن اقدامات
مینمود در ضمن مجاهدت در نزدیکی یکی از بروج آن مملکت زخمی برداشته بدرود
زندگانی گفت و بنابر مسطورات مورخین پادشاه پارت را در این کار مادی و
معنوی دخالتی نبوده و بکلی از مداخله در مملکت ارمنستان کناره مینموده حتی
بعد از هلاک کایوس باین خیال نیفتاده است
وجهت عمده اینکه فرهاد پنجم صرف نظر از مملکت ارمنستان نمود ظاهرا این بود
که در داخله اشکالات او را مشغول داشت و نمیگذاشت بفکر خارجه باشد بزرگان
پارت یعنی سران اشکانی از تمکین او استنکاف داشتند و علاوه بر پستی نژاد
و کنیززادگی کارهای بد میکرد از جمله مشهور شد که با مادر خود نزدیکی میکند
این مطلب راست باشد یا دروغ حقیقت را خدا میداند اما چیزیکه مسلم است این است
که احترامات فوق العاده دربارهٔ مادر خود منظور میداشت بلکه بمناسبت لفظ
موزا که از ارباب انواع یونانیها شمرده میشد وی را رب النوعی آسمانی میخواند
و ملکه لقب داده محبتی مفرط باو اظهار میکرد و صورت او را روی سکه نقش مینمود
و این سلوک و رفتار اسباب هرگونه سوء ظن بود فرهاد پنجم شاید از این وضع و
حرکت خواسته کنیز بودن مادر خود را در زیر پرده‌های تجمل و جلال و توقیر و اجلال
مستور دارد اما رؤسای اشکانی و اکابر گردنکشان قوم چگونه میتوانستند زیر
این بارها بروند و این عشوه‌ها را بقیمتهای گزاف بخرند بعلاوه در نظر داشتند
که آن بدگوهر دامن خود را بخون پدر تر کرده پس بهر جهت وی مبغوض اعاظم پارت
بود و از سلطنت چنین شخصی کراهت داشتند لهذا بعد از چند سال بخلاف
او برخاستند و بعد از زد و خوردی مختصر فرهاد پنجم را مقهور و خلع کردند و یکنفر

از شاهزادگان

از شاهزادگان اشکانی را که ارود نام داشت و محتمل که در ممالک خارجه میزیست وهیچ گمان نمیکرد بمقام منیع سلطنت فایز گردد طلبیدند و بر تخت پادشاهی نشاندند

بعضی گمان کرده اند فرهاد چهارم سفیر بروم فرستاد و مطالبهٔ برادران خود را نمود اما بر محققین پوشیده نیست که فرهاد چهارم در روم برادری نداشته که خواهش استرداد آن نماید

برخی ملاقات فرهاد پنجم و کایوس پسر خواندهٔ اگوست را در یکی از جزایر شط فرات از سوانح سال دویم میلادی دانسته اند اما اهل تدقیق استبعاد نموده گفته اند چون شاهزادهٔ مشار الیه خیلی وقت پیش از سنهٔ مزبوره مأمور مشرق شد نباید در حرکت خود اینقدر تعلل ورزد چنانکه از اقوال ولیه یوس مصنّف مشهور چنین بر می آید که یکسال بعد از میلاد آن ملاقات اتفاق افتاده است و نویسندهٔ مذکور خود در این ملاقات حضور داشته و آنرا از مطالب مهمّهٔ تاریخ شمرده است

یکی از مصنّفین میگوید فرهاد پنجم بدو جهت از دعاوی خود بمملکت ارمن دست کشید یکی آنکه کار داخلی خود را مختل میدید و اهالی را مستعد طغیان دیگر آنکه بر او معلوم شده بود که کایوس نوادهٔ قیصر روم با استعدادی کافی و کامل وارد شامات شده و ممکن است این علت اسباب زحمت او گردد

در باب نقش کردن صورت موزا در سکه زمرهٔ را عقیده این است که اینکار را فرهاد چهارم در اواخر عمر خود کرده اما معتبرین اهل فن اینکار را بفرهاد پنجم نسبت داده اند

باید دانست که در سکه های فرهاد پنجم نقشی که هست اینست که در یکطرف سر خود او ملاحظه میشود و بواسطهٔ دو علامت فتح تاج روی آن سر گذاشته شده و در طرف دیگر صورت سر موزا است و مسکوکاتی که این شکل را دارد مورّخ به سه تاریخ میباشد سال دو و یک قبل از میلاد و سنهٔ چهار بعد از میلاد

اگرچه هیچیک از مورّخین مدت ملک فرهاد پنجم را تعیین نکرده اما از تتبّع در کلمات قوم چنین مستفاد میشود که دو سال قبل از میلاد جلوس کرده

و در سنهٔ

و در سنهٔ چهارم از تاریخ میلادی در گذشته پس تقریباً پنج الی شش سال سلطنت نموده است

در یک دو کتاب تاریخ و غیره القاب این پادشاه را اوِرژِتِس و کایوس اپیفانس فیلهلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان ضبط کرده اما اکثر مورّخین معتبر القابی برای این پادشاه ذکر ننموده همانا کنیززادگی او و اعمال شنیعه اش خاصه پدرکشی وی را از هر لقب و شرافتی محروم ساخته است

زمرهٔ از مصنّفین فرهاد پنجم را اشک هفدهم دانسته و اشک شانزدهم را باسم تیرداد دویم نام برده اند اما این قول بنظر ضعیف می آید

فصل هفدهم

در شرح سلطنت اشک پارث یا ارساس هفدهم موسوم به ارود یا ارودس

چون فرهاد پنجم را بزرگان پارث یا اعاظم اشکانی خلع کردند در باب انتخاب پادشاه شوری نمودند و گفتند از آنجاکه اولاد فرهاد چهارم را تباهی اخلاق مغشوش ساخته و بسوء سیرت و راه کج انداخته لایق و قابل سلطنت و نگهداری زمام و انجام مهام مملکت نیستند و عدول از سلسله نیز جایز نباشد بنابرین از همین خانواده ارودس یا ارود نامی را با پادشاهی برداشتند و تاج پادشاهی بر سرش گذاشتند و ظن غالب آنکه ارود یا ارودس محرّف اوروزد یعنی هرمز باشد در هر حال ارود بعد از جلوس بر سریر سلطنت از راه راست منحرف شد و در کار کشورداری طریق نادرستی پیش گرفت کارهای ناهنجار کرد و اعمال زشت را نیک پنداشت لهذا همان اشخاص که او را برای این رتبهٔ منیع و مقام رفیع برگزیدند از تخت بزیرش کشیدند و بر تخته تابوتش نشاندند

یکی از مورّخین معتبر مینویسد پس از خلع فرهاد پنجم سران و بزرگان دولت اشکانی در کار ملک مشورت کردند و نتیجهٔ آراء و اقوال آنها این شد که ادارهٔ مملکت

ایران

ایران بالضروره منوط و متوقف بوجود سلطان است و اصول حکومت جمهوری را
با طبیعت مردم این سرزمین بهیچ نحو ظاهر و نمایان و چون فرزندان فرهاد چهارم
در خور انتخاب نباشند و پادشاهی را نشایند چه کنیز زاده ایطالیائی نیز از ایشان
و اگر آنها را حق سلطنت دهیم او و اولاد او ذیحق شوند پس باید از فروع این سلسله
یکی را بر اریکه سلطنت نشانند تا وی باصلاح مفاسد پردازد و کارها را بتوجهی لایق
بسازد ارود نامی را انتخاب و تاج دادند و مقالید حکم را در کف اختیار او نهادند
اما او نیز مردی نابکار بود و کارهای ناپسند مینمود و ارباب خرد دانستند یکی از قوانین
و رسوم اشکانیان اینکه پادشاه و بزرگان و کارگذاران دولت جمله باید همیشه مسلح
باشند در اینصورت کشتن ارود غفلةً برای امرای با اسلحه کاری آسان بود باهم
در اینباب متفق شدند و او را در موقعی هلاک نمودند و ونون یا اونون یا ونونس
طلبیده صاحب اورنگ پادشاهی کردند و این اسم را یونانیها و فرنگیها هر طور تلفظ
کنند برما مسلم است که محرف انوش است و انوش یکی از چهار پسر فرهاد چهارم است
که بطور گروگان در روم بود

استادی مستر رلنسن میگوید سلسله نسب اردس بدرستی معلوم نیست یعنی همینقدر
معین است که اشکانی است محتمل یکی از شاهزادگان پارث بوده که بواسطه اندیشه از
خطرهای زیاد در مملکتی از ممالک خارجه زندگانی مینموده و در حالت انزوا بی اسم
و رسم میزیسته و هیچ امید نداشته که روزی حکمران کشور و مالک ممالک وافر
گردد ناگاه فرستاده امنای دولت اشکانی را ببیند که وی را میطلبند و از جانب
سران قوم بسلطنت دعوت مینماید

اینچنین پادشاهزاده بعد از جلوس بر سریر پادشاهی میبایست نیکوکار و درست
رفتار باشد بعدل و داد کار کند و شیوه مرضیه اختیار نماید اردوس بر خلاف
چون تکیه بر تختگاه داد و خود را حکمران و پادشاه دید راه اعتساف پیش گرفت
و از طریق مروت و انصاف انحراف جست مردم از سوء سلوک او منزجر گشتند
و امرای پارث مجدداً رایت طغیان برافراشتند و او را در ضیافت و جشن یا
در صید و شکار بکشتند و ژزف مورخ و سردار یهود تنها شخصی است که تصریح
باینمطلب

باینمطلب نموده است

تاسیت مورخ مشهور بدلایل ثابت مینماید که دو نفر پادشاه اشکانی دیگر بعد از
فرهاد چهارم و قبل از اردوان سیم سلطنت کرده اند یعنی وعذاب هر چه تمامتر
کشته اند

در هر حال بعد از ارودس پارتها و سران پارتی مامورین نزد اگوست قیصر روم فرستادند
و درخواست کردند که انوش پسر ارشد فرهاد چهارم را مرخص کند تا او بایران آید
و تخت و تاج موروثی خود را تملک نماید قیصر بمیل این مسئلت را قبول کرد و آن
سلطنت شاهزاده که در روم تربیت شده بر طبق مصلحت حال دولت قیصری
است و برا اجازه حرکت داد و او بایران آمده بر سریر پادشاهی اشکانیان
جلوس کرد

مدت ملک ارودس با هم ظاهراً چهار سال بوده است و القاب او وژنس
دیکائیوس اپیفانس فیلهلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان
عهد سلطنت این پادشاه را جز خودسری و شرارت و اجحاف سوانحی نیست که
قابل ذکر باشد

فصل هیجدهم

در سلطنت اشک یا ارشک یا ارشاک یا ارساس هیجدهم و نون یا ونونس یا اونونس

اسم اشک هیجدهم را مورخین فرنگ ونون و ونونس و اونونس نوشته و در هر صورت این
کلمه انوش بوده که بصور مذکوره تحریف شده و القاب انوش اوژرژس دیکائیوس اپیفانس
فیلهلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

بعضی را عقیده این است که انوش نوزدهم پادشاه اشکانی است چنانکه ما خود در جلد
اول در آنجا که اسامی سلاطین اشکانی را نگاشتیم انوش را نوزدهم پادشاه ضبط
و ثبت نمودیم لکن بعد از تصفح کتب و تتبع کامل معلوم و محقق شد که انوش هیجدهم
سلطان

سلطان اشکانی است و چون این نقطه از تاریخ اشکانیان قدری مظلم بلکه نزدیک بحالت ابهام است اسباب سهو چند نفر از مصنفین گردیده خلاصه چون ارود که هرمز باشد کشته شد بزرگان پارث سفیری بدربار دولت روم فرستاده از اگوست قیصر روم درخواست نمودند که یکی از چهار پسر فرهاد چهارم را که در پایتخت قیصر بطور گروگان میزیستند منتخب کرده بایران روانه نماید که بر تخت سلطنت اشکانی جلوس کند و تاج پادشاهی ایران را بر سر گذارد. بزعم برخی خود امرا و سران پارث انوش را انتخاب کرده و از قیصر مستدعی شده که او را برای سلطنت باین مملکت گسیل فرماید وجهت این انتخاب آنکه انوش ارشد اولاد فرهاد چهارم یا اعقل از سه پسر دیگر بوده است در هر حال اگوست قبول این مسئلت و خواهش نموده و اینکار را اسباب مزید اعتبار خود دانسته انوش را بایران فرستاد و عظمای پارث او را بر سریر سلطنت جلوس دادند و این واقعه مطابق بود با سال چهارم از تاریخ میلادی و سنهٔ سی و پنجم امپراطوری اگوست قیصر روم

امرا و اکابر اشکانی ابتدا بعد از قدوم انوش بشاشتی بکمال اظهار کرده بوجود او مستظهر و خوشحال بودند اما از آنجا که این شاهزاده در روم تربیت یافته ملایمت و حسن خلقی داشت و چندان بشکار و سواری و تجمل و زینت ظاهر و اظهار شوکت و جلال مایل نبود و در کوچه ها ساده و بدون پیرایه ها حرکت مینمود و بمهمانیهای نامطبوع که ملت پارث آنرا خیلی مطبوع میدانستند اقدام و اصراری نداشت و پارهٔ خشونتها از و بظهور نمیرسید در حقیقت آداب و رسوم و عادات او مغایر و مباین با رسوم و آداب و عادات اشکانیان بود از و رنجیده خاطر شده متنفر گردیدند بلکه چیز هائی اسباب تکمیل این تنفر میگشت و آن این بود که انوش جمعی از اهالی یونان را با خود بایران آورده التفاتی خاص بآنها داشت و وقتی مخصوص میگذاشت و این فقره اسباب حسد و بغض بزرگان پارث میگشت

یکی از مورخین تصریح کرده میگوید چون اشکانیان بخشونت معتاد بودند انوش که پادشاه مؤدب و دارای طبعی لطیف بود در نظر آنها نالایق و بیکاره مینمود و محاسن او را معایب میپنداشتند مثلا انوش هر کس را بآسانی بار میداد و مورد توجه و عاطفت خود

قرار داده

قرار داده بذل عنایت میکرد و مردم بجای اینکه از این تلطف شاکر و ممنون شوند بیزار و دلسرد میگشتند و میگفتند این شخص را جبروت پادشاهی نیست و حالتا به اواسط الناس شبیه است و این از آنست که مدت مدیدی در روم در حالت اسیری زندگانی کرده خلاصه هرچه انوش باستمالت اهالی پرداخت و بر ملاطفت و مهربانی افزود قلوب بیشتر از او نافر گشت تا آنکه یکباره مکنون ضمایر آشکار شد و بهانه بدست آوردند و گفتند چون این شاهزاده را قیصر روم بپادشاهی ایران انتخاب کرده و فرستاده است البته ممنون اگوست میباشد و سلطنت او در این مملکت سبب میشود که ایران بسمت تبعیت بر روم بهم رساند بنابراین مصلحت نیست که تخت و تاج دولت اشکانی او را باشد چه اگر او در سلطنت بماند دولت ایران رو بتنزل گذارد و عظمتی که بواسطهٔ کشتن کراسوس و شکست آنتوان حاصل کرده از میان برود و البته کسیکه بسمت بندگی نسبت بقیصر دارد اگر مالک مملکتی باشد چنان باشد که آن مملکت یکی از ایالات روم است

مختصر ارکان دولت اشکانی متفق القول گشته گفتند پادشاهی که قیصر روم برای ما فرستد بکار ما نیاید دولت ایران که با دولت روم همشان است پادشاه خود را اجل میداند زیر بار این ننگ نمیرود این بگفتند و بر انوش بشوریدند ربقهٔ اطاعت او را از گردن انداختند و اردوان نامی را طلبیده که بجای انوش پادشاهی دهند و این در سال شانزدهم از تاریخ میلادی بود

این اردوان نیز از سلسلهٔ اشکانی بوده در میان طایفهٔ داهی که در رغاک دهستان در سواحل دریای خزر سکنی داشتند نشو و نما کرده در آنوقت در مدیا آتروپاتن یعنی آذربایجان حکمرانی مینمود

در عهد قدیم بهر کس تکلیف سلطنت میکردند بدون اینکه ملاحظهٔ شرایط آنرا نماید و تصور کند که آیا از عهده برمی آید یا نمی آید فوراً قبول میکرد چنانکه اردوان هم بمحض اظهار مصمم تقلد این امر خطیر گردیده با دستهٔ قشونی که از رعایای او بودند عازم پارث شد انوش که غالب رعایا میل قلبی باو داشتند بتجهیز عسکر نموده با اردوان مقابل گشته دو حریف با هم جنگهای سخت کردند و آخر الأمر والی مدیا مقهور و منهزم

شده

شده و آثار مملکت خود را پیش گرفت انوش بعد از غلبه بعادت رومیها حکم کرد پولی
سکه زدند که در یک روی آن سر خود او را نقش کرده و در پشت آن آثار و علایم نصرت
مشاهده میشد اردوان در ثانی لشکری بعدد و عدت بیش از پیش حاضر و مسلح نموده
آهنگ جنگ انوش کرد و این دفعه فتح و غلبه او را نصیب شد انوش بطرف سلوسی کنار
دجله گریخته و لشکر شکست خوردهٔ او بواسطهٔ تعاقب عساکر اردوان رنج و زحمت بیشمار
دیدند تا آنکه از سلوسی با پادشاه خود متوجه بلاد ارمن گردیدند اردوان مظفر و
منصور وارد طیسفون شده در آنجا بر سریر پادشاهی جلوس کرد و این در سال هجدهم
از تاریخ میلادی بود

چون انوش به ارمنستان رسید اتفاقا آن مملکت در آن وقت سلطانی نداشت و اهالی
از نداشتن پادشاه در زحمت بودند بنابراین قدوم انوش را مغتنم شمرده او را بپادشاهی
برداشتند و از آنجا که دولت روم مملکت ارمن را تابع خود میدانست تیبر قیصر روم
که بجای اگوست امپراطوری روم داشت میخواست انوش را در ظل حمایت خود قرار دهد
و از او کمک کند اما اردوان سفیری بدربار تیبر فرستاده باو معلوم کرد که اگر قصد
امداد انوش نماید باید مهیای جنگ و زد و خورد با عساکر اشکانی باشد تیبر که
این بدید از خیال خود منصرف شد و از معاونت انوش تقاعد نمود

نیز اردوان فرستادهٔ به ارمن فرستاده اظهار داشت که انوش بآن مملکت گریخته
و پناه یافته باید او را تسلیم کنید وگرنه کارزار است و قشونی هم مامور ارمن
نمود بیچاره انوش خود را در خطر کلی دید عزیمت شام کرد که در کنف رعایت کرتی
کوس سیلانوس والی این ولایت از جانب دولت روم ایمن باشد والی مشار الیه
او را در نهایت خوبی پذیرفته شرایط احترام انوش را مرعی و منظور
داشت

یکی از مورخین مینویسد چون خبر ورود انوش بشام و بر سیلانوس بروم
رسید تیبر بوالی خود در شام نوشت مقدم این شاهزاده را خیلی گرامی
دارد و باو اعزاز و احترام فوق العاده نماید چه او در روم تربیت یافته و بسا
مودت با این دولت دارد اما متوجه باش که فرار نکند

مقارن

مقارن انحلال مجلس سنا دولت روم ژرمانیکوس پسر دروزوس را که برادرزادهٔ
تیبر قیصر روم بود باسم رئیس عساکر شرقی با اختیار تمام مامور ترشام نمود قبل از
آنکه این شخص وارد ترشام شود اردوان پادشاه اشکانی پسر خود اروداهرز را
بپادشاهی ارمنستان فرستاده بود چون رئیس عساکر شرقی بمحل ماموریت خود رسید
در حال حقوق دولت روم را بمملکت ارمن عنوان کرده و اشکانیان را مکلف و مجبور
ساخت که از تصاحب و تملک ارمنستان صرف نظر نمایند و مقصود عمدهٔ از
ماموریت ژرمانیکوس همین بود که ممالک شرقی برای دولت روم مصفی و مسلم باشد
رئیس عساکر شرق که مردی عاقل و کافی بود به اردوان اظهار داشت که اگر دست از
ادعای خود بر ارمنستان کشد او انوش را از شام که قرب جوار با ایران دارد تبعید
خواهد نمود و سلطنت اشکانی از چنین مدعی بحقی که ممکن است هر روز اسباب
مخمصه برای دولت ایران شود آسوده میشود اردوان از ارمنستان صرف نظر کرد
و ژرمانیکوس انوش را بنواحی کیلیکا که امروز معروف به ایچ ایل است فرستاد
(کیلیکا در قدیم اسم ولایتی بوده در آسیای صغیر و قصبهٔ آن را طرسوس میگفته اند)
انوش با نفوذ و اموالی که داشت عازم ایچ ایل شده و میخواست بواسطهٔ نفوذ خود
دسته قشونی برای حفظ نفس خود داشته باشد و در بین راه مبلغی بمستحفظ خویش
داد که در حراست و سختگیری نکند بلکه بجانبی فرار نماید مستحفظ آن مبلغ را
گرفت و بنای اغماض را گذاشت انوش فرار کرد اما همان مستحفظ او را تعاقب نمود و
در عبور از معبر رود سیحان وی را بکشت و آن پادشاه اشکانی که فی الحقیقه در عقل
و کمال و ادب بر جمله برتری داشت در سال نوزدهم میلادی در عالم بدبختی جان بداد
و چون او بعد از غلبهٔ اردوان به ارمن گریخت و اهالی ارمنستان میخواستند
وی را بپادشاهی بردارند یا چند روزی برداشتند بعضی از مورخین گمان کرده اند
انوش پادشاه ارمن کبیر بوده است و از آنجا که ترجمهٔ حال ژرمانیکوس را
در تاریخ انوش مدخلیتی است مختصرا بنگارش آن میپردازیم

ترجمهٔ حال ژرمانیکوس

ژرمانیکوس

ژرمانیکوس چنانکه در فوق اشاره نمودیم پسر دروزس و برادرزادهٔ تیبر
قیصر روم بود و اسم و کنیهٔ خود او دروزس نرو چون در امپراطوری تیبر در ژرمن
که المان باشد آشوب و طغیانی بظهور رسید قیصر او را مأمور آن مملکت
نمود که نایرهٔ فتنه را منطفی سازد ژرمانیکوس از آنجا که مردی قابل و دانا و عاقل و
مدبّر بود همینکه بژرمن آمد اهالی مملکت خود را مرحمید آن او ندیده اسلحهٔ
خویش را رها کرده تسلیم وی شدند تیبر قیصر بظاهر از برادرزاده ممنون شد
باو لقب ژرمانیکوس داد یعنی مغلوب و آرام کنندهٔ ژرمن لکن در باطن بر او حسد
برد و برای آنکه او را دور سازد و در مشکلات اندازد مأمور بشام و ریاست
عسکر شرقش نمود او در این مأموریت نیز کفایت و درایت خود را ظاهر ساخت
و بدانش و بزرگی مشهور گردید ژرمانیکوس در اوایل سال هیجدهم از تاریخ
میلادی وارد آسیا شده بر ارتاکزاتا پای تخت ارمنستان آمد و بواسطهٔ
حسن سلوک ارامنه را بخود مایل نمود مظنون این بود که ژرمانیکوس انوش را
بپادشاهی ارمنستان برقرار نماید اما اینکار دو عیب داشت یکی آنکه ارامنه
آن شاهزاده را از مملکت خود رانده بودند و میل نداشتند بعد از راندن باز
او را بخوانند و بپادشاهی بردارند دیگر آنکه اردوان پادشاه اشکانی ازین
فقره رنجش حاصل نمود و ممکن بود برای دولت روم اسباب مخمصه و زحمتی فراهم آید
اردوان میل داشت ژرمانیکوس پادشاهی پسرش هرمزد را در ارمنستان تصدیق
نماید این هم نقض غرضی برای دولت روم بود و مفاد آن تصدیق این میشد که
دولت روم از جمیع اعتبار و اقتداری که در آسیای مغربی داشت صرف نظر
نموده است برای احتراز ازین غایله ژرمانیکوس یکنفر شاهزادهٔ خارجه را که
در ارمنستان نشو و نما کرده و از آداب و رسوم ارامنه اطلاع کامل داشت و
بزرگان ارمن باو میل و اعتقادی داشتند بسلطنت این مملکت داد اسم این
شاهزاده زنو بود و چندی در پنتوس سلطنت داشت چون ژرمانیکوس در
آرتاکزاتا زنو را پادشاهی ارمن داد او را آرتاکزیاس نامید تا بیت مورّخ
گوید آرتاکزاتا مخفف آرتاکزیاساتا میباشد و آرتاکزیاساتا یعنی شهر آرتاکزیاس

وچنین

وچنین بنظر می آید که آرتاکزیاس از آرتاکزاتا مشتق شده مصنّف دیگر میگوید
آرتاکزیاس بمعنی عظمت یا سلطنت است و چون زنو بعد از پادشاهی ارمنستان
میبایست اسم یونانی خود را تغییر دهد و اسم ارمنی قبول کند خود را آرتاکزیاس
نامید و یک دو نفر دیگر نیز بهمین اسم قبل از آرتاکزیاس در ارمن پادشاهی
کرده اند و این اسم همان است که بعد اردشیر کردند و در اصل معنی مقصود شاهنشا
بهر حال ژرمانیکوس خود را از مخمصه باین تدبیر خلاص کرد بعد از آن سفرا از جانب
اردوان نزد ژرمانیکوس آمدند و اظهار داشتند که پادشاه اشکانی معاهده را
که دولت اشکانی با دولت روم داشته مستحکم میداند و طالب است با ژرمانیکوس
مجدداً عهد مودّتی برقرار نماید و برای پذیرایی سردار روم تا ساحل رود
فرات خواهد آمد و خواهش دارد انوش را از نزدیکی سرحد ایران دور کنند
و نگذارند با بزرگان اشکانی ارسال و مرسول داشته باشد ژرمانیکوس سفرای
اردوان را بخوبی پذیرفته و جوابی از روی ادب بآنها داد اما مسئلهٔ ملاقات را
مبهم گذاشت و انوش را چنانکه پیش ذکر شد تبعید نمود و در اثنای فرار
بقتل رسید

اما ژرمانیکوس چون محسود و مبغوض تیبر بود و خیال اعدام او را داشت
پیزو نامی از اراذل را که از دوستان تیبر بود ولایت شرق داد و پیزو
بدستور العمل تیبر ژرمانیکوس را مسموم نمود و این در سنهٔ نوزدهم از تاریخ
میلادی و در سال سی و چهارم عمر ژرمانیکوس واقع شد زوجهٔ ژرمانیکوس
مسمّاة باغریپینا بقاعدهٔ رومیان جسد شوهر را سوزانیده خاکستر آن را
بروم فرستاد و خواست تا پیزو در باب قتل شوهرش محاکمه نماید پیزو دانست
که تیبر طرفداری او نخواهد کرد ناچار خود را هلاک نمود

فصل نوزدهم

فصل نوزدهم

در سلطنت اشک نوزدهم که اردوان سیم باشد

اشک نوزدهم یا اردوان سیم ملقب به اوزرس دیکائوس اپیفانس فیلهلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان بعد از فرار انوش از ممالک ایران چنانکه در فصل پیش ذکر شد بر تخت سلطنت جلوس کرد و این در سال هیجدهم از تاریخ میلادی بود

اصحاب سیر و ارباب خبر دانند که فرهاد چهارم یا اشک پانزدهم از فرط حقد و حسد و سوء سیرت اکثر شاهزادگان اشکانی را معدوم و هلاک نموده و تنی چند که زنده بودند در بلاد و ممالک خارجه منزوی بشدند و بعضی نسبت قتل شاهزادگان را به اردوان سیم که اشک نوزدهم باشد میدهند و اردوان اصلاً از قبیلهٔ معروفهٔ داهی از قبایل اسکیث که در طرف شرقی بحر خزر یعنی در اراضی دهستان سکنی داشتند بود و چندی در آذربایجان سلطنت مینمود بعد بشرحی که پیش گفتیم او را برای جلوس بر سریر اشکانی طلب کردند وی آمد و از انوش شکست خورد و پناه به اهل قبیلهٔ خود که قوم داهی باشند برد و بمعاونت آنها بازگشته انوش را منهزم ساخته در سنهٔ مزبوره مالک تخت و تاج اشکانیان گردید این پادشاه بجهت تحمل شدائد غربت و بواسطهٔ اینکه در میان قومی وحشی و جنگجو تربیت شده بود تندخو گشته و خشونتی بکمال داشت و با مردم ایران زائد الوصف تندی و بدرفتاری میکرد و چنین بنظر می‌آمد که با اهل مملکت عداوت مخصوصی دارد و در صدد کینه‌کشی و انتقام از آنها میباشد فی الحقیقه در عهد سلطنت او مردم ایران روی راحت و آسایش ندیدند و بوئی از فراغت و امنیت خاطر نشنیدند خلاصه اردوان چون خود را مالک ممالک اشکانیان دید لشکر بارمنستان کشید و دولت روم را تهدید بجنگ نمود برای اینکه از انوش حمایت ننماید انوش چنانکه در فوق مسطور شد استعداد مقاومت در خود ندید

از ارمن به برّ شام رفت و ژرمانیکوس سابق الذکر برای اینکه خیال تیبر قیصر روم را مشوب ندارد انوش را تبعید نمود بنابرین اردوان را با ژرمانیکوس حالت مودتی حاصل آمد و چون ژرمانیکوس درگذشت اردوان زیاده از حد متاسف گشت برای عزاداری او سه روز دست از صید و شکار کشید و قدغن کرد که ایام ثلاثه عیش و طرب در سرای سلطنتی متروک باشد و خود اظهار افسردگی و هم و غم مینمود مع ذلک چیزی از مرگ ژرمانیکوس نگذشت که اردوان مدعی دولت روم گشت یعنی میدانست تیبر قیصر روم در سن هفتاد و پنجسالگی است و میل ندارد متحمل زحمت لشکرکشی و جنگ با سلاطین ممالک بعیده گردد نیز از ویطلیوس که در برّ شام بجای ژرمانیکوس بود اندیشه و بیمی نداشت بنابرین قشونی مامور ارمنستان نمود و رومیها را از آن سرزمین طرد کرد و ارمن ضمیمهٔ ممالک اشکانیان گشت چون این خبر بروم رسید سفرا بایران فرستادند و از علت نقض عهد استعلام نمودند اردوان در جواب آنها گفت مملکت ارمنستان از زمان قدیم ملک اشکانیان بوده و درست نیست که بناحق در تصرف دولت روم باشد و اردوان درین حرکت استرداد حقوق اسلاف خود را خواسته است غصبی نکرده و ملکی را بدون حق متصرف ننموده بعلاوه قطعهٔ بزرگی از آسیا از عهد قدیم ملک طلق ایران بوده باید دولت روم کما فی السابق آنرا بدولت ایران واگذار کند و نقود و اموالی که انوش از خزانهٔ اشکانی با خود داشته و پس از مقتول شدن رومیها آنرا تصاحب کرده‌اند باید پس دهند تا دولت اشکانی با دولت روم بر سر صلح آید و از خیال حمله بر آن مملکت درگذرد

از اتفاقات حسنه برای اردوان آنکه ویطلیوس که در ابتدای سنهٔ سی و چهار میلادی بجای ژرمانیکوس به برّ شام آمده بود و استقلال دولت روم را در شرق پابرجا مینمود کفایت و لیاقت ژرمانیکوس را نداشت و وجود او برای اردوان اسباب خیالی نبود دیگر آنکه آرتاکزیاس بازنوکه بسلطنت ارمنستان برقرار گشته بود بدرود این جهان گفته و ارمن حکمران و پادشاهی نداشت لهذا اردوان با قوت قلب در سنهٔ مذکوره یعنی سال سی و چهار میلادی لشکری بآن مملکت فرستاده آنجا را

تصاحب کردند و پسر ارشد خود را سلطان آن کشور داد تا بسبب عموم وتوریخ دیگر
که بضبط اینوافعه پرداخته اسم پسر اردوان را که در اینموقع پادشاهی ارمنستان
یافت فقط ارساس که مقصود اشك باشد ثبت کرده اند امّا البته اسم مخصوصی
داشته که سوانح نگاران اند بدرستی معلوم کنند

دولت روم ازین حرکات اردوان دلخوشی نداشت بزرگان دانشمندان ایران هم
علاوه بر دلتنگی ازین پادشاه از جنگ با خارجه خائف بودند وظهور آن را اسباب
خرابی مملکت و اهالی میدانستند مصلحت دیدند بعضی از آنها بدربار دولت
روم رفتند و از اردوان نزد تیبر شکایت کردند و از وی درخواست نمودند که
یکی از شاهزاده های اشکانی را که در روم زنده هستند با آنها بایران فرستند
تا سلطنت این مملکت را اداره نماید تیبر از حرکات اردوان خیلی اظهار تغیّر و
رنجش نمود فرهاد پسر فرهاد چهارم را که در روم زندگانی میکرد و زنده بود
با آنها همراه نمود که بایران آید و بر سریر سلطنت اشکانی جلوس نماید

عقیدهٔ بزرگان ایران این بود که چون شاهزادهٔ اشکانی را بساحل فرات آورند
فوراً اینخبر بممالك ایران میرسد و اهالی که کلاً شاکی میباشند یکباره شورش
و طغیان میکنند و سلطنت تغییر میکند از آنطرف تیبر خیال میکرد اگر تمام
مقاصد او از آمدن این شاهزادهٔ اشکانی بایران حاصل نشود اقلاً مردم مملکت
که هیجان آمده اند و آشوب عظیم برپا شده اردوان گرفتار مخمصه داخله میشود و
از پرداختن بخارجه صرف نظر میکند و دولت روم از شرّ او آسوده خواهد بود

امّا فرهاد بن فرهاد شاهزادهٔ ایرانی که چهل سال در روم اقامت داشت بعد از
حرکت برای آنکه عادات خود را با رسوم اشکانیان نزدیك کند تا در سلطنت اشکانی تغییر عادت داد ٤
بنظر بزرگان اینقوم ناپسند نیاید تغییر عادت موجب مرض شده در شام مریض شد
و درگذشت و اردوان از شنیدن خبر فوت او آسوده و بیخیال گشت کو بند
در همینموقع نامهٔ ناهنجاری بقیصر روم نوشت و چیزها در آن نامه درج کرد که
غافلهم در چنین کارها نکند و در صدد شد بلاد روان بر تیبر جای جوفیت
نیز که انجام مشاهده نمود تیرداد نام برادرزادهٔ فرهاد متوفی را که از نوادهای

فرهاد چهارم و شاهزادهٔ اشکانی بود بجای فرهاد فرستاد و بیش از پیش اسباب
اشکال برای اردوان فراهم آورد

از جمله فاراسمانس پادشاه ایبریا را که یك قسمت از گرجستان کارتیل بود بمخالفت
اردوان آغالید و او بر این شد که برادر خود مهرداد را پادشاه ارمنستان کند
و فاراسمانس بدادن رشوه ملازمان اشك یا ارساس پسر اردوان را بر آن داشت
که آقای خود را هلاك کردند و ارمنستان از تصرّف اردوان خارج شد پادشاه
اشکانی پسر خود ارود یا هرمز را مأمور کرد که با فاراسمانس مصاف دهد
امّا استعداد پادشاه ایبریا زیادتر بود و از اقوام مختلفه قشون داشت مثلاً
جماعتی از طایفهٔ سیتیك و قبیلهٔ سارماسی اجیر او بودند و رسم این قبایل بود
که برای جنگ کردن هر طرف که میخواست بوجهی اجیر میشدند علاوه بر این فاراسمانس
همسایهٔ خود یعنی اهالی البانی را (شیروانات) با خود متّفق کرده بود حاصل آنکه
هرمز پسر اردوان جنگی طولانی با پادشاه ایبریا کرد و آخرالامر در رزمی که تن بتن در
مشرق زمین معمول بوده مقهور و مغلوب دشمن گردید اردوان با زحمت و جهد میکرد
که قشونی بطرف ارمنستان کشد بلکه با پادشاه ایبریا مقابل شود و تلافی گذشته
کاری از پیش برد امّا دساپس و یطلیوس که از جانب قیصر روم در بر شام حکمران بود
و نفوذی که در ایران بواسطهٔ کارگذاران بطور رشوه ببزرگان بذل مینمود عنان
امنیّت و اقتدار را از دست اردوان گرفت نه تنها از قشون کشی بخارجه عاجز ماند
بلکه عساکری برای او نماند که خود را در داخله بتواند حفظ کند تا بطرف
هیرکانی که گرگان باشد فرار کرد و باز بطایفهٔ داهی پناه برد ولکن بواسطهٔ
تلوّن مردم ایران باز امیدوار بود که تخت و تاج اشکانیان را مالك شود
و یطلیوس چون از فرار اردوان خبردار شد با قشون خود بطرف سواحل فرات
راند و تیرداد را وارد خاك ایران نمود و سعادت با این شاهزادهٔ اشکانی
مساعدت کرده اورس پادشاه جزیرهٔ (مزوپوتامیا) که جمعیت کثیری از سوار
داشت با او متّفق گشت سیناسیر از بزرگان اشکانی که در میان شورشیان و
شاکیان بود و پدر او آبدا گزش خزانه دار پادشاه پارت و سران اشکانی نیز

به تیرداد پیوستند بلاد یونانی نشین جزیره بینهرین و دروازه های خود را بروی کار
گذاران پادشاه ثانی باز کردند و لوازم احترامات او را منظور داشتند و از اردوان
بد گفتند و او را خارجی و غاصب تخت و تاج سلطنت اشکانی خواندند تیرداد
بطیسفون ورود نمود و بعد از چند روز سورنا که سپهسالار باشد هم تاج پادشاهی را
بر سر او گذاشت تیرداد بعد از تاج گذاری میبایست اردوان را تعاقب کند و ریشه
فساد او را از بیخ بر کند نکرد و خود را گرفتار خطر کرد در اعمال ملکی خاصه بر سر کار
وزارت باز مردم از تیرداد دلتنگ شدند و فرستاده ها نزد اردوان فرستادند
و او را بپادشاهی طلب کردند اردوان که بصید معاش میکرد لشکری تجهیز کرده
متوجه مقر سلطنت گردید گویند اردوان در اینوقت لباس مندرس و کهنه داشت
محض اینکه مردم ایران او را در آن لباس ببینند و رقت آنها را حاصل شود تا اقامتگاه
خود آنرا تغییر نداد بهر حال اردوان بدون معارضه و جنگ دو ثانی بر تخت سلطنت
اشکانی جلوس کرد و تیرداد بر خلاف نصایح خیرخواهان خود در مقابل اردوان
مقاومت نکرده بمحض اینکه از دجله عبور نموده به بین النهرین رسید عساکر او متفرق
شدند و تیرداد خود را در حالت امنیت نیافت مگر آنوقت که قدم در بر شام
نهاد اما اردوان چون استعداد خود را کامل ندید در صدد انتقام از دولت
روم که تیرداد را بجای او سلطنت داده بر نیامد و از آنطرف تیبر قیصر روم هم
مایل بود که کار ایران و روم بمصالحه بگذرد لهذا به ویطلیوس دستورالعمل داده
وی در اواخر سنه سی و شش میلادی یا اوایل سال سی و هفت اردوان را بکنار
فرات دعوت کرد و صلحی مجدداً مناسب با اقتضای وقت نمودند که در ضمن شرایط
آن از اسباب اعتبار و افتخار دولت روم میدانستند و اردوان موجب کسر شأن
دولت اشکانی نمی پنداشت دولت روم متعهد شد از مدعیان سلطنت اشکانی
حمایت نکند و اردوان متقبل گردید که از ادعای خود بر ارمنستان صرف نظر نماید
و پسر خود دارا و چند نفر از معتبرین اشکانیان را برسم گروگان بروم فرستد و پس از
انعقاد عهد صلح اردوان را بر آن داشتند که در جلو رایات دولت روم و صورت
قیصر قدری کندر در آتش اندازند و این را دلیل کمال احترام و اطاعت اردوان
بدولت

بدولت روم پنداشتند
یکی از مورخین گوید بعد از برقرار شدن صلح (هرود آنتی پاس) نام که با دولت روم
متحد بود اردوان و ویطلیوس را ضیافت کرد و مجلس این مهمانی را در سراپرده منعقد
نمود که در وسط جسر برپا کرده بودند
در سال سی و هفت میلادی تیبر قیصر روم درگذشت و در ماه مارس همان سال
(کالیگولا) بجای او امپراطوری روم یافت و شرط مصالحه منعقده ما بین اردوان
و ویطلیوس را بعرض او رسانیدند و اردوان بعد از وفات تیبر بعسکر ویطلیوس رفت
و چنین اظهار داشت که اگر من پیش از این مخالفتی کرده ام با دولت روم نبوده بلکه غرض
شخصی با تیبر داشتم حالا که او درگذشت و کالیگولا بر تخت قیصری رسید با رومیان کمال
مودت را دارم گویند اردوان تملقها به ویطلیوس گفت که هیچ مناسب شأن دولت
مستقل مانند دولت اشکانیان نبود و کارها کرد که از اواسط الناس پسندیده نیست
و از این مداهنه و خفض جناح بر آرزوی خود نایل شد یعنی کالیگولا مملکت ارمن را
بدولت اشکانی واگذاشت اما بلاهت و خشونت اردوان سیم دو ثانی مردم ایران را وا
داشت که قدم در راه عصیان و طغیان گذاشتند و با سینام بک که از بزرگان اشکانی
بود بیعت کردند و برای اردوان نماند مگر مملکت ادیابن از اراضی کردستان
و ناچار بیکی از روسای بزرگ ترکان ملتجی شد و آن رئیس دسته لشکری جرار
بکمک او فرستاد و بمعاونت آن قشون بر سینام بک غالب آمد و بار سیم در ممالک
ایران استیلا یافت و بروایتی هم بعد از بیست و هفت سال سلطنت در سال
چهل و یکم از تاریخ میلادی بدرود زندگانی گفت
باید دانست که در این سنوات از ملت یهود جمع کثیری در ممالک اشکانیان و ایران
سکنی داشتند و آن قوم از زمان بخت نصر باین ممالک آمده و رفته رفته زیاد
شده بودند خاصه در بابل و بین النهرین (مزوپوتامی) و از آنجا که از سلاطین
سلوکید تا شام با آنها خیلی صدمه وارد می آمد و در بلاد اشکانی بر آسوده گی
میزیستند متصل مهاجرت کرده باین حدود می آمدند و از قرار مسطورات بعضی از
مورخین یهودیهای بین النهرین در دولت اشکانیان خود یکنوع حکومت داشتند

و در پیروی مذهب خود مختار بودند و هر چندگاه تعدادیهم کثیره بحارست سی چهل هزار
نفر به بیت المقدس میفرستادند و از سوانح متعلقه باین طایفه که اسباب هیجان
تمام یهودیهای این نواحی گردید اینکه دو نفر یهودی که جوان و باهم برادر بودند
در نیر آردا صنعت و کار معاش مینمودند و نیر آردا شهری بوده در عراق عرب
که یهود خزینه خود را در آنجا قرار داده بودند استاد آن دو نفر جوان یهودی
چون با آنها بد رفتاری میکرده دست از کار خود کشیده در زمین باتلاقی مابین
دو شعبه شط فرات جای گرفته بنای دزدی و غارتگری را گذاشتند و جمعی از اشرار
نیز با آنها پیوسته اسباب خوف و هراس مردم آن سرزمین گردیدند چون خبر آنها
منتشر شد حکمران بابل با قشونی بطرف آنها رانده خواست روز شنبه که یهودان
دست بکاری نمیزنند بر سر آنها بتازد و جمله را دستگیر کند یهودان ملتفت شده
از راحت روز شنبه گذشته بر حکمران بابل حمله کردند و لشکر او را شکست دادند
اردوان پادشاه اشکانی که از واقعه آگاه شد با آن دو جوان گفتگو کرده و
آنها بحضور پادشاه آمدند و اردوان حکومت تمام بابل را به برادر بزرگتر که
(آزی نای) نام داشت داد و او پانزده سال بخوبی حکمرانی نمود بعد از آن
برادر آزی نای موسوم به آنی لای عاشق زن یکی از بزرگان اشکانی که ظاهراً در بابل
سرداری قشون داشته شد و با او جنگ کرده سردار را هلاک ساخت و زن او را
در حباله نکاح خود در آورد و بواسطه آن زن رسوم بت پرستی در میان یهودان
شیوع یافته ملت بشکایت برخاستند و به آزی نای اصرار کردند برادر خود را
وادارد آن زن را طلاق دهد آزی نای بموافقت ملت مایل بود زوجه آنی لای
خبردار شده بتدابیر او را مسموم نمود و آنی لای بدون اجازه پادشاه اشکانی
بحکومت بابل پرداخت و بنای راهزنی و تاخت و تاز را گذاشت در همسایگی بابل
مهرداد نامی در ناحیه حکومت داشت و دختر اردوان در حباله نکاح او بود
آنی لای حمله بر مهرداد کرده بر او شبیخون زد قشون مهرداد منهزم و متفرق شد
خود او را گرفته برهنه بر خری سوار کردند و از میدان جنگ برادر دوی آنی لای
بردند آنی لای از ترس اردوان مهرداد را نکشت بلکه وی را آزاد کرد و خود

نزد

نزد زن و جز اثر مراجعت نمود اما چون میان زن و شوهر نقاری حاصل آمده زوجه
آنی لای نگذاشت شوهرش استعدادی برای خود درست کند و از طرف مهرداد
تجهیز لشکری نموده که از آنی لای انتقام کشد آنی لای با همه بجانب مهرداد راند
اما چون عساکرش خود را ده میل در صحرای گرم حرکت داد و زیاده از حد خسته شده
و قبل از آنکه راحت کنند با دشمن برابر گشتند شکست خوردند و عده کثیری از
آنها تلف شد آنی لای فرار کرده در عوض اراضی بابل را آتش زد اهل بابل نامه
بر نیر آردا فرستاده اظهار داشتند که اهل شهر باید آنی لای را تسلیم کنند مردم
نیر آردا با وجود میل باینکار آن قدرت را در خود ندیدند اهالی بابل بعد از استعلام
از اندازه استعداد آنی لای یکشب در وقتی که همه مست با خواب بودند بر سر لشکریان
او ریخته تمام را بکشتند و این سوانح اسباب تنفر بابلیها از ملت یهود شد و با آنها
صدمه میزدند چون یهودیها قوت مدافعه نداشتند با آنکه مهاجرت برای آنها
اسباب خسارت کلی بود اکثر کوچیده بشهر سلوسیه رفتند و در آنجا سکنی گرفتند
و مدت پنجسال یعنی از سنه سی و چهار میلادی تا سی و نه آسوده بودند سال ششم
که سنه چهل میلادی باشد باز یهودان گرفتار بلیات شدند
مورخ یونانی تذف که بشرح این واقعه پرداخته در اینجا عبارتی نوشته که مبهم است
بعضی چنین دانسته اند که مقصود تذف از ابتلای یهود مبتلا شدن آنها بمرض
طاعون است بزعم برخی دشمنان قدیم آن قوم بر آنها وارد آمده اضرار آنها پرداختند در
هر حال در سنه مسطوره یعنی چهل هر چه یهود در بابل مانده بود کوچ کرده بشهر
سلوسی آمدند در این اوان اهالی شام ساکن عراق عرب و آنجا بودند با یونانیها
خصومتی داشتند و این خصومت از دیرگاهی حاصل شده و طول کشیده بود یهودیها
با شامیها اتفاق کردند که بر یونانیها حمله کنند یونانیها تدبیر نموده کار را منعکس ساختند
یعنی با شامیها ساخته بر یهودان تاختند جنگی در گرفت و زیاده از پنجاه هزار نفر
یهود تلف شد و بقیة السیف بطیسفون رفتند در آنجا نیز مردم با آنها اذیت کرده
سخت میگرفتند آخر الامر یهودان از ناچاری از شهرهای سواد اعظم کوچیده
بولایات دیگر که در آن حکومت داشتند رفته ساکن شدند

مفقود

مقصود از این شرح آنکه دولت اشکانی یا بجهت بی‌نظمی یا سوء تدبیر یا علت دیگر
نمیتوانست ملل محکومهٔ خود را با روابط حسنه و مؤالفت با یکدیگر نگاهدارد و
حالت امم نسبت بهم در آن اوان از قراری بود که نگاشته شد

فصل بیستم

در سلطنت اشک یا ارشک یا ارساس بیستم موسوم به واردانس یا باردانس

مورخین فرنگ اسم اشک بیستم را واردانس یا باردانس نوشته و ضبط کرده‌اند
گمان ما اینست که اصل این اسم اورمزدان میباشد که معروف به هرمزدان است
چه واردانس اصلاً واردان است و سین آن حرفی است که یونانیها باخر کلمه ملحق
میکنند مثل سین بطلیوس و فیلیپوس در هر حال لقب او اِوِرژتس دیکائیوس
اپیفانس فیلهلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان
بر محققین اهل فن پوشیده نیست که در این قطعه از تاریخ اشکانیان اختلاف
زیاد است و خلطی از اغتشاشی که نگاشته میشود نتیجهٔ تتبع کامل و زحمت
کثیر ما میباشد و امیدواریم این مسطورات در این موضوع اقرب به
صواب و اصح اقوال باشد
بایدانست که مورخین ملل خارجه نویسندگان قدیم فرنگ در جانشین بلافصل
اردوان سیم اختلاف نموده‌اند بعضی گفته‌اند واردانس بعد از اردوان بر تخت
سلطنت اشکانیان نشست برخی بجای واردانس گتارزس را که گودرز باشد
ضبط کرده‌اند قول اشهر این است که اردوان سیم واردانس پسر خود را ولیعهد
داد و بعد از او بلافاصله و بدون منازع آن شاهزاده بر سریر پادشاهی
جلوس کرد و ژزف مورخ یونانی تصریح باین مطلب مینماید اما تاسیت که آنهم
مورخی معتبر میباشد و ترجمهٔ حالش در آخر جلد اول این کتاب نوشته شده میگوید
بعد از اردوان سیم پسرش گودرز پادشاهی یافت و او مردی ظالم و بیرحم بود

و از جمله ظلمها و بیرحمیها که در ابتدای کار و اول سلطنت خود نمود اینکه اردوان
برادر خود و پسر و زوجهٔ او را بجهت سوء ظنی که در بارهٔ برادر حاصل کرده بکشت
بزرگان و رجال دولت اشکانی که در بدو امر این ستمکاری از او بدیدند بر این شدند
که او را خلع و برادرش واردانس را بجای او نصب کنند واردانس در یکی از بلاد
بعیده که سیصد و پنجاه میل از پایتخت دور بود زندگانی مینمود او را بخواندند
وی چون مردی متهور و کاری و مدعی سلطنت و عاشق تخت و تاج بود بمحض
آگاهی حرکت کرده دو روزه خود را بمقر پادشاهی رسانید گودرز خود را
مرد میدان واردانس ندیده به بردهستان که در طرف مشرق دریای خزر و شمال
گرگان است و تعلق بدولت پارت داشت فرار کرد و واردانس بی جنگ و جدال
اریکه و دیهیم را مالک شد
یکی از نویسنده‌های معتبر گوید طی کردن واردانس سیصد و پنجاه میل را در دو روز
مستبعد بنظر نمیاید چه تیبر قیصر روم نیز در یک شبانروز دویست میل رومی
که معادل صد و هشتاد و چهار میل انگلیسی باشد راه پیمود که از برادر مریض خود
عیادت نماید
زمره‌ای را عقیده این است که اردوان مقتول مسطور در فوق همان اردوان سیم است
ولی این رای ضعیف است اردوان پدر گودرز بوده نه برادر او و برادر او
واردانس است چنانکه ژزف تصریح مینماید
صبحی پاشا در کتاب تکملة العبر گوید گودرز پسر برادر واردانس میباشد و آن برادر
از واردانس بزرگتر بوده و گوید واردانس که بعد از اردوان سیم بلافاصله بجای
او جلوس کرده پادشاهی شجاع و دارای صفات پسندیده بود اما برای سلطنت
مستقله بعضی صفتها داشت و در اول وقت عزم حرب رومیان کرد گودرز بادعای
سلطنت برخاست و فتنهٔ داخله مانع از پرداختن بخارجه شد
چون مقصود صبحی پاشا از جنگ واردانس با دولت روم هر کسی نتواند دانست
ما بتوضیح آن میپردازیم
مقصود از جنگ با روم ادعای دولت اشکانیان است بر مملکت ارمنستان

وشرح آن درذیل بیاید

ابتدا باید بدانیم که بعد از اردوان سیم بلا فاصله واردانس بر تخت سلطنت اشکانیان نشست یا گودرز برای حل این مشکل متمسک میشویم بقول مستر لفتس انکلیسی که فی الحقیقه معلم علم تاریخ است و اقوال او از اسناد معتبره شمرده میشود مشار الیه میگوید تاسیت مورخ هرچه گفته و نوشته در کمال اعتبار است اما قول ژوزف در یهود چون با مسکوکات اشکانیان مطابق و موافق است ناچار باید آن را قبول نمود یعنی در سنهٔ چهل و دو میلادی که سال پادشاهی آن پادشاهی است که بعد از اردوان سیم سلطنت کرده سکهٔ بدست نیامده که بطور یقین بتوانیم بگوئیم از گودرز است اما سکهٔ بتاریخ همین سال که چهل و دو میلادی باشد و سکهٔ چهل و سه و چهل و چهار و چهل و پنج و چهل و شش از واردانس موجود است و مخصوصاً سکهٔ اول که از سال چهل و دو میباشد معین است که ابتدا در ماه مارس ضرب شده

نتیجه این مقدمات و حل مسئله این است که چون در گفته تاسیت غور و تعمق تمام نمائیم از مسطورات این مورخ معلوم میشود که گودرز بعد از اردوان سیم بتخت سلطنت جلوس کرده اما تمام پادشاهی او در این وهله چند هفته بوده است بعبارة اخری زیاده از دو ماه از مرگ اردوان سیم نگذشته پادشاهی واردانس دائر شده است و ممکن است بگوئیم آنها که گفته اند بعد از اردوان بلافاصله واردانس بتخت سلطنت جلوس کرده دو ماه سلطنت گودرز را بچیزی نگرفته باشند و آنها که گودرز را جانشین بلافصل اردوان خوانده این دو ماه پادشاهی او را منظور و محسوب داشته و بدینوضع مطابقه حاصل میشود

خلاصه بعد از فرار گودرز واردانس برای اینکه اهالی شهر سلوسی را مطیع سازد آن را محاصره نمود اما آذوقه بسیار در این شهر بود و اسباب استحکام آن را اهالی خوب فراهم آورده بودند در اینصورت هرچه عساکر واردانس اهتمام میکردند بجا حاصل نمیشد و سلوسیها مدافعه مینمودند در اثنای این حال واردانس شنید برادرش گودرز مردم دهستان و گرگان را با خود متفق ساخته و استعداد

قلبی فراهم نموده میخواهد آن نواحی را بزور قشون و اسلحه از تبعیت دولت اشکانی خارج سازد و خود در آنجا دولتی مستحکم بنا و استقلال برقرار زد دست از حصار سلوسی کشیده متوجه مشرق شد و با لشکری جرار برادر نزدیک آمد که با گودرز مصاف دهد هنوز دو برادر روبرو نشده و جنگ نکرده گودرز ملتفت شد که بزرگان اشکانی از هر دو برادر رنجیده خاطر گشته اند و میخواهند بقید اطاعت و تبعیت هر دو را از گردن بیندازند و پادشاهی غیر از آن دو برای دولت اشکانی تعیین کنند متوحش شده و در چنین حال نزاع و نفاق را صلاح ندیده برادر را خبر نمود و با او راه اتفاق پیمود و مجلسی از برای گودرز در گرگان معین شده بعد از صلح و اصلاح بجایگاه خود رفت و عجالتاً از ادعای خود و دعوی سلطنت دست کشید و واردانس چون از جانب برادر آسوده شد مجدداً بطرف سلوسی راند و اهالی آنجا را در سال هفتم عصیان آنها مطیع و منقاد نمود و این در سال چهل و شش میلادی بود

اما مسئله جنگ با روم که در فوق اشاره بآن نمودیم اینک موقع آن شرح است بنابراین گوئیم چون واردانس مظفر و منصور از مهام سلوسی فراغت حاصل کرد و از طرف برادر نیز خیال خود را آسوده یافت بر این شد که لشکری کافی و تهیهٔ کامل حاضر و آماده کند و ارمنستان را که بر آن ادعا داشت تصرف کند چون این مملکت فیما بین دولتین روم و اشکانی متنازع فیه بود البته میبایست پادشاه اشکانی با قیصر روم طرف شود و باید دانست که بعد از صرف نظر نمودن اردوان سیم از مملکت ارمنستان ارامنه از تبعیت دولت روم پشیمان شده میلی به اینکار نداشتند و مهرداد که دولت روم او را بپادشاهی ارمنستان برقرار کرده بود از وضع حرکات خود دولت مشار الیها را از خود رنجانید لهذا کالیگولا قیصر روم او را بروم احضار نموده تا زمان وفات خود در بند و محبوس داشت ارمنستان بی پادشاه ماند و استقلال خود را اعلان کرد مهرداد بعد از چند سال غیبت از جانب کلودیوس قیصر روم مجاز گشته به ارمنستان بازگشت اما ارمنیها نمیخواستند تمکین پادشاهی مهرداد کنند اولاً از قوت دولت روم و ثانیاً همراهی

مردم گرجستان مهرداد را مالك تخت و تاج ارمنستان کرد و چون بزودی خارجه
باین زنبیر نایل شد اطمینانی باهل مملکت نداشت و برعایای ارمن بنای سختگیری را
گذاشت مسلم است که در چنین حالتی قلوب متنفر میگردد و دول خارجه مردم
معین دولت نبینند بلکه ظاهراً یا باطناً ضدیت میکنند واردانس این جمله را
چون میدانست موقع را مساعد یافته خواست مجدداً ارمنستان را تابع و ضمیمهٔ
ممالك دولت اشکانی سازد چیزیکه در اینمقام لزوم داشت تصدیق سلاطین
و حکمرانهایی بود که در تحت تبعیت دولت اشکانی بودند

توضیح آنکه پادشاهان اشکانی اگرچه در اعمال خود مختار بودند اما در وقت لشکرکشی
چون هریك از حکمرانان و سلاطین تابعه بایستی قشونی بمعسکر پادشاه فرستند
که در میدان کارزار جنگ کنند میبایست آنها نیز قلباً قصد و نیت پادشاه را
تصدیق کنند و صواب دانند تا دسته لشکری که میفرستند از دل و جان اقدام به
مبارزت و قتال نمایند والا پیشرفت حاصل نمیشد این بود که میل و تصویب
سلاطین و حکمرانان مطیع مدخلیت کلی در کار سوق عسکر داشت در سلطنت
واردانس مقدم حکمرانان و سلاطین تابعهٔ دولت اشکانی ایزاتس پادشاه
پادشاه آدیابن بود و آدیابن مملکتی است در شمال اربل که اصل ناحیهٔ کردنشین
واسم اصلی آن شادیاب بوده یونانیها آنرا آدیابن کرده و باید دانست که ایزاتس
(عزت) ابتدا سلطنت آدیابن داشت بعد از ای خدماتی که باردوان سیم کرد آن پادشاه
کردستان را ضمیمهٔ مملکت او نمود خلاصه واردانس با ایزاتس در باب بهم زدن با
رومیها و تسخیر ارمنستان مشورت کرد ایزاتس چون پنج پسر خود را بدربار دولت
روم فرستاده بود که در آنجا رهینه شوند بعلاوه از شوکت و عظمت آن دولت
خبر داشت تصدیق این قصد ننمود واردانس از وی رنجیده لشکر بسر خود او کشید
چنین مینماید که تازه ایزاتس و واردانس شروع بجنگ کرده بودند که در شمال
شرقی مملکت اغتشاشی بظهور رسید یعنی گودرز که از ترك ادعای خود بر سلطنت
اشکانی متأسف بود بدعوت و تحریك بزرگان پارتی برای آنکه تخت و تاج را از برادر
منتزع نماید مهیای حرکت شد واردانس که این بشنید از انقیاد و مقهور نمودن

ایزاتس صرف نظر کرد و با شتاب تمام بگرگان آمد و برادر روبرو شدند در
اراضی ما بین بحر خزر و هرات چند بار لشکریان گودرز را شکست داد اما بعد از
فتوحات بعادتی که اغلب اشکانیان را بوده نسبت باهل مملکت و بزرگان دولت
بنای ظلم و تعدی گذاشت ناچار نزدیکان او با هم مواضعه کرده یکروز او را
در شکارگاه کشتند و بعد از وی گودرز برادرش بجای او بر تخت سلطنت
جلوس کرد

صبحی پاشا از مصنفین معتبر در تاریخ واردانس شرحی نوشته که خلاصهٔ آن از قرار
ذیل است

بعد از اردوان سیم پسرش واردان در سنهٔ چهل و یك میلادی بجای او جلوس
نمود و او شجاع و دارای صفات پسندیده و شرف نمودهٔ اشکانی بود عیبش آنکه حدّت مزاج
داشت در آن وقتیکه میخواست با دولت روم اقدام بجنگ یا اعلان حرب نماید پسر برادر
بزرگ او گودرز مدعی سلطنت شد واردان را اغتشاش داخله مانع آن مرام شده
در تقیهٔ دفع برادرزاده بود که ثالثی مصمم غصب تخت و تاج گردید واردان و گودرز
چون این بدانستند صلح کردند و ممالك ایران را قسمت نمودند و گرگان گودرز را شد
بعد از آن واردان سلاطین سلوکیه تسلیم را که در عهد پدرش مدت شش سال
از اطاعت اشکانیان تحاشی داشتند مطیع کرد گودرز با بعضی واسطه بر واردان حسد
برده و آنهارا که از وی شاکی بودند دور خود جمع نمود که با عم خود بجدال پردازد و در ثانی
آشوب در داخله درگرفت اما واردان طوری او را منهزم کرد و تعاقب نمود که بیش از آن
نظیر آن واقع نشده بود گودرز پناه بقبایل وحشی اسکیث برده و اگر عساکر واردان
مثل خود او رشادت میکردند خیلی بر وسعت مملکت او می افزود لکن از بیغیرتی
لشکریان ناچار واردان با قبایل وحشی صلح کرده معاودت نمود و بنای سوء
سلوك را گذاشت سران و بزرگان اشکانی از و مکدر شده در وقتیکه سرگرم
شکار بود هلاکش نمودند و گودرز را در سال چهل و هفت میلادی بجای او جلوس
دادند و از یکی از سکه های گودرز چنین بر می آید که واردان در سنهٔ چهل و پنج میلادی
کشته شده باین قاعده مدت ملك واردان پنج سال بوده است

فصل ۲۱

فصل بیست و یکم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و یکم که گودرز نام داشت

اشک بیست و یکم گودرز نیز ملقب به ارزرتش دیکائیوس ایپفانس فیلهلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

چون واردانس کشته شد گودرز برادر او بجای وی بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اما باید دانست که بعد از قتل واردانس عظما و سران اشکانی در تعیین سلطان مردد بودند و بعضی از آنها میل داشتند ماموری بروم فرستند و از شاهزادگان پارتی یکی را که در دربار آن دولت تربیت شده و جوان تر است طلب نمایند و بپادشاهی اختیار کنند اما چون عموم طایفه اشکانی معتقد باین رای و مطلب نبودند و پادشاهی میخواستند که در خلق و خو چون خود آنها باشد مقصود آن بعض حاصل نشد و بر طبق مبالغه گودرز پادشاه شد ظلم و غدر و تعدی او از واردانس بیشتر و بدتر و آنکه از شجاعت و صفات حمیده برادر هیچ بهره نداشت

جلوس گودرز بنابر تحقیق و تدقیقی که اهل فن در تاریخ این سلاطین کرده و از سکه‌های آنها معلوم و معین نموده و نگارنده خود نیز آن مسکوکات را بدست آورده و برای العین مشاهده کرده و فهمیده در اواخر سنه چهل و شش میلادی بوده چه سکه از واردانس بدست است مورخ بتاریخ سال مزبور یعنی چهل و شش عیسوی نیز سکه از گودرز هست که آنهم در همین سال ضرب شده پس اوائل سال واردانس پادشاه بوده و در اواخر آن گودرز جای او گرفته و سکه زده ما حصل و مختصر آنکه گودرز در یکی از شهور سنه مزبوره مالک تخت و تاج اشکانیان شده و در بعض از ماههای اولیه این سال واردانس زنده بوده و پادشاهی هم نموده است

گودرز چنانکه در فصل پیش نگاشته شد قبل از این جلوس خود وقتی در ممالک اشکانی سلطنت یافت و ظلم و تعدی او بزودی او را از این مقام منیع انداخت و محروم ساخت

ساخت عجب اینست که با آن تجربه باز باصلاح خلق و خوی خود نپرداخت ظلمها و تعدی همان تعدی بلکه شدیدتر و سخت تر بعلاوه بسبب عدم رشادت و شجاعت و سوء تدبیر اقدام بهر جنگی که میکرد شکست میخورد و بزرگان اشکانی و رعایای آن دولت بجهات مزبوره هر روز نارضائی و رنجشی حاصل کرده بر تنفرشان می افزود تا آخر الامر کار بآنجا منجر شد که در سنه چهل و نه میلادی سفیری نزد کلودیوس قیصر روم فرستادند و درخواست کردند که مهرداد پسر ونونس و نواده فرهاد چهارم را که در پای تخت دولت روم بصورت مهمان و در معنی گرو بود اجازه معاودت بایران دهد تا او را بپادشاهی اختیار کنند و مطلبی که سفیر بعرض قیصر رسانید از قرار ذیل بود

ما از معاهده دولت روم و دولت اشکانی با خبریم و استقرار آن را خواهان و استدامت سلطنت اشکانیان را طالب اما گودرز در مهام ملکی وضعی ناهنجار دارد که تحمل آن بر ما دشوار است هم اکابر اشکانی از و منزجراند هم عموم اهالی این پادشاهی برادر خود و منسوبان نزدیک و دور سلطنت را کشته نه بر کبار آنها رحم کرده نه بر صغار حتی زنهای آبستن را هلاک نموده ظالمی بیکاره است در جنگ با دشمن مقهور است و نسبت بمظلومان قهار و جابر

اگرچه شاهزادگان اشکانی در دربار دولت روم اسما گروی هستند اما ربما برای این مقصود در آنجا گذاشته شده که در وقت لزوم و حاجت از همین دودمان و خانواده پادشاهی بدست آورند تربیت شده و اهل تمدن و متخلق باخلاق حسنه بنا براین از اعلیحضرت کلودیوس قیصر استدعا میکنیم مهرداد را برای جلوس بر سریر دولت و سلطنت اشکانی گسیل فرموده و پادشاهی او را مصدق دانند

بموجب مسطورات تاسیت خطابه و معروضه سفیر سران اشکانی و رعایای این دولت در دربار قیصر روم خیلی مفصل بوده خلاصه آن این است که نگاشته شد و این خطابه بحضور مهرداد خوانده شد و قیصر بوضعی مساعد آن را استماع نموده جوابی پسندیده داد که خلاصه آن از قرار ذیل میباشد

اگوست

اگوست قیصر معظم روم نسبت بمعاصرین این دولت سمت ربّ النوعی داشت و من بعد
پیروی خیالات آن امپراطور با فرهنگ مینمایم و چون اشکانیان دائمی بیم از برای
پادشاهی خود شاهزاده را خواستار اند که در مملکت ما تربیت یافته و اخلاق
او تعدیل شده از فواید عدل و داد و منظور داشتن بهبودی حال عباد خبردار
گشته اجازه میدهم که او بممالک اجداد و آباء خود معاودت نماید و انصاف و حسن
سیرت و آئین نسبت با تبعین خویش کند

ملل و حشمی که همیشه گرفتار تعدّی و ظلم میباشند بیشک قدر عدل و انصاف را
بهتر میدانند اگرچه کمتر باین نعمت نایل شده اند مهرداد بهمراهی فرهادکان
اشکانی روانهٔ ایران خواهد شد و کابوس کاسیوس که از وضع شامات بخوبی
با خبر است و از آداب مشرق زمین آگاه بموجب دستور العمل در ورود به آسیا
از مهرداد پذیرائی میکند و در موکب او خواهد بود که وی با فراغ بال از شط فرات عبور
نماید و وارد مملکت موروثی خود شود و در آنجا بسلطنت و مهام ملکی پردازد

از خطابه کلدیوس قیصر چنین بر می آید که در آنوقت کابوس کاسیوس از جانب دولت
روم در شامات حکومت داشته که مأمور پذیرائی مهرداد در خاک آسیا و رسانیدن
او بسرحد ایران گردیده است

مهرداد از دربار دولت روم حرکت کرده به آسیا آمد و سالما وارد شهر زغما
که از بلاد شام و در ساحل یمین فرات بود شد در این شهر جمعی از نجبای اشکانی
باو پیوستند و پادشاه اسرئن یا اوسرهوئن که ناحیه ایست از حلب و امروز
شهر اورفه کرسی آن میباشد نیز بشاهزاده اشکانی ملحق شد و پادشاه
مزبور آبکار نام داشت و مجملی از این ناحیه و سلاطین آن در جلد دوم
نگاشته ایم

اهالی پارت میخواستند مهرداد اقرب طرق را اختیار کند و بزودی خود را
بر طیسفون رساند و کابوس کاسیوس رومی نیز همین عقیده بود اما ابکار
پادشاه اوسرهوئن که بگفته بعضی از مورخین با گودرز دوستی داشت نگذاشت
مهرداد بر طبق این مصلحت حرکت کند او را دور کرد اهند و بشهر ادس پایتخت

خود برد و چند روز سر او را بکرم جشن و ضیافت گرم کرد و برای آنکه معطل شود و
در مدت معطلی او گودرز تهیه خود را کامل نماید آن شاهزاده غافل را از راه
ارمنستان حرکت داد و کوه و برف و راههای سخت ارمنستان اسباب زحمت قشون
و همراهان مهرداد گردید و کار او را عقب انداخت

یکی از مورخین گوید مهرداد از راه دیار بکر و سنبل و جزیره حرکت کرد یعنی طول دجله
کوفته راه پیمود و بعد از مسخر نمودن نینوای قدیم که شهر کوچکی بود در حوالی موصل
از شط عبور کرده بر آدیابن یعنی اربل وارد ایزاتس پادشاه آدیابن که اقتدار را
داشت قشونی برای معاونت و تقویت او حاضر نمود گودرز در این وقت بمهرداد نزدیک
بود و میل نداشت بزودی با او روبرو شود بلکه میخواست استعداد خود را کامل کند
اما چون رقیب او با وی خیلی نزدیک شده در ساحل رود کرما که شاید رود قراسوی
کرمانشاه باشد سنگر بست و در صدد بود که بوسایل و پیغام متحدین مهرداد را
طوری کند که دست از این اتحاد کشند و حریف تنها ماند و بیقوت باشد بقدری
با این تدبیر گودرز موافقت کرده ایزاتس پادشاه آدیابن و ابکار پادشاه اوسرهوئن
عساکر خود را برداشته رفتند و مهرداد را تنها گذاشتند در این وقت مهرداد
دیگر بجائی چشم داشت نداشت مگر بمردمان پارث و از آنجا که گودرز قوت طرف
مقابل را زیاده از استعداد خود نمیدید و در حقیقت پر و بال او را کنده بود
از مقابله و مقاتله مضایقه نداشت خلاصه جنگ درگرفت و نائرهٔ
قتال اشتعال داشت و کار یکسره نمیشد آخر الامر کارهنس نام که سرکرده
بزرگ سپاه مهرداد بود عساکر گودرز را شکست داده آنها را تعاقب نمود لشکریان
گودرز در اثنای تعاقب غفلةً راه کارهنس را سد کرده او را کشتند یا اسیر کردند
و این فقره سبب فرار کردن قشون مهرداد گردید بعضی بمهرداد راهنمائی
نمودند که بر پارهاسپس نام از تبعهٔ پدر خود پناه برد و او هم چنین کرد اما آن نامرد
مهرداد را زنجیر کرده بگودرز تسلیم نمود همه کس مترقب بود که گودرز مهرداد را
بقتل رساند اما او برخلاف عقیده جمع وی را انگشت خارجی خواند و گوشهای
او را برید که ناقص شود و دیگر در خور سلطنت نباشد چه شخص ناقص الاعتبار را

در آن زمان سلطنت قبول نمیکردند و بعضی بر این اند که گودرز برای توهین دولت روم گوشهای مهرداد را برید اما عقیده اول صحیح است یعنی جهت همانست که ذکر شد و شاید هم که براو توهم کرده باشد

باعتقاد بعضی از مورخین مهرداد قصد تسخیر طیسفون کرده و گودرز بدفاع پرداخته و محل جنگ اخری آن دو حریف در اراضی واقعه در جنوب نینوا فیمابین دجله و سلسله کوه زاگرس بوده است و زاگرس امروز معروف به جبل طاق و همان طاق گراء معروف است

جماعت دیگر میگویند جنگ اخری مهرداد و گودرز در اراضی مابین اربل و بغداد اتفاق افتاده

گودرز گویند بعد از فتح و نصرت برای اشتهار آن در عوض اینکه مانند انوش سکه جدیدی زند در لوحه از سنگهای کوه بیستون حکم کرد صورت اینواقعه را حجاری کردند مستر لنسن میگوید لوحه که صورت جنگ مهرداد و گودرز در بیستون در آن نقش شده از پیش منقورات بزرگترین پادشاه کیانی داریوش بوده و نقوش این لوحه را دست انسان بی ادب محو کرده ولی باز از بقایای آن شخص مشاهده مینماید که گودرز چگونه دشمن خود را سواره تعاقب مینماید و در آن حال هیکل فتح که پر و بال دارد در هوا پرواز میکند و در کار این است که تاج پادشاهی را بر سر گودرز گذارد و در پهلوی این نقش بخط یونانی گودرز را ساتراپ ساتراپها نوشته و آن مثل سلطان السلاطین است و مغلوب را مهرداد ثبت کرده جای این لوحه حالا وقف نامه شیخعلیخان زنگنه منقور است گودرز بعد از این فتح و نصرت خود عمر زیادی نکرد بلکه بزودی درگذشت و ظاهرا آخرین سال سلطنت او سنه پنجاه و یک میلادی باشد

تاسیت میگوید او بمرگ طبیعی بدرود زندگانی گفت اما ژزف مورخ را عقیده این است که او را هلاک کرده اند چون قول تاسیت معتبرتر است اکثر پیروی او را کرده اند

یکی از مورخین گوید گودرز در سنه چهل و نه میلادی بجای پدر خود بتخت سلطنت

جلوس کرد اما طولی نکشید که او را خلع نمودند در سال چهل و شش مجددا بپادشاهی رسید اگرچه اغلب ارباب سیر او را از اکثر پادشاهان اشکانی ظالمتر میشمرند لکن رفتار او نسبت بمهرداد معلوم مینماید که گاهگاه ملایمتی نیز داشته و احتیاط او بر تهور او می چربیده است شجاعتی از او بظهور نرسیده اما تدبیر یا حیله او مسلم است صرفه شخص خود را بیشتر از صلاح مملکت مرعی و منظور مینموده دولت اشکانی را از وجود او فایده عاید نشده بلکه بواسطه جنگهای طولانی که با برادر و برادرزاده خود کرد مملکت را از نظم انداخت و بواسطه شکستهائی که خورد نام او بیدی در خارجه مذکور و مشهور گردید در سنه پنجاه و یک میلادی درگذشت یا هلاک شد و انوش یا مهرداد ابن انوش بجای او بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد مدت ملک گودرز پنجسال بوده است

فصل بیست و دوم

در سلطنت اشک بیست و دوم یا ارساس بیست و سوم بلاش اول

اشک بیست و دوم بلاش اول که فرنگیها او را لاگازس و ولوژز میگویند القاب او اوردیوز دیکایوس اپیفانس فیل هلن میباشد یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

بعضی از مورخین میگویند بعد از گودرز ونون یا ونونز که انوش باشد و سلسله نسبش چندان معلوم نیست بجای او بر تخت سلطنت جلوس کرد و این مطلب بزعم نگارنده صحیح است اما چون سلطنت این پادشاه بیش از چندماه نبوده و آن چندماه را نیز واقعه مهمه تاریخی نیست اکثر او را در شمار سلاطین نیاورده همینقدر اشاره باسم و چندماه سلطنت او کرده اند از اینجهت ما هم سیره قوم را از دست ندادیم

بعض دیگر میگویند بعد از گودرز مهرداد چهارم ابن انوش پادشاهی یافت و از بعض است صحبتی با پشا صاحب تکملة العبر و ما با وجود احاطه بر اخبار ملوک اشکانی ننوانستیم

نتوانستیم راهی قریب بصواب و صحت برای این گفته بدست آریم
عجب این است که صاحب تکملة العبر اشک بیست و دوم را مهرداد نوشته و تمام وقایعی که
ما بموجب اسناد معتبره نسبت بگودرز اشک بیست و یکم داده‌ایم او نسبت بمهرداد
میدهد و بلاش را که ما اشک بیست و دوم میدانیم او اشک بیست و سیم مینویسد
و در سوانح عهد بلاش هم در آن کتاب بعقیدهٔ ما لغزشها است

مقصود ما این نیست که عالم فاضل و هم مسلکی را تا مثل صبحی با شار الخطیر کنیم
لغزش در مسائل علمیه خاصهٔ علما است و آن غالب اوقات ناشی از قصور اسباب
یا نبودن مقابله ابواب است و چون آن مصنف با دو مجموعه از سکه‌های
اشکانی داشته ظن غالب آنست خطوط آن سکه‌ها این لغزش را باعث شده
باشد یا این جهت یا بهر جهتی باشد بحثی بر آن مرد دانشمند نیست و مساعی
او در عالم علم مشکور است و جمله اهل خبر دانند که تاریخ اشکانیان هرچه رو
براواخر میرود اغتشاش آن بیشتر میشود و یک جهت عمدهٔ این اغتشاش اینست
که در یک عصر و زمان دو پادشاه بلکه گاهی سه پادشاه هر کدام در قطعهٔ
از اقطار مملکت سلطنت میکرده و با هم معاصر بوده فضلا و مورخین یونان
و روم وغیره که دور از ممالک اشکانی میزیسته هر یک اسم یکی از آن دو یا سه
پادشاه را شنیده و در کتب خود ضبط کرده‌اند که فلان پادشاه اشکانی
در فلان سال جلوس کرد یا در فلان سال درگذشت و آن کتابها با هم مغایر
و مطالب مصنفین با یکدیگر متباین و سایر ملل هم مستند بآن اقوال و کتب
بوده و شده یعنی راه دیگر نداشته‌اند این است که خلاف در کرفیتو و مطالب
مغشوش شده و البته طول زمان و جمع اسباب و اسناد و غور و تأمل کامل باید
تا رفع اشتباه شود و این مباینت از میانه برخیزد خلاصه بعد از عذر این
جسارت گوئیم بعقیدهٔ ما اشک بیست و دوم بلاش اول است و شرح سلطنت
این پادشاه و مقدمات لازمهٔ آن از قرار ذیل است

باید دانست که از ونونش دوم سه پسر باقی ماند بلاش و تیرداد و فیروز
اما معلوم نیست کدام یک از این سه پسر بزرگتر و ارشد اولاد بوده اند بقرار این

خارجه

خارجه باید فیروز از آن دو بزرگتر باشد و دیون کاسیوس مورخ یونانی تصریح باین مطلب
نموده است بعضی از مورخین میگویند تیرداد و فیروز حقوق خود را در تخت و
تاج سلطنت اشکانی ببرادر خود بلاش واگذاشتند از این حرف چنین بر می آید
که آن دو برادر هر دو از بلاش بزرگتر بوده اند در هر حال همینکه بلاش بر سریر
پادشاهی جلوس کرد حکومت مملکت مد را بفیروز داد اما معلوم نیست که
این مد کدام مد بوده مد آذربایجان یا مد عراق عجم چه این هر دو مملکت را
در عهد قدیم مد میگفته اند هر کدام که باشد برای امتنان مخصوصی بوده که
از فیروز داشت و از آنجا که از تیرداد هم ممنون بود میبایست او را هم بحکومت
ناحیهٔ خرسند نماید بلاش بر این شد که ولایتی را بگیرد و حکمرانی آن را به
تیرداد دهد بنا بر این قصد تصرف ارمنستان نمود و با عساکر دولت روم
بجهت تسخیر این مملکت مکرر مصاف داد و اخر الامر کار بمذاکره و گفتگو منجر شد
و قرار دادند حکمرانی و سلطنت ارمنستان خاص تیرداد باشد و احدی در
آن مملکت مداخله ننماید

اما شرح اول یورش و حملهٔ بلاش از این قرار است

فاراسمانس پادشاه ایبری که گرجستان حالیه باشد و رومیها برادر او
مهرداد را در سال چهل و هفت میلادی پادشاهی ارمنستان داده بودند
پسری داشت موسوم برادامیستوس و او بحکمرانی و سلطنت چنان مایل
و حریص بود که مافوق آن متصور نمیشد فاراسمانس دید و لعی که این پسر را به
پادشاهی است ممکن است بخود او پردازد و اسبابی فراهم آورد که تخت و تاج
گرجستان را از او منتزع سازد برای اینکه سر او را بجای دیگر گرم کند باو گفت
ارمنستان در همسایگی ما است و ممکن است ما آن مملکت را تملک نمائیم رادامیس
توس برای آنکه این کار بسازد بر استمالت ارامنه پرداخت و تدبیر نمود که عم
خود را مقهور کند و بلطایف الحیل ارمنستان را بی حکمران نماید تا این جای
خالی او را شود در حقیقت طولی نکشید که پسر بدلالت و تصویب پدر عم
خود را بکشت و زن و فرزندش را مقتول ساخت و ظلمی شدید در حق اهالی روا داشت

گویند

گویند رادامیس توس ابتدا میترداد و زن او را که خواهر خود رادامیس توس بود خفه نمود
بعد اطفال او را که برای والدین خود زاری و بیقراری میکردند بقتل رسانید پس از آن
بتقویت پدر خود فاراسماناس بر تخت سلطنت ارمنستان جلوس کرد اما بسیاری از
امرا از رادامیس توس تنفر کلی داشتند و مایل بتمکین سلطنتی که بواسطه غدر
و خیانت و ظلم فاحش حاصل شده نبودند درینصورت اگر دشمنی از خارج حمله به
رادامیس توس میکرد البته رعایای او بحمایت پادشاه خود شاید ضدیت هم با او میکردند نمیپرداختند
چون وضع سلطنت ارمنستان در اوان جلوس بلاش از قرار مسطور بود و پادشاه
اشکانی ایران ازین ماجرا خبر داشت و میخواست سلطنتی برای برادر خود تیرداد
درست و پاک کند در همان سال اول سلطنت خود قشونی بتجهیز کرده عازم تسخیر
ارمنستان شد و تخمین سال پادشاهی بلاش سنه پنجاه و یک میلادی بوده و
از سکه او اینمطلب مستفاد و معلوم میشود و در اواخر همین سال لشکر بارمنستان
کشیده است مختصر بلاش قشونی به برادر خود تیرداد داد که بسرکردگی خود او ارمنستان را
فتح کنند شاید خود بلاش هم با این قشون همراهی کرده باشد تیرداد با سپاهیان خود
قدم در خاک ارمنستان نهاد عساکر گرجستان بامداد رادامیس توس آمدند با وجود
این تیرداد در اول حمله بمقصود خود نایل گشت گرجیها بدون اینکه جنگ کنند فرار کردند
رعایای ارامنه پادشاه ارمن در مقابل دشمن ایستادگی ننمودند اهالی بلاد آرتاگزاتا
و تیگرانوسرتا دروازه های این دو شهر را بروی قشون تیرداد باز کرده ما بقی اهالی
ارمنستان در پیش تیرداد سر تسلیم نهادند و این سردار چند ماهی در این مملکت
بسلطنت پرداخت اما از سختی زمستان و فقدان آذوقه مرضی عام در آن نواحی
بروز کرد و عده کثیری از ساخلوهای اشکانی که در ارمن بودند تلف شدند و تیرداد
ناچار آن مملکت را تخلیه نموده بازگشت و مجدداً رادامیس توس به ارمنستان آمد
و با وجود مخالفت ارامنه بعد دیر باز بر تخت حکمرانی قرار گرفت و از سال پنجاه و یک
میلادی تا سنه پنجاه و چهار بلا منازع این مملکت را مالک بود بلاش میخواست دفعه ثانی
قشونی به ارمنستان گسیل نماید و آنجا را مسخر کند اما شنید این اتس (عزت)
حکمران آدیابن در خیال این است که خود کاملاً مستقل گردد و ربقه تبعیت پادشاه
اشکانی را

اشکانی را از گردن اندازد پس از استماع این خبر تنبیه و تدمیر پادشاه آدیابن را
الزم و اهم دانست لهذا برای او پیغام داد که باید صرف نظر از حقوقی که دارد و این
سیم بنوداده تمامی و بدرستی تابع سلطنت اشکانی باشی و خراج گذاری و الا
کار تو تمام است این اتس از قبول این دو سه مطلب با و امتناعی نداشت اما میترسید
تمکین او سبب شود که بلاش تکالیف سخت تر از این با و نماید از اینجهت فرستاده پادشاه
اشکانی را جواب داد و مطالب او را قبول ننمود عیال و اطفال خود را بحصین تر
حصن ولایت فرستاد و هرچه آذوقه در مملکت بود جمع کرده بقلاع محکم برد
و آنچه خود در اطوری از ارزاق خالی نمود که عساکر بلاش اگر برای تاخت و تاز بآن نواحی
می آمدند بکلی بیقوت مانده و از سایر لوازم معاش نیز محروم بودند پس ازین ترتیبات
این اتس در سواحل رود زاب اسفل که آنرا کاپروس هم میگفتند محلی مناسب برای
خود انتخاب کرده در آنجا مستعد و منتظر شد که هر وقت دشمن یورش آورد و بمدافعه
پردازد بلاش انتهاض نموده آمد تا کناره رودخانه مزبور رود و آنجائی که تقریباً
با این اتس برابر میشد یعنی بلاش در اینطرف رودخانه و این اتس آنطرف اما قبل
از آنکه دست بکار حمله شود با و خبر دادند که در ولایات شرقی آشوبی عمده
در گرفته است و جمعی از وحشیان طایفه داهی و سایر قبایل اسکیث بمملکت پارت
آمده تاخت و تاز میکنند چه میدانستند بلاش در آدیابن مشغول و گرفتار کار
این اتس است و خیال اسکیثها و داهیها یا دهستانیها این است که تمام خاک پارت را
غارت کنند و بعضی امکنه را آتش زنند بلاش تکلیف خود را این دید که اول
دفع شر آن طوایف وحشی را نماید بنابراین متعرض این اتس نشده بطرف شمال شرقی
ممالک خویش عطف عنان نمود و آن قبایل را شکست داده متفرق ساخت و
مقصودش اینکه چون کار داهیها و اسکیثها را بسازد به این اتس بپردازد اما در بین
اینکه بلاش با آن طوایف زد و خورد میکرد این اتس بمرد و برادرش مونوبازوس
جسد او را بر ارض اقدس فلسطین فرستاده در آنجا بخاک سپردند و خود تاج حکومت
آدیابن را بر سر گذاشت (مینوبازوس مینوباز است که یونانیها باین صورت در آورده
و آن مخفف مینوباز میباشد و مینو بمعنی بهشت و باز بمکن بمعنی برین و اعلی باشد
پس مینوباز

پس منوبازِ یعنی هشت برین و باز در آخر کلمات دیگر فرس ظاهراً بمعنی کبیر است یعنی
فلان کبیر و بازو و از یکی است چه در فارسی بازو را و قلب یکدیگر میشود) اما
منوبازوس میخواست آن حقوقی را که برادرش ارشاک بدولت اشکانی ادّعا
میکرد ادّعا کند چه ارشاک خدمات شایان بدولت مشارالیها کرده بود و از جهت
ادّعای بعضی حقوق میبود و منوبازوس چون حقیقتاً شخصاً بر اشکانیان ندا[شت]
برای اینکه حکومت او و رادرادیابن بلاش تصدیق کند هرگونه تمکین را حاضر بود
درینصورت بلاش چه جنگی با منوبازوس داشت پس از آنکه بلاش حکمرانی منوبازوس
و برقرار بودن او را بجای ارشاک قبول کرد منوبازوس هم رسوم تبعیت و
ادای خراج و وفاداری را کاملاً مرعی و منظور داشته طرف وثوق و اعتماد
کلّی پادشاه اشکانی گردید و مسئلهٔ آدیابن منتفی شد و سوانح مذکوره یعنی
لشکرکشیدن بلاش بر آدیابن و بعد از آن جنگ پادشاه اشکانی با طوایف
اسکیث و دهستانی ظاهراً از حوادث سال پنجاه و دو و پنجاه و سه میلادی
میباشد چه در پنجاه و چهار بلاش مجدداً بخیال تسخیر ارمنستان افتاد و معلوم
است بعد از فراغ از کار آدیابن و طوایف وحشی این خیال و مجال پادشاه
اشکانی را حاصل شده

بلاش در سال پنجاه و چهار میلادی باز لشکر به ارمنستان فرستاد و رادامیس
پادشاه ارمن چند مرتبه مجبور بفرار از این مملکت شد و باز معاودت نمود و با
عساکر اشکانی درآویخت اما سال پنجاه و چهار تمام نشده بود که یکباره از
سلطنت خود و نگهداری این مملکت مرفوع الطمع شده بگریخت و لشکر بلاش
آنجا را متصرف شدند و تیرداد برادر بلاش باردیگر پادشاهی ارمنستان یافت
و این مملکت در تحت تبعیت اشکانیان ایران درآمد

مسئلهٔ عمده در اینجا این است که بلاش از چه جهت مطلقاً اعتنائی بدولت روم
نکرد و حال آنکه رومیها در ارمنستان ادّعای حقوق میکردند و مملکت و دولت
ارمنستان را در تحت حمایت خود میدانستند و میبایست بلاش ملاحظهٔ دولت
روم را درین مورد بنماید اوّلاً اقدام بتصرف ارمنستان نکند و فرضاً بهانهٔ

درستی هم برای اینکار بدست آورده باشد بعد از تصرف باید فوراً سفیری بدربار
دولت روم فرستد و باز نماید که بفلان موجب فلان ضرورت من اینکار را کردم
چون هیچ چنین کاری نکرد و اعتنائی برومیها ننمود باید جهت را دانست ظن غالب
این است که بلاش میدانست قیصر روم در آنوقت جوانی است که هنوز هیجده سال
آن تمام نشده و میل و رغبتی بلشکرکشی و جنگ ندارد تمام خیال و همّ او بموسیقی
و صنایع مصروف است و در بند مملکتی که از پای تخت او خیلی دور میباشد نیست
و باکی ندارد از اینکه ارمنستان از تحت تصرف یا حمایت او خارج گردد خلاصه
بلاش با ملاحظات مسطوره یا بجهات دیگر هیچ اعتنائی بدولت روم نکرد مثل
اینکه دولت مشارالیها درین قسمت آسیا مطلقاً حقی نیست و برادر خود تیرداد را
در شهر آرتاگزاتا بر تخت سلطنت ارمنستان نشانید قیصر روم درینوقت
نِرُن بود و شاید شخصاً چنانکه بلاش تصور کرده التفاتی باین مطلب نداشت
اما رجال دولت و مستشاران او غافل نبودند و وزرای نرن بخیال اقدامات فوری
افتادند و حکم شد بزودی لشکر روم جمع شوند و به ارمنستان روند آنچه تهیه
لازم بود دیده شد و مصمم عبور از فرات گردیدند و درینحال حکمی به آنطیوخس پادشاه
کمازن که یکی از ایالات قدیمهٔ شام بوده رسید که عساکر خود را جمع کند و
مستعد یورش و حمله بمملکت اشکانیان شود حکم دیگر بهمین مضمون نیز آگریپای
دوّم پادشاه یهود دریافت نمود و برای ولایات متصرفی روم در حدود
ارمنستان حکمرانهای جدید تعیین کردند آریس توبولوس پسر هرد پادشاه
کالسیس از جزایر آرشیپل که پسر عمّ آگریپای دوّم بود حکمرانی قسمت کوچکی
از متصرفات مزبوره را یافت حکومت سُفِن که قسمتی از جنوب غربی ارمنستان
بود و وسعت و اهمیتی داشت خاص سهموس نام شد کربولن را که بهترین سرکرده‌های
آنوقت روم بود از ژرمنی احضار کردند که حکمرانی ولایات کاپادس و گالاسی
با او تفویض شود (کاپادس از اقطار قدیمهٔ آسیای صغیر بوده و امروز متعلق به
قسمتی از ولایات سیواس و قرامان میباشد و گالاسی نیز مملکتی بوده است
در مرکز آسیای صغیر قدیم) و مقرر شد کلیّهٔ امور این جنگ که برای تجدید

تصرف ارمنستان میشود بمراقبت و مبصری او باشد
دستور العملی هم برای وتی دیوس حاکم شام فرستادند و مضمون اینکه با کربول و خیالات او همراه باشد بعد از این ترتیبات در فصل بهار سنه پنجاه و پنج میلادی عساکر روم برای جنگ حاضر و مهیا گشتند و در باره وضع معتنی شد که فیما بین دولتین روم و اشکانی جنگی در گیرد نظیر محاربهٔ آنتوان سردار بزرگ روم و فرهاد پادشاه اشکانی که شرح آن پیش نگاشته شده است آماده وقتی که مرحلهٔ چنین رزمی بودند و گمان میکردند نائرهٔ قتال در تمام آسیای غربی اشتعال میباید بشنیز صلح شد هم کربول هم ظهیر او وتی دیوس ایلچی نزد بلاش فرستاده از وی درخواست نمودند که بعضی گذشتها نسبت بدولت روم نماید و سختگیری نکند و باو فهمانیدند که اگر گذشتهایی را که منظور است نمودی ارمنستان از تو منتزع نخواهد شد و البته متصرف در این خواهد بود و اگر سختگیری نمائی یقیناً عساکر رومی ارمنستان را خواهد گرفت بلاش برغبت گوش بحرف سفرای کربول و وتی دیوس داد و قرار شد معتبرترین اجزاء خانوادهٔ سلطنت را بلاش نزد سرکردگان رومی فرستد که در دولت و مملکت روم بعنوان گروگان بمانند و قشون او نیز ارمنستان را تخلیه نماید اما با وجود این قرارداد از سطور مورخین چنین مستفاد میگردد که نه قشون بلاش ارمنستان را تخلیه کردند نه عساکر روم آن مملکت را متصرف نمودند لهذا باجتهاد تاریخی میتوانیم دانست که کربول و وتی دیوس سرداران روم در این موقع بدولت متبوعهٔ خود خیانت کرده و صرفهٔ خود را منظور داشته اند یعنی میان آن دو سردار رقابت بوده و وتی دیوس خیال مینموده که اگر با عساکر اشکانی جنگ کنند و غالب شوند این فتح باسم کربول تمام و معروف میشود و اسباب اشتهار و اعتبار او میگردد کربول هم همینطور احتمالی میداده خلاصه با آنهمه تهیه و ترتیبات دولت روم ارمنستان در تصرف پادشاه اشکانی ماند چنانکه تاسیت مورخ تصریح به این مطلب کرده میگوید که در سال پنجاه و هشت میلادی تیرداد برادر بلاش مملکت ارمن را متصرف بود

درین اوان واقعهٔ دیگری واقع شد که برای دولت روم زایدالوصف مساعد بود و میبایستی در چنین وقتی بی زحمت و تجشم مملکت ارمنستان را مسخر نماید و آن واقعه طغیان وارادانس یا اوردان پسر بلاش بود که بر پدرش شورید و جمعی را دور خود جمع کرد که تخت و تاج سلطنت اشکانی را مالک شود و بلاش را از پادشاهی خلع کند شک نیست که با وجود چنین غائلهٔ مهمی در داخله بلاش نمیتوانست بخارجه بپردازد باید اول این شعلهٔ خانمانسوز را منطفی سازد بعد بکار دیگر دست زند
نویسندگان آن عصر و زمان در نگارش این خبر استعجاب میکنند که با وجود این گرفتاری بلاش سرداران روم چرا بر پادشاه اشکانی سخت نگرفتند و ارمنستان را از چنگ او بیرون نیاوردند و راضی بگروی و بعضی حرفها شدند و اشاره بحسد سرداران روم مینمایند لکن جای اشاره نیست و باید تصریح نمود که مطلب از همان قرار است که در فوق ذکر شد
باری وارادانس در سنهٔ پنجاه و پنج میلادی سلطنت و پادشاهی خود را در پارت اعلان نمود و سکه هم زد بلاش بدفع او برخاست و مهیای تدمیر او گردید و مدت سه سال میان پدر و پسر کشمکش و زد و خورد در کار بود و شرح و تفصیل این ماجرا را مصنفین آن عصر بدرستی ثبت و ضبط نکرده اند همینقدر معلوم میشود که در سال پنجاه و هشت میلادی بلاش وارادانس پسر خود را مقهور نموده و او نابود گشت محتمل که بلاش او را کشته باشد
چندین سکه از این وارادانس که معروف به وارادانس دوم میباشد بدست است و مورخ بتاریخ سال پنجاه و پنج و سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت و پنجاه و هشت میلادی است
چون خیال بلاش از جانب پسرش وارادانس آسوده شد آن نرمی و ملایمتی که در روابط خود با کربول و وتی دیوس داشت بکار نگذاشت و آغاز سختی نموده گفت باید برادرم تیرداد پادشاه ارمنستان باشد و آن مملکت بدولت اشکانی تبعیت نماید نه بدولت روم و تیرداد نیز نسبت به ارمنیها که بطرفداری روم مایل بودند

بودند بجنگ پرداخت و آنها را دوچار صدمات ساخت
بعضی از مورخین مینویسند در سال پنجاه و پنج میلادی که پادشاه اشکانی از خانوادهٔ سلطنت بدولت روم گرگان داد سفیری مأمور دربار روم نمود که در باب قرارداد بین دولتین مذاکره نماید و تکالیف و وظایف جانبین را مشخص و معلوم کند دولت روم در جواب سفیر اشکانی مدتی مماطله و مسامحه نمود آخر الامر که جواب رسید منهی از این بود که تیرداد باید از سلطنت ارمنستان چشم بپوشد یا در تحت تبعیت روم متقلد این شغل خطیر باشد پس دولت روم در دعاوی خود راسخ و از اینطرف هم بلاش که از مخمصهٔ داخلی فراغت یافته سخت و این دو مدعی اگر اینقدر از یکدیگر دور بودند هیچ چیز نزدیک نمیکرد مگر جنگ و زور اسلحه و کربول بزودی ملتفت این معنی شده دانست از پس سه سال آسایش و آرامش باید تهیهٔ جنگی عظیم نماید بنابرین بنظم لشکریان روم پرداخت و با بعضی از طوایف شجاع و رشید حول و حوش ساخته از جمله فاراسماناس پادشاه گرجستان را مجدداً با دولت روم متحد نمود و نیز آنطیوخس پادشاه کماژن ابرام کرد که خود بشخصه با قشونی که دارد وارد خاک ارمنستان شود و بر قسمت عمده از این مملکت حمله کند بلاش چون ازین ماجرا خبردار گشت دسته قشونی بامداد برادر خود تیرداد به ارمن فرستاد و جا داشت که خود روانه آن صوب شود اما باز شورشی در هیرکانی (گرگان) درگرفت و خیال پادشاه اشکانی را مشغول نمود و رومیها ازین فرصت بخیلی خوشوقت شدند

از مسطورات مورخین چنین بر می آید که تیرداد درین هنگام متقاعد گردیده بعبارهٔ اخری رومیها او را فریب دادند و شرایط مدافعه را بعمل نیاورد از آنطرف دولت روم هم در وعده‌ها که بر تیرداد نموده راه خلف پیمود و بجای وفا بنای تعلل را گذاشت مختصر در سنه شصت میلادی آرتاگزاتا پایتخت ارمنستان و شهر تیگرانوسرتا که دو مهم شهر اینمملکت بود از تصرف تیرداد خارج شد بعد از آن از طرف آذربایجان عساکر اشکانی باز بکمک تیرداد آمده کوشش

آنها نیز

آنها نیز بیفایده شد بلکه شکست خوردند و نتیجهٔ این شکست این شد که ارمنستان کلیةً واگذار برومیها شد و سلطنت آنرا بر تیگران نوادهٔ آرخلائوس که پادشاه کاپادس بود دادند اما قطعات چند از این مملکت مجزا گردید هر قطعه بیکی از شاهزادگان ممالک مجاورهٔ ارمن واگذار کردند کسانیکه ازین قطعات بهره‌مند شدند فاراسماناس پادشاه گرجستان و پلمو پادشاه (پنت) و آریس توبوس پادشاه ارمنستان صغیر و آنطیوخس پادشاه کماژن بودند درحالتیکه شاهزادگان مذکور قبل از این واقعه از دولت اشکانی طرفگیری میکردند و آن دولت را بر دولت روم ترجیح میدادند

با آنکه برحسب ظاهر کار ارمنستان بوضع مذکور یکسره شد باز مردم اینمملکت تکلیف خود را گم کرده بودند و نمیدانستند درمیان دو رقیب بزرگ که دولتین روم و اشکانی باشد چه کنند اما بلاش با گرفتار آشوب و شورش هیرکانی بود یقین است که کاری بکار ارمنستان نداشت و ناچار باید محلی را که مرکز مملکت و با وطن او همخاک است آرام کند و در تحت اطاعت آرد بنابرین جل همّ بلاش مصروف کار ناحیهٔ بود که با پارت همسایه است اما چه میکرده و زد و خورد او با کی بوده و طرف مقابل کدام معلوم نیست چه مورخین آن قرون چیزی درینباب ننوشته اند اما اشاره کرده اند که رومیها محرک شورش هیرکانی شده و این مطلب هم خیالی است و دلیلی ندارد جز اینکه در آن سنوات چند نفر از گرگان بشهر روم رفتند و از نرون قیصر روم درخواست نمودند که مددی بآنها دهد اما چون نرون بآنها اقبالی نکرد بسمت مشرق معاودت کردند و همانا میترسیدند دوچار صدمات ملازمان بلاش شوند لهذا از خط مستقیم حرکت ننموده کربولو برعایت آنها ساعی شده از راه مسند بر محیط هندوستان و سند ایشان را بوطن خود مراجعت داد

بلاش چون شورش هیرکانی و آشوب آنرا دفع کرد بخیال ارمنستان افتاد زیرا اگر این مملکت را اولاً برای برادر خود گرفته بود و حالا که از دست رفته سر برادرش بی کلاه مانده نیز غرض از اینکار آنکه تیرداد که حقوق سلطنت

خودرا

خود را بر بلاش واگذار کرده رعایتی از جانب پیکر از بلاش ببینند و ممنون شوند
حالا کار ارمنستان را خود بباد داده میگوید بلاش تقویت نکرده و مدد نداد
که اینطور شد و برادر و ابی غیرت هیچ اند و بلاش مقید است که رفع دلتنگی تیرداد را
نماید ثانیاً بعد از غلبه دولت روم بر ارمن و بذل و تقسیم آن مملکت تیگران
پادشاه جدید آن برای اظهار وجود و قابلیت بخیال تاخت و تاز افتاده همواره
میخواست حمله بر ادیابن کند مونوبازس پادشاه ادیابن که این بدید و دانست
که تاب مقاومت ندارد بر این شد که بقبول اطاعت دولت روم را بر گردن
گیرد و خود را از محصنه جنگ با تیگران آسوده کند بلاش از این وضع
آگاه شده فهمید نه تنها ارمنستان از وی منتزع شده بلکه بعد ها از آن طرف
حمله ها بممالک و متصرفات او خواهد شد ثالثاً عموم رعایا و اهالی مملکت
او عقیده کردند که وی مملکت را بجد گرفت و نتوانست نگاه دارد در اینصورت البته
در انظار آنها بی عظم خواهد شد و ممکن است او را استهزا کنند دفع
این مفاسد را مصمم شد که با دولت روم بهم زند و بر ارمن حمله کند و آنجا را
بهر نحو که باشد مسخر نماید

بلاش قبل از اقدام بکار مجلس شورائی مرکب از نجبا و عظما و بزرگان کشور
و لشکر تشکیل داده خطابه بمضمون ذیل در آنمجلس خوانده گفت

ای اهالی پارت و سران ملک و دولت برادران من از حقوق و ادعائی
که در سلطنت داشتند صرف نظر نمودند و من در میان شما اول شخص شدم
و دارای رتبه بزرگ گردیدم پس از حصول این مقام منیع جهد کردم که وضع خوشی
در میانه خودمان برقرار نمایم یعنی بجای اینکه برادران پیشتر با هم کینه میورزیدند
من خواستم کاری کنم که با هم موافق و دوست و مهربان باشند بنا بر این قصد
و نیت بود که مملکت مد را ببرادرم فیروز دادم پس از آن طولی نکشید که برای
این برادرم تیرداد که الآن در میان شما حضور دارد ارمنستان را گرفتم و
سلطنت آنرا باو واگذاشتم و این سلطنت در دولت اشکانی رتبه سیم دارد
یعنی سلطان این مملکت سیم شخص دولت اشکانی است با این نمط بنیان مهر
و محبت

و محبت و صلح و مسالمت را در خانواده خود مستحکم نمودم اینک رومیها آن بنای
محکم را متزلزل ساخته اند اما باید بدانید که رومیها هرگز نقض عهد ما ننموده
جز اینکه برای خود آنها مضر بوده بعد ها نیز نخواهند داد انست که همین کار هم اسباب
خرابی خود شان است من خود معترفم که در ممالک موروثی خود همواره خواستم
امنیت و آسایش برقرار باشد و رعایای من از صدمات و نتایج وخیمه جنگ
و جدال محفوظ باشند و خود نیز با حسن سلوک نسبت بآنها رفتار نمایم و مهما
امکن پیرامون خونریزی و بکار بردن قوه جبریه نگردم اگر این گناه است
و ضعف و سستی من از آن سبب شده استغفار میکنم و بنوبه تلافی مینمایم شمشیر
میکشم و چندان از دشمن میکشم که شما خود بگوئید من تنها غیرت خود را ظاهر
ساختم و تکالیف خود را با اعلی درجه بپرداختم و آنچه بر گردن من بود در پیش
چشم شما بر زمین انداختم اما بشما بگویم از عدم اصرار من بقتال و جدال نه فقط
بقوت و قدرت شما وارد نیامده و از شوکت و عظمت دولت اشکانی چیزی
نکاسته بلکه بر شهرت شجاعت و جلادت شما یک صفت پسندیده که آن عبارت
از رفق و ملایمت است افزوده ام و خدا و خلق این سیره و طریقه را دوست
میدارند

پس از این خطابه تاج بر سر تیرداد گذاشته گفت این برادر من که می بینید
کما فی السابق پادشاه ارمنستان است و آن مملکت را مجدداً برای او خواهم
گرفت

چون بلاش بزرگان اشکانی خاصه برادر خود تیرداد را از مقاصد خویش مطلع
ساخت بترتیب انجام و اجرای کار پرداخت اولاً بر مونازس که یکی از سرکردگان
اشکانی بود و ثانیاً بر مونوبازوس پادشاه آدیابن حکم کرد لشکر کار دیده خود را
دیده حمله بر ارمنستان نمایند و خود نیز با لشکری جرار و استعدادی کافی بطرف
شط فرات راند و قصد تاخت و تاز شام نمود مونازس و مونوبازوس متفقاً وارد
ارمنستان شده آمدند تا در شهر تیگرانوسرتا و تیگران را در این بلد محاصره
کردند این شهر بعد از آنکه تیگران بزرگ شهر آرتاکزاتا را خراب کرد پای تخت ارمنستان
شده بود

شده بود بلاش هم خود با قشون همراه تا نزدیک بین یعنی نصیبین از بلاد بین
النهرین (مزوپوتامی) پیش رفت و حضور او در آن نقطه هم بر ارمنستان و هم
بشامات تهدید میکرد اما لشکریان مونازس و مونوبازوس نتوانستند
شهر تیگرانسرتا را فتح کنند بعلاوه کربول شخصی را نزد بلاش فرستاد و
پیغام داد که چون عساکر اشکانی بر ارمنستان حمله نموده اند منهم بممالک
اشکانی خواهم تاخت بلاش در جواب گفت من راضی میشوم که بمذاکره پردازیم
و قراری فیما بین داده شود بنابراین بهتر است که در کار جنگ عجله نکنیم
اتفاقاً یک چیز هم قهراً کار را عقب انداخت و آن ملخ خوارگی بود در
ناحیه علیای بین النهرین و فقدان آذوقه و علیق برای اسب و آدم و قشونی
که در میان داشتند تقریباً تمام آنها سواره نظام بودند در این صورت سردار
روم نمیتوانست اصراری بجنگ داشته باشد بلاش هم از این معنی خرسند
بود و بزودی قبول نمود که عساکر او از محاصره تیگرانسرتا دست بکشند
و ارمنستان را تخلیه کنند مشروط که رومیها هم در آن مملکت نمانند و آرامنه را
آسوده گذارند نه یک سرباز رومی در آن سرزمین توقف کند نه یک لشکری
اشکانی مقرر که باشد تا بلاش سفیری بدربار دولت روم فرستد و در آن دربار
بمذاکره قراری در نسبت بکار ارمن داده شود بالجمله چند ماهی آن مقرر که بر طبق
میل بلاش مرعی بود و طرفین آسوده هم نشستند و اواخر فصل پائیز کار شکل
دیگر پیدا کرد یعنی کاسنیوس پاتوس نامی که طرف التفات مخصوص نرون
قیصر روم بود مأمور ریاست و اداره کردن کارهای ارمنستان شد و تمام
مهام عسکریه و امور پلیتیکی بدست او افتاد کربول که قبل از پاتوس همین
سمت داشت و خود از قیصر استدعا کرده بود یکنفر مرد قابل برای معاونت او
مأمور آنجا نماید و قصد کربول فی الحقیقه معاون و ممد نبود و شاید که
خاطرش هم بیمکی نداشت اما میترسید که بیش از این در کارهای مشرق باختیار
حرکت و ریاست کند قیصر بر او حسد برد خواست شخص قابلی را در اعمال شرقیه
شریک خود نماید تا اقتدار و کفایت او را بنظر نرون بنماید اما بر حسب اتفاق

قیصر

قیصر شخص بی قابلیت و استعدادی برای همراهی و امداد کربول انتخاب
نمود خلاصه پاتوس بمشرق زمین آمد و یکدسته قشون معتبر نیز با خود همراه
آورد و بعد از ملاقات با کربول کلیه قشون روم که در مشرق بودند بالسویه
ما بین این دو سردار قسمت شد لشکریان شام در تحت فرمان کربول و
عساکر پنت و گالاسی و کاپادس باختیار پاتوس و هر یک از این دو سرکرده
سر دسته معتبر سپاهی داشتند و با هم بنفاق راه میرفتند کربول چون
التفات قیصر را نسبت بر پاتوس میدانست و ملتفت بود که وی برای
معاونت او نفرستاده بلکه غایقی برای کربول تراشیده است از پاتوس تنفر
داشت و بر او حسد میورزید پاتوس هم تصدیقی باعمال کربول در مشرق
نداشت و او را استهزا مینمود و عقیده او این بود که باید بزودی و سختی
اقدام بجنگ کنند و تمام ارمنستان را بتازند و بلاد را بی درنگ غارت
نمایند و وضع و نتیجه جنگ تغییر کند یعنی بجای اینکه بعد از غلبه بر ارمن
سلطانی برای آن معین شود از این صورت ولایتی از ولایات روم در آرند
در همین اوان موعد مراجعت سفیر بلاش از دربار دولت روم منقضی شد
و جوابی نیاورد و مدت متارکه نیز بعد از سه چهار ماه بانتها رسید سرداران
روم یکمرتبه تهیه های یورش و حمله را گذاشتند و جنگ پائیزی در گرفت و این جنگ
دوتهم بود که در عرض ابتسال کردند کربول از شط فرات عبور نمود و با عساکر
زبده اشکانی برابر شد و در جزئی فاصله از شط مزبور در میان تپه ها
موقع محکمی را متصرف گشته اردوی منظمی تشکیل داد پاتوس هم با سه دسته
قشون معتبر از سپاه روم از راه کاپادس قدم در خاک ارمنستان نهاد و از
سلسله کوه تورس گذشته خیلی از امکنه را غارت کرد چون زمستان نزدیک
بود و در هیچ محل لشکریان پادشاه اشکانی در جلو او پدیدار نشدند او
جنگجویان خود را از میان کوه برگردانده گمان کرد که جنگ تمام شد لهذا
فتحنامه نوشته برای نرون قیصر روم فرستاد و یکدسته از سه دسته قشون خود را
روانه ناحیه پنت نمود که زمستان را در آنجا بسر برند و دو دسته دیگر را فیمابین

کوه

کوه توروس و شط فرات اقامت داد و آنها را مرخص کرد که به اختیار خود باشند
سربازان این وضع را مغتنم دانستند و لذت زندگانی در بلاد شام و کاپادوسیا را
بر سختی زمستان ارامنه در مرتفعات ارمنستان ترجیح داده بآن نواحی رفتند و مشغول
عیش و خوشگذرانی شدند فی الحقیقه بعد از آنکه اردوی منظم رومی در ارمنستان
مرخص و متفرق شد و پاتوس بی استعداد ماند ناگاه شنید بلاش بآنطرف متوجه شده
رو باو می آید و زحمت و سختی قشون کشی در سرمای زمستان را بر خود هموار کرده است
در اینموقع دست و پای خود را گم نموده و فی الحقیقه بی قابلیتی خود را ظاهر ساخت
و نزدیک شدن پادشاه اشکانی او را در گرداب تزلزل و تردید انداخت
ابتدا خیال کرد در اردوی خود بماند و در حالت مدافعه باشد بعد از این
خیال منصرف شده بنظرش آمد که صلاح در پیش رفتن است بعساکر خود فرمان
داد باستقبال دشمن شتابند و چند نفر جاسوس از پیش روانه نمود که او را
از وضع و درجه استعداد لشکریان پارث با خبر سازند جاسوسان گرفتار
و هلاک شدند و نتوانستند سردار رومی را از حالت اردوی اشکانی مطلع
نمایند چون چنین شد پاتوس که با قشون خود قدری بطرف بلاش پیش آمده
بود واپس رفت در جای اول خود نشست اما سه هزار نفر از سپاه زبده روم را
مأمور کرد بروند معبر توروس را سد نمایند چه پادشاه اشکانی میبایست
از این معبر عبور کند بعضی از قشون سواره پانونی هم مأمور امداد آن سه هزار
نفر شدند (پانونی قطعه زمینی است از اروپای قدیم که رود دانوب آن را از
مملکت ژرمن جدا مینموده) همینکه لشکریان بلاش بمعبر توروس نزدیک شدند
سواران پانونی فرار کردند و مکشوف شد که این کار پاتوس از روی حزم و
عقل نبوده سردار رومی متحیر ماند که چکند بعد از فکر و تأمل بسیار بر این شد
که کربولن را از سختی وضع خود آگاه نماید برای او پیغام داده گفت بدان که
عنقریب عساکر اشکانی بر من و قشون رومی حمله خواهند کرد کربولن که میبایست
بتعجیل به امداد پاتوس آید عمداً بتأنی پرداخت و با خود اندیشید که من باید
وقتی بر پاتوس ملحق شوم که سپاهیان او مستأصل و قریب به اضمحلال شده
باشند

باشند و من آنها را از چنگال سطوت سواران پارت بیرون آرم تا آنها مرا نجات
دهنده خود دانند مختصر قشون جزئی که پاتوس مأمور معبر توروس کرده بود
مغلوب اشکانیان شده اغلب راه دیار عدم گرفتند پاتوس زن و فرزند خود را
در قصر یا حصن حصین آرساموزاتا گذاشته چه اردوی با استعداد رومی در
آنجا بود و باید دانست آرساموزاتا که امروز به شمشاط معروف است یکی
از قلاع و حصون ارمنستان قدیم و در نزدیکی شط فرات بوده دخلی به ساموزاتا
که سمیساط باشد ندارد بلکه چهل میل میانه شمشاط و سمیساط فاصله
است

عساکر بلاش شمشاط را محاصره کردند و رومیها را دعوت بجنگ نمودند قشون
روم جرأت بیرون آمدن از حصن و محل با حصانت خود نکردند و چون اعتماد
و استظهاری به پاتوس سرکرده خود نداشتند گفتند باید بدشمن تسلیم شد
پاتوس دید کار بر سخت شده و آبرویش بکلی میرود مجدداً چندتن را نزد کربولن
فرستاده پیغام داد که بشتاب هر چه تمامتر خود را بما برسان و بقیة السیف قشون
شکست خورده روم را نجات ده کربولن با لشکر ابوابجمعی خود حرکت کرده که زودتر
بر پاتوس ملحق شود اما این سردار ناقابل بجای اینکه سپاهیان خود را دلداری
دهد و دفع وحشت از آنها نماید خود نیز متوحش شده با آنکه آذوقه زیادی
داشت و میتوانست چند هفته بلکه چند ماه خودداری کند و لشکر خود را آسوده
نگاه دارد هیچ صبر نکرده و دامن سکون و تجلد را از دست داده در حقیقت
تسلیم شد و با بلاش از صلح سخن راند بلاش گفت تکلیف سردار و قشون رومی
اینست که آذوقه و مهمات حربیه خود را بعساکر اشکانی تحویل دهند و قلاع و
سنگرهای خود را تخلیه نمایند و از ارمنستان بیرون روند و متارکه باشد
و کسی کاری به ارمنستان نداشته باشد و سفرای جدید از جانب پادشاه اشکانی
بدربار دولت روم روند و در آنجا قراری که فیما بین دولتین باید داده شود
بدهند و باز گردند بعلاوه رومیها پلی روی رودخانه آرسانیاس که شعبه از
شط فرات است برای یادگار غلبه اشکانیان بر رومیان بسازند اگرچه برای
دولت

دولت اشکانی فایده در آن متصوّر نیست
پاتوس قبول این شرایط و تکالیف پادشاه اشکانی را نموده و زیاده بر آنچه گفته شد
اسباب هتک آبرو و بی‌شأنی و بیحرمتی برای دولت روم فراهم نیامد و رومیها
قلاع و سنگرهای خود را گذاشته رفتند و پیش از آنکه آنها حرکت کنند اشکانیان
وارد قلاع و حصون و سنگرهای آنها شده هرچه را گمان میکردند رومیها
از ارامنه تاراج کرده از آنها گرفتند بلکه اسلحه و لباس آنها را نیز متاع خود
داشتند بعبارةٍ اخری پادشاه و رومیها را برهنه نموده گفتند بروید که اینجا جای
شما نیست آنها نیز چون میدانستند که ضدیت و مخالفت و مقاومت برای
ایشان اسباب مخمصهٔ کلی و اتلاف نفوس بسیار است سراپا تسلیم و تمکین شده
و مطیع و منقاد گشتند

پاتوس چون خود را آزاد یافت بطرف شط فرات شتافت و آنچه از لشکریان او
زخمی و مجروح شده بودند در ارامنه گذاشت چون بفرات رسید بکربول ملحق
گردید و معلوم شد که اگر سه روز پا می‌افشرد و عنان جلادت را از دست
نمیداد کربول باو می‌پیوست و اسطور زیر بار مذلت نمیرفت عجب آنکه بعد از
رسیدن این دو سردار بیکدیگر و ملاحظهٔ نتیجهٔ نفاقی که از پیش با هم نموده باز
هم متنبه نشدند برودت همان برودت و سرسنگینی همان هیچ بر این نشدند
که اتفاق کنند و بتلافی مافات پردازند و کاری بسازند کربول به پاتوس گفت
چرا عبث مرا بزحمت حرکت انداختی و حال آنکه تو خود اگر جهد و اقدامی کرده بودی
کار اشکانیان را میساختی پاتوس چون میخواست پرده بروی بی‌قابلیتی و
خبط و خطای خود و ننگی که حاصل شده بکشد بکربول اظهار داشت که قشون
ابوابجمعی خود را با بقایای لشکریان من همراه کن باتفاق میرویم و ارمنستان را
متصاحب میکنیم چه بلاش و عساکر پارت از آن مملکت خارج شده اند کربول بردی
در جواب او گفت چنین دستور العملی از قیصر بمن نرسیده است بر من بود که
بیایم و تو و همراهانت را نجات دهم و نگذارم دشمن شما را نابود کند حال که
کار گذشته و تو هم از خطر جسته بهتر (بمملکت شام) مراجعت میکنم و در آنجا

اقامت

اقامت مینمایم زیرا که از قصد و خیال دشمن بیخبرم و تکلیف خود را بدرستی
نمیدانم از این گذشته برای پیادگان قشون من که راه دراز پیموده و خسته شده
سخت و مشکل است که با سواران تازه نفس پارت که خستگی نمیفهمند و راههای
دراز را بآسانی طی میکنند برابر شوند آن دو سرکرده بعد از این حرفهای
معرضانهٔ بیمعنی از هم جدا شدند پاتوس بکاپادوس رفت و کربول بشام معاودت
نمود در اینحال بلاش به کربول پیغام داد که بلاد جزیره یعنی بین النهرین فرات و
دجله را تخلیه کن کربول قبول کرد بشرط آنکه قشون اشکانی از ارمنستان کلیةً
بیرون روند بلاش که تازه برادر خود تیرداد را بر سریر سلطنت ارمن جلوس داده
چنین میدانست که ارامنه اگر بحالت خود واگذار کنند آنها تبعیت اشکانیان را
بر رومیان ترجیح میدهند لهذا بآن شرط راضی شد حاصل آنکه چند ماه
جنگ مابین دولت اشکانی و رومیان در حالت متارکه بود

بلاش بعد از تسلیم شدن پاتوس چند نفر را بدربار دولت روم مأمور کرد
و آنها در بهار سال شصت و سه میلادی وارد شهر رم شدند و بدون تعلل و
معطلی بحضور قیصر رفتند و اظهار صلح کردند بشرط آنکه دولت روم سلطنت
تیرداد را در ارمن تصدیق کند و از اینطرف تیرداد هم حاضر است که بشهر رم آید
یا بشام رود و از جانب دولت روم یا کماشتگان او در مشرق اجازهٔ پادشاهی
ارمنستان را دریافت نماید

نرون قیصر روم ابتدا از غلبهٔ عساکر اشکانی بر سپاه رومی بیخبر بود زیرا که پاتوس
مکتوبا چنین قلم داده که او غالب شده و لشکریان پارت مغلوب اما کربول برای
اینکه بی‌قابلیتی رقیب خود را بر قیصر باز نماید ماجرا را بعدها به امپراطور روم
نوشت و یکی از صاحبمنصبان رومی هم که با مأمورین بلاش بدربار دولت روم
آمده حقیقت را به نرون گفت نرون شکست قشون خود را نتوانست درخورد نماید
و با دولت اشکانی طریق صلح و مودت پیماید و تلافی آن عار را از فرایض شمرده
تکالیف فرستادگان بلاش را قبول نکرد لکن آنها را مشمول جوایز نموده بهر یک خلعت
داد و گفت مرا در اصل با دولت پارت مناقشت و عداوتی نیست اما چون وهنی

بعظمت

بعظمت دولت روم وارد نشده از جبران این کسر گزیر نباشد ثمّ اگر مأمورین بلاش
هستید مرخص شده بروید و پادشاه اشکانی منتظر و مهیای قتال باشد
نرون پس از مرخصی سفرای بلاش پاتوس را از سرکردگی معزول و احضار کرد و ریاست
کل عساکر روم را به کربول داد و این ریاست نظر بشایستگی بود که کابینه یعنی مجلس
نظّار روم و حامیان حقوق ملت بهمین سردار روم که شرح حالش از پیش گذشت
داده بودند و سه فوج قشون جدید هم قیصر بمشرق فرستاد و برای شاهزادگان
حکمرانان ولایات که تبعیت روم داشتند دستورالعمل رفت که بر امداد کربول و
تقویت او بپردازند کربول کمال سعی و اهتمام را بعمل آورد که سپاهی بقاعده فراهم
آورد و طوری باشد که مسلماً فتح کند و پس از آنکه در ملاطیه از بلاد آسیای صغیر
قشون خود را جمع کرد مهیای یورش گشت و لشکریان شاهزادگان تابع نیز برای
کمک باو پیوستند و عدهٔ عساکر او بسی هزار رسید با چنین استعدادی وارد
ارمنستان شد و منوچهر قشون ارمنی و اشکانی که در تحت لوای تیرداد بود تار
گردید و نایرهٔ جدال اشتعال یافت و ضمناً بکشیدن انتقام از نجبای ارمن که در
استقرار تیگران با دولت روم منافرت کرده بود نیز پرداخت چون کربول بمحلی
رسید که در سال گذشته پاتوس در آنجا تسلیم شده بود از جانب تیرداد رسولی نزد
او آمده اظهار میل بصلح نمود کربول که هرگز نمیخواست کارها بدشواری منجر شود
بگفتار فرستادهٔ تیرداد اقبالی کرده و قرار شد سردار روم و پادشاه اشکانی
ارمن در محل اردوی پاتوس ملاقات نمایند و قرار مصالحه را بدهند کربول
و تیرداد هریک با بیست سوار حرکت کرده در محل معهود بهم رسیدند و گفتگو کردند
و کار صلح راست شد و شروط آن همان بود که قیصر رد نمود اشکانیان خوشوقت
شدند چه مقصود خود را حاصل میدیدند کربول نیز راضی بود که این قرار را
در ارمنستان داده در صورتیکه سپاهی با خود همراه داشت و هیچ آسیبی بانها
وارد نیامده و از اعتبار ایشان چیزی نکاسته بالجمله کربول قرار داد تیرداد مجسمهٔ
نرون قیصر روم را در جایگاه سلطنت خود گذارد و علامتی در پائین پای مجسمه باشد
تا معلوم شود تیرداد از جانب قیصر در ارمن سلطنت دارد و تیرداد به کربول قول

داد

داد که خود بشهر روم برود و تاج پادشاهی ارمنستان را از دست قیصر دریافت
نماید و برای ضمانت و اطمینان به اجرای این گفته تیرداد یکی از دخترهای خود را
بعنوان گروگان بکربول داد و کربول نیز متعهد شد که در مدت اقامت تیرداد
در شهر روم آنچه لازمهٔ توقیر و احترام و درخور شان اوست بعمل آید همچنین
در عرض راه و منازل خاک ایطالیا تشریفات کامل برای او بجای آرند بلاش
چون بخوبی نکات کار را میدانست کربول باو اطمینان داد که در خاک روم اتفاقی
نخواهد افتاد که منافی با شان اشکانیان باشد و دولت روم را قصد این نیست
که اقتدار خود را نشان دهد چون برادر من ذیحق است تاج سلطنت ارمنستان را
قیصر باید بدست خود به تیرداد دهد این قرارها در فصل تابستان سال شصت و
سه میلادی داده شد اما تیرداد تا بهار سنه شصت و شش عازم شهر روم نشد
وجهت این تاخیر و تعویق معلوم نیست بعد از آنکه عزیمت نمود و خواست بطرف ایطالیا
روانه شود زوجه او و جمعی از جوانان نجیب اشکانی که از جمله پسران بلاش و منوباز
بودند با سه هزار نفر سوار پارت او را همراهی نمودند تیرداد با موکب و کوکبهٔ
خود مانند پادشاهی مظفر از میان دو ثلث خاک روم عبور کرد و در همه جا او را
بخوبی پذیرفتند و شرایط احترام او را مرعی و منظور داشتند از هر شهر که میگذشت
آئین می بستند و اهالی شهر صداهای خود را بشعف و شادی بلند میکردند به
اصطلاح حالا هورا میکشیدند سواران همه جا در خشکی راه پیمودند مگر در
بوغاز هلسپونت که دردانل بوده و در میان تراس که بسفر باشد و ایلیریکوم
تا رأس دریای آدریاتیک که از آنجا در شبه جزیرهٔ ایطالیا و بطرف شهر روم نزول
کردند در خاک روم همه جا مخارج تیرداد و همراهانش بر عهدهٔ دولت روم بود
و آنرا هر روز معادل بیست و پنج هزار تومان پول حالیهٔ ایران تخمین کرده اند
و چون نه ماه این مسافرت طول کشیده کلیهٔ مخارج از دوازده کرور تومان پول
ما تجاوز نموده است اول ملاقاتی که شاهزادهٔ اشکانی با قیصر روم نمود در
شهر ناپل بود برحسب رسم معمول در دولت روم گفتند تیرداد قبل از آنکه بقیصر
نزدیک شود شمشیر خود را کنار گذارد تیرداد قبول نکرد و آخر الأمر باو اجازه دادند

با اسلحه

با اسلحه نزد قیصر آید چون تیرداد بحضور نرون آمده دستهای خود را بهم نزدیک ساخته و آویخته و یک زانوی خود را بر زمین زده بقیصر تعظیم کرد و بعنوان تهنیت سلام داد و رسوم تاجگذاری و دیهیم بخشی بر تیرداد در شهر رم بعمل آمد شب قبل از روز تاجگذاری شهر رم را آیین بسته چراغان کردند همینکه صبح نزدیک شد جمع کثیری از طوایف مختلفه در فروم حاضر شدند و فروم جائی بوده در شهر روم که گفتگوهای عمومی در آنجا مینموده اند جماعت همگی ملبس بلباس سفید شده و شاخه های خرزهره که از علایم فتح است بدست گرفته و از فروم تا رسترا که آن نیز محلی و عمارتی بوده در رم سرباز با اسلحهٔ ممتاز در دو خط صف کشیده که خیابان محل عبور را از جمعیت خالی دارند در جنبین خیابان تماشاچی زیادی روی بامها جمع شده بودند علی الطلوع نرون با لباسی که مخصوص فاتحین است به رسترا آمده در روی صندلی سدوری جلوس نمود اجزاء شورای سنا و قراولان مخصوص او با وی همراه بودند بعد از جلوس نرون تیرداد با کوکبهٔ خود از میان دو صف سرباز راه رسترا را پیش گرفته آمد تا پیش روی نرون و خطابهٔ مبتنی بر کمال ادب و خضوع بعرض رسانید و صورت خطابه از قرار ذیل است

آقا من از خانوادهٔ سلطنتی سلاطین اشکانی و از پشت آن پادشاهانم و با بلاش و فیروز برادرم اما غلامی تو را اختیار کرده و تو را خدای خود خوانده برای پرستش تو باینجا آمده ام و تو را مثل معبود میپرستم از حالا بعد هستی و وضع من چنان باشد که تو خواهی زیرا که بخت و عاقبت و سرنوشت من توئی

نرون جوابی متکبرانه بخطابهٔ تیرداد داد آنگاه از راهی که مخصوصاً ساخته بودند پادشاه ارمنستان بمجلس نرون رفته در پایین پای قیصر نشست و بعد از آنکه خطابهٔ تیرداد را ترجمه کرده برای اهالی روم که در آنجا حضور داشتند خواندند تاجی را که علامت سلطنت مشرق بود تیرداد از دست نرون دریافت نمود

تیرداد بعد از چند هفته یا چند ماه اقامت در رم عزم مراجعت کرد و مدتی

که در پایتخت قیصر بود آن پادشاه کمال پذیرائی و محبت ابراز میکرد در برگشتن از راه دریای ادریاتیک و یونان و آسیای صغیر بخاک و قلمرو خود آمد

این مسافرت تیرداد بروم برای اشکانیان خالی از فواید معنوی نبود چه رومیها هم در مشرق و هم در پایتخت آن دولت مشعوف بودند که برادر بلاش با وجود پادشاهی ارمن بقیصر اظهار اطاعت و تبعیت نموده است از اینطرف اهالی مشرق چنین دانستند که دولت روم دولت اشکانی را مقتدرترین دول میداند

خلاصه از دیرگاهی ارمنستان فیما بین دولتین روم و اشکانی متنازع فیه بود و هر یک از این دو دولت میگفتند پادشاه آن مملکت را ما باید معین کنیم تا کار باینجا کشید و بعد از آنکه دولت روم سلطنت تیرداد را در ارمن تصدیق کرد تیگران که مدعی پادشاهی آن سرزمین بود از ادعای خود صرف نظر نمود اما حکمرانی تیرداد در ارمنستان مسلم است که بر طبق منافع و فواید دولت اشکانی ایران بوده و قبول کردن تاج از قیصر روم رسمی است که بعضی ملاحظات بعمل آمده و تیرداد بخوبی میدانست که قوت و استعداد برادرش بلاش او را مالک ممالک ارمن نموده و با بدصرفه حال برادر را منظور نماید و در موانع دفع شر و خطر بر دولت اشکانی ایرانی متکی باشد و برادر را حامی خود داند غیر از مختصر در آن وقتی که سلطنت ارمن اسماً تبعیت دولت روم را اختیار کرد رسماً آن دولت ایران شد چنانکه یکی از مورخین رومی هم این مطلب را تصریح نموده است

مدت ملک بلاش را مورخین بالصراحه معین نکرده اند اما از مطاوی کلمات آنها چنین بر می آید که سی و نه سال سلطنت کرده یعنی از سنهٔ پنجاه و یک میلادی تا سال نود

یکی از مورخین میگوید از سنهٔ هشتاد و یک میلادی تا سال نود و شش فیروز اشکانی در ایران پادشاهی کرده اما سکهٔ از فیروز دیده شده که مورخ بتاریخ هفتاد و هشت میلادی است بنابرین بعضی سنهٔ مزبوره را سال اول سلطنت فیروز دانسته اند

مورخ دیگر میگوید از سال پنجاه و یک میلادی تا سنهٔ هفتاد و هشت دو پادشاه
در ممالک ایران پادشاهی کرده یعنی یکی از سال پنجاه و یک تا سنهٔ شصت و دو و
دیگری از شصت و دو تا هفتاد و هشت سلطنت نموده و اسامی این دو پادشاه را
بلاش اول و اردوان چهارم و بعضی بلاش اول و بلاش دوم ضبط کرده اند و پس
از دقت و تعمق چنانکه در اول فصل ذکر شد معلوم میشود که این دو پادشاه
باهم معاصر بوده و هر یک در یک قسمت ایران سلطنت داشته اند

مستر لنس انگلیسی معلم علم تاریخ گوید در اواخر سلطنت اشکانیان عدهٔ کثیره
مدعی پادشاهی ایران و رقیب سلطان بودند و بالجمله در حقیقت از سلاطین
محسوب میشوند

در زمان بلاش اول در هیرکانیه که گرگان باشد شورشی برپا شد و تا سال هفتاد
و پنج میلادی امتداد داشت ممکن است اردوان چهارم یا بلاش دوم در این
مدت در آن ناحیه سلطنت کرده باشد لکن پادشاه مشهور اشکانی در
آن اوان که رومیان و غیرها او را می شناختند همان بلاش اول بوده است
بعضی مدت سلطنت بلاش اول را از سال پنجاه و یک میلادی تا سنهٔ هفتاد
و هشت که بیست و هفت سال میشود نوشته اند و میگویند در عصر او هیرکانیه
صاحب پادشاه مستقل شده والله اعلم

فصل بیست و سیم

در نتیجهٔ ضمیمه شدن ارمنستان بدولت اشکانی و بعضی اخبار دیگر

چون تیرداد برادر بلاش بمیل شاهنشاه اشکانی و رضای نرن قیصر روم در
سلطنت ارمنستان استقرار یافت نتیجهٔ آن این شد که فیما بین دولتین روم
و اشکانی صلحی برقرار گردید که مدت پنجاه سال طول کشید و ابتدای این مصالحه
که فی الحقیقه باهتمام کربولن سابق الذکر برقرار آمد سال شصت و دو
میلادی

میلادی بود و این دو دولت باهم در کمال سلم و صفا بودند تا سنهٔ صد و یازده
و زمان سلطنت و قیصری تراژان

یکی از مورخین مینویسد اول مجادلهٔ دولتین روم و اشکانی از سنهٔ پنجاه و پنج
قبل از میلاد شروع کرد و تا سال سی و شش پیش از میلاد امتداد یافت و قصد هر یک
از این دو دولت این بود که اراضی و بلاد یکدیگر را متصاحب نمایند و بر وسعت ممالک
خود بیفزایند چون در سنهٔ سی و شش صلح کردند مدت هفتاد سال مصالحهٔ
ایشان دوام بهم رسانید یعنی از سال سی و پنج قبل از میلاد تا سنهٔ سی و پنج
بعد از میلاد در این سنه مسئلهٔ ارمنستان طرح شد و نوبت مجادلهٔ ثانی روم
و اشکانی در رسید دولت اشکانی مصمم تسخیر ارمن گردید و دولتین بر سر
اینکار باهم زد و خورد میکردند تا در سال شصت و سه میلادی بشرحی که پیش
داده شد تیرداد بمیل دولت اشکانی و رضا و تصدیق دولت روم بر سریر
سلطنت ارمنستان جلوس نمود غایله دفع شد و دولتین صلح کردند و
پنجاه و سه سال مصالحهٔ آنها استدامت یافت یعنی از سنهٔ شصت و سه میلادی
تا سال صد و یازده بعد از میلاد شک نیست که این صلح طولانی دو دولت
قادر که در آنوقت مقتدرترین دول بودند برای ملتین و اهالی ایران و روم
اسباب سعادت و آسایش بوده اما چون دولتین باهم کشمکشی نداشته اند
مورخین رومی و غیره متعرض ثبت وقایع و سوانح پنجاه و سه سالهٔ دولت
اشکانی نشده لهذا بر متأخرین که میخواهند از تمام حوادث و تاریخ اشکانیان
و عوائد و حالات و اعمال ایشان باخبر شوند کار مشکل شده و میباید از
سرچشمه های کم آب خود را سیراب نمایند و بتفاصیل و شرحهای غیر کافی قناعت
کنند خلاصه آنچه معلوم است این است که بعد از رفتن تیرداد بشهر رم باز
بلاش اول شاهنشاه اشکانی ایران دوازده سال زنده بوده و سلطنت
نموده است وقتیکه نرن قیصر روم درگذشت دولت روم را تزلزلی عارض
و طاری شد و گالبا که جای نرن بگرفت بسختی راه دیار عدم پیمود و نوبت
بر وسپازیان رسیده دعوی قیصری کرد و مأمورین نزد بلاش فرستاده او را

از این رو نیز خود مستحضر ساخت و فرستاد که از وی پادشاه اشکانی را دعوت به مودت وسپازیان نمودند و گفتند خوب است شهریار ایران تصدیق قیصری و سلطنت وسپازیان نماید و همان روابط حسنه و مخالصتی که در مدت هفت سال با پیشینیان او داشته با وی داشته باشد بلاش تصدیق قیصری وسپازیان نموده علاوه بر این در سال هفتاد میلادی در وقتیکه هنوز وسپازیان در اسکندریه بود سفیری نزد او فرستاد و اظهار داشت که اگر میل داشته باشد برای قوت کار وسپازیان چهل هزار سوار اشکانی برای او بفرستد که در تحت اختیار و اقتدار او باشند وقتیکه این اظهار را به وسپازیان نمودند سرداران او در ایطالیا پیشرفتهای خوب حاصل کرده و رونقی در کار او پدیدار آمده چندان حاجتی بمدد خارجه نداشت و میدانست که اگر واضح شود اجنبی بمدد وکل او با هموطنان وی جنگ کنند و خون ایشان را بریزند رومیها کلیةً با او دشمن میشوند لهذا تکلیف فرستاده بلاش را قبول نکرده پیغامی مبنی بر تشکر و امتنان برای بلاش داد و گفت بشاهنشاه اشکانی بگوئید مملکت روم امن شده و آشوبی نیست که حاجت بتجشم سواران اشکانی باشد مأمور پادشاه بخشنودی از خدمت وسپازیان معاودت نمود

نیز بلاش در سال هفتاد و یک میلادی مأموری نزد تیتوس شاهزاده رومی که در زغما بود و بر یهودان غلبه کرده فرستاد و او را بجهت فتح و نصرت تبریک و تهنیت گفت و تاج طلائی بعنوان مبارکباد برای شاهزاده جوان ارسال داشت شاهزاده از اظهار محبت و مخالصت شهریار اشکانی زائد الوصف ممنون و خوشوقت شده مأمور و همراهان او را مهمانی شایانی نمود و بخرسندی آنها را روانه کرد

بعد از شروح و تفصیلات مسطوره در فوق برودتی فیما بین دولتین روم و اشکانی حاصل شد اما اثر بدی بر آن مترتب نشد تبیین آنکه کاسنیوس پتوس حکمران سوریه (شام) بدولت روم خبر داد که شهریار اشکانی قصد کرده است کماژن را که یکی از ایالات قدیمه سوریه است و در حمایت

وتعقیب دولت روم تصاحب نماید و آن را ضمیمه دولت اشکانی کند و آنطیوخس پادشاه پیر کماژن و پسر او اپیفانس را با شاهنشاه پارت در این باب مواضعه است و اگر این قصد از قوه بفعل آید برای دولت روم اسباب اغتشاش کلی خواهد بود چه کماژن در طرف غربی فرات واقع است و پای تخت آن سمیساط مشرف بنقطه ایست که در آن نقطه با کمال سهولت میتوان از شط فرات عبور کرد پس اگر اشکانیان کماژن را در تحت تملک داشته باشند راه حمله آنها بولایات متصرفی روم یعنی کاپادس و سلوسی و سوریه هموار و باز است بسهولت می آیند و بر آسایش مراجعت مینمایند پس باید بزودی جلو اینکار را گرفت و نگذاشت این مقصود بحصول موصول گردد

چون وسپازیان کمال وثوق و اعتماد را به پتوس داشت این سخنان در او سخت مؤثر شده وی را دارای کمال اقتدار و اختیار مطلق نمود و باو نوشت صلاح صلاح تست بهر قسم مصلحت میدانی باصلاح اینکار اقدام کن پتوس چون خود را صاحب اختیار و اقتدار کامل دید با استعدادی تمام به کماژن راند و حمله کرد اما کسی بجلوگیری و مقاومت با او نیامد آن سردار شهر سمیساط را متصرف شد اما بیحرکتی اهالی کماژن یا از آن بود که نسبتی که با آنها پتوس داده تهمت بود و قصد خیانتی بدولت روم نکرده بودند و یا میخواستند خود را در تحت حمایت پادشاه اشکانی قرار دهند یا در خود آن قوت و قدرت را مشاهده نمیکردند که بمیدان قشون روم آیند در هر حال آنطیوخس پادشاه کماژن میخواست بدون هیچگونه زد و خوردی بنزد اردوی روم تسلیم شود و تمکین کند اما دو پسر او اپیفانس و کالی نیکوس بعد از گرفتن پتوس شهر سمیساط را بهیجان آمده آنچه ممکن بود لشکر جمع و فراهم آوردند و پدر آنها آنطیوخس نتوانست مانع خیال و اقدام آنها شود آن دو جوان قدم در معرکه نهاده با پتوس برابر شدند و مصاف دادند یکروز از صبح تا شام جنگ در کار بود نه عساکر رومی ظفر یافتند نه پسران آنطیوخس اما این پادشاه پیر در رأی خود جازم بود و کمک و همراهی بفرزندان خود ننمود بلکه از اقامت در کماژن

صرف نظر کرده بنا بر وجود خبر این خود بولایت سیلیسی که تعلق بدولت روم
داشت رفت و طرسوس را اقامتگاه خود قرار داد اهالی کاثن و لشکریان این
ولایت چون دیدند پادشاه ایشان جلای وطن کرد و از آن مملکت بیرون رفت
مأیوس شده از دور پادشاهزادگان دور و متفرق گشتند شاهزادگان چون
از ناچاری و نداشتن سپاهی و استعداد جنگی راه فرار پیش گرفتند و با ده نفر
سوار بخاک شاهنشاه اشکانی آمدند و ملتجی به پادشاه پارت شدند
بلاش آن دو شاهزاده را باندازه شأنی که داشتند حرمت نهاده پذیرائی
نمود ولی چون در محاربه آنها با پاتوس خیالی نداشت بامداد و تجدید استقرار
ایشان نپرداخت همینقدر نامه به وسپازیان نوشت و در نامه ابراز نمود که این
دو شاهزاده را تقصیری نبوده و بیست پاتوس بیجهت آن دو را مقصر کرده
و بعصیان واداشته است

از مسطورات مورخین چنین بنظر می آید که وسپازیان قول بلاش را قبول کرده
و دانسته که اپیفانس و کالینیکوس را جرمی نمیباشد بنا بر این در جواب شهریار
اشکانی اظهار داشته بود که کاثن از ولایات روم است و آن دو شاهزاده
با پدر خود مأذون اند در ولایت روم اقامت گزینند و برای معاش انطیوخس
را ابنه و مبلغ معتدّ به مقرر است و لوازم آسایش خانواده و بستگان او
بخوبی مبذول

دیکاسیوس مورخ میگوید نامه که بلاش بقیصر روم در باب شاهزادگان کاثن
نوشت عنوانش از حسن ادب خارج بود یعنی در سر نامه این عبارت را نگاشته
(ارساس بااشک پادشاه پادشاهان به فلاویوس وسپازیوس سلام میرساند)
وسپازیان در جواب بلاش بطور استهزاء نوشت (فلاویوس وسپازیوس
بارساس بااشک پادشاه پادشاهان سلام میرساند)

دو سه سال بعد از وقایع مزبوره با بلاش دوچار مخمصه و زحمت شده و
تفصیل آن از اینقرار است

طایفه آلانی از جماعت سیت یا اسکیت که پیش از اینها در نزدیکی تانائیس

وده باچه مائوتیس که دریای آزف باشد سکنی داشتند این اوقات بطرف شرق
میل کرده و پیش آمده و بخیال افتاده که صفحات مغربی باب الابواب را
بتازند و باین قصد و نیت با اهالی هیرکانی (گرگان) که معبر معتبر دربند را
در تصرف داشتند سازش کرده این معبر عبور نموده داخل مملکت ماد شدند
و غیر قوز پادشاه ماد که پیکارا که زانده در کوهها متواری ساختند بعد از آنکه تمام
اراضی این مملکت را تاراج نمودند بارمنستان تاختند و با تیرداد نیز جنگی
کرده او را هم شکست دادند و کم مانده بود که پادشاه ارمن را با کمند گرفته
اسیر کنند بلاش چون دید سلاطین تبعه او بعبارة اخری برادران او با بیطور
مشهور طایفه آلانی دوچار صدمات سخت شدند نیز میدانست طایفه
مزبوره بعد از این پیشرفت بممالک خود او نیز حمله خواهند نمود سفیری نزد
وسپازیان فرستاده از وی خواهش کرد قشونی بامداد او فرستد که دفع شر آن
قوم وحشی را بقوت و اعانت آنها نماید نیز بلاش اظهار داشته که عساکر امدادی
روم در تحت ریاست تیتوس یا بسرکردگی دمیسیان که از خانواده قیصری
میباشند باشد و از این شرط مقصود بلاش اینکه قشونی که بسرداری یکی از منتسبان
امپراطور کسیل شود البته عدد و عدّتی شایان دارد یا آنکه خیال کرده بود
این دو صاحب منصب در امور لشکرکشی و فنون نظامی و حربی مهارت کامل
دارند

بعد از آنکه سفیر روم بلد یا در وسپازیان رسید و عرض مطلب نمود بزرگان روم
در باب رد و قبول مطلب پادشاه اشکانی بمذاکره و مباحثه پرداختند دمیسیان
خیلی مایل بود که دولت روم درخواست بلاش را قبول کند و قشونی مأمور
امداد شهریار پارتی نماید و سرکردگی آن قشون دمیسیان را باشد اما وسپازیان
تحمل این خرج و زحمت را کاری بیهوده میدانست و کلیتاً از مخاطرات نیز اجتناب
میکرد لهذا اقدامی در سوق عسکر و کمک بلاش ننمود

بعضی مورخین را عقیده اینست که چون در نامه سابق الذکر یعنی در کاغذی
که بلاش برای برائت ذمه شاهزادگان کاثن به وسپازیان نوشته بود در عنوان

از مملکت او بخارج گشته قیصر روم را از شاهنشاه اشکانی تکدری حاصل شده لهذا در امداد وی تقاعد نمود در هر حال چون کمکی از روم برای بلاش نیامد غارتگران (آلانی در آمدند) و ارمنستان آنچه از خرابی و چپاول خواستند کردند و عدهٔ کثیری از اهالی این دو مملکت را اسیر گرفته بمملکت خود بردند و از این واقعه زمانی نگذشت که بلاش درگذشت

از سکه‌هائی پادشاهان جانشین بلاش یکی مورخ بتاریخ هفتاد و هشت میلادی در دست و از این سکه استنباط کرده‌اند که بلاش سه سال بعد از تاخت و تاز طایفهٔ آلانی وفات نموده یعنی در فصل بهار سنهٔ هفتاد و هشت

مدت سلطنت بلاش را بسیاری از مورخین بیست و هفت سال نوشته‌اند در عهد پادشاهی او در دولت اشکانی انقلابات روی داده و در عصر او سه مجادلهٔ ثانی روم و ایران بانتها رسیده و در باب ارمنستان ظاهراً دولت روم و باطناً دولت اشکانی غالب و منصور گشته بنابراین محقق است که بلاش اول پادشاهی قابل و مستعد و کاردان و با عزم و حزم بوده و چندین جنگ با کربول سردار معتبر روم نموده و برتری و تفوق خود را بر پاتوس زیاده از حد بدرجهٔ ظهور و ثبوت رسانیده اگرچه چند بار دشمنهای مختلف بممالک او حمله کرده از عهدهٔ مدافعه جمله بر آمده و متصرفات سلاطین اشکانی را از دست نداده مگر هیرکانی که در زمان او جدا و مستقل شد و معلوم نیست که بعدها باز اشکانیان آن را مسخر کردند یا بحالت استقلال ماند اما از طرف دیگر ارمنستان را او ضمیمهٔ دولت اشکانی نمود خلاصه در همه جا و هر جنگ فتح و ظفر با بلاش یار بود

چون از طایفهٔ آلانی سخن راندیم لازم است از اصل و نسب آنها مطالعه کنندگان را باخبر سازیم

دیونی سیوس از علمای جغرافیا که از سنهٔ سی قبل از میلاد تا سال ده قبل از میلاد مشغول تالیفات خود بوده اول شخصی است که از طایفهٔ آلانی سخن گفته و آنها را با جماعت داسه و توری از یک سلسله دانسته و مسطورات خود تصریح مینماید

مینماید که طایفهٔ آلانی در میان قبایل توری و آگاتیرسی زندگانی میکرده پلینی که نیز از نویسندگان است گوید قوم آلانی در جنوب روسیه یعنی در اوکرن جدید سکنی داشته

ژزف و سنکا میگویند این جماعت قدری بیشتر بطرف مغرب یعنی در ساحل رود ایستر متوطن و مقیم بوده

بطلمیوس عالم معروف مینویسد طایفهٔ آلانی دو قسمت شده یک قسمت در امکنهٔ سابق الذکر زندگانی میکرده قسمت دیگر در سیتی میان ایماوس یعنی در طرف شمال مایل بمشرق دریای خزر و آن جماعت که بممالک فیروز و تیرداد حمله کردند باید از نژاد قسمت ثانی باشند و قسمت ثانی جانشین ماساژتهای قدیم و از نسل آنها بوده اتحاد جماعت آلانی با اهالی هیرکانی دلیل است که آنها از جنوب شرقی بحر خزر راه پیموده و بنا بر قول آنکسی که میگوید از باب الابواب عبور نموده بممالک مد و ارمنستان رانده معبر آن غارتگران باید نواحی مشرقی بحر خزر باشد زمرهٔ آنها را مد گفته برخی توتن خوانده بعضی آنها را از نژاد و طایفهٔ از جماعت فین دانسته و در زبان فین آلانی بمعنی مردان است و رکس آلانی یعنی مردان سرخ مو و بواسطهٔ این معانی است که آنها را فین شمرده بالاخره در میان قوم آلانی و جماعت اس یا اوستی قفقاز روابط و نسبت مخصوصی بوده است و یحتمل همان آلانی رفته رفته الامانی شده باشد

فصل بیست و چهارم

در سلطنت اشک یا رشاک یا ارساس بیست و سیم موسوم به فیروز

جماعتی از مورخین اشک بیست و دوم را مهرداد ابن انوش دانسته و اشک بیست و سیم را بلاش اول و اشک بیست و چهارم را انوش ثانی و از این جمله است مصنف محترم کتاب تکملة العبر زمرهٔ گویند اشک بیست و سیم پاوردانس یا واردانس

با اردوانس نام داشته چنانکه ما خود در جلد اوّل همینطور ثبت کردیم امّا
بعد استقصای ما چنین اقتضا کرد که در این مقام پیروی مستر رلنسن انگلیسی
معلّم علم تاریخ را نمائیم چه او تدقیق و تحقیقی بسزا در این موضوع نموده لهذا
گوئیم جانشین بلاش اوّل که اشک بیست و دوّم باشد فیروز بوده که اشک بیست و
سیّم محسوب میشود و فیروز را فرنگیها پاکوروس و پاکوروس میگویند و مستر مشار
الیه این معنی را تصریح نموده و فیروز را جانشین بلاش اوّل خوانده
است

بعضی فیروز را پسر بلاش گفته اند لیندزی در کتابی که در باب تاریخ
سلاطین اشکانی و سکه‌های آنها تألیف نموده میگوید فیروز نواده بلاش
اوّل بوده نه پسر او چیزیکه معیّن است این است که فیروز از همان سلسله
بلاش است و قرابت و خویشی نزدیکی با او داشته القاب فیروز عبارتست
از (اِوِرژِتِس دیکائیوس اپیفانس فیل هِلِن) یعنی نیکوکار و عادل و نامدار
و محب یونان و باید دانست که از عهد بلاش اوّل تا انقراض دولت اشکانی
هر کس بر تخت سلطنت نشسته همین القاب را بخود داده همچنین باید معلوم
باشد که از زمان بلاش اوّل ممالک اشکانیان تجزیه شده یعنی در یک عصر
دو یا سه پادشاه اشکانی یا چهار هر یک در قسمتی از ممالک مزبوره
سلطنت کرده اند

فیروز هنوز غیر ملتحی بوده که بر تخت سلطنت جلوس نموده و صورت نیمرخ
او روی سکه‌های اوّلیّه او مشاهده میشود و از مسکوکات سلاطین اشکانی
چنین مستفاد میگردد که این پادشاه اقلاً تا سال نود و سه میلادی
پادشاهی کرده و ممکن است مدّت سلطنت او خیلی بیش از اینها باشد
چه اوّل تاریخی که روی سکه خسرو جانشین فیروز دیده شده سنه صد و
ده میلادی میباشد از این قرار میتوان گفت مدّت ملک فیروز تقریباً
سی سال بوده است

اگرچه از زمان بلاش اوّل تاریخ اشکانیان دارای شرحهای کافی نیست

ومجهولات آن اوان و سنین بر معلومات مطلوبه میفزاید امّا از روی تتبّع
و تفتیش میدانیم در سلطنت فیروز سوانح عظیمه و مهمّه سانح نشده بعضی
حوادث غیر عمده که حادث گشته از قرار ذیل است

فیروز با اهالی داس روابط مودّت داشت و داس از ممالک قدیمه فرنگست
در میان نیستر رودخانه هنگری و رود دانوب و دریای سیاه و دریای استر
رودخانه اطریش واقع سکنه داس با دمیسیان و تراژان قیصر روم خصومت
و جنگ داشتند و اخرالأمر مقهور و مطیع تراژان شدند و رئیس جماعت
داسی داسه بالوس نام داشت و با فیروز اشکانی مربوط و همین ارتباط و
بعضی چیزهای دیگر صلح دولتین روم و اشکانی را اخرالأمر بهم زد
نیز گویند شخصی در زمان فیروز خروج کرده ادّعا نمود که من نرون قیصر روم
میباشم فیروز از او تقویت مینمود بلکه او را بر این دعوی تحریض و ترغیب
میکرد و از کارهای معروف و معتبر فیروز توسیع و تزیین شهر طیسفون است
از بلاد مداین که فرنگیها آنرا ستزیفون میگویند و این شهر پایتخت فیروز بوده است
دیگر از اعمال فیروز اینکه سلطنت ولایت اسرهوئن را اکرادس پایتخت آن
بوده و شهر معروف آن امروز اورفا است بر شاهزاده آن ناحیه فروخت
یکی از مورّخین گوید بزودونرن که نسبت بدولت روم و دمیسیان قیصر
رایت مخالفت و عصیان برافراشته بود در سنه هشتاد و نه میلادی و سال
نهم امپراطوری قیصر بمملکت پارت آمده بر فیروز اشکانی ملتجی شد فیروز
بتقویت و حمایت او میلی داشت امّا چون دید با دولت روم بهم زدن
ممکن است از این فقره نتیجه خوبی حاصل نشود و مبتلا بزحمت و خسارت جنگ
دولت با اقتدار روم شود از این خیال و قصد درگذشت

نیز در رابطه فیروز با داسه بالوس رئیس جماعت داسی گوید در یکی از تاخت و
تازها که داسها در ایالات دولت دمیسیان در موزیا کردند یکنفر یونانی را
که کالیدروموس نام داشت اسیر نمودند این شخص ظاهراً یکی از اغاظم رومیها
بوده و آقای او موسوم بلیبریوس ماکسیموس رئیس جماعت داس آن اسیر را بسم

هدیه و تعارف برای فیروز پادشاه اشکانی فرستاد و کالای درو موتر طرف التفات
پادشاه پارتی شده سالها در خدمت او بسر برد

اما فروش ولایت اسرهوئن بشاهزاده این ناحیه که ابکار یا ابکادوس نام داشت
چندان مطلب مهمی نبوده و جهت آن شاید خالی شدن خزانه فیروز بوده است
زیرا که این پادشاه مبلغ گزافی بمصرف توسعه و زینت شهر طیسفون رسانید و
خزانه خود را بر سر اینکار خالی ساخت از این جهت سلطنت آن ناحیه را بفروخت
که بازخزینه دولت اشکانی را نقودی باشد نیز چون در آن اوان سلاطین
محکوم و تابعه اشکانیان برای آنکه دارای رتبه و اسم پادشاهی شوند مبلغی
پیشکش مانند بشاهنشاه اشکانی میدادند و این اسم و رتبه با آنها مبذول
میشد ممکن است فروش سلطنت یا ولایت اسرهوئن هم از آن قبیل باشد
و محتمل که فقط ابکار اینکار را کرده باشد چیزیکه مسلم است این است که
بعد از تقدیم وجهی گزاف بفیروز و اسم پادشاهی باز سلاطین اسرهوئن
در تبعیت اشکانیان بودند و اختیار مطلق نداشتند بلی آنها وقتی مستقل
شدند و سکه بنام خود زدند که خود را تابع دولت روم قرار دادند و اظهار
اطاعت بآن دولت نمودند

از سوانحی که در عهد سلطنت فیروز بالنسبه مهم است اغتشاش و جنگهای داخله
و معلوم میشود مدعیها برای سلطنت پیدا شده بدعوی برخاسته اند و تا حدی
کارها از پیش برده اند آنقدری که از تصفح تواریخ و سیر معلوم و مستفاد
میشود این است که در سنه هفتاد و نه میلادی اردوان نامی در یک قسمت
از ممالک اشکانی پادشاهی داشته و باید یکنفر دیگر هم در قسمت دیگر سلطنت
کرده باشد زیرا که دو سکه از سلاطین اشکانی و از آن زمان بدست است
روی هر یک صورت سری است و هیچیک از آن دو سر شباهتی بسر فیروز ندارد
پس معلوم میشود دو نفر در آن اوقات هر یک در خطه از ولایات و بلاد اشکانی
سلطنت داشته که با خود فیروز سه پادشاه میشوند معاصر با یکدیگر و البته آن
دو پادشاه با فیروز جنگها داشته اند و برای او اسباب مخمصه و زحمت کلی

بوده

بوده

اما سنه مسطوره در فوق یعنی سال هفتاد و نه میلادی که اردوان در قسمتی
از ممالک اشکانی سلطنت مینموده همان سالی است که تیتوس پسر وسپازیان
در مملکت روم قیصری یافت و بر تخت شاهنشاهی جلوس کرد و در همین سال
کوه آتش فشان معروف وزوو در ناپل از ایالات ایطالیا بشدت بنای آتش
فشانی را گذاشت و شهر هرکولانوم و پمپئی را در زیر مواد آتش فشانی
نمود و پلین حکیم طبیعی که بلینیاس معروف باشد و از اجله حکمای روم
در این آتش فشانی تلف شد

در باب دو سکه که گفتیم در اوان سلطنت فیروز ضرب شده و هیچیک از
آن از فیروز نیست از سلاطین دیگر است

مستر د لنسن انگلیسی معلم علم تاریخ میگوید سکه در موزه انگلیس است و
صورت سری روی آن نقش شده و بزعم بعضی آن سر اردوان ثالث میباشد
و این سکه مورخ بتاریخ سال هشتاد و یک میلادی است نیز سکه دیگر هست
روی آن هم صورت سری است و بعضی آنرا سر بلاش که بعد از خسرو جانشین فیروز
سلطنت کرده پنداشته اند در هر حال سکه های دیگر از مهرداد بدست است
که چند قطعه از آن در اواخر دولت و سلطنت فیروز ضرب شده و چند قطعه
دیگر در اوایل پادشاهی خسرو جانشین او و عبارتی که روی سکه مهرداد
نقش است بوضع خطوط مشرق زمینی یعنی از راست بچپ نوشته شده نه
مثل خطوط یونانی و فرنگی از چپ براست و از آن عبارت معلوم میشود
که سلطنت مهرداد در اقطار مغربی ممالک اشکانیان بوده نه در نقاط شرقی
و حاصل کلام اینکه در زمان سلطنت بلاش ممالک اشکانی تجزیه و صاحب دو
پادشاه شد و در عهد فیروز چنین مینماید که سه پادشاه در یک عصر سلطنت
کرده و این وضع در دولت اشکانی دایر و برقرار بوده بلکه گاهی چهار پادشاه
اشکانی در ممالک وسیعه اشکانیان صاحب تخت و تاج و اسم و رسم پادشاهی
شده اند و اختلاط و التباس تاریخی و لغزشها همه از این رو میباشد چه آن

سه پادشا

سی پادشاه یا چهار پادشاه هر یک خود را فرزند اشک و وارث حقیقی سلطنت
خوانده و همان القاب سلاطین بزرگ اشکانی را بخود داده و در قسمتی از ممالک
اشکانیان فی الحقیقة صاحب حکم و اختیار و اقتدار بوده و رعایا آنها را پادشاه
میدانستند و ممکن که شاهنشاه مینامیده اند و مورخین گاهگاه اشاره
باین مطالب کرده اند و رومیها چون با دولت اشکانی روابط صلح و جنگ
داشتند بهتر از سایر ملل از اینوضع مطلع و آگاه بوده اند چنانکه دیو کاسیوس
در انقراض تراژان قیصر روم بطرف بابل میگوید از جانب دولت اشکانی مقاومت
و جلوگیری درستی از قیصر و عساکر او نشد معدودی بمدافعه پرداخته
و کار نمایانی نکردند زیرا که جنگهای ملتی و حروب داخله دولت پارت را ضعیف
کرده بود

یک نکته دیگر را نیز باید ملتفت شد و آن این است که دولت روم در زمانی
که ممالک اشکانی مجزا گشت با پادشاهانی از اشکانیان رابطه داشت که
در طیسفون اقامت داشتند و مملکت جزیره (مزوپوتامی) و ادنابن
آنها را بود

این بود سوانح عهد سلطنت فیروز اما وفات و مدت ملک او در این
هر دو جزء اختلاف است اکثر مدت سلطنت فیروز را سی سال نوشته
و بعضی کمتر گفته و سال وفات او بقول راجح سنه صد و هشت میلادیست
و زمره یکی دو سال بعد گفته اند

از فیروز دو پسر ماند یکی را نام اکزه دارس دیگری موسوم بپارتاماز پریس
اما مجلس شورای دولتی اکابر پارت هیچیک از این دو پسر را قابل سلطنت ندید
و ندانستند لهذا تاج پادشاهی را بر سر خسرو برادر فیروز گذاشتند
یکی از مورخین گوید وقتیکه فیروز درگذشت دولت روم با دولت اشکانی
حالت کدورت و نقار داشت و مهیای جنگ با این دولت و چون در آنوقت
مخابره با دولت روم کار آسان نبود پس مبایست پادشاه اشکانی که با
چنان دولت با قوتی میخواهد مصاف دهد و برابری نماید مردی کاردیده

ومجرب و پیری دانشمند باشد و پسران فیروز هر دو جوان و نیازموده و جنگ
ندیده بودند لهذا مجلس شورای بزرگان اشکانی مصلحت در سلطنت هیچیک
از آن دو شاهزاده ندید این است که آنها محروم ماندند و تخت و تاج
خسرو را شد

مورخ دیگر گوید فیروز در اواخر عمر خود چند نفره دلتنگی از تراژان
قیصر روم بهم رسانیده و در حالت دفاع بود از این مطلب چنین استنباط
میشود که دولت روم در کار حمله کردن بر ممالک اشکانی بوده و شاهزادگان
پسران فیروز را این وضع دولتی از تاج و تخت محروم نموده است

فصل بیست و پنجم

در سلطنت اشک یا ارساس بیست و چهارم که خسرو نام داشت

چون فیروز پادشاه اشکانی در سال صد و هشت میلادی با قدری دیرتر درگذشت
و نوبت سلطنت خسرو شد کلیه وضع مشرق زمین یعنی ضعف و اختلال امور دولت
اشکانی و حال ارمنستان مقتضی گشت که دولت روم بخیال تسخیر ممالک مشرقی
افتد تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه چون تیرداد اشکانی پادشاه ارمن در
حدود سنه صد و ده میلادی وفات نمود فیروز یکنفر از پسران خود را اکزدارس
یا اگزی دارس نام داشت بسلطنت ارمنستان برقرار کرد و بعضی گفته اند اکزدارس را
خسرو جانشین فیروز پادشاهی آن مملکت داده در هر حال این شاهزاده در ارمن
بسلطنت پرداخت بدون اینکه اذن و اجازه از دولت روم بخواهد و خود را در
تحت حمایت و تبعیت آن دولت بداند تراژان قیصر روم چون در آن اوان در طرف
مغرب با طایفه داسی یا داسیار زد و خوردی داشت و مشغول بود ابتدا این حرکت
و وضع پادشاه ارمنستان را تحمل نمود اما بعد از آنکه در سال صد و چهارده میلادی
داسها بکلی مقهور و مطیع تراژان شدند و از کار آنها فراغت یافت بخیال آسیا افتاد

وبهیئهٔ سوق عسکر پرداخت که تفوق و تسلط دولت روم را در مشرق برقرار دارد؛ چه سلطنت اشکانیان را در حالت ضعف و انکسار میدید و برای اجرای مقاصد خود بهانهٔ خودسری و استقلال پادشاه ارمنستان را بدست داشت

چون در این وقت ممالک اشکانیان مجزا شده بود فی الحقیقه آن قدرت و استعداد را نداشت که با دولتی مقتدر یعنی دولت روم که از هر جهت خاصه از بابت امور نظامی و قشونی در آن عصر در اول رتبه و درجه بشمار میآمد برابری نماید تقریباً تا زمان سلطنت خسرو دویست و پنجاه سال بود که سلاطین اشکانی سلطنت کرده و اکثر از آنها دارای قدرت و عدتی بودند که گاه در پیشرفت کار بر رومیها میچربیدند و آنها را مغلوب میساختند و فی الواقع دولت روم حریف و هماوردی که داشت فقط اشکانیان بودند که لشکرکشیها و فتوحات بزرگ مینمودند بعد از آن مدت متمادی در عهد سلطنت خسرو بلکه فیروز اخر شوکت و حشمت دولت پارت رو بوبال نهاده اوان هبوط و تنزل آنها شد و این مسلک و سیره و راه و روش در عهد قدیم شایع بوده و اکثر دول همین حالت را داشته در ابتدای طلوع و شروق خیلی درخشان و در اواسط بحالت متوسط و پس از چندی توسط میل افول نموده اند خلاصه دولتی که حدود ممالک آن از یکطرف بشط فرات و از طرف دیگر برود سند از جانبی به جیحون و از سمتی به دریای محیط جنوبی یعنی محیط هند میرسید مستعد تنزل و ضعف گردید و اسباب انحلال و اضمحلال آن فراهم آمد

یک چیز هم از خارج کار داخلهٔ ممالک مشرقی را مغشوش میکرد و آن استعلای لوای دین مسیح علیه السلام بود که هر قدر رواج و شیوع آن زیاد میشد بواسطهٔ نفاق و اختلاف متدینین دین جدید و ادیان سابقه کار خلاف و اغتشاش بالا میگرفت و مخصوصاً یهودیها که دوچار صدمات میشدند و از صاحبان مذاهب دیگر بشدت تنفر داشتند دسته دسته از اوطان خود مهاجرت کرده بممالک مشرق میآمدند و در این نواحی منتشر و متفرق میشدند و وجود آنها اسباب تفرقه و دوروئی و نفاق مردم با یکدیگر میشد و رشتهٔ اتفاق مردم را میگسست و معلوم است مملکتی که اهالی آن اکثر با هم در عالم خصومت و عداوت اند هرج و مرج میشود و قوت حکومت و دولت مبدل بضعف میگردد

تراژان قیصر روم بدرستی از این حال باخبر بود و میدانست ناحیهٔ شرق مانند جسدی است

که اعضا و ابعاض آن در کار تلاشی است و برای مداخله در کار این سرزمین و اجرای مقاصد خود وقتی بهتر از حالا نیست باید دامن همت بر کمر زد و رایت اقتدار و اعتلای دولت روم را در آن امکنه بلند کرد و آن هیکل و پیکر متلاشی را باز جمع آوری نمود و محل تمدن قدیم دنیا را متصرف شد و ممالکی را که نام آوران یعنی سناشریب و ساردانا پال و سیروس (کورش) و دارا و اسکندر مالک بودند گرفت و ضمیمهٔ دولت با عظمت روم ساخت

(سناشریب یا سناخریب از ملوک کشورگشای آشور یا آسیری بوده فتوحاتش معروف و در منظم نمودن امور دولت مشهور است و ساردانا پال نیز از ملوک همین مملکت و آخرین پادشاه است از خانوادهٔ سمیرامیس ملکهٔ بابل اما تاریخ این خانواده بافسانه شبیه تر است تا بحقیقت)

تراژان خیلی میل داشت جهانگشائی باشد مثل اسکندر کبیر و اگر بدرجهٔ فاتح مقدونیه دارای شهرت و افتخار نگردد اقلا تقلید آن قهار را باقتدار را در آورده باشد لهذا با استعداد نظامی بسیار خوبی در سال صد و چهارده میلادی اقدام و آغاز لشکرکشی نمود خسرو پادشاه اشکانی که حریف را پر زور میدید دفع محضر و اطفای این شراره را اسفاری مامور دربار دولت قیصری کرد و آنها در فصل پائیز سال مذکور عازم شده در شهر آتن پای تخت یونان بحضور تراژان باریافته بعضی هدایا و تحف از جانب خسرو تقدیم نمودند و مطالبی مبنی بر میل بصلح اظهار داشتند و گفتند پادشاه اشکانی برادرزادهٔ خود شاهزاده اگزدارس را از سلطنت ارمنستان معزول کرده چه رفتار آن شاهزاده اسباب رنجش دولت روم شده و چون ارمنستان را پادشاهی باید خواهش مینماید که تراژان سلطنت پارتاماز پریس برادر اگزدارس را در ارمن تصدیق نماید و این شاهزادهٔ اشکانی مثل نیرداد تاج پادشاهی ارمنستان را از دست قیصر روم میگیرد و خود را در تحت حمایت و تبعیت تراژان میداند و چون این کار باین شکل پرداخته شود دولتین روم و اشکانی دارای همان رابطه و اتحاد و معاهده خواهند بود که بلاش و نرون باهم برقرار نمودند شان و اعتبار دولت روم ظاهراً محفوظ میماند و ارمنستان در معنی در تحت حمایت دولت اشکانی میباشد

اگر واقعی مقصود تراژان حفظ شان و اعتبار ظاهری دولت روم بود البته عمل بهمین جا

وهمین وضع ختم میشد امّا قیصر چنانکه گفتیم خیال ممالک ستانی داشت نه تنها ارمن بلکه تمام ممالک مشرق را میخواست بلاواسطه در تحت تصرّف داشته باشد این بود که فرستادگان خسرو را بجواب نپذیرفت و تحف و هدایای آنها را قبول ننمود و گفت روابط و مودّت سلاطین با یکدیگر بکردار است نه بگفتار و چون بمملکت شام رسیدم باقتضای وقت و حال حرکت خواهم کرد حالا موقع جواب دادن نیست بعبارة اخری الجواب کما تری لا کما تقری

مأمورین خسرو بی نیل مرام بلکه خائب و خاسر از حضور قیصر مراجعت کردند و پادشاه اشکانی منتظر شد که به بیند چه پیش میآید تراژان تقریباً در اواخر پائیز از آتن بانطاکیهٔ شام آمد و اسباب تجمّل و جلال و استعداد لشکری خود را در این شهر آراسته که میتوان گفت در آنوقت پای تخت سوریه بود حاضر و مهیّا کرد که سال بعد بجدال و قتال پردازد

ابگار شاهزادهٔ حکمران اسرهوئن که چندی قبل از این تاریخ مبلغی به فروز تقدیم کرده و در حقیقت پادشاهی این ناحیه را ابتیاع کرده بود چند نفر را در فصل زمستان مأمور حضور تراژان قیصر کرده بعضی هدایا بدربار امپراطور روم فرستاد و اظهار مخالصت نمود

پارتاماز یریس شاهزادهٔ اشکانی که میخواست سلطنت ارمنستان او را باشد نیز بنای ارسال و مرسول را با دربار قیصر گذاشت و خود را پادشاه ارمن خواند امّا از دربار قیصر جوابی برای او نیامد این شاهزاده چون مردی ملایم و نرم بود بصواب دید مستشاران خود بر آن شد که باردوی رومی رود و از دست قیصر تاج سلطنت ارمنستان را بگیرد و اجازهٔ پادشاهی این مملکت را تراژان شفاهاً باو بدهد یعنی همان کاری را که تیرداد کرد این شاهزاده تجدید نماید و چنانکه او از نرُن صاحب افسر گردید این از تراژان مالک دیهیم گردد امّا از آنطرف تراژان با اهتمام تمام در تهیّهٔ کار و جنگ و حمله بود و قشون متوقّف در شام را منظّم و مرتّب مینمود چه مدّتی بود جنگ نکرده بودند بیکاری و اثر هوای مملکت آنها را از نظم انداخته و در حالت تفرقه داشت آخرالامر فصل بهار شد و تراژان قیصر با اردوی خود حرکت کرده متدرّجاً تا سمیساط بطرف

سرچشمهٔ شطّ فرات آمد در امتداد این راه و اثنای طیّ آن چندین حکمران و شاهزادهها نیمه مستقل باردوی قیصر آمده باو اظهار اطاعت و انقیاد و تبعیت نمودند و او بلاد ساتالا و الیجیا را که از شهرهای ارمنستان و در حوالی شطّ فرات بود متصرّف شد و در شهر الیجیا بود که پارتاماز یریس شاهزادهٔ اشکانی با معدودی از خواصّ خدم خود باردوی رومی آمدند مجلسی برای ملاقات شاهزادهٔ پارس منعقد شد و آن شاهزاده چون بآن مجلس ورود کرد در حضور اکثر از صاحبمنصبان و سپاهیان روم تاجی را که بر سر داشت برداشته در پائین پای امپراطور و قیصر روم بر زمین گذاشت و متوقّع بل مترصّد بود که تراژان فوراً آن تاج را بردارد و باو مسترد سازد و باین وضع بی مخمصه مالک مملکت ارمن گردد امّا تراژان هیچ حرکت نکرد و اقبالی باین مطلب و مأمول پارتاماز یریس ننمود و لشکریان که مخصوصاً در اینموقع بسلام قیصر آمده بودند صداها را بلند کرده او را بسمت امپراطوری سلام دادند و تبریک و تهنیت گفتند که بدون خونریزی تاج سلطنت ارمنستان بتصرّف او در آمده است پارتاماز یریس که اینحال بدید دانست فریب خورده است بخیال فرار افتاد امّا وقتی درست ملتفت شد فهمید بیچاره محبوس است قشون رومی دور او را دارند و نمیگذارند بجائی برود علاج واقعه را درخواست نمود که شخصاً بحضور قیصر برود مسئول او مقرون بقبول شده وی را بسراپردهٔ تراژان بردند و در آنجا او بعضی مطالب اظهار نمود تراژان اعتنائی بگفتار او نکرده بلکه همه را بطور بی اعتنائی ردّ کرد و ضمناً باو فهمانید که تاج سلطنت ارمن را از او بجرم و جریمه گرفته اند و برای رفع بعضی اکاذیب و حرفهای دروغ که شهرت کرده تکلیف او این است که بار دیگر بحضور قیصر حاضر شود و استدعائی که دارد بعرض رساند و حکم و فرمایش امپراطور یعنی جواب او را اصغا نماید پارتاماز یریس که از شاهزادگان اشکانی و دارای خوبی بود با شهامت و جلادت و بزرگی آمیخته آشکارا و بدون خوف بزبان آمده گفت جهتی ندارد که من تن بذلّت در دهم نه شکست خورده ام نه در جنگ دستگیر شده ام خود بمیل خاطر و بپای خود باینجا آمدم که باسالار رومی ملاقات کنم و محض احترام دولت روم تاج سلطنت ارمنستان را از او دریافت نمایم چنانکه تیرداد قبل از من این تاج را از نرُن دریافت نمود علاوه بر این من هرگز کمان نمیکردم از رئیس ملّت و دولتی که مدّعی تمدّن و تربیت است نسبت بمن خلافی بظهور رسد و من طرف تعدّی

شوم و صدمه بمن وارد آید یا کسی مانع شود که من با امنیت خاطر مراجعت نمایم
ترازان گفت من تاج سلطنت ارمنستان را بهیچکس نخواهم داد آن مملکت ایالتی است
از ایالات روم و باید یکنفر والی و حکمران رومی در آن حکومت نماید اما پارتاماز یریس هرجا
که میخواهد برود از ملازمان و خدام او آنها که از اهالی پارت هستند نیز مختارند که با او
بروند اما هرچه نوکر ارمنی با اوست باید بمانند چه رعایای دولت روم میباشند و قیصر
روم یا دولت مشارالیها اذن نمیدهد از رعایای او در خدمت سلاطین و شاهزادگان
اشکانی باشند

بعضی از مورخین که از آنجمله است دیکاسیوس رومی رفتار زشت ترازان قیصر را نسبت
به پارتاماز یریس شاهزادهٔ اشکانی ثبت نموده اما نه چنانکه فطرت پست و سوء اعمال او را
کماهو ظاهر و آشکار ساخته باشند جماعت دیگر خاصه فرنتو و آریان که هر دو با ترازان
معاصر بوده آن واقعه را تشریح و توضیح کرده اند آنها میگویند اگرچه ترازان پارتاماز یریس را
مختار کرد و گفت هرجا میل دارد برود اما فی الحقیقه مقصودش این نبود که آن شاهزاده
بسلامت معاودت کند و بممالک اشکانیان و سلاطین با واجداد خود بازگشت نماید
بلکه قصد اتلاف و اعدام او داشت چنانکه دسته قشونی مامور اینکار نمود و بآنها گفت بعد
از عزیمت پارتاماز یریس و دور شدن او از اردوی قیصر وی را تعاقب و دستگیر نمایند
و اگر بنای درشتی و جدال گذارد فوراً او را بقتل رسانند

زمرهٔ از مصنفین گویند ترازان قیصر روم ابتدا خیال کشتن و هلاک نمودن شاهزادهٔ اشکانی را
نداشت بعد از آنکه شاهزاده از اردوی او براه نهاد و دور شد قیصر را خیال گرفت و با خود
اندیشید که پارتاماز یریس چون از نسل و نژاد اشکانیانست و آن قوم فطرتاً رشید و دلیر
میباشند ممکن است این شاهزاده فسادی برای قیصر برپا کند و او را بمرارت و غائلهٔ جنگ
و ستیز که عاقبتش معلوم نیست دچار سازد این بود که جمعی را از عقب سر او مامور کرد که
بروند و شاهزاده را مقتول نمایند در هر حال لشکریان و مامورین ترازان خود را به پارتاماز یریس
رسانیدند و او را بکشتند و این نابکاری و غداری باسم قیصر در بطون کتب ثبت و مخلد ماند
ترازان و هواخواهان او دانستند که قتل شاهزادهٔ اشکانی که سلماً بملاقات و حضور قیصر آمده
بدنامی عظیمی است و همه کس این رفتار ناهنجار را زشت میشمارد و مرتکب را از آمر و مامور

ملامت

ملامت میکند بخیال افتادند که پی را گم کنند و تقصیر را بگردن اگزداریس برادر پارتاماز یریس
وارد آورند و چنین شهرت دادند که اگزداریس چون قبل از پارتاماز یریس در ارمنستان
سلطنت کرده چشم بتخت و تاج آن مملکت داشته و بدین سبب اسباب قتل برادر را فراهم
آورده نیز گفتند شاهزادهٔ پارتی در ملاقات قیصر روم از حدود معلومهٔ مقرره تجاوز و تخطی
کرده و خود را مقصر نموده کیفر و مجازات خود را دید اما همه کس دانست و فهمید که این جمله
حیل و دروغ ترازان و هواخواهان اوست و رنگ گلگون خون شاهزادهٔ بی گناه روی قاتل
جابر را سیاه داشت و آنها که بیغرض بودند میگفتند فرضاً شاهزادهٔ اشکانی هم تقصیری
کرده باشد سزاوار این بود بگذارند سالماً آن بیچاره بوطن خود بازگردد و عاقبت خود ترازان
قیصر هم بر زبان آورد که وی آمر و باعث هلاک پارتاماز یریس بوده است

بعد از کشته شدن پارتاماز یریس اهالی ارمن بکلی مطیع و منقاد قیصر گشتند و خسرو پادشاه
اشکانی که میبایست بخونخواهی شاهزادهٔ پارتی بپردازد بعلاوه حقوق دولت اشکانی را
در سلطنت ارمنستان بزور اسلحه ثابت و برقرار سازد هیچ جنبش و کاری نکرد و ساکت نشست
و در صدد انتقام و احقاق حق بر نیامد و بعضی به ترازان گفتند اگزداریس شاهزادهٔ اشکانی
در سلطنت ارمن ذیحق است و چون خسرو با او بد رفتاری کرده اگر قیصر او را بپادشاهی
ارمن برقرار و نایل دارد البته در تحت حمایت و تبعیت دولت روم جای میگیرد و از جهت این
امتنان با دولت مشارالیها دوست و متحد میشود اما این حرفها هیچ بخرج قیصر نرفت و گفت
این ورق بکلی باید برگردد و ارمنستان کبیر و صغیر یکباره از ولایات روم محسوب شود و مسئله
از همین قرار استقرار یافت

چون ترازان از خیال ارمن فراغت یافت بکار سایر همسایگان پرداخت با بعضی بنای مودت
و اتحاد را گذاشت برای اهالی البانی پادشاهی معین کرد و با طوایفی که در آن حدود بودند بنا
و مبانی قدرت و عظمت خود را مشید نمود و به ملل و قبایلی که در آن صفحات بودند خبر داد
که دولت روم امروز دارای شأن و مرتبتی است که جمیع سلاسل حتی اقوام ساکنهٔ در اقصی بلاد
شرقی باید تمکین آن دولت نمایند و او را مقدم بر تمام دول دانند

طوایف و مللی که دولت روم آنها را مطیع و منقاد میخواست طوری از دولت مشارالیها
حساب بردند و خائف شدند که هر کس میگفت استیلا و تسلط دولت روم بر قسمت عمدهٔ

از کرهٔ

کرهٔ زمین مسلّم گردید و این خود کاری و مطلبی عمده بود امّا این چیزها تراژان حریص را متقاعد
و آرام نمینمود و باید دانست که اینهمه اعمال در ظرف مدّت یکسال صورت پذیر گشته و بعض
اینکه امور شمال شرقی بر طبق دلخواه قیصر بنظام رسید و در قلاع و حصون و بلاد و نقاط مهمّهٔ
ارمنستان قشون ساخلو و قراول گذاشت بطرف جنوب عطف عنان کرده بشهر ادس
پای تخت ولایت سرهوئن آمد و ابگار سلطان این ولایت را چنانکه میخواست خاشع و مقهور
ساخت چه ابگار تا آن وقت مردّد بود که بکدام یک از دولتین روم و اشکانی اظهار خلوص
و اطاعت نماید و بعضی از رؤسای دیگر نیز همین حالت را داشتند پس از منقاد شدن ابگار
یکنفر دیگر از صاحبان ولایت که مانی زار یا مانی زارس نام داشت و با خسرو در حال نزاع
با تراژان متحد شد از مانی زار گذشته رؤسای دیگر هم بودند که میل داشتند با تراژان
متحد شوند و خود را در تحت حمایت او قرار دهند امّا چون او را مرد درست قولی نمیدیدند
اعتمادی بدوستی او نداشتند و نمیدانستند از اینکار بهره و صرفه خواهند برد یا نه بالاخره
وقت شد که عساکر رومی بر متصرّفات اشکانیان حمله کند و شروع بجنگ نماید دو دسته
قشون تراژان به دو ناحیهٔ بلاد جزیره و بین النهرین یا مزوپوتامی یورش بردند و هر دو محلّ را
مسخّر نمودند نصیبین و اماکن کردنشین آن رومیها شد و هنوز زمستان نرسیده بود که تمام
علیای بین النهرین فرات و دجله را لشکریان روم گرفتند و شهر سنجار را که در حدود سلسلهٔ
کوه سنجار واقع شده نیز تصاحب کردند مختصر مزوپوتامی یا بلاد جزیره یکی از ایالات روم
شد رومیها بعضی مدالها سکّه زدند و شکل و صورت تراژان را که فاتح این مملکت بود روی
مدالها نقش کردند و نقشهٔ ولایاتی را که مسخّر کرده بودند در زیر پای قیصر کشیدند مجلس سنای
روم یعنی مجلس شورا برای اینکه تراژان قیصر قسمتی از ممالک اشکانیان را از ید تصرّف آنها
منتزع ساخته باو لقب پارتیکوس دادند یعنی مغلوب کنندهٔ پارتها

بعضی از مورّخین گویند در فصل زمستان نصیبین یا ادس معسکر تراژان قیصر روم بود ولی
از یادداشتهای قدیم چنین مستفاد میشود که برای گذراندن زمستان قیصر به انطاکیه مراجعت
کرده امّا سرداران و سرکردگان خود را در امکنهٔ مفتوحه گذارده که آنچه تهیّه برای جنگ سال
بعد لازم است بنمایند و از جمله دستور العملها که داده بود اینکه در نصیبین چون چوب و تختههای
خوب محکم بدست میآید در اینجا یک دسته کشتی بزرگ بسازند که آذوقه و مهمّات حربیّه که

که برای سنهٔ آتیه مهیّا میشود با آنها حمل کرده ببرند در نقطهٔ مساعدی از سواحل دجله
یعنی در آنجائی که دجله از کوهها خارج گردیده بزمین مسطح میرسد بالجمله کارگذاران
قیصر هر یک در جای خود مشغول کار بودند و قیصر در انطاکیه آسوده میزیست که در
پانزدهم ماه دسامبر همانسال یعنی سنهٔ صد و پانزده میلادی زلزلهٔ عظیمی در پای تخت
باشکوه شام که همان انطاکیه باشد شد و نظیر آن زلزله در آن صفحات تا آنوقت شنیده
نشده بود اغلب عمارات شهر را زلزله خراب کرد از آنجا که قیصر روم در انطاکیه اقامت
داشت جماعت کثیری هم از غربا و اهالی خارجه بآنشهر آمده هر یک قصد کاری و خیالی
داشتند عدّهٔ وافری از سکنهٔ بلد و از واردین و غربا در زیر خرابهها از صدمهٔ زلزله جان
بدادند و بسیاری از بزرگان و صاحب منصبان ذیشان روم نیز راه دیار عدم گرفتند از جمله
مسیو پرژی لانوس پدو بود که در آنسال در روم سمت کنسولی داشت و کنسول در روم
در آن وقت حکم صدر اعظم داشته و در دولت جمهوری دو نفر کنسول زمام مهام جمهور
و امور دولت را در دست داشتند مختصر در این زلزله خود تراژان قیصر نیز دوچار خطر شد
یعنی عمارتی که در آن مقیم بود بنای خرابی را گذاشت قیصر متوحّش شده خود را از پنجرهٔ عمارت
بیرون انداخت و قبل از بیرون آمدن قدری آوار هم روی او ریخته ولی صدمهٔ کلّی باو وارد
نیامد

بعد از آنکه زلزله رفع شد و زمین قرار گرفت باز ماندگان آسوده نشدند چه تقریباً کمتر
از نصف مردم شهر هلاک شده و نصف بیشتر که مانده بودند اوّلاً در حالت سوگواری
بودند ثانیاً منزلی که در آن اقامت کنند نداشتند بالفرض هم خانه و عمارتی از آسیب زلزله
محروس و محفوظ مانده چون میان اهالی شهرت یافته بود که کوه مُن کاریوس یا مُن ماسیوس
که در طرف جنوب غربی انطاکیه و مشرف بشهر است از زلزله متلاشی خواهد شد و پارههای
آن روی شهر خواهد ریخت لهذا این خیال مردم را بوحشتی عظیم انداخته بود
صدمهٔ زلزله و خوف و وحشت آن اختصاصی بشهر انطاکیه نداشت بلکه اکثر بلاد شرقی
گرفتار این بلیّه و مخمصه گردیدند و زحمت کلّی دیدند در ولایات آسیائی دولت روم چهار
شهر که موسوم به اِلیا و میرینا و پیتانه و سیمه بود بکلّی خراب و منهدم شد در یونان نیز دو شهر
و در گالاسیا سه شهر یکباره نابود گشت همانا دولت روم بواسطهٔ زور و اسلحه و اعتبار یکه

تازه حاصل کرده بود بالبداهه او را عجب و غرور گرفته مشیت ازلی میخواست بر آن
دولت معلوم کند که انسان هر قدر که صاحب عدت و شوکت شود قابل غرور نیست
و نباید باسباب و اوضاع ناپایدار عالم مغرور گردد چه گر در زمین هموار و دیدن داشته
باشد ممکن است حادثهٔ آسمانی کار او را بسازد و بنیادش براندازد

تراژان قیصر که منتهای سعی و کوشش را در بزرگ کردن خود و عظمت دولت روم داشت
از آن زلزلهٔ عام خیلی خسارت دید ولی هیچ تغییری در خیالات او راه نیافت در قصد
و نیت خود راسخ و جازم بود و آنچه باید تهیه مینمود چون فصل بهار سال صد و شانزده
میلادی نزدیک شد تراژان مهیای کار و انجام خیالات خود گردید صاحب‌منصبان او
در نصیبین بدستور العمل او کشتیهای خوب در ظرف مدت زمستان ساخته و آماده کرده
بودند و آن کشتیها طوری ساخته شده بود که بآسانی مجزا میشد و بطور سهولت دوباره
اجزای آنها را بیکدیگر وصل مینمودند تراژان آنها را با عراده بجزیره برد در آنجا بدجله
انداخت و آبی کرد و بتهیهٔ لوازم و مهمات پرداخته که برآید این حمله کند بعضی از سپاهیان
خود را که اسلحهٔ سنگین داشتند با کمان‌داران که در واقع مستحفظ سایرین بودند حکم کرد
در کشتیها جا گرفتند و این کار قیصر تهدید بود و اشعار مینمود که با سفاین دیگر از نقاط
مختلفه عبور خواهد کرد تراژان بمدد کشتیها و سایر آلات و ادوات که مهیا نموده بود
باوجود بودن عدهٔ کثیری از قشون دشمن در کنار شط بر روی دجله جسری بسته عساکر خود را
بدون تحمل خطری از جسر بطرف دیگر رودخانه برد و اینکار مشکل را بآسانی بپرداخت و میتوان
گفت در یوقت نصف بیشتر خیالات قیصر صورت گرفته بود خسرو پادشاه اشکانی که خصم
و طرف مقابل قیصر شمرده میشد و تراژان همهٔ کارها را برای مقهور کردن او و انتزاع ممالک
اشکانی میکرد از میدان جنگ و معرکهٔ نبرد دور میزیست و نزدیک نمیشد و درست معلوم
نیست که خسرو از جهت عدم استطاعت و قدرت و نداشتن قشون و سایر لوازم جنگ دوری
مینمود یا حروب و دشمنان داخلهٔ مملکت او را فرصت نمیدادند که بدفع خارجه بپردازد
بهرحال کار سرحدات خود را خسرو بحکام واگذاشته و خود بملاحظهٔ آن حدود اقبال و اقدامی
ننمود مبارساپس پادشاه ادیابن امیدی که داشت فقط این بود که امتداد خط دجله را حفظ
میکند و نمیگذارد دشمن داخل مملکت شود همینکه دید تراژان از شط عبور کرد ناامید او

مبدل بیاس گردید و از حالت جهد و کوشش افتاد و بلاد و نواحی را که در تصرف داشت
متوالیاً قشون روم میگرفتند بدون اینکه از طرف پادشاه ادیابن ایستادگی و مقاومتی شود
و اهتمامی در دفاع نماید نینوا و اربل و گگاملا که موضعی بود در همان حدود لشکریان
قیصر مسخر کردند آدیابنتری را که محل بسیار مستحکمی بود نیز انتزاع نمودند یعنی چندی پیشتر
جمعی از رومیان را دستگیر کرده در این محل اسیر داشتند اسرا چون از پیشرفت عساکر
روم خبردار شده و دیدند طبیعتاً آنها پدید شد جرأت و قوت قلبی بهمرسانیده یکمرتبه بر
قشون ساخلوی آنجا حمله کرده سرکردهٔ قراولان را کشتند و دروازه‌های قلعه را بروی سپاه
روم باز کردند مختصر در قلیل زمانی تمام صفحات مابین دجله و زاگرس را لشکریان قیصر گرفته
غارت کردند (زاگرس کوه جبل الطاق است و آن در طرف یمین دجله امتداد یافته تا خلیج
فارس) چون در هیچ جا کسی بجلوگیری رومیان نپرداخت و اشکالی در راه خود ندیدند
جری شده بخیال افتادند که پیش آیند و بر طیسفون پای‌تخت اشکانی حمله کنند اما برای
تراژان تردیدی حاصل آمد مجدداً از دجله عبور کرد و داخل جزیره شد و حضر را که
شهری بوده است در مقابل تکریت و در آن وقت اعتباری بکمال داشته بگرفت و از آنجا
طرف فرات رانده باین شط نزدیک شد و راه جریان آنرا گرفته به هیت و بابل رفت (هیت
شهری بوده است در عراق عرب) بابل که از امصار با عظمت دنیا محسوب میشد و به
آبادی و جمعیت معروف و ضرب المثل بود نیز بدون زحمت و جدال بتصرف تراژان درآمد
یکی از مورخین گوید شهر سلوسی هم مسخر عساکر روم گردید و اهل این شهر نیز بعضاً اطاعت
و تبعیت قیصر را بگردن گرفتند و باقی نماند مگر پای‌تخت که آنجا را متصرف شوند و تمام
خاکی که از فرات و دجله سیراب میشود ملک تراژان و ضمیمهٔ ممالک روم گردد و برای
این کار باز یکدسته کشتی لازم بود چون کشتیهائی که در طرف علیای دجله کار کرده ظاهراً
از کار افتاده تراژان حکم کرد از نو یکدسته کوچک کشتی ساختند و از فرات از راه جریان آب
پائین آورده در جزیره (مزوپوتامی) روی عراده‌ها گذاشتند و بدجله رسانده در آب انداختند
مستعد شدند که بر طیسفون پای‌تخت حمله کنند عجب آنکه در اینجا هم کسی بمدافعه نپرداخت
بلکه مثل بابل و سلوسی یکمرتبه دروازه‌ها را برای ورود عساکر روم باز کردند اما خسرو
پادشاه اشکانی پیش از وقت اهل و خانواده و خزانهٔ مخصوص خود را برداشته رفته و از

طیسفون خیلی دور شده بود و خیالش اینکه با دشمن روبرو نشود بلکه خود را دور دارد
و او را گرفتار مشکلات و عوائق طبیعی نماید این بود که هر چه ترازان پیش میآمد او پس میرفت
و جمله چیزها که در آنحدود بود برای لشکریان قیصر میگذاشت تا بغارت برند و مقصودش
اینکه اهالی که طرف تعدی و تعرض رومیان میشوند کم کم بصدا و شورش در آیند و تخم عداوت
و کینه ترازان و همراهانش در دلها کاشته شود و بواسطه شکایت و بلوای عام قیصر و قشون
رومی دوچار مشکلات گردند و کار امپراطور بجائی رسد که نتواند یک قدم پیش گذارد با وجود
این خیالات خسرو باید دانست که وضع احوال در آنوقت برای رومیان مساعد بود و بعد
از تسلیم شدن شهر طیسفون و اطاعت اهالی تمام اراضی واقعه در امتداد طرف سفلای دجله
و فرات در تحت اقتدار ترازان در آمده و میتوانست خود را بدریای دیگر رساند (مقصود
از دریای دیگر خلیج فارس است)

یکی از مورخین میگوید در آنوقت که خسرو پادشاه اشکانی از جلو میرفت و رومیان از عقب
او میآمدند که باو برسند در شوش تخت طلای پادشاه اشکانی با یکی از دخترهای او بچنگ
رومیان افتاد و ظاهراً این فقره محقق باشد والا مستر رلنسن تکذیب این خبر میکرد

ترازان خود را اسکندر ثانی می پنداشت و بخود میبالید و خیال میکرد دولت بزرگی که مدتها
رقیب دولت روم بود یعنی دولت اشکانی نابود کرده و کارش بزوال کشید و وقت آن رسید
که تمام نواحی مشرق بتصرف دولت روم در آید و مخصوصاً بعد از آنکه تخت طلای خسرو اشکانی را
سرکردگان رومی بچنگ آوردند ترازان را کمال اطمینان در غلبه خود و گذشتن کار دولت
پارت و منقرض شدن آن حاصل شد و فرار خسرو بحدود مشرق و امکنه که مردم آن وحشی
بودند ترازان را آسوده کرده خود را در وادی ایمن و امن ترین جاها می پنداشت و بهمین جهت
مسافرتها از دجله تا خلیج فارس امتداد یافت و بدریای جنوبی رسیده با تفنن در آن سیر و
گردش مینمود و از خیال فتوحات خود زایدالوصف مسرور بود و ضمناً از وضع هندوستان
تحقیقات بعمل میآورد و افسوس میخورد که خیلی از عمر او گذشته و ضعف پیری مانع است که
بهند حمله کند و گرفتن آن ممالک را مثل اسکندر آخرین فتح و منزل کشورستانی خود قرار دهد
ترازان قیصر در خیالات خرمی و شادی از فتح و غلبه خود بود در عالم تأسف و افسوس که چرا
نمیتواند خود را بهندوستان رساند و آن ممالک را تملک نماید هیچ تصور نمیکرد که تصرفات

جدید او انقلابی حاصل شود و او را بزحمت و خطر اندازد در آنوقت که در دریا با کمال حظ و لذت
گردش میکرد غفلة خبرهای وحشت انگیز باو دادند و شیرینی مذاق او را بتلخی مبدل کردند او را
مجبور بتبعیت و اهتمام و مشقت و زحمتی جدید نمودند یعنی باو گفتند که در خیلی از امکنه تازه
متصرف شده اهالی شوریده اند در بلاد سلوسی و حضر و نصیبین و ادیس رایت طغیان برافراشته
و مردم دست باسلحه برده رومیان را میکشند و سکنه تمام خط راه نیز نسبت بقیصر اظهار
تنفر و عداوت مینمایند در حقیقت راه بازگشت او مقطوع شده و ممکن است در همان
اراضی و ولایاتی که مسخر کرده هلاک شود و کارش یکباره رو بتباهی گذارد ترازان مجبور بود
که خود از همان راهی که آمده معاودت کند و سرکردگان و صاحبمنصبان خویش را بهر طرف
روانه کند که دفع شورش شورشیان را بنمایند و آنها را مجدداً مطیع سازند اروسیوس
کلادوس و ثولیوس الکساندر از سرداران قیصر شهر سلوسی را باز در تحت اقتدار و اطاعت
در آوردند و برای سیاست طاغیان شهر را آتش زدند لوسیوس کویتوس سردار دیگر نصیبین را
باز مسخر کرد و شهر ادیس را غارت نمود ولیوخت ماکسیموس سردار دیگر برخلاف شکست
خورده یاغیان او را بکشتند و تمام لشکریان او بالجمع او را معدوم ساختند ترازان ملتفت شد
که نگاهداری مغلوبین خالی از اشکالی نیست و هر روز فتنه برپا میشود لهذا پلتیک خود را
تغییر داد ابتدا خیال قیصر این بود که ناحیه سفلای میزوپوتامی را نیز چون ناحیه علیای آن
و مانند ارمنستان و آدیابن جزو ولایات و ایالات رومی قرار دهد بعد که دید کار سخت است
و نمیتواند همه آن ممالک را بحال نظم و انقیاد نگاهدارد در نک دیگر ریخته با شوکت و جلال
حرکت کرده به بین النهرین آمد و یکنفر از شاهزادگان اشکانی را که پارتاماسپات یا
پارتاماسپاتس نام داشت و چندی قبل با پادشاه اشکانی در حالت مخالفت و ضدیت
بود و با رومیها متحد شده پادشاهی نواحی طرف سفلای بین النهرین داد و در صحرائی نزدیک
بطیسفون که در آنوقت معسکر ترازان شده در برابر جمعی کثیر قیصر خطابه خواند و از کارهای
بزرگ خود بعضی لاف ها زده خویش را ستود پس از آن شاهزاده جوان اشکانی را با اهالی روم
که در آنجا حضور داشتند معرفی نمود و بدست خود تاج سلطنت را بر سر او گذاشت

این عمل ترازان از اهالی آن ممالک استمالتی کرد و از و خرسند شدند در این صورت گمان میکرد
دیگر برای مراجعت و حرکت او خطری نیست شک نیست که راه دجله برای قیصر باز بود و از

از آنجا با امنیّت خاطر آسوده میتوانست بطرف علیای بین النهرین یا بارمنستان برود
اما برای آنکه راه مستقیم طرف حضر و سینگارا بر راه شام ترجیح میداد باین جهة اینکه
اهالی حضر استقلالی داشتند و دم از خود سری میزدند و بروم بی اعتنائی میکردند
قیصر میخواست از آن راه برود و در ضمن بازگشت اهالی حضر را تنبیه و سیاست و مطیع
نماید و باید دانست حضریها عربهائی بودند که اکثر به بین النهرین مهاجرت میکردند خود
پادشاه یا رئیس داشتند لکن در تحت حمایت و تبعیت سلاطین اشکانی و اظهار رعیتی
بسلاطین مشار الیهم مینمودند بلد حضر اگرچه زیاد بزرگ نبود اما کثرت قلعه و شهرب
حصانت و استحکام آن بهر سبب باستظهار محکمی مکان و اتکال بپادشاه اشکانی بهیچ
زیر بار قیصر روم نرفتند و چون قشون رومی و تراژان بشهر حضر نزدیک شدند حضریها
دروازه های شهر را بسته مستعد دفاع شدند سربازان قیصر یک قسمت از دیوار شهر را
خراب کردند اما اهالی شهر بمدافعه کوشیده نگذاشتند احدی داخل شود خود تراژان در
بجانب شهر حرکت کرد که لشکریان بر سر غیرت آیند و بهجوم و یورش وارد شهر شوند تیراندازان
حضری طوری قیصر و همراهانش را از تیرهای پران عاجز کردند که ناچار امپراطور و سپاهش عقب
نشستند چند چیز هم بجرأت و جلادت حضریها و پایداری آنها در مقاومت و دفع دشمن
کمک کرد شدت گرما و قلت یا فقدان آذوقه و علیق کثرت مگس که از لب در ماکول و مشروب
سپاه روم میریخت مشکلی بر مقدار آن میافزود و شاید در آن تنگی و تنگدستی اینهم غنیمت بود
تگرگ و طوفانهای شدید این جمله باد و بروت قیصر را نشاند و از خیال اسکندر بودن انداخت
دید غیر از اینکه از فتح حضر صرف نظر نماید چاره ندارد اقرار بزبونی خود کرده حکم داد اردوی
او از حوالی شهر حضر کوچ کنند و بی نیل مقصود از این مکان غیر مسعود دور شوند پس از آنکه
عدهٔ کثیری از عساکر روم در این سرزمین هلاک شدند و راه دیار دیگر گرفتند و آشکار شد
که قشون ساخلوی شهر متوسط یا کوچک حضر بر امپراطور روم و لشکریان او غلبه کرده سال
صد و شانزده میلادی چون افتخار قیصر و زمان لاف و غرور او بسر آمد خسرو پادشاه اشکانی
از غیبت قیصر و بازگشت لشکر او خبر شده در فصل بهار سال بعد بشهر طیسفون پای تخت خود
مراجعت کرده و پارتاماسپات را که تراژان پادشاهی داده و در آنجا نشانده بود از تخت دور
بیرون نمود و اقتدار خود را در صفحات جنوبی بین النهرین و شوش مجدداً برقرار و آشکار ساخت

وپارتاماسپا

وپارتاماسپات بروم گریخت تراژان قیصر میخواست لشکری مأمور قسمت سمت جنوب
بین النهرین نماید و باز آن مملکت را مسترد نماید اما آخرین ناخوشی او مجال و فرصت اینکار
باو نداد

بعد از معاودت خسرو بطیسفون و ظهور رایت حشمت او در بعضی از آن نواحی باز رومیها
ممالک آشور و آدیابن و سواحل علیای بین النهرین را مانند ارمنستان در تحت تصرف
خود داشتند و اگر دولت روم در حفظ این متصرفات خویش اقدام و بعضی کوششها مینمود
ممکن بود حقیقةً آن نقاط ضمیمهٔ ولایات روم شود و اشکانیان با سعی بسیار نتوانستند دوباره
مالک آن ممالک گردند اما تراژان قیصر روم در ماه اوت سال صد و هفده میلادی درگذشت
و آدرین بجای او قیصر روم شد و این امپراطور اعمال تراژان را صحیح نمیدانست بلکه خلاف عقل
و پلتیک شمرده میگفت فتوحات تراژان سلب ایمنی و آسایش از دولت روم مینماید و همواره
او را دوچار کشمکش دارد باید از متصرفات جدید تراژان صرف نظر کرد و آسوده زیست بنا
بر این عقیده سپاهیان رومی را از سر ایالاتی که تراژان مسخر کرده بود احضار نموده آنوقت
علیای شط فرات و ممالک آشور و بین النهرین را فوراً پادشاه اشکانی تصرف کرده مجدداً
بصورت اول در آمد

از لوایح و اشارات مورخین و نویسندگان آن عصر و زمان چنین بر میآید که آدرین قیصر
روم سلطنت ارمنستان را به پارتاماسپات اشکانی که بروم گریخته بود داد بنابراین مملکت
ارمن هم شباهتی بحالت سابقهٔ خود پیدا کرد یعنی بظاهر در حمایت دولت روم و باطناً متکی
بدولت اشکانی گردید

اسپارسیان مورخ اسم شاهزادهٔ اشکانی را که آدرین قیصر باو پادشاهی ارمنستان
داد پارتامزیریس ثبت کرده اما محقق است که این اشتباه است اما اسرهوئن با آنکه بعضی
از مصنفین گفته اند همیشه مستقل در تحت حمایت دولت روم ماند ولی نقوش و خطوط مسکوکات
که برای تاریخ آن ازمنه اتقن دلایل است خلاف آن گفته را ثابت مینماید یا اقلاً مطلب را در
بوتهٔ اجمال و گرفتار تردید و احتمال مینماید چنانکه محققین با تتبع زیاد ظنی قریب بیقین است
که اسرهوئن هم مجدداً در تحت تصرف و تبعیت دولت اشکانی در آمده باشد

نتیجهٔ این مقدمات آنکه دولت روم از این لشکرکشی که در ممالک شرقی کرد سودی و فایده نبرد

جز اینکه

جز اینکه نفوذ ظاهری خود را در ارمنستان باز برقرار نمود و ضمناً ملتفت شد که رقیب با اقتدار او یعنی دولت اشکانی رو بضعف گذاشته است و دیگر نباید چندان از او ترس و تشویش یا ملاحظه داشته باشد

چون آدرین قیصر روم قشون خود را از ممالک آشور و بین النهرین طلبید و خسرو اشکانی و جانشین او دیدند این امپراطور بدون اینکه شکست خورده باشد و مجبور شود بمیل و اختیار بعضی از ولایات دولت اشکانی را که عساکر روم گرفته بودند دوباره بدولت اشکانی واگذار نمود زیاده از حد از قیصر ممنون شدند و روابط حسنه فیما بین دولتین روم و اشکانی برقرار گردید و در تمام مدت سلطنت آدرین دو دولت با هم دوست و متحد بودند فقط در یک موقع میخواست اسباب کدورت فراهم آید لکن آنهم از روی اشتباهی بود که بزودی رفع شد و باز پیمانه صلح و صفا دور زد و متعاهدین بر سر عهد و پیمان رفتند گویند آن اشتباه از بعضی بیانات شفاهی حاصل شده بعد آدرین در سرحدات مشرقی خود با خسرو ملاقات نمود و قول و اطمینانها که آن دو پادشاه بیکدیگر دادند آن التباس را از میانه برداشت

پس از چندی آدرین دختر خسرو را که تراژان باسیری گرفته بود نزد پدرش فرستاد و وعده کرد تخت طلای پادشاه اشکانی را نیز چون اشکانیان دلبستگی تمام بآن دارند برای خسرو گسیل خواهد نمود و ظن غالب این است که آدرین دختر خسرو را در سنه صد و سی میلادی برای او فرستاده باشد بعد از آنکه دختر پادشاه اشکانی از اسیری فارغ شد و بخدمت پدر رسید و روی او بدید ظاهراً طولی نکشید که خسرو راه جهان دیگر پیش گرفت تاریخ سکه های آخری خسرو صد و بیست و هشت میلادی است امّا سکه دیگر وجود دارد که تاریخ آن سی و شش است و سکه دیگر که صد و سی و هفت است و مسیو لیندسی که در علم و شناسائی مسکوکات معرفتی بکمال دارد این سکه ها را نسبت به بلاش دویم میدهد ولی سری که روی سکه نقش شده کمال شباهت را بسر خسرو دارد

مورخین روم که حوادث سال صد و سی و سه میلادی را مینویسند در ضمن میگویند که درین سنه بلاش ثانی پادشاه اشکانی بود و اکثر اهل خبر و ارباب سیر چنان پنداشته که بلاش دویم پسر خسرو بوده و بعد از پدر بسریر سلطنت اشکانیان جلوس نموده لکن سکه های

اشکانیان خلاف آنرا ثابت مینماید و معلوم میشود که بلاش دویم در سنه هفتاد و هشت میلادی بر سلطنت اشکانی ادعا داشته و در همان سال و سال بعد که تقریباً زمان و سنه جلوس فرهاد بر تخت سلطنت این دولت است سکه زده پس از دو حال بیرون نیست یا بلاش مدعی تخت و تاج دولت پارت شده و کاری از پیش او نرفته مدت چهل و یکسال با کمال میل بپادشاهی انتظار کشیده تا خسرو وفات نموده و او بر سریر سلطنت جلوس کرده و نزاع و جنگ او در سنه صد و نوزده و صد و بیست میلادی با خسرو محقق است یا آنکه بعد از ادعا و کشمکش قسمتی از ممالک اشکانیان را گرفته و در آن پادشاهی کرده بعد از مردن خسرو تمام ملک پادشاهی او را تصدیق کرده و باینوضع او را جانشین خسرو خوانده اند از سکه های اشکانیان میتوان استنباط کرد که بلاش دویم پسر خسرو نیست بلکه رقیب و مدعی او محسوب میشود برای تحصیل تخت و تاج دولت اشکانی اهتمامی داشته و از خسرو نیز چندان جوانتر نبوده است نقش سکه بلاش دویم یعنی خطی که روی آن نوشته شده این عبارتست (بلاش پادشاه)

فصل بیست و ششم

در شرح سلطنت اشکانیان یا ارشاک یا ارساس بیست و پنجم موسوم به بلاش ثانی

بلاش دویم بعد از مرگ خسرو جای او بگرفت و بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اعم از اینکه در زمان حیات خسرو هم در قطعه از ممالک اشکانی سلطنت کرده باشد یا نکرده باشد و محققین اهل خبر چنانکه در آخر فصل پیش اشاره نمودیم او را رقیب خسرو دانسته اند برخلاف جمعی کثیر از نویسندگان قدیم و جدید که بلاش ثانی را پسر خسرو دانسته در هر حال بعد از خسرو بلاش نوزده سال پادشاهی نمود و در عهد دولت او مملکت امن و آسوده بود ازینرو معلوم میشود در مدت سلطنت این پادشاه از شاهزادگان اشکانی و غیره کسی مدعی بلاش نشده و معارضی نداشته که گرفتار کشمکش و زد و خورد باشد فتنه ها خوابیده و چندی خلق براحت زندگانی کرده و اگر در اوان دولت بلاش ثانی حادثه حادث شده چندان مهم نبوده و باسانی آنرا رفع نموده اند

بنا بعقیده آنها که میگویند بلاش ثانی در سال هفتاد و هفت و هفتاد و هشت میلادی

مدعی تخت و تاج دولت اشکانی گردید و موقعی از ممالک اشکانیان را مالک شده و در آن
سلطنت کرده است چون در جلوس اول خود بیست سال داشته باید گفت در جلوس
دویم خود که در سنهٔ صد و سه میلادی اتفاق افتاده در سن هفتاد و دو سالگی بوده و ابتدای
زمان سلطنت او آخیر بدست است بعلت مسطور در فوق یعنی نبودن و نداشتن مدعی و
معارض از شوائب عشر و اغتشاش مصون است مثلا سکه های اشکانی از تاریخ سال
صد و سی میلادی تا صد و چهل و نه معلوم است که همه از یک پادشاه میباشد چه در روی
جمله سر یک پادشاه نقش شده و آن مسلما سر بلاش ثانیست و اشتباه را مطلقا و اصلا در آن
راهی نیست

صورت سر بلاش ثانی که روی سکه نقش شده دارای تاجی است که کنارهٔ آن با حلقه با پر
زینت یافته دماغ حالت برآمدگی دارد چشمهایش درشت و زلفهایش مجعد و ریشش اگرچه
افشانست مخروطی شکل میباشد

اما حوادث عهد سلطنت بلاش ثانی در سال صد و سی و سه میلادی فاراسمانس پادشاه
ایبری که گرجستان باشد جمع کثیری از طایفهٔ آلانی را تحریک کرده و آنها از آنطرف کوه
قفقاز حرکت نموده از معابر این سلسله کوه گذشته بخاک پادشاه اشکانی وارد شده بنای
تاخت و تاز را گذاشتند و اهالی را دوچار خسارت و حرارت نمودند بعضی از آلانها هم
بولایت کاپادس متصرفهٔ دولت روم رفتند

فاراسمانس محرک این حرکت و آشوب معلوم نیست چه کینه و عداوتی با اشکانیان داشته
ظاهرا مظرف و طبیعتی شرور داشته و خبث ذاتا و را بتحریک این قبیل کارها میفوده چه
با آدرین قیصر روم هم خوب رفتار ننموده و احترامات را که باید نسبت بآن امپراطور منظور دارد
نداشته از جمله بجای هدیه و تحفه چند دست لباس زری و خنه و برای آدرین فرستاده
و معتبر است که اینچنین پیشکشی لایق و مناسب شان قیصر روم نیست آدرین سیصد نفر
مقصر را قرار داده بود در محل میدان مانندی برای اهالی روم بازی در آرند و بیهارا تفریح
باشد و مقصرین را نیز بیچون لباسهای زری فاراسمانس را بحضور قیصر آوردند برای مقصرین
فرستاد که در موقع در آوردن بازی بپوشند و مسخرگی کنند و از آنطرف در کنفرانس یعنی
مجلسی که در سال صد و سی میلادی منعقد نموده بود و تمام سلاطین آسیای مغربی در آن

مجلس حضور داشتند آدرین بر فاراسمانس دشنام داد
باری علت افساد فاراسمانس بدگوهری بوده یا چیز دیگر بلاش ثانی در دفع این غایله را
چند نفر سفیر بشهر روم فرستاد و از رفتار فاراسمانس شکایت کرد از اینجا معلوم میشود
که فاراسمانس در تحت حمایت دولت روم سلطنت مینموده دولت روم فاراسمانس را
بشهر روم طلبید که از و در باب حمله و تاخت و تاز آلانیها بعضی سئوالها کند و تحقیق نماید که
جهت این اغوا و تحریک چه بوده اما منتظر شدن که فاراسمانس بروم حاضر شود و مجلس
استنطاق منعقد کردند و بعد از استنطاق و تحقیق دولت روم حکمی در این باب کند که فرضا
هم مفید باشد حکم نوشداروی سهراب را داشت غارتگران تا آنوقت هر کار که میخواستند
میکردند و میرفتند علاج فوری لازم بود لهذا حکمران رومی در ولایت کاپادس که شخصی بود
از اخلاف و اعقاب آرین مورخ اسکندر کبیر قبل از آنکه از جانب دولت متبوعهٔ خود دستور العمل
دریافت کند لشکر کشید و بر سر وحشیان آلانی تاخت و آنها را از ولایت محکومهٔ خود بیرون
کرد بلاش ثانی که با این قوت نداشت با اسباب کارش فراهم نبود با روسای غارتگران گفتگو
نمود بمبلغی بهوا آنها را خرسند ساخت و براه انداخت و نظیر اینکارها آنوقت در این ممالک
مطرد و معمول بوده و دولت روم هم و غیر ی بروی اینکار نموده است خلاصه هم ولایت روم
هم مملکت اشکانی از زحمت نهب و غارت آلانیها آسوده شد اما بلاش توقع داشت پادشاه
ایبری در روم دوچار سیاست و مواخذه سخت شود و پادشاه مشار الیه هم بروم حاضر شد
لکن برای تنبیه و ملامت مورد التفات و مرحمت آدرین قیصر گردید و باو اذن داد که در کاپیتل
قربانی نماید و کاپیتل از معابد رومیان بود که در آنجا فاتحین را با افتخارات سربلند میکردند
و این اجازهٔ قربانی که بپادشاه ایبری داده شد دلالت بر مفاخرت و سربلندی او مینمود
آدرین علاوه بر بذل این ترتیب حکم کرد که مجسمهٔ سوارهٔ فاراسمانس را بسازند و در معبد
بلونا قرار دهند نیز مبلغی خاک و قلمرو این پادشاه را وسعت داد (بلونا نیز از معابد مشهورهٔ رومیان است)
حالا قیصر این کارها را علی رغم بلاش ثانی میکرد یا قصد دیگر داشت معلوم نیست چیزیکه
مسلم است زحمت بلاش بیهوده است و جای تعجب است چه بلاش ناحق از فاراسمانس پادشاه
ایبری شکایت نکرده و حق داشت دولت روم و شخص آدرین قیصر آن دولت پادشاه تابع
خود را متنبه نماید و مانع تعدی و کارهای خلاف قاعدهٔ او شود اغراض قیصر را براه دیگر

واداشت واز اینطرف بلاش ثانی هم یا برای کناره جوئی از مخمصه و آسایش اهل مملکت یا
بجهة نداشتن اسباب نبرد و عدت با وجود رنجش بروی خود نیاورد و متحمل رفتار ناشایسته
آدرین بود و سکوت داشت تا در سال صد و سی و هشت میلادی آدرین قیصر روم درگذشت
و دست تطاولش کوتاه شد پس از و ارلیوس که بنام آنتونینوس معروف میباشد و آدرین
او را بفرزندی قبول نموده بجای وی بامپراطوری و قیصری روم برقرار گردید بلاش ثانی هم
برای تهنیت بدربار قیصر جدید فرستاد و هدیه را تاج طلائی برای او ارسال داشت و اهالی
این تاج را مصنفین از وجود سکه استخراج نموده اند که در سال اول امپراطوری آنتونینوس
ضرب شده یک روی سکه سر امپراطور نقش شده و در روی دیگر آن صورت زنی است
که تیر و کمانی در دست چپ خود گرفته و با دست راست تاجی را تقدیم مینماید و لوحی
روی آن مشاهده میشود که عبارتست از پارث

پوشیده نیست که تراژان در لشکرکشی خود و مجادله با عساکر اشکانی تاج طلائی از
اشکانیان گرفته بود اشکانیان این تاج را خیلی با قدر و قیمت و عزیز میشمردند و چشم
باسترداد آن داشتند و آدرین قیصر هم وعده کرده بود که آنرا بآنها پس بدهد اما بوعده
وفا ننمود محتمل بلاش ثانی چنین فرض کرده باشد که این مسئول را آنتونینوس جانشین
آدرین زودتر قبول مینماید خاصه در صورتیکه تاج طلای دیگر هم برای او هدیه
ارسال میکند در هر حال بلاش بمامورین و سفرای خود که بدربار آنتونینوس میرفتند
دستور العمل داد که در دربار قیصر مسئله تاج ماخوذی زمان تراژان را طرح کنند و
استرداد آنرا درخواست نمایند و وعده را که آدرین پدرخوانده آنتونینوس کرده
بود بخاطر او آرند بعبارة اخری رسماً خواهش کنند که قیصر آن تاج را پس دهد سفرا چنین
کردند اما از آنجا که آنتونینوس نیز مانند آدرین دل سخت بود بقبول این خواهش اقبالی
ننمود و آنچه مامورین در اینباب الحاح نمودند سودی نکرد و فایده نبخشید فرستادگان
بخیبت مراجعت کرده خبر یاس آوردند

این بود سوانح ایام سلطنت بلاش ثانی و بطور یقین میتوان گفت در ده سال آخر پادشاهی
این سلطان واقعه و سانحه تاریخی روی نداده چه در آنزمان دولت روم بیخیال و بجان
آسایش میپرستید در طلب توسعه ملک و زیاد کردن شان و افتخار نبوده و در همانوقت

بطور ضرب المثل میگفتند هر زمان که ملتی بوضع خود راضی و خرسند شد سایر ملل
آسوده اند و اطمینانی بصلح و امنیت حاصل مینمایند و این مثل برای ملت اروپائی که
در آنوقت جان آنها دولت روم بوده مناسبتر و سزاوارتر از سایر است یعنی در آنها
بیشتر مصداق و معنی دارد زیرا که رومیها هر وقت در خیال اظهار شان و قدرت و
کشورستانی میافتادند با ملل مجاور بنای ستیزه را میگذاشتند و برای جنگ و خونریزی
و برهم زدن اساس صلح بهانه میتراشیدند پس وقت آسایش خلایق آنوقت بود که رؤسای
دولت روم و قیاصره بعیش و خوشگذرانی یا لهو و لعب می افتادند

بلاش ثانی در سال صد و چهل و هشت یا صد و چهل و نه میلادی درگذشت مدت
ملکش چنانکه در اول فصل ذکر شد نوزده سال بوده است

فصل بیست و هفتم

در سلطنت اشک یا ارشک یا ارسان بیست و ششم که بلاش سیم نام داشت

بعد از فوت بلاش دوم بلاش سیم در سال صد و چهل و هشت یا صد و چهل و نه میلادی
بجای او بر تخت سلطنت اشکانی جلوس نمود و احتمال قوی داده اند که او پسر بلاش دوم
باشد اگرچه دلیل موجهی در اینباب بدست نداریم این پادشاه تا سال صد و نود یا سال
صد و نود و یک میلادی سلطنت کرده بنابراین مدت ملکش تقریباً بیست و دو سال
بوده و از قراین معلوم میشود در وقت جلوس بر سریر پادشاهی سنی نداشته و در اوایل
عهد شباب باین رتبه منیع نایل گشته اگرچه در روی سکه های اولی او سر وی را که نقش
کرده اند با ریش بقاعده ساخته اند چون در اوان و سنین سلطنت پدرش بلاش دویم
وقایعی که عمده باشد واقع نشده بعبارة اخری جنگ و زد و خورد و فتح و شکستی اتفاق
نیفتاده و برای شاهزاده اشکانی که فطرتاً جنگجو و اهل رزم و نبرد است این سبک
زندگانی اسباب کسالت است میتوان گفت بلاش سیم از این سکون طولانی و بیحرکتی
دایم خسته شده و دلتنگی حاصل نموده بود بنابرین چنین مینماید که برای بهم زدن با
دولت روم اسباب چینی مینمود و چون بعضی اقدامات بعمل آورد و دانستند که بلاش
در چه کار و خیال است به آنتونینوس قیصر روم خبر دادند که حریف و هماورد و رقیب

دولت روم در نتیجهٔ قتال و جدال است بدان و آگاه باش و هر فکری که داری بکن تا
غافل نگردی چون آنتونینوس بهر جهت که بود میلی بجنگ نداشت لهذا نامه به بلاش سیم نوشت
و از فواید صلح و صفا و منافع اتحاد و دوستی دولتین و مضار لشکرکشی و خونریزی سخن
راند فی الحقیقه اسباب تذکرهٔ پادشاه اشکانی گردید بلاش چون کلمات او را مقرون
بصواب و درستی دید صرف نظر از حرب عاجل و حمله کردن بر دولت روم نمود اما
طبعاً چون با پیکار راغب و مایل بود انتظار میکشید که وضع دولت روم تغییر کند و دشمن را
در حالی نامساعد و گرفتار مخمصه ببیند آنوقت لهذا منتظر شد و بنای حمله را گذارد بنا
بر این تا سال صد و شصت و یک میلادی که مدت دوازده سال باشد صبر کرد و
خودداری نمود و بکاری که منافی با سلم و صلح باشد دست نزد در سنهٔ مزبوره یعنی سال
صد و شصت و یک موقع اجرای مقاصد و خیالات بلاش سیم در رسید نایرهٔ فتنه و
فساد بکرت به اشتعال یافت و جنگ در بلاد مغربی در گرفت و بهترین قسمت از آسیای
مغربی را خراب و ویران و دوچار ضرر و خسارات بی پایان نمود تبیین این مقال آنکه
در فصل بهار سنهٔ صد و شصت و یک میلادی مارکوس اورلیوس پسر خواندهٔ آنتونینوس
بجای پدرش امپراطوری دولت روم یافت و برتبهٔ قیصری نایل شد و لوسیوس وروس را
که پسر خواندهٔ دیگر آنتونینوس بود در سلطنت با خود شریک نمود بلاش از روی عقل
با پندار موقع را مناسب خیال و کار خود دانسته قشونی معتبر بارمنستان فرستاد و
آنها غفلتاً وارد آن مملکت شده سئموس پادشاه ارمن را که در تحت حمایت دولت روم
بود از آن سرزمین بیرون کردند و تیگران نامی را از سلسلهٔ پادشاهان قدیم ارامنه که آن
ملک او را وارث بالاستحقاق سلطنت میدانستند بجای سئموس پادشاهی دادند این خبر
فوراً منتشر شده و بحکمران ولایات مجاورهٔ با ارمن رسیده سوریانوس فرمانفرمای کاپادس
که نسلاً از طایفهٔ گل (اهالی قدیم فرانسه) بود انتهاض نمود و علت این نهضت آنکه شخصی
متنبی الکساندر نام باو خبر داده که دارای مقامات بسیار عالی خواهد شد و او از ساده
لوحی باور کرده وسیله و موقع میجست که خود را بمراتب موعوده برساند چنین پنداشت
که اگر با قشون خویش بارمنستان رود و یاغیان ارامنه و حامیان آنها را که عساکر شهریار
اشکانی باشند مقهور و مغلوب نماید مقدمات کار و مقصود مرتب و حاصل شده است

خلاصه

خلاصه سوریانوس حکمران کاپادس بمجلی که از شط فرات عبور کرد حریفی زبردست و
قادر در برابر خود دید یعنی خسرو نامی از سرکردگان اشکانی را با لشکری جرار مشاهده
نمود و دانست که حریف این میدان نیست و لقمه گلوگیر است ناچار بشهر الیژیا از بلاد ارمن
پناه برده در آنجا متحصن شد خسرو با عساکر اشکانی دور او را گرفته و شهر الیژیا را محاصره
کردند گویا سه روز بیشتر طول نکشید که غیب گوئی الکساندر متنبی و کرامات و کار خود را
کرد سوریانوس و همراهانش تماماً دو اسبه و شتابان بدیار عدم رفتند در وضع هلاک
حکمران کاپادس چند قول است بعضی گویند چون او خود را بیطور بیچاره و مستاصل دید
غذا نخورد تا از گرسنگی هلاک شد زمرهٔ بر این اند که او گلوی خود را با شیشه برید تا بچنگ
دشمن نیفتد و سری بسلامت بگورستان برد اما قول ارجح این است که در ظرف مدت سه روز
آنچه توانست ایستادگی و مقاومت نمود لکن از آنجا که قضا مبرم و اجل حتمی بود آن پافشاری
و کوشش بی ثمر شد سوریانوس و لشکریانش جمله هلاک شدند و از دست ضلالت متنبی
خود آسوده گشتند

چون کار حکمران کاپادس ساخته و پرداخته شد عساکر اشکانی از شط فرات عبور کرده
بسختی هرچه تمامتر بر مملکت شام حمله نمودند آتیدیوس کرنلیوس حکمران شام بجلوگیری
و مدافعه برخاست اما از وهم کاری ساخته نشد و مغلوب و مقهور گردید اهالی شام
چون این بدیدند بر آن شدند که دست باسلحه برند و بجهد و مجاهده ربقهٔ اطاعت
و تبعیت دولت روم را از گردن اندازند اشکانیان ولایت فلسطین را نیز تاخته و
همانا تمام بلاد مشرق انتظار چپاول آنها را داشت و کسی را یارای دفاع و دفع حملهٔ
عساکر پارتی نبود بعد از این سوانح خبر بشهر رم رسید و معلوم شد نواحی مشرق را
چه وضع و حال است دولت روم ناچار بود سرداری قابل مأمور مشرق نماید که دشمن را
جواب دهد و نظم و امنیت مجدداً در آن امکنه برقرار دارد و بلاد شرقی را باز در تحت
حمایت دولت مشار الیها آورد برای انتخاب سردار بنای مشاوره را گذاشتند یکی گفت
لوسیوس وروس امپراطور خود باید بمشرق رود چه درستی است که بهتر از مارکوس
اورلیوس شریک السلطنه میتواند متحمل متاعب و زحمات جنگ و سفر شود و مذاکره در
باب امپراطور و شریک السلطنهٔ او از آن بود که چون مطلب مهم و مسئله غامض است

باید

باید شخصی بمشرق رود مطاع کلّ واحدی سر از حکم او نپیچد وگرنه ممکن است امر بخرابی
بخبث و خذلان گردد از آنجا که لوسیوس و وروس در اعمال نظامی و سوق عسکر مهارتی
نداشت اینخیال پسند بنا مد و گفتند باید از سردارانی که فنون حربیه را خوب میدانند
مامور این امر مهم نمود تا کاری از و ساخته شود آخر الامر قرار براین شد که لوسیوس وروس
عزیمت مشرق نماید امّا بشرط آنکه چند نفر از بهترین سردارهای روم در رکاب او باشند
فی الحقیقه او اسم و آنها مسمّی برای هیمنهٔ ظاهری امپراطور و برای کار سرداران و بعد از
انکه خیال بر این کار قرار گرفت اشخاص ذیل استاتیوس پریس کوس و آویدیوس کاسیوس و ماریتیوس
وروس بزرگترین سردارهای روم در خدمت لوسیوس وروس بمشرق روند و این کار
مهم را بپردازند و چنین کردند
در سنه صد و شصت و دو میلادی لوسیوس وروس امپراطور و قیصر روم با کمال کرامت
و بی میلی از ایطالیا نهضت نموده با سرکردگان و نوّاب و صاحب منصبان خود بشام آمد
و برای سر اجتناب از عوایل و عواقب غیر معلومهٔ جنگ نماید با سردار اشکانی که در
آنوقت با فتح و ظفر همراه بود در کار صلح و مصالحه مذاکره نمود امّا سردار غالب گوش
بحرفهای لوسیوس وروس نداده و گفت باید مصاف داد و از جدال و قتال گزیری نیست
امپراطور دید که استعمال سلاح و خونریزی کار دیگر و به نمیشود و دشمن دست بر نمیدارد
مهیّای قتال شد و آغاز محاربه گشت امّا امپراطور جوان از حاضر شدن بمیدان و
نزدیکی بخطر احتراز داشت خود در انطاکیه ماند که از عیش و تعیّش باز نماند و سرکردگان
روم را کسیل نمود که آنها با خصم روبرو شوند و شام و ارمنستان را از ید تغلّب و تصرّف
دشمن در ثانی منتزع نمایند و تاخت و تاز کنندگان را تنبیه کنند و فرضا اگر خطری
پیش آید آنها دوچار آن شوند
آویدیوس کاسیوس که لشکریان متوقّف در شام باو سپرده شده بود بزحمت عظیمی افتاد
زیرا که قشون سپرده باو مدّت مدیدی بود حرکتی نکرده بودند و از نظم افتاده و دوباره
منظم و مرتّب کردن آن کمال اشکال را داشت چون بمشقّت تمام اینکار پرداخت بلاش
مطرف او حمله نمود وی بخوبی از عهده برآمده و بعد از چندی او بنای حمله را گذاشت در
جنگ بزرگی بلاش را شکست داد و در سنه صد و شصت و سه میلادی عساکر اشکانی را

مجبور نمود که از فرات عبور کنند
امّا استاتیوس پریس کوس سردار دیگر رومی که بکار ارمنستان می پرداخت از سرحد
این مملکت تا آرتاکزاتا پای تخت ارمن براند و این شهر را مسخّر کرده بنا بر بعضی روایات آنرا
منهدم و ویران ساخت بعد از آن شهر جدیدی بنا نموده قشون رومی را در آنجا ساخلو
گذاشت و خبر فتوحات خود را بشهر رم رسانید سوآموس پادشاه قدیم ارمنستان که بدولت
روم پناه برده و در شهر رم بود مجدداً بر سریر سلطنت این مملکت جلوس نمود یعنی توسی
دیدیس نام را مامور کردند که برود سوآموس را مجدداً بپادشاهی ارمنستان برقرار نماید
سوآموس بارمن آمده و باهتمامات توسی دیدیس و ماریتوس دروس که سردار دیگر روم
بود سلطنت آن مملکت براو مقرّر شد
دولت روم با بنوضع و ترتیب در ظرف مدّت دو سال تلافی خسارتهای خود را نموده
بدولت اشکانی معلوم کرد که هنوز قادر است مقامی را که در آسیای مغربی بواسطهٔ
فتوحات ترازان حاصل نموده حفظ و نگاهداری کند
سرکردگان با هوا و هوس روم که در تحت ریاست امپراطور عیّاش نا قابل بواسطهٔ رشد
و کفایت خود این فتوحات نمودند بخیالات بزرگ افتادند و اکتفا بیفقد رپیشرفت و
شأن نکردند و باید دانست که در آن زمان در دولت روم هر کس امتیازات نظامی داده
میشد اگر قابلیّتی داشت میتوانست خود را بهر رتبه و مقام رساند بنا بر این سرداران
رومی که در حروب شام و ارمن شهامت و بزرگی خود را ظاهر ساخته بودند هر یک طلبکار
و خواهان رتبهٔ امپراطوری و قیصری شده و مقدّمات این نتیجه را ترتیب میدادند
در میان سرکردگان قابل که در تحت ریاست لوسیوس وروس بخدمات نظامی و جنگ
اشتغال داشتند آویدیوس کاسیوس از همه معروف تر و با هوا و هوس تر بود این سردار چون
مملکت شام را مصفّا و قشون اشکانی را از آنجا بیرون نمود از جانب رلیوس قیصر منصب
سرداری کل یا سپهسالاری باو داده شد و او بالخیال تام مصمّم شد که از حدود ممالک
اشکانیان تخطّی نماید و در خاک خود بلاش با این پادشاه جنگ کند و هر قدر ممکن شود
با انتزاع ولایات و ایالات اشکانی بپردازد و اگر بتواند خود را در شأن بمقامی بالاتر از
مقام ترازان قیصر رساند یا او اقلاً همشأن و برابر شود و فتوحاتی را که او در پنجاه سال

قبل کرد وی نیز در این زمان بنماید
برای وضع لشکرکشی کاسیوس اسناد مرتب صحیحی بدست نیست از مطاوی مسطورات
مورخین آن عصر و زمان باید استخراج مطالب نمود و آنقدر که ممکن است از اعمال
مشهور آن سردار خبر شد آنچه معلوم و مبین میکردد کاسیوس از شط فرات عبور
کرده وارد بین النهرین (مزوپوتامی) کردید و رفت بر نیسفوریوم که رقهٔ حالیه باشد
و از نزدیکی آنجایی که بلیلیک با شط فرات اتصال پیدا میکند امتداد شط را گرفته طی مسافت
نموده و راند تا بابل در سورا که شهر قدیم بابل باشد عساکر رومی با قشون اشکانی جنگی
کرده و بر آنها غالب آمدند پس از آن شهر بزرگ سلوسی را که دارای چهارصد هزار سکنه
و در کنار دجله بود کاسیوس محاصره نمود و بسعی و اهتمام تمام آنرا فتح کرده آتش زد و شهر
طیسفون را که آنطرف شط بغداد بود نیز بگرفت و عمارت و قصر تابستانی بلاش که در آن
ملک بنا شده با خاک یکسان کشت معابد مختلفهٔ این شهر را خراب کردند امکنه را که کمان
میرفت در آن دفینه و خزینه باشد حفر و کاوش نمودند و غنایم بسیار نصیب لشکریان
کاسیوس کردید اشکانیان که در هر جنگ شکست میخوردند آخرالامر مأیوس شده چشم
از مقاومت پوشیدند مختصر جمیع نواحی و اماکنی که تراژان فتح کرده بود و بعد از دست
داده باز بتصرف کاسیوس و سپاهیان او در آمد سردار رومی قناعت و اکتفا باینقدر نکرده
کوردستانی و مملکت کبری نموده بعد از تسخیر بین النهرین (مزوپوتامی) بطرف جبال
زاکرس (جبل الطاق) پیش رفت و یکقسمت از مملکت مدرا نیز تملک نمود بعد از این
پیش رفت و انتزاع قطعهٔ از مدا از اشکانیان امپراطور و قیصر روم و شریک السلطنه او
علاوه بر القاب آرمیناکوس و پارتیکوس که پیش به کاسیوس داده بودند لقب مدیکوس هم
باو دادند و این القاب بمعنی فاتح ارمن فاتح پارت فاتح مد است
بعد از آنکه کار کاسیوس نضج و قوامی درست گرفت و پیشرفتی بقاعده حاصل نمود و خواست
خیال کند که دیگر دست اوست و احتمال الخطر و صدمه برای او نیست دهر متقلب
با حکم تقدیر که غالب و قاهر است صفای عیش سردار روم را بگدر مشوب و مکدر ساخت ناخوشی
طاعون در میان قشون روم بروز کرد این ناخوشی هر وقت در هر جا بروز کند مردم را
فوق العاده متوحش مینماید امّا در این موقع خبر افسانه مانندی شهرت نمود و آن بیشتر بر وحشت

که طبعاً

که طبعاً حاصل آمده افزود مشهور شد که این مرض بعقاب تحتانی از معبد آپلن پسر ژوپیتر
واقع بود شهر سلوسی داخل شده و عساکر روم که این شهر را غارت میکردند با میل اینکه
در آن مکان تحتانی از هدایایی که مردم باین معبد اهدا کرده اند نفایس بسیار و جواهر
ذخایر بیشمار است در آنرا باز کرده هیچ در آن ندیدند جز این بلای مبرم و ناخوشی مهلک
که کلدانیها بجادوئی و سحر آنرا در آنمکان جا داده اند نتیجهٔ این اشتهار وحشت بی اندازه
لشکریان روم کردید و وحشت اسباب شدت مرض شد و هر روز مبلغی بر عدهٔ اموات
طاعونی می افزود بسیاری از سربازان رومی فرار کردند که از دست این بلا جان بدر برند
و بوطن مألوف خود روند اما طاعون آنها را معاف ننموده اکثر در اثنای طی طریق راهرا
کم کرده بجای اینکه بروم روند بگور رفتند امّا آنها که پا افشرده و نگریخته بودند برای
اینکه عرض و طول عرصهٔ بدبختی و تیره روزی را درست به پیمایند از نداشتن آذوقه و
لوازم زندگانی و معاش کرسنه مردند و رخت بعالم دیگر بردند
بعضی از فراریان قشون کاسیوس که زنده بروم رسیدند قدوم آنها اسباب تولید مصیبهٔ
عظیم کردید ناخوشی طاعون با آنجماعت بمملکت ایطالیا قدم نهاد و بولایات و ایالات روم
سرایت نمود و تا رودخانه رن و محیط آتلانتیک رفت و خلق کثیری را کشت
یکی از مورخین گوید درین سال زیاده از نصف سکنهٔ روم و تقریباً تمام لشکریان
کاسیوس را ناخوشی طاعون هلاک نمود مختصر لوسیوس وروس شریک السلطنه مارکوس
ارلیوس قیصر روم و کاسیوس سردار پرهوا و هوس بحالتی که ذکر شد با ایطالیا مراجعت کردند
و زبان عقل کاسیوس را که از باد کبریائی سنگینی داشت مخاطب نموده باین بیان حکمت آمیز متنبه
ساخت و گفت

دیدی که کبریائی — مخصوص کردگار است
بشنو مکن ازین پس — دعوی کبریائی

عجب آنکه اینهمه مصائب و متاعب کاسیوس را متذکر نساخت و هوای قیصری باز او را
در گرداب مشقت و عذاب می انداخت گویند برای نیل این آرزو و حصول این مقصود
بمخالفت مارکوس ارلیوس قیصر پرداخت و رایت طغیان برافراشت و در آن
کشمکش مغلوب و مقهور شده سر پرشور خود را بر باد داد

اما نتیجهٔ

اما نتیجهٔ جنگ روم و اشکانی آنچه بر رومیان گذشت ذکر و معلوم شد و امّا
اشکانیان هم صرفه نبردند بلکه متحمل ضرر و خسارت کلی شدند اگرچه جنگ تراژان با
دولت اشکانی سبب شد که ارمنستان از تحت اطاعت دولت پارت خارج شده تبعیت
دولت روم را اختیار نمود امّا از ایالات و ولایات دولت اشکانی ایران چیزی در تصرف
رومیان نماند آنچه را بزحمت گرفتند بمجرد پس دادند و همه کس دانست و فهمید که آدرین
قیصر روم ولایات مسخره شده بواسطهٔ تراژان را محض کرامت نفس و فتوت بدولت اشکانی
مسترد ننمود بلکه حزم و احتیاط او را براین گذشت وا داشت کرد

جنگ لوسیوس وروس شریک السلطنهٔ قیصر با کاسیوس سردار یکی از ایالات معتبرهٔ
دولت اشکانی را از تصرف اشکانیان خارج ساخت و چند صد سال آن ایالت در تصرف
دولت روم بماند و آن قسمت مغربی مملکت جزیره یا بین النهرین (مزوپوتامی) بود شاید
این قسمت مستقیماً در تحت تملک و حکمرانی رومیان در نیامده باشد امّا از ممالک اشکانی
مجزا گشت و سلاطین این دولت دیگر دستی و حکمی بر آن نداشتند

دولت اشکانی بعد از جنگ کاسیوس مجدداً ملتفت شد که دولت روم حریفی پرزور است
و مخاصمه با او کار مشکلی است نباید بجهت و عبث با او در انداخت یا با او پرداخت چنین
مینماید که هیچوقت دولت اشکانی این مطلب را بخوبی نفهمیده و این اول دفعه بود
که از عمق کار رومیان خبردار گشته است

شکستهائیکه در جنگ کاسیوس بدولت اشکانی وارد آمد خیلی اسباب وهن او گردید
از شأن و اعتبار او کاست خاصه در صورتیکه آن شکستها را از سرتیپی خورد که نه خود او
چندان جلالت و مرتبتی در دولت روم داشت نه دولت روم بقدری که میتوانست برای
او تجهیز قشون و تهیهٔ کار و لوازم حرب دیده بود پس میتوانیم بگوئیم در امتداد مدت مدید
سلطنت اشکانیان سه مرتبه اختر این دولت از اوج قدرت رو بهبوط و وبال گذاشته وبال
و هبوط اول آن وقت بود که از حمله و یورش صرف نظر نمود و اکتفا کرد بهمان چیزیکه در دست
داشت و برای توسعه و توسیع ممالک خود و ازدیاد قدرت و عظمت جهد و کوششی بعمل آورد
هبوط و وبال ثانی آن زمان شروع گردید که رعایای آن دولت بر او شوریدند و قدری
از اراضی و نواحی مملکت از ید تصرف پادشاه اشکانی منتزع گردید

وبال

وبال و هبوط ثالث در اوان جنگ کاسیوس ظهور و بروز یافت چه پادشاه پارت
نتوانست دشمن را دفع کند تقاعد کرد و خصم پیش راند و هرچه خرابی خواست نمود و این
وضع عیبهای مختلف داشت فی الحقیقه دولت اشکانی حالت مریضی هم رسانید که مبتلا
بمرضی مزمن شده باشد و از عود صحت و استقامت او صرف نظر نموده باشند همینقدر
که یکباره جان نداده خاطر خود را خرسند میدارند •

جنس بادیه نشین که از اسباب تجمل و جلال و لوازم تن آسانی و راحت و عیش و عشرت و
اطعمهٔ لذیذه و شرابهای خوشگوار و لباسهای نرم و بسترهای گرم و هم با لبنهای ماه رو
و هم صحبتهای بذله گو و مغنیان خوش آواز و مطربان نغمه ساز محروم اند بعلاوه مواشی
و دواب و مختصر اسبابی که دارند باید به نیروی بازوی خود حفظ و حراست کنند و حصار
آنها بگفتهٔ حکیم اعلم فردوسی علیه الرحمه دل و دست و بازوی آنهاست و برای جلوگیری دشمن
با تحصیل گوشت شکاری که چون بدست آرند آن روز و آن شب عروسی دارند متصلاً باید
بر پشت اسبان در طی کردن عرض و طول بیابان باشند چنین قومی البته شجاع و دلیر اند
و پلنگ صولتان شیرگیر و حال بر این منوال است تا وسادهٔ دیبا و سادهٔ باده پیمادست و با
امیران بوسید البته آن قوه و طاقت نماند و تحمل کارهای صعب نتوانند پس این مشقتها و شقتها
که در اعمال نظامی در کار است و این صید و شکار که سلاطین را بآن اقبال برای آنست که
از کار نیفتند و ورزیده باشند تا اگر روزی زحمتی پیش آید از عهدهٔ تحمل آن برآیند و از زیر
بار سنگین شانه خالی ننمایند تا زیر و رد تنعم نباشند از ادای تکالیف تن نزنند مصداق
این مقال حال اشکانیانست و البته مطالعه کنندگان جنگ سلاطین و سرداران
اشکانی را با مارک آنتوان و کراسوس سرداران رومی بخاطر دارند و از نظر آنها محو نشده
که دلیران پارت چه بروز بسپاهیان روم آوردند و چگونه آنها را مقهور و مستأصل
کردند اما تا در زمان جنگ کاسیوس با عساکر پلاس سیم ناز و نعمت همه را فرا گرفته
نمیگذاشت آنها که مصدر کار اند تن بزحمت دهند و ادای تکالیف نمایند یکی از
مورخین علت دیگر هم بر موجبات مسطوره افزوده گوید سلاطین اشکانی تا دیری
پاس خاطر رعایا را از فرایض میشمردند و از صیانت و جذب قلب آنها فروگذار نمیکردند
لهذا رعایا هم در همه جا پشت و قوت آنها بودند بذل مال و جان نثاری مینمودند

چون

چون خود را از اوج اقتدار دیدند کمان کردند از رعایا مستغنی میباشند دیگر اعتنائی
درستی با آنها نکردند و بدیهی است که رعیت چون عاطفت و عنایتی ندید دل سرد بلکه
آزرده خاطر میشود و با این حال یقین است که مهیای جان فشانی نیست باری حالت
وفا و خلوص رعایا نابود کشته شهامت و رشادت فطری اشکانیان رو بضعف گذاشته
قوتی که باید بدفع خارجه یا بحملههای متواتره بپردازد بمصرف جنکهای داخله میرسید این است
که هبوط و وبال سلسلهٔ اشکانیان شروع کرده از عهدهٔ دولت روم بر نمیآید و هر تطاول
و تعدی که از آن دولت بظهور رسد تحمل مینماید

جنک دولت روم و اشکانی بمباشرت کاسیوس در سنهٔ صد و شصت و پنج میلادی
بانتها رسید و بلاش اقلاً بیست سال بعد از این جنک زنده بود ولی در هیچ وقت و موقع
جرات ننمود که مجدداً اقدام بجنک نماید بلکه تلافی مافات بشود و یا آنچه را که از دست
داده دوباره بچنک آرد بلی یکمرتبه بخیال حرکتی افتاد و آن در سال صد و هفتاد و چهار
و صد و هفتاد و پنج بود در وقتی که ارلیوس قیصر روم در مغرب مشغول دفع حملههای
طوایف وحشی سواحل رود دانوب شده مجال کار دیگر نداشت و آویدیوس کاسیوس
نیز نزدیک بود اسباب ظهور جنک ملی شود بلاش تهیهٔ حرب نمود و مهیا شد بار دیگر
دست باسلحه برد و آب رفته را باز بجوی آرد و رومیها ملتفت خیال بلاش شده و منتظر
بودند ببینند کی نایرهٔ قتال و جدال اشتعال میپابد اما این آتش روشن نشده خاموش
شد و جنک در نگرفته کار منجر بصلح کردید یعنی ارلیوس بمحض اینکه خبردار شد و دید
دولت اشکانی در تهیه است و میخواهد با دولت روم مصاف دهد از حوالی رود
دانوب انصراف نموده بشام آمد و در همان وقت که قیصر روم بسوریه رسید در داخله
مملکت اشکانی باز فی الجمله آشوبی در گرفت بلاش دید از اینطرف حریف حاضر کار است
و دارای استعداد بسیار و از آنطرف دشمن داخلی هم سر بر داشته هیچ مناسب ندید
که جز بر تشیید مبانی صلح و صفا بپردازد چند نفر سفیر نزد قیصر فرستاد و مراتب خلوص
مودت خود را با قیصر و دولت روم بتوسط آنها اظهار داشت و این حزم و احتیاط بلاش
و مخالفت او با ارلیوس او را از زحمت و خطر آسوده نمود قیصر روم نیز چون مرد عاقلی
بود و نمیخواست عبث آتش فتنه و فساد روشن شود و خلقی در آن بسوزند سفرای بلاش را

باکمال

باکمال مهربانی پذیرفته مراحم امپراطوری را اختصاص داد و از اتحاد و مودت پادشاه اشکانی
اظهار امتنان و اطمینان نمود و فرستادکان را بخرسندی معاودت داد

چهار سال بعد از این واقعه مارکوس ارلیوس قیصر روم درکذشت و لوسیوس ارلیوس کمدوس
پسر جوان او بجای پدر سلطنت و امپراطوری یافت چون قیصر جوان مهذب و مجرب کار دیده
و سرد و کرم چشیده نبود همه کس خیال مینمود بلاش وقت را غنیمت میشمارد و کینهٔ خود را از
دولت روم میکشد و اقلاً بین النهرین مزوپوتامی را پس کرفته در ثانی تملک مینماید

اکرچه مورخین قدیم از این سنین اطلاع درستی بدست نداده اند اما بطور یقین میتوانیم
بکوئیم از آن چیزیکه مردم مترقب بودند و انتظار آنرا میکشیدند اثری بظهور نرسیده و بر
آنها که این خیالات را میکردند معلوم شده که حدسهای غیر صائب زده اند پادشاه
اشکانی هیچ در خیال حمله بدولت روم نبوده و مطلقا این خیال در مخیلهٔ او خطور ننموده است
بلی میتوان کفت بلاش بسن پیری رسیده و هر کس خاصه صاحبان راحت و استراحت سکون را
بر حرکت و آسایش را بر زحمت ترجیح میدهند پس واضح و مبرهن است که در سلطنت
کمدوس بلاش اصلا جوش و جنبشی نداشته و ننموده و مسئلهٔ مشرق از هر کونه اغتشاش مصون
بوده آنچه را دولت روم از دولت اشکانی کرفته در ید تصرف و قبضهٔ تملک داشته و
دولت اشکانی هم از بابت چیزی بروی خود نمیآورد بلاش مدت ده سال با کمدوس
معاصر بود مع ذلک مورخین از روابط دولتین هیچ ننوشته اند از این سکوت چنین بر میآید
که کاری بکار هم نداشته اند نه خصوصیت با یکدیگر مینموده نه سر بسر هم میکذاشته اند
بالاخره بلاش سیم در سال صد و نود میلادی یا در سنهٔ صد و نود و یک زندکانی را
بدرود کفت و بلاش چهارم بجای او بر سریر سلطنت اشکانی جلوس کرد

فصل بیست و هشتم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و هفتم موسوم به بلاش چهارم

چون بلاش سیم در سال صد و نود میلادی یا صد و نود و یک وفات نمود پادشاه دیکری
بهمین اسم جای او بکرفت بنابر این وی را بلاش چهارم کفتند و اکثر مورخین بلاش چهارم را
پسر ارشد بلاش سیم دانسته اند و بعضی معتقدند آنکه این پادشاه از همان سلسله و قبیله

بوده

بوده منزپسر بلاش سیم را ایما از مصنفین وجماعتی بلاش رقیب سور قیصر روم راکه ذکرش بیاید پسر سانا تروسیس یا ساناتروس دانسته اند وویکا سیوس هم بتصریح با ین مطلب نموده ولی ظن غالب آنست که مقصود از این بلاش شاهزاده ارمنستانست واو با بلاش چهارم پادشاه اشکانی ایران معاصر بوده درهر حال تازه بلاش چهارم بر سریر سلطنت جلوس نموده بود که بواسطه فوت کمدوس دولت روم گرفتار انقلاب واغتشاش گردید پرتی ناکس نام که مردی دانا وباکمال بود از ماه ژانویه سال صد ونود وسه تا دوماه بعد یعنی در ظرف مدت هشتاد وهفت روز در مملکت روم امپراطوری وسلطنت داشت چون قصد اصلاح وتغییرات داشت اورا بکشتند بمحض اینکه جانشین پرتی ناکس در روم با مپراطوری برقرار گردید در سه محل مختلف عساکر رومی دست باسلحه بردند ورایت شورش افراشتند وسرکردگان خود را امپراطور خواندند کلدیوس آلبی نوس در بریطن رتبه امپراطوری یافت وسور که او را سیوروس هم میگویند در پانونیا وپسانیوس نیگر در شام واین هر سه عزم خود را جزم کرده که آن مقام منیع ورتبه عالی را خاص خود نمایند ابتدا نیگر ادعای امپراطوری نمود وبر تخت سلطنت نشست پادشاه اشکانی با شاهزادگان تابع این پادشاه سفرا بدربار او فرستاده ادای رسوم تهنیت ومبارکباد کردند وگفتند ودر ضمن اظهار داشتند اگر قیصر روم را قشون لازم باشد بتجهیز آن می پردازند نیگر که خود را بی نیاز میدید ومیدانست بر ادعای او بی قوت وزور اسلحه بیشرفتی نخواهد داشت از قبول این تکلیف سفرا بطور ادب مضایقه نمود چندی چون انتظار کشید که مردم او را بمیل خود وطیب خاطر بقیصری بپذیرند وچنین اثری بظهور نرسید واز آنطرف شنید از جمله رقبا که همین ادعای او را دارند یکی سیوروس است که در شهر روم بر اریکه قیصری جلوس کرده ومهیا شده است با لشکری جرار بسمت مشرق راند ونیگر وسپاهیانش را از میان بردارد وشام وتوابع نیز او را مسلم باشد ملتفت شد ودانست برای سد راه این مفاسد ودفع این غوائل محتاج بسپاهی عظیم است واز هرجا ممکن شود باید دسته جات قشون جمع کند تا بتواند با دشمن برابر شود بنا بر این در اواخر سنه صد ونود وسه میلادی نزد شاهزاده های حکمران که در آنطرف شط فرات بودند ومخصوصاً نزد پادشاه اشکانی ایران وسلطان ارمنستان وحضرماموور فرستاده از آنها خواهش نمود هر یک عساکر

خود را

خود را بمعاونت او روانه نمایند بلاش چهارم ظاهراً امر داد که تا قشونی بامداد نیگر بفرستند یا بهانه آرد وتقاعد کند آخر الامر در جواب فرستاده نیگر گفت من بحکام وشاهزادگان تابع خود درین باب دستور العمل خواهم داد وخواهم گفت بجمع آوری لشکر بپردازند

آنچه مسلم است بلاش چهارم در کمک نیگر اقدامی ننموده وشخصاً فیما بین دو نفر مدعی امپراطوری مداخله نکرده اما ظاهراً بیکنفر از شاهزادگان تابع اجازه داده که اگر میل داشته باشد بنیگر مددی رساند حضر در آنزمان پای تخت اعراب وسهم معتبر قطعه مرکزی بین النهرین (جزیره یونانی) بوده ومانند اکثر ایالات وولایات محکومه دولت اشکانی از خود پادشاه بومی داشته لکن پادشاه آنجا بدون امر واجازه پادشاه اشکانی ودربار طیسفون در امور کلیه از قبیل جنگی مثل جنگ نیگر وامثال آن قادر بر مداخله نبود (بین النهرین با جزو نواحی مرکزی اراضی فیما بین سنجار وبابل است طوایف اعراب از عهدی بسیار قدیم بعضی از نواحی بین النهرین را در تصرف داشته اند اگزنفون قطعه زمین ما بین خابور وبابل را عربستان نامیده اعراب در زمان پلینیه در طرف علیای بین النهرین بوده و منتشر شدند پلوتارک زمین اسرهوین را زمین اعراب خوانده حضر که عالباً با الف ولام یعنی الحضر مینویسند از وقت جنگهای تراژان ذکر آن بمیان آمده وهمیشه این سرزمین را نسبت باعراب بادیه یعنی مخصوص آنقوم گفته اند) خلاصه بارسمیوس پادشاه حضر ماموریت نیگر را بمهربانی وگرمی پذیرفت واز عساکر تیرانداز خود جمعی را بکمک او فرستاد از این وضع واقدام بارسمیوس پادشاه حضر معلوم میشود دستور العمل واجازه مخصوصی در خفا از پادشاه اشکانی داشته والا جرأت بنکار نداشت وبلاش چهارم که خود دخالتی درین جنگ نکرد و مستقیماً نیگر را امداد ننمود ممکن است احتیاط کرده باشد وبا خود گفته اگر نیگر غالب آمد من غیر مستقیم وبواسطه او را کمک کرده ام واگر مغلوب شد برقیب او میگویم پادشاه حضر مخفی وبی اجازه من قشون بمدد نیگر فرستاده ومن خبر نداشتم اما اگر خود لشکری بمعاونت قیصر فرستم عداوت من با سیور ظاهر وآشکار میشود

چون نایره قتال فیما بین سیور ونیگر اشتعال یافت اقوام ومللی که آنطرف شط فرات بودند جری وجسور شده کینه که از رومیان در دل داشتند ظاهر ساختند وبجانب تمرد

وطغیان

وطغیان برداختند اهالی بین النهرین (مزوپوتامی) که تازگی زیر بار تبعیت دولت روم رفته بودند خلع طاعت نموده دست باسلحه بردند و بسیاری از سپاهیان روم را که در مملکت آنها اقامت داشتند بکشتند و شهر نصیبین را محاصره کردند این شهر از زمانیکه بدولت روم واگذار شده بود محل عساکر رومی کردیده بود در این طغیان اهالی بین النهرین طوایفی که در حوالی شط بغداد سکنی داشتند خاصه اهالی آدیابن که مانند اعراب حضر تابع دولت اشکانی بودند باشورشیان اتفاق و همراهی نمودند در این اوان سور بر دیگر حریف و رقیب خود غالب آمده او را بکشت و بطرف مشرق شتافت که قشون ساخلوی روم محصور در نصیبین را نجات دهد و یاغیها و تقویت کننده آنها را تنبیه و سیاست نماید اهالی بین النهرین خواستند باصرار با و معلوم کنند که محض هواخواهی او دست باسلحه برده اند و با معاندین او بجنگ و مخالفت برداخته این حرفها بخرج سور نرفت بلی یک چیز هم متمایل سور شده بود و او را بر عدم قبول تحریض مینمود و آن اینکه اهالی بین النهرین سفیری باهدایا نزد سور فرستادند و بواسطه سفیر اظهار داشتند که جمیع غنایم که ما از رومیها گرفته ایم با اسرای آنها پس میدهیم و خواهش میکنیم هرچه سرباز رومی در بین النهرین است از این مملکت خارج شود و اهالی بین النهرین را بحالت خود یعنی بحالت استقلال واگذارند و هیچ جبرا از آنها توقع تبعیت دولت روم نداشته باشند سور میدید این حرفها با اظهار هواخواهی دولت روم با شخص سور منافات دارد در اینصورت چگونه میتوانست آن ادعای یاغیان را باور کند و مصدق شمارد از آنطرف بدون جنگ و خونریزی باختیار چگونه تن در میداد که مقداری یا مبلغی از اراضی منصرفی دولت روم از ید تصرف آن دولت منتزع کردد این بود که فورا اعلان جنگ نمود اما آنها که با او طرف مقابل بودند چندان شان و اعتباری نداشتند سلاطین اسرهوئن و آدیابن و حضر بودند بلی یک دولت معتبر نامی یعنی دولت اشکانی ایران از پشت سر آنها بود و سور باید از میان یا لااقل آن سلاطین را بطرف دولت اشکانی راند یعنی ابتدا دول کوچک را مضمحل و نابود کند بعد بدولت بزرگ اشکانی بپردازد اما از آنجانب دولت اشکانی چگونه میتوانست متحمل شود که سلاطین تبعه آن دولت و رعایای آنها اینطور پامال شوند و تحمل صدمات و تعدیات سوروس را نمایند

سور در فصل بهار سال صد و نود و پنج میلادی خود شخصا بسوق عسکر پرداخته قشون

خویش را از رود فرات عبور داد و متوجه نصیبین کردید یاغیها هنوز این شهر را در بند محاصره داشتند و از عهده تسخیر آن بر نمیآمدند سور حکم کرد سرداران او با بقایای یاغیها و سیاست همدستهای آنها بپردازند اگرچه لشکریان سور بواسطه فقدان آب یا قلت ورود آن دچار صدمه کلی کردیدند بدون مشکلات و موانع حربیه بار دیگر مزوپوتامی (بین النهرین) را در تحت تملک در آوردند و نصیبین را پای تخت قرار دادند و در جزو کلنیهای روم شانی رفیع حاصل نمود (کلنی ولایت یا شهر یا محله مهاجرنشین است)

دیگر از مورخین بدون اینکه شرح و بسطی دهند میگوید سور برای شهر نصیبین مقامی عالی قرار داد و اقوی دلیل این فقره سکه های عصر و زمان اوست که روی آنها القاب رفیعه برای شهر نصیبین ذکر شده

نیز همین مورخ گوید در تابستان که خشک سالی هم بود و جمیع چشمه ها بی آب سپاه سور برای نجات رومیهای محصور در نصیبین و تدمیر یاغیان و مؤیدین آنها در صحرایی راه می پیمودند زبانها در کام خشک تر از زمینهای عربستان در نیمروز تابستان مغزها از حرارت در جوش گرد و خاک سر و روی جمله را مستور ساخته و جز حرف آب هر سخن را از دهنها انداخته قادر نبودند که با یکدیگر صحبت کنند چیزی که میگفتند فقط آب آب بود بعد از هزار جان کندن آخر الامر بچاهی رسیدند آب این چاه بقدری بد بود که احدی از سپاهیان رغبت بخوردن آن ننمود سور دید اگر قشون او از این آب نخورند ممکن است مبلغی طول کشد تا بآب خوب برسند و البته بسیاری از آنها تلف خواهند شد حکم نمود قدحی پر از آن آب کردند و نزد او آوردند او تمام آن آب را در پیش چشم لشکریان خود خورد آنوقت ایشان راضی شده بواسطه آن آب کثیف رفع عطش نمودند

خلاصه بعد از آنکه بین النهرین را عساکر سور مسخر و مطیع کرده ضمیمه ممالک روم نمودند قیصر قشون خود را از دجله عبور داده متوجه تسخیر آدیابن کردید سکنه و اهالی این ولایت در مقاومت و جلوگیری سخت کوشیدند اما با استعداد طرف مقابل ممکن نبود کاری از پیش ببرند پادشاه اشکانی هم ظاهرا در اینوقت در فکر کار خود بود و برای دفاع و حفاظت پای تخت خود تهیه اسباب مینمود که اگر عساکر روم بر او حمله کنند از عهده جواب دادن آنها بر آید در اینصورت نتوانست بپادشاه آدیابن که در تحت حمایت و تبعیت او بود مددی

دهد سور آدیابن را هم گرفت و بعد ازین فتوحات خود را صاحب القاب آرابی کوس و آدیابنی کوس خواند یعنی فاتح عربستان و فاتح آدیابن و این القاب اغلب در سکه‌های سور نقش شده و ملاحظه میشود اما باید دانست که برای سور ممکن نبود اقامت خود را درین نواحی و حدود چندان طولانی نماید چه در مغرب رقیبی نیز درست مانند کلودیوس آلبینوس داشت و اگر او را بیش ازین مجال خود وا میگذاشت و با بطالت باز مانده آن ممالک را بهم میزد و کار سور دشوار میشد بنا برین ملاحظات در اوایل سال صد و نود و شش میلادی سور از مشرق عزیمت مغرب نمود و با شتاب تمام خود را به رم رسانید

سور خیال داشت که با پادشاه اشکانی در آویزد عساکر پارتی را برنشاند هم آنها را تنبیه کند هم دایرهٔ فتوحات خود را وسعت دهد بلکه تکمیل نماید لکن موقع مساعد و مناسب نبود و وضع اجازه نمیداد ناچار صرف نظر ازین مقاصد نموده متوجه روم شد اما بمحض اینکه از مشرق راه مغرب پیش گرفت و رفت بلاش چهارم بر سر عساکر رومی تاخته آدیابن را از آنها پس گرفت و از شط بغداد عبور کرده داخل بین النهرین (مزوپوتامی) شده و رومیها را از آنجا بیرون نمود فقط شهر نصیبین که دو سال قبل با اهالی بین النهرین مقاومت کرده بودند با عساکر اشکانی بضدیت برخاستند و اگر اشکانیان از جهت دیگر دچار مشکلات نمیشدند هر آینه فتح نصیبین برای آنها اشکالی نداشت بالجمله لشکریان بلاش چهارم مظفر و منصور از شط فرات عبور کرده بار دیگر در صحراهای حاصلخیز شام منفرق گشتند

سور در سنه صد و نود و هفت میلادی مجبور شد بار دیگر بطرف مشرق لشکرکشی نماید و ولایاتی را که مسخر کرده بود از دستش رفته ثانیاً بحیطهٔ تصرف آرد تا آبروی او بجا ماند و شهرتی که بعظمت و افتخار نموده بصورت دیگر خود را ننماید چون لوازم حرکت و نهضت سور حاضر و آماده شد با قشون خود متوجه نواحی شرق گردید و پس از ورود بمملکت شام عساکر اشکانی را از آنجا بیرون نمود و ابتدا بهمین قدر پیشرفت قناعت کرده بعد از آن در اواخر سال الهیئه کامل دیده از شط فرات گذشته قدم در بین النهرین گذاشت

باید دانست در جنگهائی که فیما بین دولتین روم و اشکانی اتفاق میافتاد اسباب کار عمده شاهزادگان نیمه مستقل بودند که در حدود دولتین مزبورتین ولایات و اراضی و حکمرانی داشتند

داشتند

داشتند یعنی بعضی ازین شاهزادگان که در تحت تبعیت دولت روم بودند با آن دولت کمک مینمودند و برخی که ربقهٔ اطاعت و حمایت دولت اشکانی را بگردن گرفته بمعاونت این دولت میرفته اند و معتبرترین این شاهزادگان در آن زمان سلاطین ارمنستان و اسرهوئن بود باید دانست چه بالنسبه قوت و عدت بکمال داشتند نیگر در آنوقت که برای پیشرفت کار خود و کشورستانی کوشش و جهد موفور داشت ماموری نزد پادشاه ارمن فرستاده از او کمک خواست اما پادشاه ارمنستان در جواب گفت من در جنگ ملتی مداخله نمینمایم این مطلب در نظر سور بود و بعد از آنکه بمشرق زمین آمد ارمنستان را دولت دشمن خواند و گفت این دولت باید بی تعلل و تامل بتسلیم شود و در تحت اطاعت دولت روم در آید

از مسطورات مورخین قدیم چنین برمیآید که در فصل تابستان صد و نود و هفت میلادی و در همان اوان ورود سور بسوریه (شام) بود که قشونی بجهت فتح ارمن مامور و گسیل آن مملکت نمود پادشاه ارمنستان در آن زمان مثل پادشاه اشکانی ایران بلاش نام داشته این بلاش در حدود مملکت خود با سپاه روم برابر شد و جنگ قریب الظهور بود که پادشاه ارمن ازین خیال در گذشت و مهیای صلح گشت یعنی قبل از آنکه دست بسلاح برند و نتیجه کار معلوم شود بلاش خواهش متارکه نمود و رؤسای رومی قبول خواهش او را مصلحت دیدند بلاش را چون وقت و مهلتی بدست آمد سفرا با هدایا بشام نزد امپراطور روم فرستاد و اظهار موافقت و مخالصت بدولت روم کرد و از سور استدعا نمود که شرایط صلح را اظهار کند و برقرار دارد تا بموجب آن عمل شود سور مطالب و تمنیات پادشاه ارمن را خالی از شوائب نفاق و تزویر دانسته براقوال او اعتماد نمود و عهدی منعقد کرد که برای بلاش پادشاه ارمنستان خالی از فایده و منفعتی نبود یعنی بعضی از اراضی ضمیمهٔ متصرفات و ولایات بلاش کردید

یکی از مورخین معتبر میگوید چون بلاش پادشاه ارمن از سور قیصر روم استدعای صلح نمود و عهد مصالحه فیما بین منعقد گردید امپراطور روم قدری از اراضی ارمنستان روم را که ارمنستان صغیر باشد به بلاش واگذار و مبذول نمود

پادشاه اسرهوئن ابکار قبل از پادشاه ارمنستان طریق اطاعت و انقیاد دولت روم نمود (مخفی نباشد که اسم ابکار برای سلاطین اسرهوئن مثل اسم اشک است برای سلاطین اشکانی یعنی همه این اسم را داشته اند بعلاوه اسم خاص)

ابکار

ابکار پادشاه اسرهوئن خود شخصاً بعسکر قیصر روم آمد و از تیر اندازان لشکر خویش جمعی کثیر با خود آورد که در رکاب امپراطور بکارزار پردازند و پسرهای خود را نیز بهم گروگان بحضور سور حاضر ساخت این حرکت پادشاه اسرهوئن خاطر قیصر را زاید الوصف خرسند نمود و این خرسندی و خشنودی قیصر سبب شد که نواحی مغربی بین النهرین را تا محل اتصال رود خابور بشط فرات باو واگذار کرد

سور بر این شد که خود شخصاً از راه فرات پیش راند و ضمناً هر یک از سران و سرکردگان دسته قشون را امر نمود نواحی شرقی بین النهرین و آدیابین را که اشکانیان گرفته بودند نهب و غارت نمایند

نیز سور برای آنکه عساکر و همراهان خود را از لوازم معاش و ما یحتاج زندگانی آسوده دارد مصمم شد مانند تراژان در طرف علیای بین النهرین چند فروند کشتی بسازد چه در آنجا چوبی که بکار این کار آید فراوان بود چون آن سفاین ساخته شود لشکریان خود را از سواحل بسیار شط فرات حرکت داده ببابل آرد و کشتیها که بار آنها آذوقه و لوازم زندگانی نیز از شط پایین آیند

سور خیالات خود را صورت داد و با تهیه و لوازم انتهاض نموده بحوالی طیسفون آمد بدون اینکه در راه با مانعی و عایقی تصادف نماید و متحمل صدمه و خساراتی شود چون باینجا رسید دو شهر بزرگ بسیار معتبر بابل و سلوسی را با کمال سهولت فتح کرد باین معنی که در وقت نزدیک شدن سور باین دو شهر قشون ساخلوی هر دو بلد این دو محل را خالی نموده بودند ممکن است قیصر سفاین خود را از میان یکی از انهار که دجله و فرات را بهم وصل مینماید عبور داده یا مانند تراژان از وسط زمین باریک فاصل ما بین این دو شط بواسطه عرادها حمل کرده و بمحل مقصود آورده باشد

بلاش چهارم پادشاه اشکانی ایران در طیسفون نشسته مهیای مدافعه بود و تصور مینمود که سور از فلان خط راه پیش می آید و هر وقت او نزدیک شود بلاش خبردار خواهد شد و بشرایط دفاع خواهد پرداخت اما بر حسب اتفاق در حالتی که پادشاه اشکانی از همه جا بیخبر بود شنید عساکر سور بحوالی دیوار شهر طیسفون رسیده اند از این معنی زاید الوصف تعجب نمود یکی از مورخین گوید رومیها بیخبر و غفلةً خود را بحوالی شهر طیسفون رسانیدند در صورتیکه

لشکریان

لشکریان اشکانی در این وقت هیچگونه تهیه و مهمات حربیه نداشتند و این مطلب از قرار قراین خارجه ممکن است صحیح باشد در هر حال سپاهیان پارت در برابر قشون رومی چندان ایستادگی و مقاومتی ننمودند

مورخ دیگر گوید چون عساکر روم بر طیسفون نزدیک شدند بلاش چهارم از پای تخت خود خارج گردیده در بیرون شهر با آنها تلاقی و تصادف نمود و برای آنکه پای تخت را از شر دشمن ایمن دارد با رومیها جنگی هم کرد اما چون دید طرف مقابل قوی است و کاری از پیش او نمیرود باز بشهر مراجعت کرده در قلعه و حصن حصین طیسفون متحصن شد اما علی الظاهر این تحصن بلاش چهارم نیز فایده بحال او نکرده و رومیها بزودی این حصار را مسخر نمودند از مسطورات مورخین چنین مستفاد میشود که سربازان سپتیم سور قیصر روم در این جنگ در حمله اول شهر طیسفون را فتح کرده اند مختصر بعد از هشتاد و دو سال دو ثانی پای تخت دولت اشکانی بآسانی بتصرف دشمن خارجه و چنگ رومیان افتاد پادشاه اشکانی که بلاش چهارم باشد پای تخت خود را گذاشته با چند نفر سوار فرار کرد و رومیها بعد از استیلا بر شهر کاری کردند که زبان از بیان آن ابا مینماید خلاصه آن اینست که مردهای این شهر را از پیر و جوان کلیةً بقتل رسانیدند بعد زنان و اطفال را اسیر کردند چنانکه صد هزار نفر اسیر قشون روم از طیسفون بردند سربازان رومی اجازه یافتند که بمیل و اختیار خود اثاثه عامه و خاصه را غارت کنند آنچه طلا و نقره در خزانه پادشاه اشکانی جمع شده بود بیغما بردند تمام زمینهای عمارات سلطنتی را تاراج نمودند طیسفون با آن آبادی یکباره خراب و آن سیل ثروت از قضا سراب شد

سور قیصر روم اگرچه برای آذوقه و لوازم معاش لشکریان و همراهان خود کمال احتیاط را بعمل آورده بود اما چنین مینماید که بعد از تسخیر شهر طیسفون گرفتار سختی و تنگی گردید سربازان او مجبور شدند چند روز از ریشه علف تغذیه کنند و این غذا مورث اسهال گشت

بعضی از مورخین که از آن جمله دیو میباشد مینویسد سور خیال نداشت بلاش چهارم را تعاقب نماید اما صحیح آنست که با فقدان آذوقه و بی قوتی خود را قادر باین مطلب ندید مصلحت را قرار بر این داد که تا صدمه کلی وارد نیامده مراجعت کند عود از راه فرات هم برای او میسر نبود چه در وقت ذهاب لشکریان روم آنچه در آن خط راه آذوقه بدست می آمد تمام کرده

بودند

بودند و برای ایشان چیزی باقی نگذاشته بنابراین سِوِر راه دجله را بر فرات ترجیح داد
کشتیها را در وسط بغداد انداختند و بعضی کشتی را پی میکردند قشون هم در ساحل با سفاین
همراهی داشتند بدینوضع طی طریق کرده تا بنزدیک حضر رسیدند چون اهالی حضر بواسطهٔ
تقویتی که از نیگر رقیب و دشمن سِوِر نموده بودند این پادشاه را رنجانیده سِوِر قصد تنبیه و
سیاست آنها کرد دیگر آنکه چون تراژان قیصر خواست شهر حضر را مسخر کند و اهالی بدفاع
برخاسته و نگذاشتند کاری از پیش ببرد سِوِر خیال نمود که این شهر را فتح میکند و باین واسطه
معلوم مینماید که او نسبت به تراژان ندارد بمراتب قادرتر و قاهرتر است بنابراین طور
اشتهار تراژان شکسته میشود وصیت افتخار سِوِر عالمگیر میگردد

سِوِر قیصر روم چندان بیهوده نبود که خیال فتح و تسخیر قلعه و شهر حضر مینمود زیرا که رومیها
برای انجام این کار آلات و ابزار بسیار خوب داشتند و سربازان روم هم در اعمال و فنون
یورش و قلعه گیری ماهر و چالاک بودند اما غافل که اهالی حضر نیز چندان بیکاره و دست
شکسته نیستند رشادت و شجاعت فطری آنها با استحکام دیوار شهر و حصانت حصین
بوجهی جواب رومیان را میدادند و در مقابل خصم در نمیماندند و کار دفاع را بخوبی میبردند
خلاصه رومیها اقدام بیورش اول نمودند و حضریها باسانی آن حمله را دفع کرده اسباب
محاصرهٔ رومیان را از دست آنها گرفته سوزاندند و بسیاری از سربازان رومی را نیز
بکشتند محاصرین که وضع را چنین دیدند قدری سست شدند و در میان خود آنها اختلاف
کلمه در گرفت مقدمهٔ شورش تمهید یافت اندک اندک از عصیان سخن راندند و پای اغتشاش
فی الجمله بمیان آمد سِوِر برای دفع شورش مصمم اقدامات سخت گردیده و حکم کرد دو نفر
از صاحبمنصبان بزرگ او را کشتند ولی بعد از آن استنباط ظهور و بروز فسادی نموده حکم
قتل یکی از آن دو نفر مقتول را منکر شد و گفت من نگفته بودم او را بکشند و بعد از این تفصیلات
ناچار از مقابل حضر حرکت کرده قدری دورتر از آن محل اردو زد

در باب دو نفر صاحبمنصب [illegible] مورخین مینویسند یکی از آن دو سرکرده لاتوس نام داشت
و او همان بود که چندی قبل نصیبین را مستخلص نموده بود

دیو میگوید چون سربازان ابواجمعی لاتوس گفته بودند ما جز این صاحبمنصب احدی را بسرکردگی
قبول نخواهیم کرد و اطاعت فرمان او نخواهیم نمود سِوِر بر لاتوس حسد برده حکم کشتن او را داد

ماریوس ماکسیموس علت قتل لاتوس را چیز دیگر دانسته است و میگوید او خیلی پیش از وقت
حمله بر حضر اتفاق افتاده در هر حال سِوِر با آنکه از حضر دور شد و عقب نشست باز از
خیال دست نکشید و امیدوار بود که بهر طور باشد این شهر را فتح کند چه شنیده بود
مال زیادی در حضر خاصه در مخزن معبد آفتاب جمع شده طوایف و قبایل کثیرهٔ متدینین
که از صدق دل باین پرستشگاه معتقدند از دیرگاهی اسباب نفیسه و اشیاء گرانبها برای
این معبد آورده اند و سند نذر در خزانه گذاشته سِوِر میخواست آنجمله را تصرف کند و با خود
بروم برد و بر حسب ظاهر میگفت که پریشان من میباشد که اهالی شهر کوچکی با من در مقام مقاومت
برآیند و من از عهدهٔ آنها بر نیایم و نتوانم آن عدهٔ قلیل را مغلوب و مطیع نمایم و اگر حضریها
سیاست نکرده بمانند اسباب تجری آنها و دیگران شود

چون معسکر سِوِر جای امنی بود در آنجا از نو بیشتر از پیشتر اسباب قلعه کشائی و حصار
و محاصره ساختند و آذوقه فراوان هم جمع کردند بعد از آنکه آنچه هست میخواستند دیدند
باز بطرف شهر حضر راندند و بآن حصن حصین حمله بردند و با آنکه نسبت بدفعهٔ اول رومیان
از حیثیت آلات و ادوات خیلی مکمل و ساخته تر بودند و قشون نیز بهتر مرتب و منظم شده باز
حضریها خوب و بقاعده دفاع کردند چه تیراندازان قابل و سوار نظام ممتاز ماهر داشتند
و مطمئن که دیوارهای شهر حضر بغایت محکم است علاوه بر این جمله یکنوع اسباب آتشی اختراع
کرده که اگر چه صدمه و اذیت کلی برای دشمن نداشت اما باعث تخویف و تهدید بود و چون
رومیان نمیدانستند از این آلت چه کار ساخته میشود و چه میکند ناچار میترسیدند
و حذر میکردند

از مطاوی کلمات مورخین چنین بر میآید که آن اسباب و آلت آتشی که حضریها اختراع کرده
بودند شیء قابل اشتعال آن نفت بوده و بهمین جهت میتوان گفت بهیچوجه خاموش نمیشده است
خلاصه سواران حضر صدمهٔ کلی بلشکریان سِوِر وارد آوردند و آنها تا مدتی نتوانستند خود را
بدیوار شهر رسانند چه متصل از بالای دیوار و قلعه با فلاخن سنگ می انداختند و تیراندازان
حضری مثل اینکه باران ببارد عساکر روم را باد تیر میگرفتند و مقتولین رومی بر روی یکدیگر
میریختند بعد از تحمل صد هزار زحمت و بلا و مشقت و عنا دسته از قشون روم خود را بدیوار
خارج شهر رسانیده محلی از آنرا سوراخ کردند و یقین نمودند مقدمات فتح شهر ترتیب یافته

سربازانِ سور از خواستند که یکمرتبه یورش برند و گمان میکردند که اگر اینکار کنند
و اهتمامی شود لابد شهر مسخر و مفتوح خواهد شد و ضمناً قصد سربازها این بود که چون
شهر را گرفتند غارت نمایند امپراطور روم که میترسید سربازان بعد از گرفتن شهر و غارت
کردنِ خزینه و دفینه معبد آفتاب را نیز یغما برند و عاید شخص امپراطور نشود راضی نشد
و اذن نداد و اگرچه اینرا میدانست سربازان بهمان هتک و تاراج شهر قناعت و اکتفا نمینمایند
و مال و خزانه معبد آفتاب را برای او میگذارند البته راضی میشد و اجازه میداد که یکمرتبه حمله
برند و کار یکسره شود نیز سیور گمان میکرد اگر فی الجمله مهلتی باهل شهر داده شود آنها از استیمان
درمی آیند و راه تسلیم و اطاعت می پیمایند آنوقت او مسلماً مالکِ نفایس خزانه معبد آفتاب
میگردید و اعتقاد او این بود که بر اهل شهر معلوم و محقق شده که بیش از این مقاومت با عساکر
قیصر ثمر نیست بل مورث خطر است مدتِ یکروز سیور منتظر شد به بیند از خود اهالی حضر
چه می تراود خیال تسلیم شدن و تمکین کردن دارند یا ندارند چیزی از حضریها معلوم نشد و
مطلقاً اظهاری نکردند بلکه شبانه آنجائی را که لشکریانِ روم از قلعه خراب کرده بودند مرمت
نمودند و از اینجا معلوم شد با خیال مقاومت دارند سیور دید هم اشیاء گرانبها و خزانه
آفتاب بچنگ او نیفتاد هم ننگ عاجز شدن از دست حضریها که نگذاشتند یک حصن مختصر را
فتح کند حاصل شد برای دفع این فضاحت راضی شد آنچه در خزانه معبدِ آفتاب است نصیب
سربازان شود و حضر مفتوح گردد بنابراین حکم بیورش داد اما این دفعه سپاه روم اطاعت
امر او نکرده از قبول فرمان ابا و امتناع نمودند و گفتند آن وقت که دیوار شهر سوراخ شد
و خلق بوحشت افتادند و بر فی الجمله همت و تحمل اندک خسارت ممکن میشد که کار پرداخته
شود چرا سیور مانع حمله ما شد حالا که باز سوراخ را گرفتند و اهالی شهر در ثانی قوت قلبی
حاصل نمودند و سخت مهیای مدافعه گشتند و نتیجه کار هیچ معلوم نیست و اگر فی المثل
قشونِ روم غالب آید بعد از آنست که اکثر آنها راه دیار عدم پیموده باشند امر بحمله میدهند
و نمیدانند که ما باید جان خود را عرضه خطر نمائیم و با ملک الموت دست و گریبان شویم تا
اینکار پرداخته شود این امری محال است و هرگز ممکن نیست که ما اقدام کنیم
ظن غالب این است که سپاه روم ملتفت شده بودند که چرا دو دفعه اول سیورِ قیصرِ روم با آنها
اجازه حمله و یورش بشهر حضر نداد و بواسطه همان رنجش و آزرده خاطری در ثانی که حکم داد

تمکین نکردند آخر الامر چون قیصر از عساکر رومی خود مأیوس شد با متحدین آسیائی
خویش گفتگو نمود و از آنها خواهش کرد که با او اتفاق نمایند تا بتوانند شهر حضر را عنوةً فتح کنند
متحدین مذکور باین اقبال کردند یا نکردند چیزی درست در اینباب بدست نیست همینقدر
میدانیم وقتی قیصر روم ملتفت شد دانست که کوشش و اهتمام او در اینباب بیفایده است
ناچار از خیال فتح و تسخیر حضر افتاد
اسپارسیانِ مورخ میگوید سیور شهر طیسفون را در ابتدای فصل زمستان فتح نمود و مردها را
میتوانید عساکر روم وقتی شهر حضر را محاصره کردند که گرما بی نهایت شدت داشت
آنچه مسلم است این است که در محاصره ثانی حضر گرما شدت نموده و همین جهت ناخوشی
در میانِ قشونِ سیور بروز کرده و بدتر از هر ناخوشی اینکه لشکریان مأیوس شده از این جهت
معلوم نبود در مواقع کار اطاعت میکنند یا راه عصیان میروند
دی میگوید یکنفر از صاحبمنصبان سیور باو عرض کرد که اگر پانصد و پنجاه نفر از عساکر
اروپائی در تحتِ اختیار من قرار دهید شهر حضر را برای تو من مسخر مینمایم سیور در جواب
گفت اینهمه قشون از کجا بیاورم از این کلام معلوم میشود سیور یقین نداشته است در میان
لشکر اروپائی او پانصد و پنجاه نفر باشد که تمکین او کنند و امر او را اطاعت نماید
سیور در دفعه ثانی نیز بی نیل مرام از نزدیکی حضر دور شد و حال آنکه مدتِ بیست روز این
شهر را محاصره کرده بود و چون دیگر امیدی بفتح آنجا نداشت بخواهی نخواهی بشام مراجعت کرد
در تاریخ این واقعه و جنگِ رومیان و حضریان هیچ چیز غریب تر از این نیست که پادشاه اشکانی نیز
چنین موقع خوشی روی نمود و مطلقاً حرکت و جنبشی نکرد بلاش چهارم بعد از آنکه پایتخت
خود را گذاشته با چند تن فرار کرد دیگر اصلاً بخیال نیفتاد که دشمن خود را مبتلا ببلیه و زحمتی
کند و مشکلاتی برای او برپا شد و حال آنکه بواسطه مقاومت و پا فشردنِ حضریها اسباب اینکار
طبیعی فراهم آمده بود اولاً ایستادگی طولانی اهالی حضر و صدماتیکه برومیها وارد آوردند
ثانیاً مخمصه بی آذوقگی و عذاب الیم جوع ثالثاً شدتِ گرماهای تابستان که رومیها هیچوجه
معتاد باین قسم هواها نبودند و فی الحقیقه از کار افتاده الحق برای بلاش چهارم که میبایست
تخت و تاج و ممالکِ موروثی خود را بوجهی نگاهدارد موقعی بهتر از این نبود که با سواران
جنگ آورِ اشکانی که گرما و سرما در مزاج آنها اثری نداشته بر سرِ رومیان تازد و بنیاد

آنها را برانداز ند و همدستی حریفان کار دشمن را بدرستی بسازند تا هر روز بخیال حمله کردن باو و تسخیر ولایات و ممالک ایران نباشند و اگر در آنوقت هر قدر رومیان عقب می نشستند اشکانیان پیش میآمدند بلکه راه بازگشت رومیها را سد و قطع میکردند و نمیگذاشتند آذوقه و لوازم زندگانی بآنها برسد البته کار بر لشکریان سور سخت میشد و آنها که جان در میبردند و با وطان خود مراجعت میکردند شرح ماجرا را برای هشهریهای خود میگفتند و دیگر سربازان رومی زود تمکین بسفر مشرق نمینمودند اما بلاش چهارم با هیچ ملتفت این نکات نشد یا اگر شد حکم تقدیر که دولت اشکانی را بطرف زوال و انقراض میکشانید نگذاشت آن پادشاه کاری کند و حب وطن بخرج دهد سد ثلمه نماید و ترقیع خرقه بجای خود نشست و ابداً اعتنائی باین مطالب ننمود فارغ از بیم زیان آسوده از سودای سود

نتیجه لشکرکشی سور را بمشرق مورخین قدیم ملاحظه نموده و مسطور داشته اند و همه تقریباً برآن عقیده اند که اگرچه آخر الامر کسب قیصر روم در حوالی حضر لنگ شد و خللی از این بابت باو پدید گذشت اما من حیث المجموع فتوحات او در ممالک شرقیه اسباب عظمت دولت روم گردید و مبلغی از شأن و افتخار دولت اشکانی کاسته شد و بوضوح پیوست که این دولت رو بسرحد زوال میرود یک ولایت معتبر از ولایات دولت اشکانی از تصرف بلاش چهارم خارج و ضمیمه متصرفات روم گردید قیصر روم نه تنها در الجزیره (میزوپوتامی) شأن و مقام سابق خود را بدست آورد بلکه از دجله عبور کرده رایت اقتدار دولت روم را در اراضی حاصلخیز فیما بین شط بغداد و سلسله کوه زاگرس (جبل الطاق) بلند کرد و این نواحی را در تحت تملک دولت روم قرار داد و لقب آدیابنیکوس که سور اختیار نمود از همین جهة بود آدیابن با اراضی فیما بین زاب علیا و زاب سفلی که محتمل در آنزمان عبارت از تمام زمینهای بیت واقع در پای کوه زاگرس بوده از خابور مشرقی تا سمت شمال الذهم همه در تحت سلطنت دولت روم قرار گرفت و پادشاه این مملکت که تا آن وقت بدولت اشکانی تبعیت داشت خراج گذار دولت روم گردید و بر قهای دولت روم در امکنه افراشته شد که چندان مسافتی و بعید از پای تخت دولت اشکانی نداشت بعبارة اخری کمتر از یکدرجه جغرافیائی بود طیسفون پای تخت دولت پارت و شهرهای معتبر سلوسی و بابل که با متصرفات دولت روم جار الصیق

شده

شده بودند اگر غفلة رومیان بآنها حمله میکردند بی زحمت و مجاهدت تسلیم می شدند بلاش چهارم بعد از شکست خوردن از سور تقریباً باده سال یا یازده سال زنده ماند تاریخ این ده یا یازده سال نیز مفقود است و هیچ معلوم نیست که در دولت اشکانی چه سانح شد و چه بر گذشته اگرچه بواسطه فقدان اسناد هیچ نمیتوان استنباط نمود لکن از سیاق و ترتیب کار آن عصر چنین بر میآید که مدت مزبوره حاوی وقایع مهمه نبوده است

اقامت سور امپراطور روم در مشرق در سال دویست و دویست و یک میلادی بر حسب ظاهر معلوم میشود که ممالک مشرقی نظمی نداشته بهمین جهت قیصر در این سرزمین رحل اقامت انداخته لکن هیچ گفته نشده که دولت اشکانی برای استرداد اراضی خود اقدامی نموده باشد یا سپاه روم و اشکانی دیگر با یکدیگر تلاقی کرده باشند بنابراین میتوانیم بگوئیم دولتین بظاهر با هم بر سر صلح و صفا بوده و کرات آشتی داشته اند دولت اشکانی که یقیناً خود را از متصرفات موروثی محروم میخواسته بناچاری با ینکار در داده و رضا شده که دولت روم آنها را مالک باشد و شاید این تمکین و رضا بواسطه اغتشاش داخله بوده چون نمیتوانسته است کاری کند ناچار انکار ننموده مختصر بواسطه فتوحات متوالیه تراژان و آویدیوس کاسیوس و سور با سورس چندین مملکت خراجگذار اشکانی ربقه تبعیت این دولت را از گردن انداختند بجهت آنکه این ممالک و سلاطین خراج گذار و تابع دولت اشکانی شدند این بود که دولت مشار الیها را اعظم تر و قوی تر از سایر دول آسیا میدانستند و برای آنکه خود را از شر حمله کنندگان و تاخت و تاز خارجه محفوظ دارند خویش را در تحت تبعیت آن دولت قادر مقتدر قرار میدادند و باو خراج میدادند که نسبت بدول خارجه آنها را کاملاً در حالت استقلال نگاه دارد و فقط دولت اشکانی را دارای این قدرت و توانائی میدانستند بعد از آن کم کم بر آنها معلوم شد که این دولت با عظمت که جلوگیری حمله سپاه دولت روم و برابری با قشون منظم بقاعده رومی اختصاص باو داشت و بارها تیراندازان چالاک و سواران پر شکوه رومیان را که در آنوقت در اوج قدرت بودند و جز آن دولت و دولت اشکانی از هیچ دولتی اسمی نبود مضطر و مجبور و ذلیل و مقهور ساخته و در وادی بوار انداخته اینک ضعیف گشته و تنزل نموده است و ریاست آسیای مغربی را از دست داده و اگر از نو تحصیل قوة و استعدادی نماید و بجای آنچه از او کاسته شده چیزی نیفزاید و نتواند با دولت روم همسری کند از عهده جواب

آن دولت

آن دولت برآید و تاخت و تاز رومیان را مانع شود البته بزودی مغرب بر مشرق استیلا
یابد و آسیا در تحت تسلط و اقتدار اروپا باشد و سلاطین باج گذار دولت اشکانی را چاره
جز این نباشد که تابع و مطیع غالب باشند از اشکانیان گسسته و برومیان پیوسته که محروس
مانند و آیات منوس بخوانند و شاید که آن مقدمه یعنی بیکار نشستن بلاش چهارم و صرف
نظر کردن او از هر نوع جد و اهتمام و کوشش و اقدام برای حصول همین نتیجه بوده است

گر اشور بختی نماید نژند
بر اندام او خار آید پرند

بلاش چهارم تا سال دویست و هشت یا دویست و نه میلادی سلطنت کرده در یکی از دو سنه
مذکوره درگذشت و دو سال بعد از آن یعنی در سنه دویست و یازده رقیب بزرگ او امپراطور
قیصر روم که سیور باشد در شهر یورک در چهارم ماه فوریه جان بداد هر دو دشمن و این ملک
دو روزه را برای اخلاف خود بیادگار گذاشتند

فصل بیست و نهم

در شرح سلطنت بلاش پنجم و اردوان پسران بلاش رابع

بلاش پنجم و اردوان برادرش فی الحقیقه اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و هشتم و بیست و نهم
محسوب میشوند و دولت با عظمت سلاطین اشکانی و طبقه آنها که یکی از چند طبقه پادشاهان
بزرگ عجم میباشند بوجود اردوان پسر بلاش چهارم ختم و منقرض میگردد لکن پوشیده نباشد
که اکثر مورخین عدد سلاطین اشکانی را زیاده از این دانسته اند از جمله فاضل نقاد صبحی پاشا صاحب
تکملة العبر سلاطین اشکانی را سی و دو نفر دانسته و بلاشی را که ما پنجم خواندیم او ششم میداند
و اردوان و بلاش آخرین پادشاهان اشکانی را پسر بلاش پنجم مینویسد و قبل از این دو پادشاه
سه پادشاه دیگر را نام برده و شرح مختصری از آنها مرقوم میفرماید ما نیز بدون اینکه بر آن
مصنف بارع ایراد و اعتراضی داشته باشیم گوئیم مسطورات مستر رلنسن انگلیسی معلم علم
تاریخ با اجتهاد ما در این موضع بیشتر موافق میباشد لهذا پیروی این دانشمند یگانه را اختیار نمودیم
و بلاش پنجم و اردوان برادر او را پسران بلاش چهارم میدانیم و در اینکه سلطنت اشکانیان
ایران در زمان اردوان ابن بلاش منقرض شده حرفی نیست مورخین معتبر در هر دوره و

و ملت در این قول متفق بوده اند بعضی عدد سلاطین اشکانی را از سی و دو هم گذرانده و
بیش از اینها گفته اند و مستند ببعضی سکه ها کرده اند این حرف هم چندان علیل نیست اما تحقیق
در کار است که بعد از آن تحقیق همه کس از مطلب بدرستی آگاه میشود ارباب خبر دانند
که در اوان انقراض سلسله از سلاطین همیشه چند نفر شاهزاده صاحب داعیه از آن سلسله
در اطراف و اکناف ملک و ولایات متفرق و منتشر اند و تا پادشاه تازه و دولت جدید کار
دست آنها را ببندد طولی دارد و از آن شاهزادگان هر یک در قلمرو حکمرانی خود اگر چه ناحیه
خیلی کم وسعتی باشد باجرای تمام رسوم سلطنت میپردازند که پادشاهی خود را بدرجه
ثبوت رسانند و از جمله رسوم پادشاهی زدن سکه است که بدلایل چند شاهزادگان سلطنت
بر باد رفته بدان بیشتر مقید بوده اند ممکن است بعد از گذشتن کار اردوان چند نفر از
شاهزادگان اشکانی یا بزرگان پارث هر یک در صقعی و قطری ادعای سلطنت کرده و سکه
زده باشند و بعد از آن اردشیر پادشاه ساسانی یا جانشین او بمرور آن شاهزادگان و بزرگان را
مقهور کرده پس هم سکه صحیح است و از اشکانیان میباشد و هم آخرین پادشاه اشکانی اردوان است
و عدد این سلاطین بیست و نه و مصنفین را هم لغزشی که باعث تعییر و ملامت باشد نیست
اینک میرویم بر سر مطلب

پس از آنکه بلاش چهارم درگذشت دو پسر او که یکی بلاش پنجم باشد و دیگری اردوان بر سر
تخت و تاج سلطنت بهم زدند و آماده جنگ و نزاع شدند بنا بر مسطورات اکثر مورخین بعد
از آنکه دو برادر چندی با هم زد و خورد نمودند نتیجه این شد که سران و بزرگان اشکانی در سال
دویست و شانزده میلادی پادشاهی و سلطنت اردوان را تصدیق نمودند و او را بالاستحقاق
تخت و تاج خواندند اما از سکه های اشکانیان معلوم میشود که هر دو برادر در یک عصر و یک
زمان هر کدام در قطری سلطنت مینموده اند و از زمان مرگ بلاش چهارم تا مدت هفده هجده
سال برابر یکه پادشاهی منکی بوده و از آنجا که از سنه دویست و شانزده میلادی ببعد
اردوان را پادشاه اشکانی میدانسته اند معلوم میشود این پادشاه در اقطار غربی مملکت
سلطنت داشته و چون سکه های بلاش پنجم نیز استقلال او را در پادشاهی ثابت مینماید مسلم است
که این برادر هم در اقطار مشرقی شهریاری مستقل بوده و هیچیک از دو برادر در مملکت
آن دیگری دخل و دخالتی نداشته اند

پوشیده نباشد که اردوان آخرین پادشاه اشکانی ایران مردی قادر و توانا و صاحب عزم و همت و اقدام بوده و ضعف و عدم قابلیت و کفایت و لیاقت او ملک را منقرض ننموده بلکه وضع زمان او و اختلاف امراء و شاهزادگان اشکانی و تغلب خارجه که سبب عمده آن اختلاف و آشوب داخله است کار را از دست این پادشاه بزرگ گرفته و مساعی و مجاهدات او را هبا و ضایع نموده است

باید دانست که در سال دویست و یازده هجری کاراکالوس پسر سور قیصر روم در آن مملکت بجای پدر بر تخت امپراطوری جلوس نمود و یکسال بعد یعنی در سال دویست و دوازده میلادی در مجلس سنای دولت روم اظهار شعف و خوشحالی کرد که در مملکت اشکانیان هنوز جنگ داخله در کار است و با جزای مجلس سنا از این جهت مبارکباد و تهنیت گفت و اظهار داشت که دولت اشکانی خصم الدّ دولت روم است و چون مدتیست گرفتار اختلال و اختلاف داخله خود است دولت روم میتواند وقت را غنیمت شمارد و دمار از روزگار او برآرد و یکباره خود را از تعرض چنین رقیب تیزچنگی فارغ و آسوده نماید از این حرف کاراکالوس معلوم میشود که تا زمان اردوان آخرین پادشاه اشکانی دولت روم از دولت اشکانی خیلی حساب میبرده و ملاحظه میکرده و بیم و هراسی از تیراندازان پارت داشته و همواره تدبیر مینموده که رقیب هماورد خود را ضعیف نماید نیز مستفاد میگردد که جنگ و کشمکش فیما بین دو برادر یعنی بلاش پنجم و اردوان اشکانی چند سال در کار بوده و با هم پیوسته منازعه و مجادله مینموده اند و ابتدا بلاش غالب بوده چه کاراکالوس در سنه دویست و پانزده میلادی سلطنت او را تصدیق نموده ولی طولی نکشیده که وضع تغییر کرده و غالب مغلوب گردیده و اردوان روی کار آمده است چه بعد از سنه دویست و پانزده میلادی دیگر در کتب اهالی مغرب اسمی از بلاش نیست و میتوان استنباط و استخراج نمود که از سنه مذکوره ببعد گفتگوی قیصر روم و امنای آن دولت با اردوان بوده نه با بلاش و دولت روم اردوان را پادشاه بالاستحقاق ایران و مالک تاج و تخت اشکانیان دانسته است

از اقوال و مسطورات مورخین چنین مستفاد میشود که اردوان تا سال دویست و شانزده میلادی بشاهنشاهی تمام ممالک اشکانیان نایل نگشته قطری و قطعه از آن را داشته و با بلاش برادر خود زد و خورد مینموده در سنه مزبوره که بلاش ضعیف و مقهور شد اردوان بشاهنشاهی

فایز آمد و شهرها رو پادشاه کل ممالک اشکانی گشت و بلاش که کار خود را از دست دید از ادعای شاهنشاهی کشید و فقط خود را مدعی سلطنت مملکت مخصوص پارت قرار داد و بنا بر این دعوی اسباب زحمت برادر خود اردوان بود اما نه چندان که او را مضطرب و متوحش نماید چیزی نگذشت که کار اردوان بالا گرفت و بلاش باز هم قدری تنزل نمود و بدیهی است که رقیب و هماورد هر قدر بیشتر قوی شود و قوت گیرد طرف مقابل او همان قدر رو بضعف و سرازیری میرود

اردوان تازه سلب قدرت از بلاش نموده و میخواست از طرف او یکباره آسوده گردد که گرفتار محضه و مشکلات و دوچار زحمات سخت گردید تبیین این مقال آنکه کاراکالوس قیصر روم از نخست روز که بر سریر امپراطوری دولت روم جلوس کرد این هوا و هوس او را در سر بود که بطرف مشرق سوق عسکر نماید و در آنحدودها هو و سر و صدائی بلند کند قلعه ها گشاید و ولایات متصرف شود تا او را نیز از فاتحین شمارند و سنگی در ترازوی او گذارند و آنها که در اخبار پیشینیان نظری داشته مخصوصا میدانند که کاراکالوس پسر سور مردی ضعیف العقل و متلوّن المزاج و از خود راضی بوده و با وجود سخافت رای و گولی خود را اوّل شخص دانش و بینش و بزرگی و شهامت تصور مینموده و خود میگفته است من اسکندر ثانیم همانا مسلّم خود را صاحب لقب ثانی دانسته تا بعد بجهانگیری بپردازد البته متملقین دور و حواشی هم او را اسکندر میخوانده اند و صاحب هر گونه اثر باری چون مالیخولیا در دماغ کاراکالوس بیضه گذاشت و آن بیضه پوست انداخت عزم خود را جزم نمود که خط راه فتوحات اسکندر کبیر را گرفته پیش رود و شاید در آنوقت اگر با و عرضه میداشتند که قیصر نیز مانند اسکندر از کنار رود پنجاب باید مراجعت کند راضی نمیشد و متغیر میگشت کاراکالوس شروع کرد بتهیه و با آنکه دانشمندان ملک تصویب خیالات او نمینمودند او در کار خود تردید و تهاونی نداشت و از هیچگونه اقدام فروگذار نمیکرد

کاراکالوس در سنه دویست و دوازده میلادی ابکار پادشاه اسرهوئین را که خراج گذار دولت روم بود و در تحت حمایت قیصر بدربار خود احضار نمود ابکار بدون هیچگونه سوء ظنی بی تعلل بحضور قیصر شتافت که اصغای اوامر امپراطوری نماید کاراکالوس فورا حکم کرد او را گرفتند و حبس کردند و اظهار نمود که املاک و اراضی و ولایات ابکار باید

جزو ممالک روم شمرده شود چون قیصر این کار را هنجار خویش برداخت و این مقصود را
حاصل دید قصد کرد با ارمنستان و پادشاه ارمن نیز همین معامله نماید دامی گسترد و پادشاه
ارمن و عائله او را بدام آورد و او نیز مثل حکمران اسرهوئن محبوس گردید لکن باقی ماند اطاعت
و انقیاد ملت ارمنستان که ارامنه باشند این قوم چون پادشاه خود و خانواده سلطنتی او را
اسیر و دستگیر دیدند بهیجان آمده یکمرتبه دست باسلحه بردند و مهیای دفاع و جواب دشمن
گشتند سه سال حال بر این منوال گذشت تا در سنه دویست و پانزده میلادی کاراکالوس
جمعی از لشکریان روم را بسرکردگی تئوکریتوس که از مقربان او بود مامور تنبیه و تدمیر ارامنه
نمود ارمنیها با سرداران رومی و عساکر روم مصاف داده آنها را مغلوب و منهزم و متفرق ساختند
این خبر که بکاراکالوس رسید بجای آنکه در عزم او فتوری حاصل شود دیگ سودای او
شدیدتر بجوش آمد و شوق و رغبت او بفتوحات مشرق زیادتر گردید و بیشتر از پیشتر
باقدام و اهتمام و مجاهدت پرداخت

چون در اکثر اعصار و ادوار دول از برای جنگ با یکدیگر طلب بهانه مینموده اند کاراکالوس
در سال دویست و چهارده میلادی خواست بهانه و مستمسکی بدست آرد بنابراین از بلاش
که هنوز کارش یکسره نشده بود و دعوی سلطنت کل ممالک اشکانیان را داشت خواهش نمود
دو نفر از اشخاص معروف آن زمان را که بدولت اشکانی پناه برده بودند بگماشتگان قیصر تسلیم نماید
دیکاسیوس مورخ میگوید یکی از آن دو نفر که پناه بدولت اشکانی برده بودند تیرداد نام بود
و او ظاهراً از شاهزادگان ارمنستان باشد دیگری فیلسوف سینیک موسوم به آنطیوخس
و سینیک شعبه از فلاسفه قدیم بوده که حرکات و رفتار صحیح و سالم مردم را ناپسند میشمرده
و تقبیح مینموده اند خلاصه بلاش خواهش کاراکالوس را قبول کرد و قیصر چاره نداشت جز اینکه
در ظاهر اظهار امتنان و خرسندی از پادشاه اشکانی نماید اما در باطن باز بر سر قصد و نیت
اول بود و ترقب کلی داشت که وضع مقتضی شود و بممالک اشکانی حمله کند این بود که هنوز
یکسال از آن مقدمه نگذشته باز مهیا و مستعد کار گردید

وقت آن شد که بلاش پنجم پای تخت مغربی دولت اشکانی را ببرادر خود اردوان چهارم
واگذار کند و این پادشاه با دولت روم طرف گردد چون چنین شد و سر و کار رومیها با
اردوان افتاد در فصل تابستان دویست و پانزده میلادی کاراکالوس بعد از آنکه مقر

اقامت خود را از شهر نیکمدی واقع در بی‌تی‌نی از ولایات قدیمه آسیای صغیر تغییر داد
و در شهر انطاکیه قرار گرفت سفیری مامور دربار اردوان نمود و بعضی هدایا برای اهدای
حضور شهریار اشکانی مصحوب سفیر فرستاده نامه باین پادشاه نوشت و مطلبی اظهار داشت
که منتهای غرابت را دارد مضمون نامه کاراکالوس قیصر روم باردوان چهارم پادشاه
اشکانی از قرار ذیل بوده است

شایسته شان و عظمت امپراطور روم نیست که دختر یکی از رعایا را در حباله نکاح خود در آورد
و نسبت مصاهرت بشخص رعیتی داشته باشد بنابراین من قصد کرده ام دختر پادشاه اشکانی را
بزنی اختیار کنم و پس از آنکه این مواصلت سر گرفت سلطنت دنیا فیما بین دولتین روم و
اشکانی منقسم میشود و محض عالم خویشی و قرابت دیگر در سر حدود با هم جنگی نخواهند
داشت آنچه از این است از آن است و آنچه از آن است از این و با وجود چنین اتحادی نیست
دولتی که بتواند با یکی از این دو دولت در مقام مقاومت و همچشمی و رقابت برآید برای
دولتین سهل و آسان است که جمیع طوایف و قبایل وحشی را که در حوالی ثغور و حدود این دو
دولت سکنی دارند مطیع و منقاد سازند و در تحت حکومتی بقاعده قرار دهند قشون پیاده
نظام دولت روم بهترین قشون روی زمین است و سواران اشکانی هم از حیثیت تیراندازی
در دنیا نظیر ندارند وقتیکه صاحبان این دو صنف قشون با هم یکی باشند دیگر احدی از
سلاطین نیست که تمکین آنها ننماید یا در صدد برابری برآید اگر چنین عهد مودتی محکم و
استوار شود دیگر لازم نیست عطورهای ادویه و امتعه نادره ممالک اشکانی را بمقدار
قلیل بروم آرند و فلزات و صنایع کارخانهای روم را با ایالات و ولایات دولت اشکانی
برند بلکه هر قدر لازم باشد آشکارا از این دولت بآن مملکت و از آن مملکت باین دولت
حمل مینمایند و جمیع رعایای دولتین و افراد اهالی ملتین بمبادله امتعه و معاملات میپردازند
و فی الحقیقه حکم ملت واحد بهم میرسانند

اردوان پادشاه اشکانی از مطالعه نامه کاراکالوس قیصر روم زایدالوصف متعجب شد
و دو چار اندیشه و خیال گردید چه مطالب امپراطور روم را اولاً از روی جد و حقیقت
نمیدانست و یقین نداشت که راست میگوید و مقصود او همین است که اظهار داشته فرضاً
که راست هم بگوید و قصد ریا و تزویری نداشته باشد مطالب او را سخیف می‌پنداشت

وازعقل دور میگفت عاقل هرگز پیرامون این قسم خیالات که تقریباً محال مینماید نمیگردد اردوان با آنکه مطالب کاراکالوس را واهی و لا یعنی میدانست از آنجا که دولت روم دارای قشون بسیار ممتاز بود و مخاصمه با او احتیاط داشت نمیخواست به تندی جواب نامهٔ قیصر روم را دهد بملایمت بعضی ایرادها و اعتراضها بر اقوال او نمود از جمله گفت تا زن و شوهر را زبان واحد نباشد و معتاد بعادات و رسوم واحده نباشند آن انس و الفتی که باید فیما بین حاصل نشود و چون مؤانست و مؤالفت کامل در میانه نباشد منتج نتایج حسنه نگردد و امپراطور روم میداند که اخلاق و آداب اشکانیان با رومیان تا چه حد مباینت است و با وجود این بینونت مواصلت را ثمری نیست بهتر آنست که قیصر از خانوادهٔ نجبای روم عقیله را برای ازدواج اختیار کند که بمشرب و سلیقهٔ امپراطور روم نزدیک باشد و گرفتار دأب و خوی زنان خارجی نشوند و رسم و آئین و طریقهٔ سلاطین اشکانی هم همین است عائلهٔ پادشاهان از سلسله و قبیلهٔ ایشانست و بنابر مقدمات مذکوره مناسب نیست که خانوادهٔ امپراطوری روم با خانوادهٔ شاهنشاهی اشکانیان وصلت نماید و از این راه در صدد یکجهتی و اتحاد برآید

اردوان جوابی طفره آمیز مشتمل بر مطالب مسطورهٔ فوق بنامهٔ کاراکالوس نوشت و قیصر از مضمون آن مطلع شده معلوم نیست چه خیال کرد که مجدداً مأموری بدربار اردوان فرستاد و باو دستور العمل داد که مطالب امپراطوری را در حضور اردوان تجدید کند و فواید و منافع این مواصلت را باز نماید و شهریار اشکانی را بقبول این خواهش وا دارد

دیو مورخ مشهور که در همان اوقات زندگانی نموده تصریح کرده میگوید اردوان مضایقه داشت که دختر خود را با امپراطور روم دهد و آخر الامر بهیج بر در خواهش قیصر پرداخت و کاراکالوس از این فقره متغیر شده تجهیز قشون نمود که با پادشاه اشکانی جنگ کند و از او کینه کشد اما هرودیان مورخ دیگر آن زمان این واقعه را بوضع دیگر مینگارد و میگوید چون جواب اردوان بر کاراکالوس رسید سفرای جدید مأمور نمود که بدربار اردوان روند و از جانب امپراطور سوگند یاد کنند که قیصر را در این مواصلت و معاملت جز دوستی و مودت قصد و نیتی نیست میخواهد مبانی وداد و اتحاد دولتین روم و اشکانی مشید گردد و از این راه جانبین بمنافع و فواید عظیمه نایل گردند اردوان فرستادگان قیصر را بمهربانی و خوبی پذیرفته قبول

خواهش

خواهش کاراکالوس نموده گفت چون قیصر قسم خورده و اظهار مخالصت نموده از این جانب دیگر مضایقتی نخواهد بود امپراطور روم داماد من است و این وصلت انشاء الله اسباب یمن و سعادت خواهد بود کاراکالوس خود قدم رنجه کرده بمملکت ما تشریف فرما شود و عروس خویش را شخصاً ببرد و البته باندازهٔ شأن و عظمت امپراطوری تشریفات و احترامات برای پذیرائی قدوم او در ممالک اشکانی بعمل خواهد آمد

باید دانست که اقوال دیو مورخ یونانی که او را دیو کاسیوس و دیون کاسیوس هم میگویند و فی الحقیقه اصح تواریخ زمن همانست که او نوشته در همه جا از مسطورات هرودیان که او نیز از مورخین یونانست مقبول‌تر و بیشتر طرف اعتماد میباشد اما در این مطلب مخصوص یعنی در اظهار و اصرار کاراکالوس بوصلت با اردوان گفتهٔ او را صحیح‌تر از آنچه دیو نگاشته میدانند چنانکه محقق فاضل مستر رولنسن معلم علم تاریخ هم تصریح نموده گوید قول و روایت هرودیان که در سایر مواقع کمتر از قول دیو محل وثوق است در این موقع یعنی در داستان مواصلت قیصر روم با پادشاه اشکانی ممکن است صحیح‌تر و درست‌تر باشد خلاصه از گفتار هرودیان چنین مستفاد میشود که از این درخواست و ابرام در مصاهرت کاراکالوس امپراطور روم جز غدر و مکر و برانداختن بنیان دولت اشکانی و اقتدار اشکانیان خیال و منظوری نداشته بر خلاف اردوان پادشاه نجیب اشکانی که بعد از سوگند و الحاح قیصر گفتار او را حمل بر صدق و حقیقت کرده و هیچ تصور ننموده که پادشاهی مدعی اول درجهٔ بزرگی و شهامت اینطور رنگ و طرح خدعه و تزویر ریزد و صید شاهین را از ضعف عقل عنکبوت آسا تار بتند بالجمله خلاصهٔ نگارش هرودیان در این موضوع از قرار ذیل است

چون کاراکالوس در ثانی سفرا بدربار اردوان مأمور نمود که مجدداً از او درخواست کنند که پادشاه اشکانی دختر خود را بزنی و همسری بقیصر روم دهد و هدایائی نیز برای اردوان از نوادر ارسال و اهدا نمود و فرستادگان بشاهنشاه پارت اظهار داشتند که امپراطور روم سوگند عظیم یاد کرده که از این خواهش جز مخالصت و اتحاد با دولت اشکانی مقصودی ندارد اردوان گفته‌های قیصر و پیغامهائی را که سفرای او تبلیغ نمودند باور کرده و راضی شد که دختر خود را بکاراکالوس بزنی دهد و بمأمورین قیصر اینمطلب را وعده داد و گفت چون بنا بر این است که پای اتحاد بمیان آید همان بهتر که امپراطور روم شخصاً بممالک اشکانیان

سفر

سفر نمایند و چند روزی مهمان آن دولتی باشد که با او طرح اتحاد و مودت ریخته و با
پدر زن خود ملاقات کند و دو پادشاه با هم بصفا دست دهند و از مینای محبت پیمانهٔ
چند بسلامت یکدیگر بنوشند و پس از عهد و پیمانی خلل ناپذیر حلیلهٔ خود را برداشته بمقر
سلطنت خود باز گردد

سفرای کاراکالوس مقتضی المرام بدربار قیصر باز گشتند و پیام اردوان را ابلاغ نمودند و
از اینطرف بزرگان اشکانی و عظما که از این قضیه خبردار شده زایدالوصف خرسند گردیدند
که اسباب صلح دائمی فیما بین دولتین روم و اشکانی فراهم آمده و بعدها لشکریان و رعایای
هر دو دولت آسوده و راحت خواهند بود ملازمان و کارگذاران اردوان بتهیهٔ
پذیرائی قدوم امپراطور روم پرداختند و آنچه ساختنی بود بساختند کاراکالوس با سپاهی
وافر که نخبه و مسلح بودند از شطها و نهرها گذشته داخل ممالک اشکانی شد و در هرجا
امپراطور طوری حرکت کرد که گویا در مملکت خود میباشد در امتداد و عرض راه همه جا
باو تهنیت میگفتند و گماشتگان و مامورین دولت تشریفات شایان بعمل میآوردند
قربانگاههای خود را زینت داده و قربانیها مینمودند در هر محل بخور سوخته و طبقات
می پراکندند که هوا معطر باشد امپراطور چنین وانمود میکرد که از این مسافرت و مواصلت
و تشریفاتی که برای قدوم او بعمل میآید زیاده از حد مشعوف و خرسند میباشد بالاخره
کاراکالوس با کمال حشمت و جلال بنزدیکی شهر طیسفون پای تخت رسید اردوان پادشاه
اشکانی بجای اینکه منتظر ورود قیصر بشهر شود برای اینکه احترام امپراطور روم مهمان
و داماد خود را باقصی درجه منظور دارد خود با جمعیتی باستقبال او شتافت سران و
بزرگان اشکانی نیز پیروی پادشاه خود نموده پیشباز قیصر رفتند اما قومی که همواره با
کمانهای چاچی و کیشهای پر تیر حرکت میکردند امروز را که روز عیش و شادی دانستند اسلحهٔ
خود را بر کنار گذاشته اغلب تاجها از گل بر سر خویش نهاده و لباسهای زری بالوان مختلفه
پوشیده بنشاط جشن و سور قیام و اقدام مینمودند در صحرای وسیع بیرون شهر طیسفون
شاهنشاه اشکانی و امپراطور روم ملاقات کردند صدای هورا و ساز و طنبور تا چند
میل راه میرفت اقداح راح همواره در تناوب بود جوان و پیر با وجد و ذوق تمام میرقصیدند
سرداران و سرکردگان رشید اشکانی همه از اسبهای خود پیاده شده تیر و کمانها را از خویش
دور کردند

دور کرده خیالی که داشتند این بود که داماد اردوان را به بینند در عین گرمی هنگامهٔ عیش
و طرب کار بازگونه شد و روزی که سفید تر از بخت دولتمندان بود سیاه تر از روی غداران
گشت کاراکالوس غدر و نفاق خود را ظاهر ساخته بعساکر روم حکم و فرمان داد که خون تمام
اشکانیان را از پادشاه تا رعیت بریزند اول مردم تعجب نموده که این چه حال است و چه وقت
قتال بعد ملتفت شدند که اینهمه تمهید مقدمه از روی مکر و خدعه ترتیب یافته و این منسوج
بد قماش را قیصر بدست نفاق و حیلت بافته است قراولان و مستحفظین اردوان او را
بزودی بر اسبی سوار کرده از معرکه بدر بردند و نجات دادند اما بزرگان اشکانی تماما کشته
شدند زیرا که در محل ملاقات دو پادشاه از اسبهای خود پیاده شده و از کمال اطمینانی که
داشتند اسبها را در چمن رها کرده که مشغول چرا باشند و از آنجا که لباسهای بلند مرسومهٔ
در جشن را پوشیده پیاده هم نمیتوانستند فرار کنند تیر و کمان خود را نیز برنداشته که اقلا
ساعتی بمدافعه بپردازند کاراکالوس بعد از آنکه آنچه خواست کرد راه مملکت خود را پیش گرفت
و رفت و غنایم و اسیر بسیار با خود برد و بسربازان خود اجازه بلکه حکم داد در مراجعت تمام
بلاد و قرا و مزارع را آتش زنند و هر کجا را که خواهند غارت کنند

این بود خلاصهٔ آنچه هردیان در باب مواصلت کاراکالوس و اردوان و مسافرت قیصر
روم بایران نوشته اما دیکاسیوس میگوید هیچ جنگی فیما بین رومیان و اشکانیان در
اینموقع اتفاق نیفتاد اسپارتیانوس میگوید جنگ شد و کاراکالوس حکام اردوان را شکست
داد دیکاسیوس را عقیده این است که در ممالک آدیابن و مدی قشون رومی تاخت و تاز نمودند
اسپارتیانوس بر این است که آن ناحیه و حدودی را که قشون رومی تاختند بیشتر در سمت
جنوب واقع بوده و میگوید رومیها از میان بابل عبور نمودند و بعقیدهٔ این مورخ خود کاراکالوس
هم از وسط بابل پیش آمده و از قرار مسطورات دیگر مراجعت امپراطور ممکن است از راه دجله
از میان آدیابن و ناحیهٔ شمالی بین النهرین (مزوپوتامی) بوده و شک نیست که کاراکالوس
در معاودت و عبور از اربل محض اینکه بپادشاه اشکانی اذیتی کرده باشد بمقبرهٔ سلاطین
خانواده و اجداد او بی احترامی نموده و نعشها را از قبرها بیرون آورده و اهل خبر میدانند
که سلاطین اشکانی را در اربل واقع در آدیابن دفن میکرده اند و آنجا را شهر اموات
مینامیده و اربل را اختصاص دیگر نیز بوده و آن این است که سلاطین بنی آشور و پادشاهان

عجم هم مقصری را میخواستند بقتل رسانند او را باربیل میفرستاده و در آنجا مقتول میشده باری آن بی احترامی که کاراکالوس نسبت بمقبرهٔ شهریاران اشکانی نمود اسباب مذمت و ملامت همه کس شد و هر که این حکایت پر نکایت شنید از قیصر بد گفت و اغلب مورخین او را دشمن عموم بنی نوع بشر گفتند و اسم او را بهمین عنوان در تاریخ خود ثبت کردند کاراکالوس ظاهراً زمستان آن سال را در ادِسّ بسر برد و چون بواسطهٔ زحمات رکضها و نهضتها و جنگ خسته بود در مدت اقامت در این سرزمین خود را بشکار و عرّاده رانی مشغول مینمود و خیال داشت همینکه بهار شود باز بطرف خاک اشکانیان آمده بر ایشان حمله نماید اما حسب الاحتمال اسباب بیکار برای او فراهم نیامد لهذا در ماه آوریل سنه دویست و هفده میلادی با جمعیتی قلیل از ادِس بیرون آمد که بمعبد معروف مُن‌گاد رود و آنجا را تماشا و بازدید نماید ژولیوس مارتیالیس از مستحفظین او غفلةً بر او حمله کرده وی را بکشت (مُن‌گاد بزبان انگلیسی یعنی ماه خداست)

بعد از کاراکالوس امپراطور روم ماکری نوس نام بجای او نشست و این شخص طبعاً و فطرتاً هیچ میل بجنگ نداشت و حتی الامکان از چیزیکه ممکن بود اسباب قتال و جدال شود احتراز مینمود اما اشکانیان بعد از خرابیهای کاراکالوس و شناعتهای او بهیجان آمدند و اردوان هم که خود پادشاهی بزرگ و صاحب عزم و شهامت و اقدام بود و بخدعه و خیانت از قیصر شکست خورده البته از چنان حادثه و کاری قبیح که از شخصی مثل امپراطور روم ناشی شده چشم نمیپوشید و بتلافی و انتقام انتهاض مینمود بنابرین فصل زمستان را مشغول جمع آوری لشکر و مهمات حربیه بود و منتظر که چون بهار شود حرکت و سوق عسکر میسّر گردد بر سر رومیان رود و آنچه در طیسفون و اربل و غیره کردند در بلاد و ولایات روم نماید تا دیگر از در مکر و غدر درنیایند و بمقابر پادشاهان بزرگ بی احترامی ننمایند

وقتی اردوان چهارم با عساکر اشکانی بسرحد روم رسید که کاراکالوس را کشته بودند و ماکری نوس بجای او نشسته ناگاه این پادشاه شنید شهریار اشکانی تا حدود دولت روم رانده بلکه از سرحد تخطی و تجاوز کرده است مضطرب شده بخیال افتاد که معاهدهٔ فیما بین دولتین روم و اشکانی منعقد نماید تا از محضهٔ جنگ و خونریزی فارغ گردد لهذا عاجلاً چند نفر مأمور بمعسکر اردوان فرستاده اظهار داشت که تمام اسرائی را که کاراکالوس از مملکت

اشکانی

اشکانی گرفته و بروم آورده مسترد میدارد که دولتین صلح کنند و عهد مودت با یکدیگر ببندند و فتنه بخوابد و بندگان خدا آسوده شوند اردوان در جواب مأمورین ماکری نوس گفت رد کردن اسرا یکی از شرایط صلح است شروط دیگر هم دارد و آن این است که جمیع بلاد و عماراتی را که کاراکالوس در ممالک اشکانی خراب کرده کارگذاران دولت روم از نو بسازند و تلافی آن بی احترامی که در اربل بمقبرهٔ سلاطین شده بنمایند بعلاوه الجزیره یعنی بین النهرین را بدولت اشکانی واگذار کنند درینصورت ممکن است اردوان بمصالحه راضی شود

ماکری نوس امپراطور روم دید تحمل تکالیف پادشاه اشکانی برای او کاری صعب است ناچار بخیال مصاف و قتال افتاد اردوان در آن اوان تا نصیبین رانده بود عساکر روم نیز بامر امپراطور و در رکاب او عزیمت آن طرف نمود و در حوالی نصیبین فئتین تلاقی کردند و جنگ سختی درگرفت همانا تا آنوقت لشکریان روم و اشکانی چنین جنگی باهم نکرده بودند سه روز این جنگ طول کشید عساکر اردوان زیاد و خوب و منظم بود اغلب سواران تیرانداز نامی پارت کار این مصاف میکردند علاوه بر سواران مزبور سربازان زبدهٔ کاردیده مسلح با اسلحهٔ ممتاز و نیزه های بلند سوار بر شتر شده خود را بدشمن میزدند

قشون روم نیز با عدهٔ کثیر و اسلحهٔ سبک بودند دیگاسیوس گوید اول نزاعی که دو لشکر باهم کردند بر سر مکانی شد که در آنجا آب بود هرودیان مینویسد ابتدا سواران نظامی اشکانی دست بسلاح بردند و بحمله پرداختند و یکمرتبه در میان سپاه روم ریخته آنها را تیرباران کردند و همین فقره اسباب امتداد و طول مدت حرب شد رومیها از تیرهای اسب سواران اشکانی و نیزه های شترسواران آنها صدمهٔ کلی دیدند و ناچار شدند راه فرار پیش گیرند و برای آنکه نتوانند اشکانیان آنها را تعاقب کنند در اثنای گریز گلوله های خاردار در راه ریختند و چیدند که حرکت در آن راه مشکل شود و چنین شد نه اسب در آن جاده باسانی میتوانست حرکت کند نه آدم اشکانیان که اینحال بدیدند از تعاقب نمودن رومیان منصرف شدند آخرالامر طرفین دست از یکدیگر کشیده هر یک بمعسکر خود رفتند و نتیجهٔ درستی از جنگ معلوم نشد یعنی بدرستی مشخص نگشت که غالب کیست و مغلوب کدام است

روز دیگر باز جنگ درگرفت و از صبح تا شام طول کشید ولی سوانح و تفصیل آن روز را مورخین ننوشته اند همینقدر دانسته میشود که وقت شام طرفین از زد و خورد دست کشیدند

و باز

و باز مطلب فتح و شکست در بوته اجمال بود

روز سیم باز دو لشکر بهم ریختند و درین روز قشون اشکانی بیشتر از روز پیش کوشش و جهد مینمود و چون عده لشکریان پارث زیادتر از شماره عساکر روم بود آنها را احاطه کرده دور و رومیان را گرفتند هرودیان میگوید درین روز هم کار یکسره نشد لکن این قول ضعیف است و دیکاسیوس صریح مینویسد که در روز سیم قشون روم مغلوب شده شکست فاحشی دید رومیها چون دیدند در شماره با اشکانیان برابر نیستند لشکریان خود را در خطی طولانی صف قرار دادند که بنظر با دشمن برابر نمایند همین فقره سبب شد که اشکانیان توانستند دست بر آنها دست یابند و ایشان را متفرق و تارومار کنند اول دسته لشکری که از سپاه روم راه فرار پیش گرفت ماکرینوس امپراطور با آن دسته همراهی کرد رومیان چون دیدند امپراطور ایشان گریخت از پیشرفت خود مأیوس شده تن بخواری و ذلت هزیمت در دادند و باردوی خود مراجعت کردند

هرودیان گوید آنقدر از لشکرهای کشته شده بود که پشته از اجساد مقتولین در میدان جنگ تشکیل یافته و حایلی فیمابین جانبین شده که دیگر یکدیگر را نمیدیدند و حرکت هر دو قوم را متعسر بود مختصر کثرت خونریزی و زحمت و کشش و کوشش زیاد هر دو طرف را بصلح مایل نمود و طالب آسایش و استراحت شدند و سپاهیان ماکرینوس که وضع امپراطور خود را دیده و قوت قلب و جرأت او را سنجیده بیشتر میل داشتند که زود کار مصالحه فیصل پذیر شود و جانی بسلامت بدر برند و از خستگی طولانی بیرون آیند بلکه مستعد بودند رشته نظم قشونی خود را گسسته اختیار را، وطن خود را پیش گیرند

ماکرینوس چون وضع را چنین دید ابواب مذاکره و گفتگوی صلح را با اردوان باز نمود و متعهد شد قدری بیشتر از اول بپادشاه اشکانی تقدیم نماید یعنی اسرای اشکانی را پس دهد و برای تجدید عمارات ابنیه که کاراکالوس خراب کرده مبلغی پول نقد باردوان کارسازی کند اردوان هم که لشکریان خود را سخت خسته و بیحال میدید و امیدوار نبود دیگر کار درستی از آنها ساخته شود قدری نرم شده از ادعا و مطالبه بین النهرین دست کشید خلاصه ماکرینوس امپراطور روم اسرای اشکانی را تماما رد کرده و مبلغی که تقریبا معادل دوازده کرور تومان پول حالیه ایرانست باردوان داد و مصالحه را خرید و مسلم است که این فقره برای دولت روم افتضاح

و بدنامی

و بدنامی بزرگی بود که بعد از سیصد سال رقابت با دولت اشکانی و جنگهای بزرگ فیمابین دو دولتین آخر کار بجائی کشد که صلح را از عدم استعداد و قدرت ابتیاع نمایند و فی الحقیقه آخرین معامله که دولتین روم و اشکانی کردند برای اشکانیان اسباب مفاخرت و مباهات بود و برای رومیان سرشکستگی و رسوائی و ضمناً مبرهن و آشکار شد که اردوان چهارم با آنکه اسلاف وی چنان کار او را خراب نکرده بودند که دیگر قابل آبادی نماید باز بزرگی و خیال بلند و ملکات شاهانه او بجای خود میباشد اگر دولت اشکانی بوجود او منقرض میشود او را قصور و تقصیری نیست حکم تقدیر است و مشیت کردگار قدیر از پیش اسباب این کار فراهم آمده و ملک مستعد زوال شده فسبحان الذی لا یدوم الا ملکه و سلطانه و لا یتغیر و یبهر الا برهانه

اردوان چهارم معامله و رابطه دولت ایران یا اشکانی را با دولت روم بر نیک جائی ختم نکرد اما چون از پیش سلاطین و بزرگان اشکانی زمام مهام ملک را از دست داده و مردم را بیباکی و مستعد طغیان و عصیان کرده بودند این پیشرفت و غلبه اردوان و کفایت و لیاقت ذاتی او مانع زوال و انقراض ملک نشد آنچه طبیعت مملکت در دل خود پنهان داشت بنای آشکار شدن را گذاشت و وقت آن در رسید که رایت استیلا و اعتلای سلاطین طبقه اشکانی سرنگون شود و بر در سرای ساسانیان نوبت پادشاهی زنند و چون غرض از تاریخ آنست که اخلاف از کرده اسلاف پند و عبرت گیرند مورخین دانشمند در نقاط مهمه که بیشتر اسباب بصیرتست زیاده دقت و استقصا مینمایند و مخصوصاً در علت زوال هر ملک و دولتی حتی الامکان بتحقیق و تدقیق میپردازند تا بدرستی واضح و مبرهن سازند که آن قوت از چه مبدل بضعف شد و آن عزت برای چه بذلت مستحیل گردید تا آیندگان از آن احتراز کنند و آن در را فراز نمایند

پیش از این اشاره نمودیم که صبحی پاشا صاحب کتاب تکملة العبر عدد سلاطین اشکانی را سی و دو دانسته و اردوان چهارم و بلاش پنجم را که ما پسران بلاش رابع میدانیم او اردوان پنجم و بلاش ششم میداند یعنی یک نفر اردوان و یک نفر بلاش فیمابین بلاش و اردوان آخری و بلاش چهارم قائل است این مصنف میگوید چون بلاش پنجم درگذشت دو پسر او بلاش ششم و اردوان پنجم بر سر تخت و تاج دولت اشکانی بهم زدند و بنای جنگ و جدال را گذاشتند و مدتی این

کشمکش

کشمکش طول کشیده گاه بلاش غالب میشد و اردوان مغلوب زمانی برعکس آخرالامر ممالک اشکانی فیما بین دو برادر قسمت شد و هریک در قلمرو خود بحکومت و سلطنت پرداختند و این مخاصمه و تقسیم هر دو برادر را از شوکت و قوت انداخت و بموجب مسطورات یکی از مورخین در عهد امپراطوری کاراکالوس که او را کاراکالا هم میگویند دو نفر از مملکت روم در تاریخ صد و پانزده میلادی که بجنبه بایران آمده بدولت اشکانی پناه بردند کاراکالوس برای استرداد آن دو نفر بجدود ایران سفر نمود بلاش بدون تأمل و تعلل آن دو نفر را بکاراکالوس تسلیم کرد و برای امپراطور روم که میخواست جنگی با دولت اشکانی کرده باشد و مظفر و منصور بروم باز گردد بهانه نماند ناچار ابرادی به اردوان گرفته به مملکت او تاخت دهات را چاپید و اهالی را کشت و بصورت فاتحین بروم بازگشت و این دست اندازی قیصر نیز بر ضعف اشکانیان افزود اردشیر ساسانی موقع را مناسب دیده رایت کشورگشائی را بلند کرد و سلطنت را از اشکانیان انتزاع نموده خود مالک تخت و تاج کیان و ممالک ایران گردید انتهی

نگارنده گوید ما داستان التجای دو نفر فراری روم را بدولت اشکانی نگاشته ایم و آن در سال دویست و چهارده میلادی بوده نه صد و پانزده و در اینجا ظن غالب این است که سهو کاتبی شده باشد و مصنف دویست و پانزده گفته و اما دیگر سایر مطالب چون بدرستی شرح داده شد مطالعه کنندگان خود تدبر مینمایند چیزیکه در این نقطه مطرح و مطمح نظر است علت زوال دولت اشکانی است و چون گفته صاحب تکملة العبر در کمال اختصار میباشد مقصود ما از آن حاصل نگردد اگرچه ما خود در جلد اول این مطلب را بوجهی ادا نموده ایم مع ذلک از دیاد معرفت و توضیح را باز اشارتی بدان میرود

مستر رلنسن معلم علم تاریخ که تواریخ مشرق را با دقت تحقیقات نوشته دربهورد میگوید جهت حقیقی شکایت و دلتنگی مردم ایران و مضافات از دولت اشکانی برای ما امری پوشیده و مستور است و نمیدانیم چرا رعایای اشکانیان و حکام تبعه ایشان یکمرتبه کمر عداوت پادشاه و دولت متبوعه خود را بستند و بمخالفت و ضدیت برخاستند چه اشکانیان نسبت بعصر و زمان خود از سایر طبقات سلاطین ظالم تر نبوده و بیشتر از دیگران اجحاف و تعدی ننموده اند چندان حالت سختگیری نداشته و در عقاید مذهبی رعایای خود مداخله نمیکرده در اخذ

مالیات نیز راهی بر فق و مدارا رفته و طبقات امم تابعه را بجای خود شناخته و مساوات را دوست نداشتند پس جهت رنجش کلی عمومی که موجب انقراض اشکانیان شده چه بوده آنچه نخست باید دانست که چون قومی مغلوب قوم دیگر شدند فرضاً گر با آنها بعدل و انصاف سلوک کنند و رفتار نمایند باز همیشه از غالب نافر و متنفر میباشند و این امر در هر عصر و زمان و در هر محل و مکان طبیعی نوع انسان است از این حکم کلی گذشته سه جهت میتوانیم برای شکایت و رنجش مردم ایران از اشکانیان فرض نمائیم اول آنکه مناصب عالیه از لشکری و کشوری در دولت اشکانی مخصوص ملت پارث بوده و سایر طوایف و اقوام از آن بهره و نصیبی نداشته اند و بشغل و رتبه فایز نمیگردیدند ثانی آنکه برای رؤسای مذهب و علمای دینی ایران احترام مخصوصی منظور نمیشد و با پیشوایان سایر ادیان و مذاهب در یک رتبه و شان بودند ثالث آنکه ملت ایرانی با مزایائی که برای خود قائل بودند و میگفتند ما هم که سالهای دراز در آسیای غربی تفوق و استیلا داشته ایم و پادشاهان بزرگ مثل سیروس (کورش) و داریوش هیستاسب (گشتاسب) از ما و نسل و نژاد ما بوده اند چرا ما را با سایر ملل محکومه و رعایای اشکانی در یک سطح قرار داده اند و امتیازی بما نمیدهند و نباید بر دیگران هیچگونه برتری داشته باشیم

ممکن است این سه جهت و علت اسباب رنجش و شکایت ملت ایران از دولت اشکانی شده باشد و اگر زاید بر این مایه کدورت و نقاری در میان بوده ما را از آن خبری نیست چه از اوضاع آن زمان اطلاع کامل نداریم همینقدر میدانیم ملتی که دیرگاهی از ریاست و سروری محروم بود باز به برتری و سربلندی خود امیدواری حاصل نمود و این کار بوجود اردشیر بابکان که بر اردوان آخرین پادشاه اشکانی غالب آمد خود در مذهب زردشت مغ یعنی یکی از علمای دین بود و مردم را از این راه تحریک مینمود و میگفت اشکانیان برای دین پاک زردشت فضل و امتیازی قائل نشده و متدینین این دین را برتری و تفضیل نمیدهند دین زردشت نزد آنها مثل سایر ادیان است و زردشتیان مانند دیگران پس باید آنها را برانداخت تا این رجحان و امتیاز بمیان آید اینها اگر اصلاً از اشکانیان تنفر داشتند از این حرفها بهیجان آمدند با اردشیر همراهی کردند و اردوان را از پا در آوردند همین مصنف میگوید پس از این سخنان بجای اینکه تمام مذاهب مجاز باشد و مردم در دین

اردشیر بابکان صورت دیگر ... آنکه ... میگوید

خود آزاد قرار شد مردم حتماً مذهب زردشت اختیار کنند و هر کس از آن طریقه عدول نماید او را بقتل رسانند پس تشبث بدین زردشت اسباب پیشرفت کار اردشیر شد و این دست آویز او را بمرام و مقصود خود نائل نمود

ما این گفته را بتمامه صحیح نمیدانیم بلی ممکن است خیالات دینی و مذهبی هم کمک بکار اردشیر کرده باشد چه در وقتی که شخص جویای مقصد اعلی باشد هر کس با او کمک کند می پذیرد و اسباب خرسندی خاطر او میشود و طبقات خلایق هم بخیالات و امیدهائی که دارند بمدد و معاونت میپردازند که بعد از پیشرفت کار فلان بنوائی رسند و از باب امتنان بهمان بجائی پس حق و حقیقت این است که اردشیر از بزرگان ایران که در تحت تبعیت سلاطین اشکانی پادشاهی فارس داشت و از سلسله بازرنجیان بود و آن سلسله نسب خود را بکیان میرسانند چون دید شیرازه اوراق اشکانیان گسسته و وقت است که این طبقه بکلی نابود شوند خود بدعوی برخاست و خیال سلطنت در سر بزرگ او جا گرفت این بنهای شاکی با او متفق شدند بلکه بسیاری از اشکانیان هم با او ملحق گشتند جهد و کوشش کردند تا کار را از پیش بردند پس امور پلتیکی و مقاصد دولتی بیشتر در پیشرفت کار اردشیر دخالت داشته تا عقاید مذهبی و شاید اردشیر هم خود ابتدا باین قدر پیشرفت و استیلا امیدوار نبوده است

یکی از مورخین گوید تمام اغتشاش دولت اشکانی و ضعف آن و قوت اردشیر را سبب مدعیگری بلاش پنجم بود که با اردوان برادر خود ضدیت مینمود و مخالفت طولانی او دولت اشکانی را بباد داد و اردشیر ساسانی را صاحب تخت و تاج کرد نگارنده گوید این حرف اگر بتمامه صحیح نباشد قسمتی از آن مسلماً صحیح است و عقلای هر کشور دانند فساد و خسارت و ضرر دشمن داخله بمراتب از خصم خارجی زیادتر است

موسی خورنی گوید دو خانواده از اشکانیان در باختر صاحب اسم و رسم و اعتبار و شأن شده بودند و با پادشاه بزرگ اشکانی مخالفت و دشمنی مینمودند و کار خصومت آنها بآنجا کشید که اطاعت بخارجی را بر متابعت بزرگ قوم خود ترجیح دادند و آنها نیز اسباب وهن اردوان را فراهم آوردند و با مدعی ساختند و قوت کار او شدند

یکی از مصنفین گوید ابتدا که دولت اشکانی تشکیل یافت چون قوت نداشت با طبقات

امم

امم سازش میکرد از جمله قرار داده بود اینها از جنس خود مخصوصاً پادشاه داشته باشند و این امتیاز خاص آنها باشد قوانین ملتی و آداب و رسوم خود را معمول دارند قواعد مذهبی آنها محفوظ باشد این جمله تا اشکانیان باوج اقتدار نرسیده بودند مرعی و منظور بود بلکه در اوایل امر با اصول مذهب اینها خیلی همراهی میکردند بعد از قدرت کامل ظاهراً دیگر اعتنائی درستی باینها نشد و وهن کلی بحقوق آنها وارد آمد و متدرجاً مغهای آنها از درجه اعتبار افتادند اگر چه باز اسماً در مجلس شورای دولتی پادشاه اشکانی اما حرف و رأی از آنها پذیرفته نمیشد این بود که دور اردشیر پادشاه فارس را گرفتند و او را بلند کردند که بحقوق خود نائل شوند

محقق دیگر میگوید اگر چه غلبه اردوان بر دولت روم در خارج اسباب شأن و افتخار او گردید اما در داخله مملکت چون قاطبه مردم از اشکانیان سخت رنجیده بودند هیچ قوت و مددی برای او نشد و ثمری بحال او نبخشید و عاقبت دید آنچه دید

مؤلف گوید چون موجب زوال و استیصال دولت اشکانی و استعلای لوای اردشیر ساسانی را در جلد اول کتاب مفصل نگاشته ایم در اینجا بیش از این طول نمیدهیم اقتصار مینمائیم بهمان که مستر رلنسن انگلیسی گفته است مشار الیه میگوید اردشیر بابکان در سال دویست و بیست میلادی یا قدری بعد در فارس پادشاهی میکرد و بر دولت اشکانی خراج میداد چون دید در خانواده اشکانیان نفاق در گرفته و اینها نیز از این سلسله ناراضی هستند و جنگ اردوان با ماکرینوس امپراطور روم نیز پادشاه اشکانی را خیلی بیحال کرده دانست وقت طغیان است بتمهید مقدمه پرداخته رایت خودسری و عصیان را برافراشت

دیکاسیوس مورخ ظاهراً اردشیر را از نژاد پادشاهان ایران میداند اما بعضی از نویسندگان دیگر او را از اواسط الناس دانسته اند در هر حال ابتدای شورش و اقدام او بدرستی معلوم نیست ولی از آنجا که مورخین رومی مینویسند در سال دویست و بیست و شش میلادی قدرت و استیلای اردشیر ساسانی بدولت روم تهدید مینمود معلوم میشود تا سال مذکور برای مؤسس اساس دولت ساسانی خیلی پیشرفت حاصل شده بوده است

ابوالفرج شامی مورخ عیسوی عرب ابتدای دولت و سلطنت ساسانیان را سنه دویست

وبیست

وبیست وچهار میلادی ضبط نموده وآن مطابق بوده است با سال ستم سلطنت وامپراطوری الکساندر سیوژ قیصر روم

آنچه مسلم است اول کاری که اردشیر بابکان نموده این بوده که لشکر بکرمان کشیده وآن مملکت را با جمعیتی قلیل مسخر کرده بعد از آن عنان مملکت ستانی را بطرف شمال منعطف ساخته بعضی از نواحی مدیا را منصرف گردیده وتا این وقت از اردوان پادشاه اشکانی حرکتی ظهور نرسیده ومعلوم نیست چرا در خیال جلوگیری دشمن خود نبوده واز چه جهت تقاعد مینموده است همینکه عساکر اردشیر قسمتی از مملکت مدیا را گرفتند اردوان ناچار برای دفع غائله نهضت کرده با قشون ومهمات حربیه متوجه فارس شد ولشکریان شهریار اشکانی وپادشاه ساسانی روبرو شدند وسه جنگ بزرگ کردند جنگ آخری در صحرای هرموز فیمابین بهبهان وشوشتر در ساحل رودخانه جراحی اتفاق افتاد وخونریزی بنهایت درجه رسید آخر الامر اردوان بخت برگشته شکست خورد وخود نیز سر تاجدار را مانند سلطنت ودولت باشوکت اشکانی بباد داد وآنهمه حشمت وجلال وقوت واستقلال پانصد ساله هیچ شد زمان سوگواری وماتم گشت وصد کاسه بانی که عروسی بگذشت

شکست اردوان از اردشیر در صحرای هرموز وکشته شدن آخرین پادشاه اشکانی وانقراض دولت شهریاران پارتی از حوادث سنه دویست وبیست وشش میلادی است وظاهرا دراین باب تمام مورخین قدیم متفق باشند ومطلقا خلافی در میان نباشد

بعد از فتح هرموز وغلبه اردشیر باز مسلم نداشتند که دولت اشکانی بکلی رو بزوال گذاشته ومنقرض شده باشد چه از اردوان چهارم چند پسر مانده بود ویکی از آنها آرتاواس دس نام داشت ودس ظاهرا بمعنی چه باشد که ادوات تصغیر است وآرتاواس دس اردوانچه بوده یعنی اردوان صغیر در هر حال در سال دویست وبیست وهفت میلادی آرتاواس دس ادعای پادشاهی نموده واز بزرگان وسران اشکانی وسلاطین همسایه چون هنوز جمعی بودند که از هواخواهان دولت اشکانی بشمار میآمدند جماعتی از آنها سلطنت آرتاواس دس را تصدیق کردند واین شاهزاده چون پادشاهی خود را مصدق دید برای آنکه از شعار سلطنت عاطل نباشد خود را از هر جهت باین حلیه محلی ساخت از جمله سکه زد وآنها که در معرفت مسکوکات یدی طولی دارند مخصوصا از سکه آرتاواس دس شرحی نگاشته اگرچه بعضی سهو کرده وسکه

آرتاواس دس را به بلاش پنجم نسبت داده اند اما محققین اهل فن دفع این التباس نموده وبدرستی در روی سکه آرتاواس دس اسم او را با تاریخ سکه که سنه دویست وبیست وهفت میلادی است خوانده اند

یکی از مورخین میگوید اردوان چهارم در اوان اقتدار خود جهد وکوشش کرده یکی از برادران خویش را بپادشاهی ارمنستان برقرار نمود بنابراین بعد از کشته شدن اردوان آن برادر که پادشاهی ارمن داشت حقوق اردوان را در مد نظر گرفته خواست از برادرزاده خود بخاصه آرتاواس دس که دعوی سلطنت کرده تقویت وکمکی نماید وبنیان پادشاهی او را مشید سازد

مصنف دیگر گوید پادشاه ارمنستان که مصمم همراهی وامداد فرزندان اردوان چهارم شد خسرو نام داشت اما برادر ومنسوب پادشاه اشکانی نبود در هر حال سلطان ارمن اولاد اردوان را در مملکت خود پناه داد وبرای برقرار کردن آرتاواس دس قشونی جمع وتجهیز نمود اما نه کاری از خسرو ساخته شد نه بخت ودولت آرتاواس دس را یار آمد این شاهزاده نیز مغلوب ومقهور اردشیر شد وپادشاه ساسانی همه جا مظفر ومنصور گردید همانا حکم تقدیر وکلک قضا طومار شهریاری اشکانیان را بقلم نسخ در نبشته وکار آن سلسله گذشته بود باید دولت ملوک پارتی بعد از پانصد سال منقرض شود ونوبت بساسانیان رسد مختصر نقار ونفاق ونزاعهای پی درپی داخله نگذاشت آب رفته دیگر بار بجوی آید وشاهد مطلوب بوجهی چهره نماید کار یکباره از دست رفت وتیر از شست ومینوا نگفت حمله وقوت خارجه نیز در این بدبختی دخالت داشت تا آن سرچشمه مصفا را بخاک مذلت انباشت

مکرر اشاره نمودیم که اردوان چهارم سبب زوال وانقراض دولت اشکانی نگردید بلکه او پادشاهی بزرگ وصاحب عزم واقدام وهمت وسایر ملکات شهریاری ومملکتداری بود اما سلاطین قبل از او وبزرگان اشکانی از پیش کار را خراب کرده بودند مثلا در سنه هشتاد وپنج میلادی که اهالی مملکت هرکانی (گرگان واسترآباد) بر پادشاه اشکانی شوریدند وطوق بیعت واطاعت او را از گردن انداختند اسباب تجری وجرأت سایر شاهزادگان وحکمرانان بعد دولت باعظمت اشکانی شدند وفی الواقع سرمشق کار دیگران گشتند وآنها

نمانده که میتوان گفت یکی را بدور انداخت وخود را مستقل وآزاد ساخت سایرین هم
پیروی عمل مهرکانیان نمودند وهر روز از قوت شاهنشاهی اشکانیان کاستند بر ضعف آن
افزودند واگر اسناد صحیحهٔ مفصله از سنین سلطنت سلاطین آخری اشکانی بدست
داشتیم این مطالب بخوبی واضح ومبرهن میشد وآنچه امروز بحدس وقرائن خارجه میگوئیم
از روی نگارش ارباب خبر واصحاب سیر میگفتیم

وقتی که در سال دویست وبیست میلادی مردم ایران بر اردوان چهارم شوریدند و
علم عصیان وخودسری را بلند کردند مسلم بود که از آن تیراندازان نامی پارتی وغازیان
جنگجوی اشکانی جز نامی نمانده ودلیران تا مهرداد اول که تمام لشکریان مشرق زمین را
زیر پا میکردند ودلاوران عهد هرمز وفرهاد چهارم که از سلحشوران مغرب گرو میبردند
دست از کار کشیده ودر دل خاک آرمیده بودند راست است که اردوان چهارم در جنگ
با ماکرینوس قیصر روم فطرت اصلی اشکانیان وشجاعت ایشان را بروز داد وشجیع خود را
بری الذمه نمود اما آن مرقع صد پاره باین رقعه اصلاح پذیر نبود

ازین جمله که گفتیم مطالعه کنندگان تصور ننمایند که ایرانیهای عهد اردشیر رشادت و
شجاعتی تازه تحصیل کرده وغیر از آنها که در زمان مهرداد وفرهاد اشکانی بودند شده یا
آنکه جنگجویان پارت یکمرتبه تغییر ذات وطبیعت داده بلکه باید بدانند که مساهله در کارها
وکار وقضا طایفه را عقب انداخت وکار وسلسله دیگر را بوجهی لایق بساخت

یکی قوم را از تارک برداشتند تاج
یکی قوم را جواهر بستند بر جبین

اشکانیان را گفتند برخیز وساسانیان را اشاره نمودند که بنشین کار آنان چنان شد
وحال اینان چنین نه با آن بمهر ونه با این بکین تو داناتری ای جهان آفرین

فصل سی ام

در بعضی از صنایع واعمال اشکانیان از قبیل معماری وتزیینات وغیرها

اگرچه ما در جلد اول این کتاب شرح مبسوطی از صنایع وعوائد وآداب ورسوم اشکانیان
ایراد نموده ایم در اینجا تکمیل مقصد ومرام را بطور توضیح واختصار چیزی مینگاریم از اینرو که
مورخین که سبک معماری هر عصر وزمان را میشناسند وکلید معرفت ابنیهٔ هر وقت را بدست
میدهند

متذهند گویند از آنوقت که اسکندر کبیر بر بعضی از اقطار آسیا دست یافت سبک معماری
مشرق زمین از دست اهالی آن مملکت رفت بعبارة اخری از سال سیصد وسی ویک قبل از
میلاد مسیح علیه السلم که دولت سلاطین کیان منقرض شد تا سنهٔ دویست وبیست وشش میلادی
که سلسلهٔ ساسانی روی کار آمدند ومؤسس اساس سلطنت این طبقه اردشیر بابکان بپادشاهی
رسید هیچ معلوم نیست که سبک معماری چه بوده ودر طرح ابنیهٔ مشرق زمینها چه سلیقه داشته اند
این حرف اگر بکلی صحیح نباشد چندان هم سقیم نیست زیرا که اشکانیان طبعا میل واصراری بساختن
ابنیهٔ عالیه وقصور رفیعه ومعابد انیقه وبروج مشیده وبنانیانهای پر تکلف نداشتند
برخلاف مردم بنی آشور واهالی بابل که همیشه مشغول اسند در آسیای مغربی عمارات بسیار
ممتاز با عظمت ورفعت واستحکام بسازند وممالک خود را باین قسم آثار مزین وباشکوه
نمایند وازین راه قدرت وثروت وخیالات بلند وتمکن خود را بخارجه وسکان ممالک دیگر
نشان دهند الحق خالی از غرابتی نیست که اشکانیان بعد از استیلای تمام با طول مدت سلطنت
وهم کوثر استطاعت ومکنت کمتر باین خیال افتاده واز این هوا وهوس ها در سر نداشته اند هرگز
قصد احداث بنائی که نمایندگی در ستی داشته باشد نکرده ومعتقد باین آرایش وزینت که
لازم وملزوم مدنیت وحشمت سلطنت است نشده در همانوقت که توانائی ومالی بکمال داشته
اگر عماراتی منزلی معبدی مقبرهٔ ساختند همه ساده وبی تانق ونقش ونگار وعاطل از مزایای آثار
سایر ادوار واعصار بوده است پس میتوان گفت بعد از غلبهٔ اسکندر بر قسمتی از آسیا
تا زمان استیلای عرب بر عجم که تقریبا هزار سال میشود اگر بنای معتبری در ممالک ما و
مضافات شده ساسانیها بانی آن بوده نه اشکانیان مگر معدودی از ابنیه را بتوانیم نسبت
به اوان وایام دولت وسلطنت اشکانیان دهیم وبعد از آنکه بادله وقرائن برما معلوم شود
که فلان بنا متعلق بعهد وزمان اشکانیانست آنوقت از آن سلیقهٔ آن قوم را در وضع معماری
وحجاری وصنعت وزینت بدست آریم پس از این مقدمه گوئیم از بناها که بی شک میتوانیم
بعصر اشکانیان نسبت دهیم یکی عمارت شهر حضر است وآن با تماشاترین ابنیهٔ آن دوره
بوده مسیو لایارد در سال هزار وهشتصد وچهل وشش میلادی مطابق هزار ودویست
وشصت وسه هجری آن بلده را باز دید وتماشا نموده ومسیو رس نام در جلد هم کتاب موسوم
به روزنامهٔ جغرافیائی شرحی از آن نگاشته ومسیو فرگوسن نیز در رسالهٔ خود موسوم

برتاریخ معماری تفصیل آن شهر را درج کرده خلاصهٔ اقوال آنها و دیگران از قرار ذیل است
شهر حضر در اوایل مائهٔ دوم میلادی اعتباری بهم رسانید و در سال صد و شانزده میلادی
اهالی آن بواسطهٔ حصانت حصن آن بلده با ترازان قیصر روم مقاومت کردند همچنین در
سنهٔ صد و نود و هشت میلادی با سویر امپراطور همان مملکت و در هر دو وقت بمقصود
خود نایل شدند در آن اوان شهر حضر از بلاد بزرگ پرجمعیت محسوب میشده و دیوارهای
قطور محکم داشته معبدی معروف بمعبد آفتاب در آنجا دایر بوده و معتقدین آن معبد اشیا
نفیسه چیزهای قیمتی نذر و اهدا مینموده و جمله در خزانهٔ معبد جمع میشده در همان اوقات
حضر سلاطین داشته که خراج گذار دولت اشکانی و نسلاً عرب بوده اند و از سلاطین معتبر
بشمار میآمدند از سال سیصد و شصت و سه میلادی شهر حضر رو بخرابی گذاشت و مدتی
بعد از آن یکباره ویران شد پس باید گفت از سنهٔ یکصد بعد از میلاد تا سیصد این بلد رونقی
داشته مسیو فرگوسن آثاری را که در شهر حضر دیده تقریباً از سنین دویست و پنجاه میلادی
و آن حدود میداند اما علی الظاهر از یکصد سال زودتر بوده و سبک معماری زمان اشکانیان
در آن مشاهده میشده اما طرح و سبک بناهای این شهر

دیوار دور شهر حضر خیلی زیاده از سه میل بوده و قطر زیادی داشته و آنرا با سنگهای بزرگ
مربع ساخته و در هر صد و هفتاد یارد انگلیسی مسافت که هر یارد چهارده گره بزرع ما
باشد برجی قرار داده و در بیرون قلعه دور دیوار خندق وسیع بسیار عمیق حفر کرده
داخل خندق از سنگ خاکی ضخیم مرتفعی ساخته بود و قلعهٔ جداگانه در نزدیکی شهر در دو طرف
بنا نموده یکی در طرف مشرق و دیگری در سمت شمال و این دو قلعه روی دو تپه واقع بود
دیوار شهر چهار دروازه داشته و دروازهٔ اصلی رو بمشرق باز میشده و بعضی این شهر را
فقط دارای یک دروازه دانسته اند فضای شهر که دیوار یا سور بلد آنرا احاطه نموده مدور
بوده و بواسطهٔ رودخانه منقسم بدو قسمت شده جمعی خط جریان رودخانه و مجرای آنرا
مستقیم گفته و برخی معوج و در هر حال رودخانه از شمال بجنوب جاری میشده و در مرکز
شهر قدری بطرف مشرق مایل و منحرف میگشته بنابراین رودخانهٔ مزبور دایرهٔ فضای شهر را
بدو قسمت غیر متساوی منقسم مینموده قسمت شرقی بالنسبه عمارت و بنائی نداشته ظاهراً
آنجا را قبرستان قرار داده بودند در قسمت غربی ابنیهٔ عالیه و خانه‌های معتبر اهالی شهر

ساخته

ساخته شده و تقریباً در مرکز بلده عمارتی مشاهده کرده بعضی آنرا قصر پنداشته و جمعی
معبد دانسته نتیجه وضع آن صلاحیت هر دو را داشته شکلاً مربع مستطیل و طول آن
هشتصد قدم و عرض هفتصد قدم بوده و زمرهٔ این عمارت را مربع متساوی الاضلاع
ضبط کرده که از هر طرف سیصد قدم وسیع امتداد آن میشده

در دیوار دور این عمارت مثل دیوار دور شهر محض استحکام با ستونها قرار داده بودند
و آن عبارت از محوطه بود مشتمل بر دو حیاط یکی داخلی و دیگری خارجی واقع در طرف مشرق
که اول وارد بآن میشدند و اصلاً بیوت و عماراتی نداشته اما در حیاط داخلی دو بنای
معتبر بوده یکی را اهمیت بیشتر و آن دیگر را کمتر و این آخری از شمال بجنوب امتداد یافته و بمحیط
خارجی منتهی میگردید و مشتمل بر چندین طاق که آنها را جای مستحفظین پنداشته اند و
در انتهای جنوبی ردیف طاقهای کوچک طاق بزرگی نیز دیده اما عمارتی که بیشتر اهمیت داشته
هفت طاق موازی رو بمشرق بوده سه از آن بزرگتر و چهار کوچکتر و طول طاقهای کوچکتر
سی قدم و عرض بیست قدم و طول طاقهای بزرگتر نود قدم و عرض سی و پنج الی چهل قدم و ارتفاع
جمله شصت قدم همه یکوضع سقفها بطور نیم دایره بدون پنجره و روشنائی طاقها از سوراخ
که در طرف مشرق قرار میداده اند داخل میشده و این سوراخها معلوم نیست که همیشه باز
بوده یا گاه گاه با پرده میگرفته اند در خارج جلوخان شرقی عمارت که جلوخان اصلی باشد
هفت طاق روی ستونها زده و بعضی حجاریها روی سنگها مشاهده کرده و یک یا دو تصویر برای
زینت باین ستونها داده اند حجاری روی سنگها عبارت از صورت سرهای انسان بوده و
تصویر زنی که در هوا حرکت مینموده در طاقی ملاحظه شده و روی بعضی ستونها صورت
سرها از مرد و زن متعدد دیده و سرهای آنها پوششی بشکل معجر داشته شبیه بپوشش سرهائی
که در روی سکه‌های اشکانیان نقش است یکقسم حجاری که اسباب زینت بوده مابین طاق
چهارم و پنجم ملاحظه شده و آن هیکلی است که سر و پنجه‌های آن مانند شیر میباشد و بدن
و پرها مثل عقاب دم آن هم پیچیده و بقدر پنج قدم از زمین بلند شده

تمام طول جلوخان تخمیناً سیصد قدم و داخلهٔ طاقهای کوچک از هر گونه زینت عاطل ولی
طاقهای بزرگ را بوضع خوبی مزین کرده بودند در اینجا دیوارهای اطراف سه ستون مربع
داشته که بسقف میرسیده دارای زینتهای مخصوص و مشتمل بر بعضی شکلهای بشنی و در مرکز

هر شکل

هر شکل بیضی گلوله مدوری از سنگ سیاه تعبیه کرده در زیر ستونها که بوضع مخصوص زینت یافته بهم افتاده و ته الی سه قدم شکل مخصوصی قرار داده و آن ستونها اتصال یافته و در تمام عمارت امتداد داشته یعنی ستونها بواسطه آن شکل بهم متصل میشده و شکل مزبور بصورت کلها و اشکال نیم بیضی مزین گردیده و هر شکل نیم بیضی را هم نیم گلوله بوده از سنگ سیاه که در سر ستونها ملاحظه مینموده اند در روی ستونها در زیر سر ستونها عموماً صورت دو یا سه سر انسان حجاری شده بطول دو قدم و آن صور تراکیب مختلفه انسان را ظاهر ساخته که بعضی جوان و برخی پیر دسته ذکور و فرقه اناث خیالی و غیر خیالی عجیب و غیر عجیب بوده اند در اطاقی نیز صورت یک ردیف گاو حجاری شده بوده که سر انسان برای هر گاوی قرار داده اند و نشانه های آنها از دیوار برجسته است و ده قدم تا کف زمین مسافت آنها میباشد

یکی از مسافرین گوید صورت سرها که در این محل مشاهده میشد مثل این بود که روح داشته باشد و آدم زنده را مجسم بنظر برساند

هفت اطاقی که در فوق ذکر شد منقسم بدو قسمت شده سه اطاق یک قسمت و چهار قسمت دیگر و مجری کوتاهی این دو قسمت را از هم جدا نموده و آن مجری از مشرق بمغرب تا میان حیاط داخلی امتداد یافته و ابتدای آن از دیواری بوده که اطاقهای سیم و چهارم را از هم جدا کرده و انتهای آن عمارتیکه حیاط داخلی را از خارجی یا عمارت مردها را از زنها مفروز میساخته زینت زنانه اطاق بزرگ محتمل علامت این باشد که زنها در این اطاق منزل مینموده و دلیل دیگر این مطلب رابطه بلاواسطه اطاق با معبد است و فیما بین معبد و منزل مردها راهی مستدیر و طولانی فاصله میباشد اما معبد عمارتی بوده شکلاً مستدیر و هر سمت آن تخمیناً چهل قدم و معبر مسقفی دور آن قرار داده و بواسطه پنجره های واقع در زوایای جنوب غربی و شمال غربی روشنائی داخل معبد میشده مدخل آن واحد و مقابل راهی بوده که از یکی از اطاقها بمدخل میآمده بالای در مدخل تزیینات معماری با شکوهی داشته مبنی بر خیالات مذهبی داخله معبد بی زینت و از جهت سقف تاریک مگر جزئی روشنائی که از مدخل داخل میشده در سمت مغرب از دری داخل معبری میشدند و از آنجا بخارج میرفتند چند اطاق که حکم فرع داشته نیز عقب اطاقهای بزرگ بوده و از درها که برای آنها تعبیه نموده

نموده داخل آنها میشده اند و روشنائی اطاقهای مسقف بی پنجره از درهای کوچک آنها داخل میشده از مسافرین و سیاحها که این عمارت و اطاقها را مشاهده کرده اکثر را اعتقاد اینکه تمام عمارت یا قسمت عمده و بیشتر آن عمارات فوقانی داشته و علاماتی از این فقره مشهود است

یکی از مسافرین میگوید این عمارات سه طبقه بوده و علامات و نشانه ها برای طبقه دوم و سیم پیدا نموده بنا بر قول این مسافر قسمت فوقانی این عمارت بچند جهت بر ابنیه بزرگ سلاطین ساسانی شباهت داشته از همان قسم ابنیه با شکوهی که بقایای آن هنوز در طیسفون وجود دارد و نمایندگی خود را مینماید و معروف به تخت خسرو میباشد

چند پنجره که در عمارت حضر موجود است همه شکلاً مربع مستطیل میباشد همچنین درها که بواسطه آنها از این عمارت بآن عمارت میرفته اند عموم اطاقها در عمارت حضر بلاواسطه بهم مربوط است و معبری بر آنجا ملاحظه نمیشود مگر معبر دور معبد در بعضی جاها بالای درها فقط از یکقطعه سنگ تشکیل یافته و حجاری بسیار لطیفی در آن سنگ شده است درها اغلب در زوایای عمارت واقع گشته مع هذا در معبد در مرکز دیوار شرقی میباشد از قرار مذکور وضع عمومی عمارات در حضر بسبک معماری روم و بیزانتین است و بد سلیقگی صنعتگران اسلامبول در زینت و اشکال حجاری شده عمارات حضر ملاحظه میشود اما با دلائل کثیره میتوانیم ثابت کنیم که عمارات حضر تقریباً دویست سال قبل از بنای اسلامبول ساخته شده و اگر چه سقفها را بسبک معماری روم مدور نموده اما دلیلی نداریم که بموجب آن بگوییم غیر از صنعتگران اشکانی در آن بنا احدی مداخله داشته است

اشکانیان در اواخر سنین و اوان دولت خود نمونه خوبی از سبک معماری خود باقی گذاشته اند و آن عبارتست از عمارت بلاش سیم که در طیسفون ساخته و آوید یوس کاسیوس آنرا در زمان خود خراب نموده و آثاری در آن مشاهده شده بنای عمارت بلاش ظاهراً همان سبک معماری اشکانیان بوده و از سلیقه و طرز و رسم خویش عدول ننموده اند اطاقهای مرتفع آن عمارت برای پذیرائی خیلی خوب بوده و اطاقهای کوچک تاریک آن برای خوابگاه و تمام اطاقها در وسط حیاطی که سنگ فرش دارد بنا شده و اطاقهائی که برای زنان بنا کرده همه را از اطاقهای مردها جدا و مفروز ساخته اند گویند در خرابه های حضر استخرهای عدیده و قبرستانهای متعدد دیده میشود

میشود فضائی که در میانه خود شهر و دیوار مشرقی و دروازه است دارای ابنیه مربع شکل بوده و آنها را مقبره تصور نموده اند مگر معدودی که آن بناها را خانه های مسکون دانسته فرضا که بعضی از آنها خانه بوده دلیل مقبره بودن اکثر شک نیست

دو طاق در این محل است بزرگ و کوچک بوسعت بیست قدم مربع الی چهل قدم و هر دو از سنگ بوضعی محکم ساخته شده ارتفاع آنها بیک اندازه و ابنیه در اینجا بعضی بکلی ساده و برخی از خارج مزین بچند ستون میباشد در حیاطهای مفروش بسنگ استخرها یا آب انبارها داشته اند و حیاط دور عمارت اصلی بوده حوض یا استخر که میساخته اند با سنگهای تراشیده و محکم بنا مینموده و در جفت گیری سنگها اهتمامی داشته اند مصالح بنائی در حضر فی الحقیقه منحصر بسنگهای تیره رنگ بوده که آنها را خوب و پاکیزه میتراشیده اند و با هم وصل مینموده و اگر آهک برای متصل کردن سنگها بکار رفته حالا دیگر اثری از آن ظاهر نیست و جز سنگهای بهم وصل شده چیزی دیده نمیشود

در مملکت ایران بقیه چند عمارت موجود است که تاریخ آنها چندان بعد از تاریخ بناهای حضر نیست اما چون بیشتر احتمال میرود که در دوره ساسانیها ساخته شده باشند نه در عهد اشکانیان لهذا متعرض ذکر آن نمیشویم

وضع و سبک معماری ساسانیها دنباله همان سبک معماری حضر است و معلوم میشود مدتی معماری مشرق زمین در حالت تنزل و هبوط بوده تا جائی گرفته و رو بپیدا نموده و تخت خسرو در طیسفون و عمارت شاپور و طاق وستام ساخته شده

از خرابه ها و آثار ابنیه که از سال هزار و هشتصد و پنجاه میلادی تا هزار و هشتصد و پنجاه و دو که تقریبا چهل سال پیش باشد در بابل کشف شده معین کرده اند که معماری اشکانیان اهمیت و تکلفی نبوده و چندان صنعتی بکار نرفته

مسیو لفتوس در محل ارک قدیم که حالا معروف بوارکا میباشد آثار خرابه با چند سکه از اشکانیان و بعضی اشیاء فلزی و گلی از آنها پیدا کرده که از آن اشیاء میتوانیم وضع ابنیه و تزیینات و آلات و ادوات و اثاث البیت آن قوم را استنباط و معلوم نمائیم اما خرابه بناهای بوده از گچ و آجر ساخته شده اما اشیاء مجسمه های کوچک بوده از گل و ظروف و چراغ گلی و بعضی ظرفهای شیشه و زینتهای مختلفه از انگشتری و گوشواره و غیرها و سر ستونها که چون

قدری سنگین بوده ابتدا گمان مینموده اند کار رومیان است یکی از مجسمه ها که قسمت بالای پیکر و بدن انسان را مینماید از ترقی و خوبی معماری اشکانیان حکایت میکند و شبیه است بمعماری اواخر اوقات بیزانتین شخصی که این ابنیه را کشف کرده گوید سر ستونهای اینجا از حیثیت معماری بسر ستونهای حضر شباهت دارد ولی خرابه هائی که از همه غریب تر است بعضی قطعات سقف میباشد که در طرفین آنها اشکال هندسی مشاهده میشود و وضع آنها در دو طرف با هم فرق دارد تابوتها که برای زینت بوده از یکقسم گل تعبیه شده و رنگ آنها ظاهرا سبز و آبی بنظر آمده طول آنها از سه قدم الی شش قدم و در بالا سوراخ بزرگی داشته که نعش را از آن سوراخ در تابوت قرار میداده اند و سرپوشی برای سوراخ میساخته و آن نیز مثل خود تابوت زینت مییافته در پائین تابوت هم سوراخی قرار داده که وقتی جسد مرده متلاشی میشده بخار آن از آن سوراخ متصاعد میگشته و زینت تابوتها با اختلاف بوده لکن عموما صورتهای کوچک از انسان روی آن میساخته اند که هر یک تقریبا دو گره و نیم طول داشته از جمله شکلها که روی تمام تابوتها دیده شده تصویر شخصی است جنگی که بازوها و پاهای خود را باز کرده و قسمی از کلاه بر سر آن ساخته که شبیه بکلاههای روی سکه های اشکانیان بوده و شمشیری از کمر او آویخته اند یکی از مجسمه ها صورت یکنفر از جنگجویان اشکانیست که تکیه داده و فنجانی در دست چپ دارد و میخواهد چیزی از آن بنوشد و قبای درازی از زره برای این مجسمه ساخته اند و پاهای آن نیز دارای قسمی از زره است و کلاه خودی بر سر گذارده اما سایر مجسمه ها صور نسوان است و بر سر هر مجسمه یک قسم زینتی است که بعضی اوقات دو شاخه میشده و لباس مجسمه ها شباهت دارد بلباس زنهای انگلیس در عهد هانری چهارم با آنکه این مجسمه ها را از بالا الی پائین پوشانیده مع ذلک صورت آنها نمایان بوده و پاهای آنها از زانو بپائین برهنه ظروف و چراغها انواع و اقسام دیده شده اما همه بر کمال شباهت بظروف و چراغهای اهالی آشور و بابل و من حیث المجموع آنها را لطیف تر و بهتر ساخته بوده اند و اندازه های آنها با اختلاف بوده است این اشیاء را در قبور یافته و جهت آنکه معتقد بوده اند که اموات بعد از مرگ در قبر محتاج باکل و شرب میشده و اگر این اسباب و لوازم آنها را دفن کنند در وقت حاجت معطل میمانند لهذا مردمان خیرخواه و دوستان شخص متوفی این اشیاء و اسباب را در قبور اموات میگذاشته اند و ابتدا بابلیها دارای این عقاید بوده و از آنها باشکانیان رسیده است

رسیده است ظرفهای بطری مانند شیشه گویا برای این بوده که اشکهای خود را اموات در آنها جمع
کنند این شیشه ها شکل مخصوصی نبوده همه جور میساخته اند لکن با زشباهت بشیشه های
آشوریها و بابلیها داشته زینتهای اشخاص عبارت بوده از بازوبند و انگشتری و گوشواره
وغیرها و آنهارا از نقره وطلا و برنج و مس میساخته اند بعضی زینتهای کوچک تر که از طلا ساخته
شده خیلی نظیف تر ساخته و انگشترهای انگشت دست ضخیم تر ولی انگشترهای انگشت پا
و بازوبندها را بوضع بسیار بدی ساخته بوده اند که گاهی زینت سرهم که از طلا ساخته شده پیدا
کرده اند اما حالا موجود نیست یعنی ذوب نموده اند مسیو لفتوس بعضی قیطانهای پهن از
کلابتون یافته و بر روی هم از اشیاء زینتی معلوم میشود که اهل آن زمان خیلی میل بخود آرائی
داشته و دارای مال و مکنت زیاد هم بوده اند اما سلیقه خوبی از آنها بظهور نرسیده و در
صنعت زرگری و ساختن مس و برنج چندان استعدادی اشکانیان نداشته اند و صاحب فکر
و خیال نبوده اند و صنعت حجاری که بعضی تصاویر و غیره ساخته باشند بهمه جهت شش دفعه
در مدت پانصد سال قدرت و اقتدار اقدام باینکار نموده و چیزی که مسلم است کار اشکانیان
میباشد چند صورت است در پای کوه بیستون که تصویر چند نفر آدم بلند قد را که بطرف یمین
مینگرند و معلوم میشود که در حرکت اند ساخته در صورتیکه در طرف بالا و فیما بین آنها اشکال
کوچکتر هست همه سوار و مسلح به نیزه که بهمان سمت مشغول تاخت و تاز میباشند و یکی از
آنها مراقب و منتظر شکل فتح است و شکل فتح در هوا پرواز میکند و مهیاست که تاجی بر سر او
بگذارد وضع حالیه این حجاری بسیار بد است و مرور دهور اشکال بزرگتر را طوری مغشوش
و ضایع کرده که در کمال صعوبت تشخیص داده میشود این اشکال از عهد استیلای بنی آشور و
زمان سلطنت سلاطین کیان نیست بلکه از ایام طبقه اشکانیست تصاویر انسان را بسیار
بد ساخته و در وقت تماشا خیلی نامطبوع بنظر میآید اسبها را بهتر و کوچک حجاری کرده
و هیچ تناسب ندارد شکل فتح و صورت پهلوانیکه فتح میخواهد تاج بر سر او گذارد اسباب
سخریه است و تاج بزرگی خود آدم میباشد یک حجاری هم در گردنه سر پل ذهاب میباشد اما
درست معلوم نیست که از اشکانیان باشد لوحی در اینجا هست و حروفی روی آن نقش شده
که شباهتی بحروف مسکوکات اشکانیان دارد لفظ ساتراپ که بمعنی حاکم است در ابتدای لوح
در طرف یسار خوانده شده اما باقی را خواندن کار مشکلی میباشد صورت یکی از سلاطین

اشکانی را

اشکانی را در این لوح حجاری کرده اند در حالتیکه چیزی تاج مانند از یکی از دعاهای خود
دریافت مینماید پادشاه کلاهی بر سر گذاشته و تاجی دور آن کلاه قرار داده اند که دامنه
آن بروی شانه های پادشاه افتاده لباسی در بر دارد که ببدنش چسبیده شلوارهای گشادی پوشیده
که روی چکمه های او افتاده و لباس کوتاهی روی سایر البسه خود دربر نموده و زیر چانه را
بسته و این لباس تقریباً تا زانوهای او میرسد اسبی که سوار است کوچک میباشد اما خیلی
قوی است دم اسب و یالش بافته این تصویر را زیاده از حد بد ساخته اند اما برای تماشا خوب
و مضحک میباشد شکل رعیت که تاج را بپادشاه میدهد نیز بسیار بد است و پشت آن را
نمایان نموده لکن پاهایش بطور نیمرخ ساخته شده یک بازوی آن کوتاه و مثل اینست که برای
مسخرگی اینطور حجاری کرده اند و سرش را خیلی نزدیک بشانه یسار قرار داده چنین بنظر میآید
آن صنعتگری که در شکل پادشاه هنرهای دقت را نموده در ساختن شکل رعیت اعتنا و اهتمامی
نداشته

بارون دوبد نام تقریباً پنجاه سال قبل چند شکل برجسته در کوه سیاهی از کوههای بختیاری
در نزدیکی تنگه ساولک (صعلوک) دیده و آنهائیکه در معرفت آثار قدیمه مهارت دارند
تصدیق کرده اند که این اشکال مسلماً در زمان اشکانیان ساخته شده شرح این اشکال را
بارون مشارالیه بمسیو فلاندن اعلام نموده و او در جلد چهارم کتاب موسوم بمسافرت
ایران در تصاویر نمره دویست و بیست و چهار و دویست و بیست و شش درج کرده
معتبرترین این اشکال گویا شکل یکی از مغها میباشد و چنین بنظر میآید که چیزی را تقدیس
مینماید و شیء تسبیح مانندی بدور آن چیز قرار میدهد پانزده نفر تماشائی در رده و
صف در حضور مغ حاضر اند و جز شکل اول که نشسته باقی همه ایستاده اند و آنشخص
نشسته روی یک صندلی یا یک نشیمن بسیار بدی جلوس کرده این شکلها تمام در کار
محو شدن میباشد جز شکل مغ که خوب محفوظ مانده است وضع لباس و ظاهر علمای بزرگ
و رؤسای مذهب در دوره اشکانیان بدرستی آشکار و نمایانست کلاه آنها مخروطی
شکل بوده و در اواخر زیر کلاه موهای انبوه بحالت برجستگی پشت لب بالا را با سبیل زینت
داده و ریش بقاعده روی چانه گذاشته لباس آستین بلندی در بر کرده و روی آن جامه
دیگری دارند که بواسطه طوق مانندی بگردن بسته و محکم شده و دامنه این جامه قدری

از زانو

اززانو بپایین تر میآید دو شلوار میپوشیده اند یکی کوتاه و دیگری بلند طوق با گردن بندی دور گردن داشته دو بازوی راست سه بازوبند و در دست سه دست بند که مخروطی آنها دارای خطوط و با الوان مختلف بوده است

در همان سنگ کوه یک رشته اشکال برجسته هست که ظاهرا با رشته اول ارتباطی ندارد در این رشته یکنفر سوار اشکانی است مسلح به تیر و کمان و نیزه و با حیوانی وحشی که ظاهرا خرس باشد جنگ میکند مسیو فلاندن تردید داشته که این حیوان چه است یعنی حجار شیر خواسته بسازد یا خرس اما میتوان فهمید که مقصود سازنده خرس بوده است نه شیر باری لباس این سوار اشکانی بلند است و روی زمین میکشد و حال آنکه در جاهای دیگر لباس سواران اینطایفه کوتاه میباشد شلواری در پا دارد یک قسم کلاه مدوری بر سر گذاشته موهای سرش انبوه است و برجستگی دارد کمان را بدست چپ گرفته و ترکش از عقب سوار از زین آویخته و با دست راست نیزه خود را بگردن حیوان فرو میبرد تمام این شکلها را از هر جهت بد ساخته و بواسطه مرور زمان قریب به ریزه بود شدن است و درست تمیز داده نمیشود در سمت دیگر همان کوه اشکال دیگر حجاری کرده اند که از شکلهای مذکور نیز بدتر است اما شرح آن از این قرار است صورت زنی را ساخته اند که در رختخواب خوابیده و سه نفر مرد مواظب و مستحفظ او میباشند یکنفر از آن سه نفر مرد در بالای رختخواب و غیر مسلح است دو نفر دیگر در پایین پای آن زن نشسته و نیزه دارند خود آن زن موهای انبوه و برجسته دارد و در دست راست او که دراز کرده چیزیست شبیه ماسد یکنفر از آن دو نفر مرد نیزه دار کلاه و زینت غریبی بر سر دارد دیگری بیرق کوتاهی بر سر نیزه خود قرار داده زیر این اشکال سه شکل ایستاده از سنگ تراشیده شده ممکن است آنها هم صور مستحفظین باشد این دو سه مجلس ممکن است بهم ارتباط داشته باشد آنکه با خرس جنگ میکند پادشاه اشکانی باشد و آنکه در رختخواب خوابیده ملکه باشد در انتظار پادشاه و مغ بزرگ هم که از دولتخواهان خانواده اشکانیست پادشاه را دعا مینماید

چیزهای عمده که از صنعت معماری و حجاری اشکانیان مانده و دیده شده است اینها است که ذکر شد و ملت پارت از حیثیت هنر و صنعت خیلی پست تر از ایرانیهای عهد سلاطین کیان بوده اند و خود ایرانیها هم در اوایل زمان بخ آشور در صنایع درجه درستی نداشتند

اشکالی که حجاران عهد سلاطین اشکانی ساخته و ذکر شد بخوبی کارهائیکه در تخت جمشید و نقش رستم و بیستون شده نیست در صورتیکه با بودن آن سرمشقها باید خیلی بهتر از اینها بسازند بعلاوه اشکانیان دارای نمونه ها و سرمشقهای حجاری یونانیها بوده اند و زینتهای سکه های آنها شاهد مدعا است پس با دیدن کارهای عهد کیان و ملاحظه صنایع یونانیان اینطور حجاری کردن جای هرگونه ملامت است لکن یک مطلب دیگر در اینجا هست و آن اینکه چون در ملتی استعداد صنعت و هنر نیست چندان میل و اقدام بآن هنر و صنعت نمینماید و دنبال آن نمیرود و ظاهرا بهمین جهت بوده اشکانیان اقبال درستی باین قسم اعمال نکرده اند یعنی خود میدانسته اند که فاقد استعداد صنایع اند و بخوبی از عهده نقاشی و حجاری و معماری و امثال آن بر نمیآیند لهذا در این راهها درست اوقاتی صرف نکرده همه خیال خود را مصروف جنگ و شکار و ترکتازی و صید اندازی داشته اند

خاتمه

در تکمیل کلیه مطالب متعلقه باشکانیان از عقاید دینی و عوائد و رسوم و آداب و غیرها

ابتدا که سلاطین اشکانی بر پادشاهان سلوکیه بر شام و دیگران غلبه کرده ممالک تمام ایران و مضافات شدند برای استمالت مردم ایران و جذب قلب این ملت که حکم سکنه اصلی این نواحی و حدود را داشتند با ایرانیها اظهار هم مذهبی نمودند و دین و مذهب ایرانیها در آن وقت عبارت از اختلاط و ترکیبی بود از دین زردشت و دین مغهای ما قبل زردشت که کیان آن را مرکب نموده و قبول کرده اشکانیان که اظهار اعتقاد و تدین بآن دین نمودند بر بساط آن مرکب افزودند یعنی قدری از عقاید بت پرستی خود را نیز در آن داخل کرده آن را کیش و آیین خود قرار دادند

از اصول دین زردشت اعتقاد بیزدان و اهرمن یعنی فاعل خیر و فاعل شر بوده فاعل خیر را اورمزد می گفتند و فاعل شر را اهرمن هر بدی را نسبت باهرمن میدادند و هر نیکی را باورمزد یا یزدان یعنی دو موثر قائل بودند اشکانیان این مطلب را قبول کرده اورمزد را می پرستیدند و از اهرمن میترسیدند اما خود نیز خیالاتی نزدیکتر

بدانش و بینش خود داشتند مثلاً آفتاب و ماه را عبادت میکردند و این دو فروزنده را تقریباً رب النوع سلاطین و خانوادهٔ سلطنت میدانستند و اصنام اجدادی خود را نیز از خداوندان میشمردند و بناکان پادشاهان اشکانی هر یک صنمی مخصوص داشته که آنرا معبود یا وسیلهٔ قرب بمعبود می پنداشته اند

پیش از معبد حضر که مخصوص آفتاب بوده شرحی گفته ایم از آن شرح و از مطالب متفرقه که در هر موقع ذکر شده آفتاب پرستی اشکانیان ثابت میشود و جای شک نیست که متدینین این ملت هر صبح وقت طلوع آفتاب ستارهٔ روز باسم مهر سلام میکرده و در معابد خود آنرا پرستیده در راه آن قربانیها مینمودند اصنام خانوادهٔ سلطنت را ظاهراً در حکم وزرای اورمزد و حافظ سلاطین و خانوادهٔ آنها دانسته و پادشاهان اشکانی عموماً با این اصنام متیمن میبوده اند و پرستش این اصنام عبادت اصلی اغلب از اشکانیان بوده است قصاو بر اجدادی را نیز برتبه و مقام الوهیت رسانده و در منازل خود برای آنها جاها معین میکرده و آن امکنه را مقدس شمرده و از احترام و ستایش حال و محل فرو گذار نمینموده اند

آتش را خیلی محترم خوانده بر انهار و رود خانه ها احترام کلی و وقعی عظیم میگذاشتند اموات را نمیسوزاندند گوشت ابدان آنها را طعمهٔ طیور و مرغان شکاری قرار میدادند بعد از آن استخوانهای ایشانرا دفن میکردند ابتدا اشکانیان خیلی مقید بپیروی مغها بودند و مجلس شورای بزرگ ملتی از مغها تشکیل مییافت انتخاب سلاطین را این مجلس مینمود و اگر وقتی لازم میدانستند بحکم همین مجلس پادشاهی معزول میشد

آتش متبرک اورمزد بالضرورة باید همیشه روشن باشد و مطلب از این قرار بود تا سلاطین اشکانی ارمن گفتند فرضاً که این آتش خاموش شود زیانی نیست پادشاهان اشکانی ایران هم در این خیال با آنها موافقت کردند و بزودی احترام آتش بکلی از میان رفت و بنا کردند اموات خود را بسوزانند و بعد از آن مغها نیز از اعتبار افتادند راست است که باز هم بمجلس شوری میآمدند اما دیگر چندان معتنابه نبودند

پس از آن بر عدهٔ اصنام اشکانیان که عبارت از هیاکل و تماثیل آفتاب و ماه و غیرها بود افزوده شد و آن صور یا مجسمه ها زیاده از پیشتر در خانه ها وجود داشت و بر پرستش

آنها

آنها می پرداختند با آنکه کلیتهً در عقاید مذهبی سست شده بودند

اگرچه آزادی ادیان در ممالک و دول حالا دلیل بر ضعف حال مذهب نیست و در قدیم هم بعضی اوقات سلاطین محض جذب قلب طوایف و ملل مختلفه و ازدیاد عدهٔ نفوس و آبادی مملکت با دین و آیین مردم کاری نداشته اما مورخین تصریح کرده اند که چون اشکانیان پس از چندی از اصرار اول خود در کار مذهب و کیش افتادند راضی شدند هر طایفه از رعایای آنها بهر دینی معتقد بودند آنرا با آزادی و اختیار پیروی کنند لهذا مذهب زردشتی باز رونقی حاصل نمود و آتشکده ها و قربانگاهها برقرار شد و ارباب انواع المپی را در بلاد یونانی نشین پرستش اختیار کردند و یهود در بابل و نیز آردا و نصیبین بی ملاحظه و تشویش باعمال مذهبی خود پرداختند و هر کس در تغییر دین و آیین خود مختار بود بنا بر این در آدیابن و شاراکس یا کاراکس و اسپا از بنی جمع کثیری دست از بت پرستی کشیده بدین یهود داخل شدند مذهب عیسوی هم در بلاد و ولایات اشکانی شیوعی یافت و در یکی از نواحی پارت ظاهراً مذهب عمومی دولتی گردید

سلاطین اسرهوین اگرچه بزعم بعضی از زمان حضرت عیسی علیه السلام مذهب عیسوی اختیار کرده و گویند ابکار پادشاه ادس مبتلا بمرضی بود عریضهٔ بحضرت عیسی نوشته استعلاج نمود حضرت مسیح جوابی باو داده و بتوسط تادآوس نام او را معالجه فرمودند و بواسطه رعایای آن پادشاه بحضرت عیسی ایمان آوردند لکن آنچه مسلم است از زمان آنتونین قیصر روم که از سال صد و بیست و هشت میلادی امپراطوری روم یافت مذهب عیسوی در میان اهالی اسرهوین و ادس پای تخت آن رواج و شایع گردیده و یقیناً قبل از زمانه دوم عیسوی در ادس کلیسای بسیار خوبی ساخته اند

یکی از مورخین گوید در سنه صد و نود و هشت بعد از میلاد در ادس مجلس شورائی منعقد کردند و در آن مذاکره از تعیین زمان گرفتن پرهیز عیسویان نمودند

دیگری گوید چون جماعت یهود تبعهٔ دولت اشکانی در روز عید پانکت که شرح آن پیش داده شد بعضی کرامات مشاهده نمودند بسیاری از آنها دین جدید را که آیین حضرت عیسی باشد قبول کرده در اماکنی که اقامت داشتند رواج دادند و سن تماس از حواریین انجیل را در صفحات این طرف شط فرات منتشر ساخت و معابد یهود مدتی چار و بانعدام و انهدام

نهاده

هاده کلیساهای عیسوی بجای آنها رونق گرفت

روفینوس از نویسنده های قدیم میگوید سنت توماس در ادِس مدفون شد خلاصه از اواسط قرن دوم میلادی اگر تمام اهالی ادس عیسوی نبودند اکثر بطور یقین این مذهب را اختیار نموده بعلاوه بسیاری از ممالک مختلفهٔ ایران از مد و پارث حتی تا خزر و غیرها عیسوی شده و این مذهب رواج کلی یافته مع ذلک نمیتوان گفت این کیش اثری در وضع عمومی دولت اشکانی و آداب و رسوم رعایای آن دولت کرده باشد

شک نیست که اشکانیان قومی دلیر و جنگجو بوده و وقتی استعداد لشکری و لشکرکشی آنها بر استعداد نظامی اهالی عهد و نیز برتری حاصل نموده و باید دانست بچه جهة این طایفه نتوانسته اند در مدت سیصد سال با رومیها که در شجاعت و وضع نظامی اول دولت و ملت آن عصر و زمان بشمار آمده برابری و همسری نمایند

از روایات و اخبار ارباب خبر چنین مستفاد میشود که اشکانیان قشون حاضر رکاب و خدمت نداشته اند وقتیکه جنگی پیش می آمده بر داخله و خارجه اعلان و اعلام مینموده که تا فلان روز باید فلان عده قشون در فلان محل حاضر شود تا اردو داخله مقصود خود لشکر پارث میباشد لکن خارجه سلاطین و حکمرانان باجگذار بوده که تبعیت دولت اشکانی را قبول نموده و در تحت حمایت این دولت سلطنت و حکومت میکردند و در مواقع جنگ عساکر آنها برای خدمت شهریاران اشکانی حاضر میشدند و خود نیز بریاست آن عسکر بعسکر رزم شاهنشاه ایران آمده با دشمن مصاف میداده اند اما قشونی که بیشتر اعتبار داشته همان تیراندازان و سواران خود اشکانیان را گفته اند و ترتیب آن از این قرار که هر یک از بزرگان و سران اشکانی غلامان خود را بمخارج خود مسلح و حاضر میساخته و در وقت معین و معهود براه می انداخته اند و عدهٔ این عساکر منوط بدرجهٔ لزوم و احتیاج بوده اند مثلا نوشته اند در یک موقع ده هزار نفر از یک ولایت حاضر شده و در مواقع دیگر بیشتر و کمتر

ژوستن مورخ گوید در جنگی که اشکانیان با آنتوان سردار روم کردند چهارصد نفر از بزرگان اشکانی بمیدان جنگ حاضر شدند و پنجاه هزار نفر قشون با خود آوردند باین حساب هر یک نفر از بزرگان صد و بیست و پنج نفر لشکری بمیدان آورده است

بقول نویسندهٔ دیگر در یکی از جنگها ده هزار نفر قشون برای مقاتله حاضر شده و هزار نفر

شتر برای حمل بنه و اسلحه و غیره داشته بنابراین هر ده نفر لشکری را یکنفر شتر میداده اند

قشون اشکانی عمده سوار بوده و چندان اطمینان و اعتنائی بر پیادگان نداشته اند چنانکه در جنگ با کراسوس سردار رومی غیر از سوار لشکری دیگر نبوده و برای حمل احمال و اثقال آنها شتر و عراده فراهم و تهیه مینموده اند

پیش نیز گفته ایم سواران اشکانی دو قسم بوده اند سبک اسلحه و سنگین اسلحه سواران سنگین اسلحه زرهی داشتند تا بزانو از چرم که روی آن آهن یا فولاد صیقلی بود و با هر گونه ضربت مقاومت مینمود و مغفری از فولاد مروی بر سر میگذاشتند که از مشاهدهٔ آن چشم خیره میشد شلوار آنها گشاد و تا قوزک پا آویزان و اگر مجبور به پیاده شدن میشدند آن شلوار اسباب زحمت بود چون زره بلند و کفایت بدن ایشان را حفظ مینمود سپر نداشتند نیزهٔ سخت پر قوتی و تیر و کمانی و قمه یا یک قسم کارد داشتند و بر بدن اسبها نیز برگستوانی از فولاد یا مفرغ میپوشاندند اندازه و قوت کمان اشکانیان در اعلی درجهٔ خوبی بوده و خیلی بسرعت تیر می انداخته اند و کمتر کسی قوت آنها را در تیراندازی داشته و تیری که می انداختند بیهوده نمیشد و بهدف میرسید اما کاردها برای این بود که دشمنان مقتول را پس از جان دادن با آن سر میبریدند

سواران سبک اسلحه نه زره در بر داشتند نه نیزه در دست فقط با تیر و کمان و شمشیر و قمه جنگ میکردند و در سرعت و چالاکی ضرب المثل شده چه در وقت حمله و چه در هنگام عقب نشستن با کمال چالاکی تیر می انداختند در جنگها اسبهای یدکی با خود میبردند و هنگامیکه اسب سواری ایشان خسته میشد آنرا با یدکی عوض میکردند و این تغییر مرکب کار آنها را پیش می انداخت و بعضی انکار این فقره کرده گفته اند بردن اسب یدکی در معرکه امکان ندارد بعضی از سواران اشکانی شتر سوار بوده و ظاهرا سنگین اسلحه سوار شتر میشده که مرکب او از حمل اسلحهٔ سنگین در نمی ماند اما گلوله های پیکان دار که آنزمان جنگجویان در راه دشمن میپاشیده پاهای شتران را بیشتر از سم اسبان صدمه میزده است

تدابیر جنگی اشکانیان خیلی ساده بوده و با مللی که در همین صفحات میزیسته اند تفاوتی نداشته شاهکار آنها اینکه دشمن را در جنگ دوچار مشکلات و خسته میکردند و راه آذوقه را بر آنها می بستند مدافعه را بهتر از حمله میدانستند در محاصره دستی نداشته و اگر

ناچار میشدند در آن پا می افشردند گاه گاه وانمود میکردند که فرار میکنند و دشمن را فریب
داده چون آنها را تعاقب مینمودند کار ایشان میساختند بعضی اوقات بواسطهٔ جنگهای طولانی
خصم را از میدان در کرده گاه از شدت حمله و اگر اشکانیان بعد از غلبه بر آنتوان و کراسوس
نتوانستند مانع تخطی رومیان بخاک خود شوند اما از عهدهٔ آنها بر می آمدند برای عساکر روم
آسان بود که در بین النهرین تاخت و تاز کنند اما نگاه داشتن آن اشکال داشت و در
مراجعت هم بانواع صدمات و بلیات مبتلا میشدند و اشکانیان از آنها انتقام می کشیدند
از شش جنگ بزرگی که دولت روم با دولت اشکانی نمود فقط در جنگی که بریاست
آویدیوس کاسیوس کردند رومیها کامیاب شدند در باقی یا بکلی از اول شکست خوردند
یا در آخر در هنگام مراجعت صدماتی کشیدند که فتح و غلبهٔ آنها را بی جلوه بلکه نابود ساخت
اشکانیان بشبیخون معتقد نبودند شب از دشمن دور میشدند و دشمن هم هر جا میرفت
متعرض او نگشته با آسایش خود و آسوده کردن اسبان می پرداختند در تمام مدت سلطنت
اشکانیان یک دو مرتبه قبل از طلوع آفتاب عقب خصم را گرفتند در زمستان از جنگ
اجتناب مینمودند چه عمدهٔ سلاح آنها تیر و کمان بود و آن بواسطهٔ رطوبت هوا خوب کار
نمیکرد در اوایل بهار مهیای حرب گشته و در اواخر پاییز دست از آن میکشیدند و نادر
اتفاق افتاده که از این رسم تخلف نمایند بلی فرهاد دویم وقتی بر آنطونیوس سبقت حمله کرد که
برف هنوز روی زمین بود و بلاش اول و ثانی بر سر عساکر پاتوس راندند که او آنها را باردوی
قشلاقی فرستاده و محتمل که اشکانیان در گرمای تابستان خیلی طاقت داشته و کمتر محتاج
آب میشدند چنانکه رومیها گمان میکردند آنها بواسطهٔ دوائی رفع عطش مینمایند
اشکانیان خود هرگز در عراده نمی نشستند عراده مخصوص زنها و محبوبه های بزرگان و
زنهای خواننده و نوازنده و رقاص یونانی وغیره بود که بعدهٔ کثیری در هر اردو با خود
حمل مینمودند
در تهیهٔ اسلحه اشکانیان طوری احتیاط میکردند که هرگز کم و کسر برای آنها نشود و شترهای
زیاد مخصوص حمل مهمات حربی بود و مبلغی شتر فقط تیر بار داشتند اشکانیان برخلاف
سلاطین سلوکید و شاهزادگان باختری نادراً در جنگ فیل بکار باز داشته اند گویا این
حیوان با سرعت حرکت آنها مناسبت نداشته اما بعد از آنها ساسانیان بکار میبرده اند

اشکانیان

اشکانیان محض اینکه در جنگ دشمن را با خود در قوت برابر یا برتر میدیدند بتدبیری
خویش را از جدال خلاص مینمودند اما در وقت امید فتح بیباکی و غیره خصم را مضطرب
و مقهور میساختند و هر وقت مغلوب میشدند لابد بفکر انتقام می افتادند و وضع مذکور
اشکانیان را در میدان جنگ برای صلح و فرستادن سفیر و طرز معاهدهٔ آنها را با سایر
عوائد دیگر در جلد اول نگاشته ایم و اگر بعضی مطالب را در خاتمه تکرار کردیم برای
پیروی مستر رالنسن انگلیسی معلم علم تاریخ که سمت قدمی بجلد دارد و بجهت نکات مخصوص
بود که بهتر معلوم شود
آخر الامر نویسنده های قدیم حتی مورخین روم که با دولت اشکانی مودت و ملاطفتی
نداشته مزایائی برای این طبقه سلاطین عجم قائل اند و گویند این قوم که از سنهٔ شصت و
پنج قبل از میلاد تا سال دویست بیست و شش بعد از میلاد با دولت قوی شوکت روم
برابری نمودند بچند جهت بر دولت روم برتری داشتند و از آنجمله بود شجاعت و تهور آنها
و سبک رفتاری که با وجود قوت و استقلال از ایشان نسبت بخارجه مشهود گردید و آزادی
ادیان در ممالک اشکانی و اگر در صنعت از رومیها و یونانیها عقب مانده از آن بوده که
از وقت نائل شدن بتمدن و قدرت همواره در کار جنگ و دفاع کوشیده و بآن فرصت فایز
نگشته که کاری برای علم و صنعت و ادبیات نمایند و ایرانیهای قدیم هم چون آنها را اجنبی
شمرده بمعاونت و همراهی آنها نپرداخته اند و اگر چه مصنفین رومی و یونانی دولت
اشکانی را دولت دویم خوانده یعنی رومیها را دولت اول گفته و اشکانیها را دولت دویم
باز هم شان و شوکت و رفعت و عظمت اشکانیان ظاهر میگردد و مزایائی که دشمن
بآن شهادت دهد غیر از فضائلی است که دوست برشمارد این است تمام تاریخ
اشکانیان
منت خدایرا که باتمام این تاریخ گزیده موفق شدیم و عمر بپایان نیامده آنرا بپایان آوردیم
وظن قوی این است که مطلبی راجع بتاریخ اشکانیان نباشد که در سه مجلد درر التیجان
نباشد و گمان نمیکنیم زیاده بر این چیزی بدست آید یا از قلم افتاده بعد از این در صفحهٔ جلوه
ظهور نماید و در هر حال این از دست ما آمد ناقص یا کامل مخلی یا معطل قابل یا ناقابل این
بوده آوردیم والسلام علی من اتبع الهدی

تکمله

تکمله

بر مطالعه کنندگان این اوراق پوشیده نباشد که در اوان اشتغال بتألیف کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان یکی از نویسنده‌های معاصر که در اخبار اکثر ملل و اقوام اهل عالم وقوفی وافر و تبحری بارع داشت رساله‌ئی در نسب ایل جلیل قاجار نوشته و بنگارنده هدیه و ارمغان داده در آن رساله اظهار داشته بود که نسب این سلسلهٔ جلیله بسلاطین اشکانی می‌پیوندد چون این بنده بموجب آن مسطورات اشارتی از مطلب مؤلف مشار الیه نموده لازم است بتصریح و تبیین مسئله پردازد و خود را بری الذمه سازد لهذا گوید صاحب‌نظران هوشمند با دقت تصور نفرمایند که این بنده من عندی فرض و خیالی مبنی بر تملق نموده و عرضی کرده چه اکنون آن رساله نزد نگارنده حاضر و موجود است و مبلغی طول و تفصیل دارد حاصل مقدمات و نتیجه که نویسنده از آن استخراج نموده بدون حشو و زواید تطویل بلاطایل از قرار ذیل میباشد و ارائه اصل رساله ممکن میگردد

بعد از آنکه لوای قدرت و استیلای طبقهٔ اشکانی در ممالک ایران و مضافات بدرستی بلند شد و شاهزادگان بسیار در خانوادهٔ سلطنتی بحد رشد و قابلیت رسیده و ممکن نبود همه در یک مملکت و در یک عصر و زمان مالک تخت و تاج باشند و اسم و رسم پادشاهی و شوکت سلطنت جمله را باشد ناچار رو باطراف و اقطار بعیده نموده راه‌های دور و دراز پیموده که در خطهٔ خارج از قلمرو شاهنشاه اشکانی برای خود دایرهٔ سلطنتی مرتب سازند از این رو اشکانیان صاحب شعوب و قبایل گشتند و هر یک از مورخین معتبر که در تاریخ این قوم بتحقیق و تعمق داشته و سوانح و حوادث ایام حکمرانی ایشان را نگاشته تصریح کرده و گفته‌اند که از اشکانیان یک سلسله در ارمنستان باسم ارشاکونی سلطنت کرده‌اند و سلسلهٔ دیگر در دشت قبچاق بنام خاقانی و نیز سلسله در بخارای کبیر و صغیر و خوقند و غرجستان تا حدود مملکت خراسان بعنوان جوجان و جوجان را مورخین فرنگ شوشان نوشته‌اند و این هر سه سلسله بتفاوت سالهای دراز در ممالک متصرفهٔ خود پادشاهی و حکمرانی نموده‌اند و بعد از استیلاء طبقهٔ ساسانی بر سلسلهٔ اشکانی آن سه سلطنت گاه با طبقهٔ مذکوره در حالت جنگ و جدال بوده و زمانی راه صلح و مسالمت پیموده‌اند

در تاریخ کاشغر مینویسد یونی خان نامی از خوانین جوجان در سال ششهزار و صد و چهل و

چهار

چهار از خلقت عالم و هبوط آدم که مطابق است با سال هفتاد و دو قبل از تاریخ هجرت لشکر بمملکت ختا کشید و غالب بلاد آن ناحیت را از ید تصرف دولت چین منتزع ساخت و تملک نمود اما چون آن پادشاه درگذشت و معلوم شد اخلاف او آن قوت و استعداد را که شخص او داشت ندارند باز چینیها آن ممالک را مسترد ساختند و باز ماندگان یونی خان جوجانی را از مملکت ختا بلکه از خطهٔ بخارای صغیر که کاشغر و ترکستان چینی باشد بیرون کردند بعد از آن طولی نکشید که خانزادگان جوجان ممالک باقی‌ماندهٔ خویش را در حکم اموال موروثی دانسته آنها را قسمت کردند و هر یک در حصهٔ خود دعوی استقلال نموده بحکومت پرداختند فی الحقیقه بوجود شاهزادگان جوجان نوعی ملوک الطوایف تشکیل یافت و در میان این ملوک الطوایف حکومتی بود از همه معتبرتر و باسم سابران معروف و فرمانفرمای سابران در مملکت و ولایت خوقند و ولایات دیگر تا سرحد خراسان قدیم حکمرانی مستقلی داشته اما در تحت حمایت و تبعیت سلطنت ایران و مقر حکمرانی فرمانفرمای مشار الیه را شهر سامین واقع در میانه نمنگان و چیراک نوشته‌اند

بعضی از متأخرین که کتاب لغت تاریخی تألیف کرده در مادهٔ سامان مینویسند قبیله‌ئی از قبایل ترک که در ماوراء النهر پادشاهی کرده سامان نام داشته و آنها را سابران هم میگفته‌اند شاید سامان مصحف سابران باشد

مقصود نویسندهٔ رساله اینست که از سلسلهٔ اشکانی شعبه‌ئی هم در ماوراء النهر و مضافات که خراسان و غیره باشد سلطنت کرده‌اند و سلاطین سامانی معروف هم باید از این سلسله باشند و این گفتهٔ صاحب رساله بمأخذ و اصل صحیحی نیست چه بسیاری از مورخین مشهور سلسلهٔ نسب سلاطین سامانی را منتهی به بهرام چوبینه مینمایند و قریب بیقین است که بهرام چوبینه از اخلاف و ابنای سلاطین اشکانی بوده چنانکه حکیم اعلم امجد فردوسی علیه الرحمه در سؤال و جواب خسرو پرویز و بهرام چوبینه این مطلب را اظهار داشته از زبان خسرو میفرماید

چو هرمز جهاندار با داد بود   زمین و زمانه بدو شاد بود
تو ای پرگناه فریبنده مرد   بجستی نخستین ز هرمز نبرد
نبد هیچ جز بد بفرمان تو   دگر تنبل و مکر و دستان تو
گر ایزد بخواهد من از کین شاه   کنم بر تو خورشید روشن سیاه

کنون

کنون تاج را در خور کار کیست　　چو من ناسزا ام سزاوار کیست

از زبان بهرام چوبینه در جواب خسرو میگوید

بدو گفت بهرام کای مرد کرد　　سزا آن بود کز تو شاهی ببرد
چو از تخت بابک بزاد اردشیر　　که اشکانیان را بدان داوریر
نه خود اردشیر اردوان را بکشت　　به نیرو شد و بخت آمد بهشت
کنون سال بر پنجصد برگذشت　　سر و تاج ساسانیان بادگشت
کنون تخت و دیهیم را روز ماست　　سر و کار با بخت پیروز ماست
چو بینیم چهر تو و بخت تو　　سپاه و کلاه تو و تخت تو
چو آهخته شیری که کردد ژیان　　بر آرم به سر کار و ساسانیان
زد فتر همه نامشان بسترم　　سر و تاج ساسان به پی بسپرم
بزرگی مر اشکانیان را سزاست　　اگر بشنود مرد داننده راست

پس یک مقدمهٔ صاحب رساله این است که شعبهٔ از اشکانیان در ماوراء النهر و خراسان و غیره سلطنت کرده در بیصورت باختر هم که بلخ قطعهٔ از آنست جزو قلمرو این طایفه میباشد و سلاطین سامانی اسلام هم نسبت با شکانیان میرسانند

مقدمهٔ دیگر مؤلف صاحب رساله این است که میگوید بموجب مسطورات بسیاری از مورخین طایفهٔ از شاهزادگان اشکانی در شهر بلخ قدیم که موسوم به بالهاو بوده سکنی داشتند و آنها را بالهاوی میگفتند یعنی حافظ و نگاهدارنده بالهاو که شهر بلخ باشد چیرون و بان در لغت پهلوی یعنی حافظ و نگاهدارنده است مثل نگهبان پاسبان دیده بان مرزبان و غیره و این بالهاوی که فی الحقیقه از القاب سمتیه شاهزادگان اشکانی بلخ بوده از کثرت استعمال رفته رفته پهلوان شده است و معنی حقیقی بالهاوی پادشاه و حکمران بالهاو است پس پهلوان یعنی پادشاه بلخ

مقدمهٔ سیم آنکه مورخین و علمای علم انساب در کتب قبایل ترک مینویسند طایفهٔ بیات و طایفهٔ اوشار و طایفهٔ قاجار از نوادهٔ پهلوانند و طایفهٔ آیمیر و طایفهٔ کوچکلو و طایفهٔ جرید و طایفهٔ سیل سیور و طایفهٔ عبالو و طایفهٔ اوروکلو و طایفهٔ قراقوینلو و طایفهٔ آق قوینلو از اولاد رجب میباشند

نیز در

نیز در جای دیگر گفته اند بیات خان و قاجار خان و اوشار خان پسران پهلوان اولدوز خان از نوادهٔ اوغوز خان جد اعلای تورانیان بوده اند

پس نگارندهٔ رساله از این مقدمات نتیجه میگیرد که ایل جلیل قاجار که امروز سلطنت ایران و تخت و تاج کیان بتارک مبارک ایشان مزین است از نژاد سلاطین اشکانی بلخ که شعبهٔ از سلاطین اشکانی ایران بوده اند میباشند چه اولاً در ترک بودن این سلسلهٔ جلیله حرفی نیست ثانیاً معلوم شد که شعبهٔ از اشکانیان در ماوراء النهر و خراسان و غیره که بلخ و باختر باشد حکمرانی و سلطنت کرده و آنها را بالهاوی میگفتند و بالهاوی بمرور زمان پهلوان شد ثالثاً مورخین و مصنفین تصریح کرده که قاجار از اولاد پهلوان بوده و مانعی در پیش نداریم که بگوئیم این پهلوان همان بالهاوی است و پهلوان اولدوز خان از همان بالهاویهای بلخ و باختر بود که از اشکانیان میباشند و خون سلاطین در عروق با فر و آئین این دودهٔ ستوده بوده که بعد از سیزده چهارده قرن تاج خود را بقوت بسالت و جلالت و علو فطرت استرداد و تملک نموده اند

این بود قصد و غرض نویسندهٔ رساله که با اطناب تمام این مطالب نگاشته ما خلاصهٔ آن را بیرون و استخراج کرده در آخر این کتاب درج نمودیم اما ما خود میگوئیم شرافت و بزرگواری بزرگی سلاطین با حشمت و آذین قاجار خلد الله ملکهم صدره از آن برتر است که از انتساب باشکانیان مباهی باشند و اگر مقدمات و نتیجهٔ صاحب رساله مسلم و صحیح باشد این خود مزیت و شرفی برای اشکانیان است

کم من اب قد علا بابن له شرف
کما علا برسول الله عدنان

و این سخن بگزاف نگوئیم بلکه عالم تمدن و محاسن آداب و رسوم و مکارم اخلاق و مزایای عصر و زمان سلاطین و شهریاران این دولت ابد مدت خود میگوید که تفاوت ره از کجاست تا بکجا اما از آنجا که صاحب رساله زحمتی کشیده و ارادتی نموده تا سعادتی ببرد و معرفت انساب نیز در عالم علم تاریخ اهمیتی است در بضاعت مزجات ماست که در بیموضوع باقصی الغایه استقصا کنیم و اگر با دلهٔ اتقن و اسناد محکم ابتن فایز گشتیم کتابی مخصوص این مطلب مدون سازیم و آنچه را صاحب رساله در نظر داشته بوجه اکمل و اتم بپردازیم بیاری خدای علیم خبیر و توانای قدیر بصیر و انه نعم النصیر

بعون الله تعالی شانه

کتاب
تطبیق لغات جغرافیائی

از مؤلفات جلیله جناب
جلالتمآب اجل اکرم آقای اعتماد
السلطنه محمد حسن خان وزیر انطباعات
و دار الترجمه و غیره ادام الله اقباله
العالی فی شهر محرم الحرام
سنه ۱۳۱۱ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة   چون در مجلدات کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان لغات جغرافیای قدیم مکرر ذکر شده واگر مطالعه کنندگان ندانند آن لغت اسم شهرها و ولایات یا نام یا رودخانه وکوه وغیره است دوچار مشکلی لاینحل میباشند واگر بدانند وندانند که آن در کجا وکدام مملکت واقع شده از مطالب کتاب ممکن نیست بدرستی استیفای حظ خود نمایند وبهره که باید ببرند لهذا دفع این منقصت وتکمیل مرام را بتألیف این رساله مختصر در تطبیق لغات جغرافیای قدیم وجدید ایران ومضافات پرداخته یعنی بازنمود که فلان کوه یا دره یا ناحیه را که در قدیم بفلان اسم مینامیده امروز چه نام دارد یا اگر اسم قدیم تغییر نکرده در کدام ولایت وچه نقطه واقع شده واز آنجا که این نگارش متعلق بجغرافیای قدیم است مختصر مقدمهٔ هم راجع بمطالب مهمهٔ جغرافیای قدیم وریشه ومبدء این علم وپیدایش وزایش آن در ضمن سه فصل نگاشت که موجب ازدیاد خبرت وبصیرت گردد اگرچه این مقدمات تخیلی زیاده بر این است اما چون این رساله خود مختصر است در مقدمهٔ آن نیز طریقهٔ اختصار را اختیار نمود واز اطناب وتفصیل اجتناب کرد امید که در محضر ارباب فطانت واصحاب فضل ومعرفت این سعی مشکور باشد چه اگر مشکور باشد اجر آن موفور است ومطلوب میسور والله اعلم بحقایق الامور

اشکال

فصل اوّل

در جغرافیای قدیم

فضلا ودانشمندان فرنگ جغرافیای قدیم را ژگرافی آنسین مینامند وکلمهٔ ژگرافی مرکب است از دو کلمهٔ یونانی که ژئو وگرافی باشد وژئو بمعنی زمین است وگرافی یعنی شرح حال میگویم پس ژگرافی عبارت است از علم باحوال واوضاع بسیط زمین ودر آن گفتگو میشود از چگونگی بلاد وممالک وجبال واراضی وبحار وانهار وغیرها وکلمهٔ ژگرافی را اعراب معرب کرده وجغرافیا گفته وآن را برسم الارض وهیئة الارض تعبیر ومعنی نموده اند وزمین را چند قسم جغرافیاست ومارا در اینجا کاری بآن نیست فقط مقصود ما هیئة الارض واسامی امکنهٔ آن است واز آنجا که هیئت زمین تغییر پذیر است واسامی امکنه نیز تغییر مییابد پس جغرافیا بالطبع منقسم بجغرافیای قدیم وجغرافیای جدید میشود

اما تغییراتی که در هیئت زمین پیدا میشود گاهی فوری است مثل فوران مادهٔ آتش فشانی از منقذی وآن ممکن است شکل آن محل بلکه ناحیه را بکلی تغییر دهد صورت اولی در حال نابود شود وهیئت دیگر حاصل نماید بعضی اوقات این تغییر بمرور دهور وتصاریف سنین وشهور است واغلب راجع بحوادث وسوانح غیر طبیعی کرهٔ زمین

تغییرات طبیعی ومادی کرهٔ ارض ثابت وپایدار است برخلاف تغییرات غیرطبیعی مثلاً وقتی مادهٔ آتش فشانی از یک نقطه بنای فوران میگذارد کوهی تشکیل میدهد یا فلان وادی را پر وفلان رودخانه را از سراب ومجری محو ونابود میکند یا رودخانه از مجاری میاندازد این قسم تغییر طبیعی ثابت است وفوراً معاصرین آن را محسوس وبرأی العین می‌بینند وآن سانحه را در دفاتر خود مخلد مینمایند اما قسم دیگر از تغییر طبیعی که در طی قرون واعوام وتمادی اوقات واعصار سمت حدوث مییابد یکمرتبه محسوس نمیشود ودر تواریخ ضبط نمیکنند اگرچه از تغییرات

ثابته است

ثابته است و ازین قبیل است تغییر یافتن مجری و مصب رود جیحون که ابتدا بنا
بر وضع جریانی که داشت بدریای خزر میریخت بعد در زمانی طویل مایل و منحرف
گشته دریاچهٔ آرال را مصب خود قرار داد این است که نمیتوانند تعیین کنند
که این واقعه در چه سال واقع شده

امّا تغییرات غیر طبیعی و مادّی کرهٔ ارض که ثابت و پایدار نیست از قبیل معمور و
مسکون شدن قطعهٔ زمینی بایر است و ممکن است که آن باز خراب و بیاب گردد و
از عمارت و سکنه خالی شود و بالعکس و علم باین قسم تغییرات متعلق بعلم وصف
امکنه است و علمای جغرافی فرنگ آنرا تپوگرافی نامند و این علم اگرچه خود نیز
شعبهٔ از جغرافیاست امّا در عالم جغرافیای هیئت الارض چندان اهمیّتی ندارد
برخلاف شعبهٔ دیگر که معروف بمعرفة الأمم یا علم انتشار البشر میباشد و فرنگیها
آنرا اتنگرافی میگویند که در شناسائی زمین و هیئت آن مدخلیت کلّی دارد
و زاید الوصف آنرا اهمّ میشمارند چه معرفت باحوال ملل و امم ساکنهٔ در هر نقطه
طوری با معرفت آن نقطه مختلط شده که گوئی آن دو یکی گردیده و متحد گشته است
یعنی باید بواسطهٔ معرفت بحال امم و ملل معرفت باحوال هیئت زمین و تغییرات آن
حاصل نمائیم پس ما برای بصیرت کامل باحوال هیئت قدیم کرهٔ ارض و تغییراتی که
این سیاره را طاری گشته ناگزیریم که باحوال ملل قدیمه ساکنهٔ در اقطار عالم نیز
بصیرت کامل داشته باشیم بعبارة اخری تاریخ قدیم را بجغرافیای قدیم ملحق کنیم
یا جغرافیای قدیم را دو شعبه نمائیم یک شعبه آنچه متعلق بطبیعت و هیئت زمین
است شعبهٔ دیگر آنچه متعلق باحوال سکنهٔ اقطار آنست و در این هر دو بدقت
نظر نمائیم تا مقصود بدرستی حاصل شود و مجهول بتحقیق معلوم و مکشوف
گردد

بسیار دیده شده و بکرّات مشهود گشته که در قطعهٔ از اصقاع زمین خاصه در
دامنهٔ جبال شامخهٔ صعب المسلک یا در جزایر مجرّده مفروزهٔ در یاهای
محیط در وسط دریا که از هر قسم آبادی و نقاط معموره منتها دوری دارد جماعتی
ساکن اند و زندگانی میکنند و تاریخ عاجز است از اینکه بگوید این قوم از کدام پشت

بوجود آمده و از کجا باینجا رو نموده و کی مهاجرت کرده و اسباب وصول آنها باین
سرزمین چه بوده است و چون بقرائن معلوم میشود که آنها با امّت دیگر مختلط
نگشته و خونشان با خون ملّت دیگر مخلوط نگردیده یک جنس اند بدون اختلاط
و پیوند بدرجهٔ ثبوت رسیده که مسکن آنها از بسیاری از تغییرات مصون مانده است
امّا غالب امکنه و اقطاری که در قدیم متحرّ و مفتوح ملل متمدّنه گردیده دستخوش
تغییرات کلیّه بوده و از اینجاست که اهمیّت علم معرفة الأمم زیاده از علم وصف امکنه است
چه بیشتر مطالب در علم معرفة الأمم بدست می آید و چون اصول معلوم شد فروع
خود بالتّبع معلوم میشود

این تغییرات که فی الحقیقه سوانح و انقلابات تاریخی است بیشتر در ظرف چند مائه
ما بین تاریخ عهد قدیم و قرون متوسّط یعنی از میلاد حضرت مسیح ع تا مائه
ششم هجری روداده است

در همین ازمنه و قرون طوایف جرمن و سقلاب از آسیا کوچ کرده باروپا رفته اند
و اعراب و اتراک بمغرب آسیا و شمال افریقا مهاجرت کرده اند و این قبایل بدوی در جاهائی
سکنی گرفته که تمدّن و روشنائی او براینها آن امکنه را روشن داشته پس باید
گفت قبل از این تغییرات سوانح و انقلابات تاریخی و جغرافیائی و معرفة الأمم محدود
بوده و نویسندگان در ضبط حوادث بآنچه دیده و شنیده اکتفا نموده اند

در قرن شانزدهم مسیحی علم جغرافی قدیم را فنّی جدا گانه قرار دادند و ذکر اقالیمی
کهنه میکردند لکن اسم بود و مسمّی نبود اطّلاعات علمای آنعصر با آنکه بالنّسبه بسطی
داشت امّا در پیش آنچه ما امروز میدانیم چیزی بشمار نمی آید آنها از حوادث و تواریخ
فقط نقل اقوال نویسندگان سلف مینمودند دیگر تحقیق و انتقاد امروزه
در کار نبود

خلاصه بعد از آنکه معلوم شد در علم جغرافیای قدیم ما را از علم تاریخ قدیم گزیری
نیست و این دو شعبه را بآن شعبه باید ملحق نمائیم و برای کشف مطالب در هر دو نظر کنیم
تا بدان متوسّل باسناد صحیحه شویم

شعبهٔ اوّل که جغرافیای قدیم یعنی علم بتغییرات مادّی کرهٔ ارض و معرفت

اقالیم و ممالک و بلاد است نقشه‌های مرسومه است یا شروحی که با نقشه کمال ملازمه را دارد
و با وجود این دو انتقادات حالیه و تحقیقات هندسی نیز در کار است و بدون
این جمله ناقص و قلیل الفایده خواهد بود

اما سند شعبهٔ تاریخی کتب تواریخ و ادبیات قدیمهٔ خاصهٔ آن دو ملت که آنها را
ملل کلاسیک خوانده‌اند یعنی صاحب العلم و الادب و آن دو ملت یونانیها و رومیها
میباشند چه از ادبیات و کتب قدیم مشرق زمین چیز دیگر قابل استناد باشد بدست نیست
هر چه هست ناقص و ناچیز است این است که باید پیروی ملتین کلاسیک نمائیم و تخلف
از آن اجاین ندانیم چه آنها در همان عصر و زمان بقدم تحقیق این راه پیموده و نتیجهٔ
بوقت خود دقتی شایان نموده و تائید و توضیح را گوئیم بعضی کتب دینی عبرانیها و
هندیها و تاخیرها که در دست است مدنیت و ادبیت آن ملل را بر ما معلوم و هویدا
میسازد و از آثار عتیقه و منقورات موجودهٔ مصر و ایران و عراق عرب میتوان تحصیل
برخی از تحقیقات جغرافیائی نمود لکن از این جمله آنچه حاصل شود فقط اسامی امکنه
و بلاد و جبال و بحار و انهار و غیرهاست و از آنجا که مؤلفین یونانی و رومی آن
اسمها را بلهجهٔ خود تلفظ کرده و بر املای خود نوشته تحریف شده پس در منقورات
و کتب مسطوره صحیح آن ضبط است و این فایده واحدی است برای جغرافیا که از این
راه حاصل میشود اما برای السنه و ادبیات فواید دیگر هم دارد

اما رسم نقشه و نقشه کشی باید دانست اول ملتی که ابداع نقشه کشی نمود و مطالب
جغرافیائی را مصور و مجسم نمود یونانیها بودند که بسبک و اسلوب هندسی اشکال
پرداختند بعد از آن سایر ملل قدیمه در اینکار پیرو یونانیها شدند و گذشته از
اینکه الفضل للمتقدم نقشه‌های آنها بکمال و تکمیل نقشهٔ یونانیها نرسید
چه از یونانیها ممتاز تر یعنی بقواعد علمیه نزدیکتر بود و میتوان آنها را مبدأ نقشه‌های
حالیه و اصل و اساس آن حساب نمود و از نقشه‌های قدیمه که در دست است یکی نقشه‌ایست
که استرابن یونانی در سنهٔ بیست میلادی رسم کرده و در چند مجلد شرح آن را نگاشته
و بلاد و امکنه را بوصف در آورده همچنین نقشهٔ دیگر با کتاب شرح آن از منجم معروف
اسکندریه که اصلاً یونانی بوده یعنی بطلمیوس موجود است این نقشه و کتاب را

فیمابین

فیمابین صد و پنجاه و صد و شصت سال بعد از میلاد رسم و تالیف کرده و سالها
همان مأخذ و منشأ تحصیل علم جغرافیا بود با وجود تغییرات کلی در حدود و ثغور
دول و ممالک و پوشیده نباشد که پیش از استرابن و بطلمیوس باز در ملت یونان
دانشمندان بوده که اقدام بنگارش این فن شریف نموده اما چون آن دو فحل
فاضل بتکمیل مطالب متقدمین پرداخته و بحث نزدیکتر ساخته این نام و اشتهار
آن دو را عاید آمده است

از علمای قدیم جغرافی که قبل از استرابن و بطلمیوس بوده یکی اراتوس ستنس
میباشد و او کتابداری کتابخانهٔ اسکندریه داشته و فیمابین سنین دویست
و سی و صد و نود و پنج قبل از میلاد کتابی در جغرافیا تالیف نموده است و
پیش از وی آناکسیماندر نام از فلاسفهٔ یونان در سال پانصد و پنجاه قبل از میلاد
کتابی در علم جغرافی نوشته و نقشه رسم کرده و مسلماً از اهالی فینیقیه که امروز
معروف به فنیسی میباشد و در آن زمان در علم و فضل سرآمد اهل زمان و مقدم
بر اهالی مصر و یونان بودند کسب اطلاعات نموده و بعد از وی هیکاتی نام
در سنهٔ پانصد قبل از میلاد و پس از او اودکس یونانی در سال سیصد و
شصت قبل از میلاد و دیسآرک یونانی از سنهٔ سیصد و بیست الی
سیصد و ده قبل از میلاد باین کار پرداخته و این آخری اول جغرافیادان
و مورخی است که از مغرب آسیا اطلاعات حاصل کرده و اسکندر کبیر را
اطلاعات او در لشکر کشی باین قسمت از این اقلیم هادی و دلیل راه
بوده است

اول نقشه کش یونانی هیپارک نام داشته و فیمابین سنهٔ صد و شصت و پنج
و سال صد و بیست و پنج میزیسته و درجات عرضی و طولی را او در نقشه‌ها یادگار
گذاشته که الآن هم با قلیل جرح و تعدیلی معمول است

گذشته از علمای جغرافی مورخین قدیم هم از قبیل هرودوت که چهارصد و چهل سال
قبل از میلاد زندگانی مینموده و پلیب که دویست قبل از میلاد بوده در ضمن
شروح تاریخی خود بسا اطلاعات که متعلق بجغرافیا است برای ما بودیعت گذاشته‌اند

اطلاعاتی

اطلاعاتی که از کتب هرودوت حاصل میشود راجع بمشرق زمین است و آنچه از مسطورات
پلیب مستفاد میگردد متعلق بمغرب میباشد

اما فضلا و علمای روم از قبیل پومپونیوس و پلین (بلیناس) که در مائهٔ اول میلادی
بوده اند در این فن تالیفات زیاد دارند لکن منشا و ماخذ آن تالیف همان کتب
جغرافیا و تواریخ یونان بوده است

در سلطنت اگوست اول قیصر و امپراطور روم آگریپا از سرداران این امپراطور
کتابی در تعیین فراسخ و منازل ما بین بلاد و نقاط مهمه که در معبر عام بود نوشت
و نقشه بر طبق آن رسم کرد و آن اول کتابی بود که درین موضوع پرداخته آمد
و در همان اوان یعنی در عهد امپراطوری اگوست در شهر رم و بعد در اغلب
بلاد معظمه که در تصرف قیاصرهٔ روم بود منتشر ساختند

تکمیل مرام را گوئیم ابتدا که نقشه کشی در فرنگ رسم و معمول شد در بلاد
جنوب غربی و مرکز آن اقلیم بود و ارتباط علمای این فن در آن وقت که تقریبا
از مائهٔ شانزدهم تا مائهٔ هفدهم مسیحی باشد با ممالک نیمه وحشی از قبیل عثمانی
و طرف مغرب آسیا و بعضی از قطعات شمالی افریقا طوری که حالا هست نبود
بنا بر این علمای آن عصر اکتفا بهمان نقشه های جغرافی قدیم نموده بودند

فصل دوم

در فن اتنوگرافی

برای توضیح مطلب باید مختصری از فن اتنوگرافی که آنرا بمعرفة الامم و انتشار
البشر ترجمه نمودیم ذکر و ایراد نمائیم بنا بر این گوئیم این کلمه را اگر بانتشار القبایل
هم معنی کنند دور نباشد و در هر حال مقصود شناسائی طوایف ابنای جنس است
و باید دانست بعد از تحقیقات کامله در هیئت و سطح کرهٔ ارض و اختلافات طرز
و وضع و شکل آن و طبیعت هر خاک و انقلابات هوا علمای فن جغرافی را معرفت

حیوانات

حیوانات و نباتات موجوده و منتشره در روی زمین خاصه سلاسل و قبایل بنی نوع
بشر که ابنای جنس اند کمال اهمیت دارد و از آنجا که انسان نسبت بسایر حیوانات
برای مهاجرت مستعدتر میباشد و زودتر انتقال او را پیش می آید و باینکار
اقدام مینماید و بر آسانی معتاد بر آب و هوای امکنهٔ مختلفه میشود و در هر جا
زندگانی میکند پس باید بطور تعمق و تحقیق معلوم کنیم هر قومی که در سرزمینی سکنی
دارند آیا بومی آنجا هستند یا از جای دیگر باین محل کوچ کرده اند قدما براین بوده
که هر قوم و قبیله که در نقطه و قطعه از نقاط و قطعات زمین دیده شوند بومی همان
مکان اند و آباء و اجداد آنها نسلا بعد نسل در همان مسکن ساکن بوده و زندگانی
مینموده اند اما امروز بتحقیق پیوسته که این سهوی بین و ناشی از عدم استقصا
و فحص باشد این است که جغرافیادانهای کامل که در علم معرفة الامم راسخ میباشند
مساکن و اماکن اصلیهٔ هر طایفه را معین کرده و نسبتی که قبایل را با یکدیگر است
از حیثیت شباهت صوریه و معنویه تشخیص داده اند و این علم را کلیةً اتنوگرافی
یعنی معرفة الامم نامیده اند

از مسطورات فوق معلوم و مستفاد شد که دانشمندان قدیم را در معرفة الامم
دستی نبوده و این راه را اعاظم علمای این عصر و قرن باز نموده اند و بنا بر این این
علم است که ما میتوانیم فرق گذاریم و تشخیص دهیم قبایل و امم مختلفه را و این تمایز
و امتیاز نه از جهت مساکن و اماکن آنها است که از حوادث میباشد و بواسطهٔ
ازمنه و لزوم تغییر مینماید بل بواسطهٔ طبایع که از امور مادی است و اعراض
روحانی مثل هیئت و شمایل و السنهٔ اقوام و طوایف و پس از این قسم تمایز و فرق
باید نسبت فیما بین آنها را تمیز دهیم توضیح آنکه ما قومی را در اقصی بلاد
مشرق می بینیم با خلقت و سیما و آداب و عادات مخصوص و زبان و لغت معین بعد از آن
در اعماق مغرب جماعتی را ملاقات میکنیم که بشره و رسوم و بعضی از لغات و اخلاق
آنها شباهت بآن قوم مشرقی دارد در حال ملتفت میشویم که این جماعت شعبهٔ
محققه میباشد که یکوقتی از قوم مشرقی جدا و منشعب گشته رفته رفته بمغرب آمده در آنجا
سکنی گرفته نه اینکه بومزاد آن غرب باشند

بعد از آنکه

بعد از آنکه ما دانستیم فلان شعبهٔ کوچک انسان از فلان شعبهٔ بزرگ جدا گشته و از فلان محل بفلان مکان آمده و طوری از جایگاه اصلی خود دور شده که گوئی از این طرف کرهٔ ارض بآن سمت رفته و در بدو امر آن شعبهٔ کوچک با آن شعبهٔ بزرگ هر دو در یکجا مقام داشته آنوقت در اندازهٔ تغییراتی که در تکلم و تلفظ و وضع و خلقت آنها حاصل شده دقت مینمائیم و از آنجا می فهمیم که در چند قرن پیش این دو شعبه از هم جدا شده اند لکن در این تعیین و تحدید باید بتقریب و تخمین قناعت نمود چه بتحقیق معلوم کردن زمان جدا شدن فلان شعبه از فلان شعبه غالبا امری محال مینماید

پس همین قدر درایت و اطلاع کردانستیم فلان قوم از فلان قبیله جدا شده و تقریبا در فلان مائه از فلان محل بفلان مکان آمده کافی است و مقصود که شناختن قبایل و سلاسل بنی نوع بشر و ابنای جنس ما باشد حاصل میباشد

عجب آنستکه علمای قدیم یونان و روم با آنکه ربط و ارتباطی با اهالی آسیا و افریقا داشته اند ملتفت فایدهٔ معرفة الامم نگردیده یعنی شباهت و مشابهت اقوام را بیکدیگر نسنجیده و در نسبت السنه و اخلاق و عادات آنها دقتی ننموده و در اختلافات حاصله بعد از تفرق و تفریق غوری نکرده اند همینقدر زبانی که غیر از زبان خودشان بود آنرا زبان وحشیان میگفتند و فقط فرقی که در میان قبایل و امم مختلفه میگذاشتند و تفاوتی که فیما بین قرار میدادند رنگ پوست بود مثلا میگفتند دو نوع انسان در عالم هست سفید پوست و سیاه پوست و کلیهٔ بنی نوع بشر یک جنس است منتها اینکه چون در امکنهٔ مختلفه سکنی دارند بواسطهٔ اثر آفتاب و هوا رنگ جلد آنها تغییر کرده است و از این جهت جماعت ترک و چینی که در منطقهٔ بارده جای دارند رنگشان مایل بزردی است و چون هوای مصر و نوبه گرم است اهالی این دو مملکت سیاه چرده میباشند خلاصه این قلت تدبر و تعمق علمای یونان و روم در علم معرفة الامم دانشمندان این زمان را متعجب میسازد

عبریها که در دورهٔ خود باندازهٔ راه تمدن پیموده بودند میگفتند تمام خلق عالم را شجرهٔ نسب بسه نفر منتهی میشود سام و حام و یافث آنها که اولاد یافث اند

سفید

سفید پوست میباشند اما فرزندان سام و حام دارند جلد سیاه اند مصریها که در مدنیت بر عبریها برتری داشته انسان را چهار نوع کرده بودند و دارای چهار لون جنس مصری یعنی خودشان را سرخ پوست و سیاه مو شمرده سکنهٔ سواحل نیل علیا یعنی اهالی سودان و غیره را سیاه رنگ و مردم آسیا را عموما زرد پوست و مو سیاه و قاطنین اقطار شمالی افریقا را سفید پوست میدانستند و هنوز در بعضی از آثار و نقاشیهای مصریهای قدیم این چهار رنگ انسان دیده میشود و این عقیده چهار هزار سال پیش مصریها بوده است

فصل سیم

در باب السنهٔ مختلفهٔ عهد قدیم

بعضی از علمای معاصرین را عقیده این است که امم و ملل مختلفه را نباید فقط بر هیولا و هیکل و سیما و بشره و استخوان بندی و حالت پیشانی و شکل و شمایل از یکدیگر متمایز ساخت و فرق داد و حکم کرد که فلان جماعت اصلا از فلان شعبه بوده اند چه هیکل و هیولا و بشره و سیما ممکن است بمرور زمان و اختلاط اجناس تغییر پذیرد و این اختلاط و تغییر اختصاص بفلان جماعت ندارد بلکه فلان شعبه که این جماعت از آن منشعب شده نیز دستخوش همین حوادث است و بسا هست که از این تغییر و اختلاط سهوهای عظیم زاید و اسباب ضلالت شود چراغ این تاریکی و هادی این راه تاریک السنهٔ مختلفه ایست که امم ماضیه در سوالف ایام بآن زبان سخن میگفتند و دانشمندان ما بواسطهٔ تجزیه و تدبر در آن السنه میتوانند از روی حقیقت و تحقیق هر شعبه از شعب قبایل و ملل را از شعبهٔ دیگر جدا و متمایز دارند و بدانند که فلان طایفه را با فلان قوم خویشی است اگرچه در این وقت هزاران فرسخ و میل از یکدیگر دور اند اما افسوس که این آب را از سرچشمه و منبع آن غزارت و فیضانی که بایست نیست یعنی حالا از السنهٔ قدیمه چیز درستی بدست نیست و اگر از بعضی زبانها لغتی چند باقی مانده باشد آن زبانی کامل نیست

که مقصود

که مقصود از آن بدرستی حاصل گردد چیزیکه هست هوشمندان زمان ما دست و پائی کرده السنهٔ متداولهٔ عصر را مأخذ قرار میدهند و از میان آنها لغات و اصطلاحات بیرون می آورند و با اصطلاحات و لغات السنهٔ قدیمه تطبیق و موازنه می کنند و از این راه یعنی تطابق و توازن درجهٔ نسبت و قرابت امم با یکدیگر ایشان را معلوم میشود

خطوطی که از سوابق ایام در منقورات احجار و بر الواح اقطار مانده هم خوانده شد اسلوب خط و میزان صرف و نحو و معانی بیان آن بدست آمده و اگر قاموسی محیط مشتمل بر چهل پنجاه هزار لغت معمول آن زمان بدست نداریم کتابچه محتوی بر سه چهار هزار لغت داریم مرکب از عبارات چند که همان تولید صرف و نحوی کرده و تشکیل معانی بیانی داده است و از دانستن آن راه بجائی توانیم برد و از آن زبانها متروک چیزی فهمید

در چندین هزار سال قبل زبان سانسکریت در هندوستان بر روی کار بوده و هنوز آثاری از آن دیده میشود همچنین زبان زند که با خط زبان پارسی تکلم مینمودند بقیه از آن باقی است و بیشتر این دو زبان یکی است یعنی زند از سانسکریت مشتق شده و همانطور که زبان یونانی و لاتینی را با هم ربط و ارتباطی است آن دو زبان نیز با هم مربوط میباشد و همین حالت را دارد السنهٔ عربی و عبری و سریانی و باز از زبانهای قدیم که بواسطهٔ کتیبه‌ها و غیره آثاری از آن مانده همان عبری و سریانی مذکور است با حبشی و قبطی و فنیقی

از منقورات مصر و بابل و عراق عرب و ایران السنهٔ اهالی آسیریه یعنی بنی آشور و بابلیها و خوزیها و ایرانیهای قدیم منکشف گشته و این اکتشافات از مزایای عصر و زمان ماست و در فرنگ زبان اسک و ادبرین و اتروسک و در آسیای صغیر زبان اهالی لیسی و فریژیه و در قسمتی دیگر فرهنگ زبان آلبانیه که البانیها ببعضی از لغات آن تکلم مینمایند و در دو طرف قفقاز السنهٔ مختلفه که معمول بوده هریک به وجهی و اندازه مکشوف گشته و با این وسایل که بعضی از آن کامل و برخی ناقص و قسمتی در حالت توسط است معرفت بحال امم و شعب و قبایل این نواحی جنس ما حاصل میگردد

اما السنهٔ اصلیهٔ دنیا از سه زبان نبوده و نیست و علم السنه یا لغات که فرنگیها آن را (لن گیستیک) میگویند بتحدید و تعریف هریک از این سه زبان پرداخته و آنها را از هم متمایز ساخته و این تحدید از روی ادوات و روابط و قیاسی است که آن السنه نسبت بیکدیگر دارند

یکی از این سه زبان آنست که لغاتش همیشه مجرد است و مزید فیه ندارد و برای تعبیر معانی هرگز چیزی بر اصل و جوهر کلمه افزوده نمیشود قواعد صرفی و اشتقاقی آن کم است و دست و پای آن زبان بسته پس لغات این زبان کلیتاً از صرف و اشتقاق دور و از صیغ مختلفه مهجور و بعبارة اخری از کاستن و افزودن مصون است و فرنگیها آن را مونوسیلابیک میگویند یعنی جوهر کلمه و ترکیب آن همیشه در حالت واحده است مثل زد در فارسی که اگر بقصد تاکید یا مقصود دیگر بگویند بزدانم یا زدانند غلط است و حکماً باید بگوید بزدم و زدند و قبول تغییر نمینماید و صرفش محدود است برخلاف شنید که در وقت متعدی نمودن میتوان گفت شنوانیدم و شنوانیدند و صحیح است و جوهر کلمه تغییر کرده یعنی چیزی بر آن افزوده شده برای افادهٔ معنی دیگر که شباهت بمعنی اصلی دارد که شنیدم و شنیدند باشد

زبان دویم آنستکه بواسطهٔ افزودن و ملحق کردن بعضی حروف جوهر کلمه تغییر میکند یعنی حالت افعال مزید فیه عربی و اسماء مصغره و غیره از آن پیدا میکند مثلاً کرم یعنی کریم بود همزهٔ مفتوحه که بر اول آن بیفزائیم و کاف را ساکن و راء را مفتوح کنیم اکرم میشود یعنی اکرام کرد و رجل که بمعنی مرد است یائی در وسط افزوده رجیل گوئیم یعنی مرد کوچک و علام که بمعنی دانشمند است چون مبالغه در دانش خواهیم هائی در آخر زیاد نموده علامه گوئیم یعنی بسیار دانشمند و این زبان را اهل اروپا (آگ گلوتینانت) گویند یعنی قبول حروف زائده کننده و در اینجا بجای اینکه بگوئیم جوهر کلمه تغییر کرده بهتر آنست که بگوئیم ترکیب کلمه تغییر نموده است

اما زبان سیم آنست که اشتقاق آن بسیار است و صیغ کثیره از یک مصدر در آن مشتق شود و اسامی و صفات عدیده از یک اصل ساخته و مرکب گردد و این زبان را

فرانسویها فلکسیون میگویند و فلکسیون در لغت بمعنی انحنا و انعطاف است و مقصود
قابل انحنا و انعطاف است یعنی لغات معموله درین زبان را میتوان بر اشکال مختلفه
متشکل نمود و در معانی مختلفه استعمال و صرف کرد بعبارة اخری تصریف درین زبان
برای افعال و اسماء زیاده از سایر السنه ممکن و درکار است و آن مثل زبان یونان
ولاتین است نسبت بالسنهٔ سایر ملل و ممالک فرنک و آنها که در لغات اروپائی نظری
کرده دانند که ریشه و اصل غالب لغتهای فرنکی لاتینی و یونانی است چه هر وقت
محتاج باسمی یا صفتی شده اند که آنرا در زبان خود نیافته و قواعد اشتقاق را هم در
همان زبان مساعد ندیده متوسل بر زبان یونان یا لاتین گشته کلمهٔ بسیط یا مرکبی از
آنها استعاره کرده اند از قبیل تلکراف و فنگراف و فتگراف و غیرها
پس ازین مقدمه باید دانست قبایلی که در مشرق آسیا سکنی داشته و دارند بزبانی
تکلم مینمایند که قواعد صرفی آن کم است پس زبان آنها منوسیلابست یا
قلیل الصرف و از آن قبایل اند مردم چین که مدنیت آنها بسیار قدیمی است و از دیرگاه
در راه تمدن افتاده اند امّا علمای قدیم یونان و روم فقط اسماء آنها را شناخته
و از رسم و راه آنقوم چیزی نمیدانسته اند
طوایف صحرانشین آسیای وسطی که در قرن پنجم مسیحی در اماکن و جایگاه تمدن قدیم
مغرب آسیا و جنوب اروپا سکنی گرفته تکلمشان بزبان (آگگلوتینانت) است
یعنی لغاتشان قبول حروف زایده برای تغییر معنی مینماید آنها که در سواحل
دریای مدیترانه (بحر ابیض) و جنوب غربی آسیا ساکن گشته زبانشان فلکسیون
یا قابل انحنا و انعطاف است و امم و طوایفی که بالسنهٔ مزبوره سخن گفته منقسم به
سه شعبهٔ بزرگ شده اند یکی شعبهٔ شامی که عبرانیها این اسم را باین شعبه داده و
اینقوم در سواحل شمالی افریقا و در کنار نیل سفلی سکنی داشته و آنها مصریهای
قدیم اند که در دورهٔ خود دارای تمدنی بر اعلی درجه شده و لیکن آن دولت
مستعجل بوده بزودی مقهور امم سایره کردیدند این مصریها چنانکه پیش اشاره شد
سرخ پوست و سیاه مو بوده اند شعبهٔ دیگر که تیره تر پوستشان بیشتر از مصریها بلکه
قریب بسیاهی بوده امّا آلات و اعضای صورت و هیئت و ترکیب بدنشان شبیه

بمصریها و مطلقا از حیثیت بشره و سیما تفاوتی با سفیدپوستها نداشته جز لون و
سیاهی پوست در نوبه واقع در جنوب مصر و در حبشه ساکن بوده اند و مملکت نوبه
همان است که خرطوم و دنقلا از معموره های معتبر آن است و یونانیهای قدیم نوبیها[1]
و سیاه پوستان افریقا را اتیوپی ین گفته یعنی اهل اتیوپی و اتیو در لغت یونان
بمعنی من میسوزم است و اپ بمعنی چشم است و حاصل معنی آنکه چشم من از شدت گرما
میسوزد چون اهل آنمملکت حالا یا قالا این سخن گفته باین اسم موسوم شده و جماعتی
از لغویین گویند ایتو بمعنی سیاه است و ایتوپی یعنی مملکت سیاهان
در هر حال مصریهای قدیم اینقوم را کوش میگفته اند و کوش نیز در لغت قبط ظاهراً[2]
معنی ایتوپین را داشته باشد و ملحق باینها مینت و قوم اند قبایلی که طرف
شمال افریقا را تا محیط غربی مسکون ساخته با بطون صحرا گردی در آن بر و بادیه
بی آب و علف گردش کرده و بالنسبه سفید پوست تر و با اهالی جنوب فرنک از حیثیت
لون چندان فرقی نداشته و اینقوم اندکه در سمت مراکش و الجزایر سکنی گرفته و
هنوز از نسل و نژاد آنها باقی است و رومیها این طوایف را بار بار میگفته و اعراب
بعد از غلبه بر آن حدود اندک تغییری در لفظ و تلفظ بار بار داده آن طوایف را[1]
بربر نامیده اند
طایفهٔ دیگر از طوایف معظمهٔ اهل عالم امروز باسم سمیتیک معروف اند و
زیاده از صد سال نیست که این اسم باین طوایف داده شده و سمیتیک را معنی
بنی سام است یعنی قبایلی که قبول این اسم کرده خود را اولاد سام بن نوح علیه السلام
میدانند و آنها مرکب اند از نسل شامی و ارین و پورت و مسکن اینقوم در میان
مساکن دو طایفهٔ مزبوره بوده و زبانشان نیز از زبان آن دو طایفه ترکیب و تشکیل
یافته و در جنوب مایل مغرب آسیا سکنی داشته اند و مزیداً للتوضیح گوید طایفهٔ
سمیتیک از چند قوم و قبیله تشکیل یافته یکی از آن قبایل سکنهٔ سواحل طرف
سفلای فرات و دجله بوده اند که بابلیها و بنی اشور باشند دیگر قوم آرامن که
یونانیهای قدیم آنها را سیرین نامیده یعنی سریانیها دیگر آنها که در اراضی
کنعان سکنی داشته تا ساحل دریای سفید و یونانیها آنها را فنیکی گفته و بر فنیقی

معرب شده و فرنگیها اینطایفه را فینیقین میگویند و بعد از آنها بلا فاصله مسکن عبرها یا بنی اسرائیل و آمونیت و معابیت و ادومیت بوده

طایفه دیگر از سمیتیک اعراب میباشد که در عربستان جای گرفته و سکنه سواحل نیل ازرق و مصر نیز ازین طایفه بوده و حالا از جنس بنی سام فقط همان اعراب اند که در کمالت جنسیت اولی خود باقی مانده اند

اما طایفه آرین که اهل فرنگ با آنها نام اندو اروپین داده اند یعنی هندی فرنگی یا اندو ژرمانیک یعنی هند ژرمنی با رومیها و یونانیهای قدیم بیشتر از سایر طوایف مراوده داشته و حالا از سایر قبایل و بنی نوع عدداً زیادتر اند و در تمدن و تربیت و علم و صنعت از جمله پیشتر و اینطایفه نیز بسه شعبه بزرگ منشعب گشته

اول شعبه آسیائی و این شعبه نیز سه قسمت گشته یکی آریاها که در هندوستان سکنی داشته و دارند و بیشتر شمال هند را مسکون ساخته سفید پوست اند و با تمدن و در مذهب پیروی برهمن یا برهما را مینمایند

دیگر مردم ایران که در سمت مغرب آسیا متوطن گشته و این قوم و طایفه آرین هند هر دو در عهد قدیم بنام اریا معروف و یک سلسله بوده گویند چون این دو دسته از هم جدا شدند آنها که بهند رفتند اسم اریا را برای خود نگاه داشتند و آنها که بطرف ایران آمدند معروف به ایرانی شدند و بزعم بعضی جدائی این دو دسته تقریباً در دو هزار سال قبل از میلاد اتفاق افتاده دیگر ارامنه اند که در ارمنستان و آسیای صغیر یا اناطولی سکنی گرفته اند

شعبه دوم از طایفه آرین عبارت است از اهالی یونان و غالب سکنه جنوب فرنگ و مقدونیه و غیرها همچنین طایفه لیگور و ایلیرین و سکنه ایطالیا اینطوایف را عقیده این است که چون بهر طرف رو آورده غلبه کرده و اراضی را قهراً گرفته اند ازینجهت اریا نام یافته چه آریا در لغت خود آنها بمعنی مالک و صاحب است

شعبه سیم از طایفه بزرگ آرین در مرکز و شمال فرنگ ساکن گشته و چند فرقه بوده فرقه اول طایفه سلت که در مغرب فرنگ و جزایر انگلیس اقامت جسته و بعضی از آنها

گاهگاه

گاهگاه به اسپانیا بلکه به اناطولی هم مهاجرت نموده اند دویم طایفه ژرمن که در آلمان توطن اختیار کرده سیم طایفه استوبی وویند که اجداد صقالبه باشند

اما طوایفی که در دو سمت کوه قفقاز و داغستان و منگرلی جای داشتند بلکه بقولی قسمت عمده از اناطولی را مسکون ساخته بعضی آنها را از جنس آرین دانسته و برخی انکار اینمعنی کرده اند و زمره را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفه آرین برین نقاط این اماکن را جماعتی معمور داشته و سکنه اصلی این سرزمین بوده اند چون اینها بر آنها غلبه کرده غالب و مغلوب مختلط و مخلوط گشته اند

طوایف دیگر از بنی نوع بشر که در اراضی شمال و مشرق دنیای عتیق یعنی در غیر اقلیم ینگی دنیا و اقلیم استرالی سکنی داشتند و مسکن آنها شمال فرنگ و در شمال و مرکز آسیا بود دانشمندان قدیم یونانی و رومی معرفتی بحال آنها نداشتند لکن بعضی از علمای عصر کلیه آنها را مغول نامیده اند و جنس مغول را با سایر بنی نوع بشر خلقتاً تباین کلی است چه گونه مغولها برجسته و پیشانی محدب و ذقن نیز همینطور و رنگ بدن سفید مایل بزردی و موها سیاه و ضخیم و ریش کوسه یا یکباره طلس اینقوم یا این جنس خصوصاً از اقصی امکنه شمالی آسیا مهاجرت کرده به نقاط معینه رفته و از قدیم دارای تمدن بوده و چینیها از همین قوم اند اگر یونانیها و رومیها این جنس را نشناخته یعنی معرفتی بحال آنها حاصل نکرده اما آریهای آسیا اعم از هندی و ایرانی از قدیم از وضع و حال آنها آگاه بوده و معرفتی کامل بحال آنها داشته چه در مساکن و یورت با آنها همسایه بوده و حدودشان بیکدیگر اتصال داشته است و هندیهای طرف شمال و ایرانیها آن قوم را سک میگفته اند و از همین لغت برهمنها و ایرانیها اسکیث یونانیها وجود یافته و اشکانیان چنانکه مکرر نگاشته شد همان اسکیتها میباشند و در دوره ساسانیها اسکیتها را تورانی گفتند و این لغت جامع و شامل تمام طوایف مغول و منچو و ترک و تنقوز میباشد که در ناحیه سیبری از صفحات مرکزی و شمالی آسیا سکنی داشته و دارند و در عهد قدیم تمام شمال فرنگ هم مسکن آنها بود و علمای یونانی و رومی معرفت بحال بعضی ازین طوایف که در سمت شمال اروپا توطن اختیار کرده داشتند و آنها را فینو میگفتند و باید دانست

کردار

کہ در شاهنامهٔ فردوسی علیه الرحمه و کتب دیگر هم با اسم سکسار و سگسار برده شده مقصود همین طایفهٔ سک است

قومی را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفهٔ آرین بر ایران و ارض کلده و بابل و ناطولی طوایفی در امکنهٔ مزبوره ساکن بوده سیاه پوست یا سیاه چرده اما وضع خلقت و بشرهٔ آنها شباهتی بسیاه پوستان خالیهٔ افریقیه نداشته و این طوایف را یونانیها ایتوپی و مصریها کوش و کوشید میگفته اند و از نژاد آنها الآن بلوچها و بعضی از طوایف هند و سکنهٔ جنوب عربستان هنوز باقی میباشند نیز مردم قدیم خوزستان قبل از هجوم آرینها از همین جنس بوده اند

نگارنده گوید این بود خلاصهٔ اقوال بزرگان اهل فضل و علم در باب معرفة الامم و السنهٔ مختلفهٔ عهد قدیم و خود چون بنظر تدبر و تأمل نظر نمائیم دانیم از مشابهت السنه بیکدیگر میتوان قرابتی نزدیک برای طوایف آرین و دو طایفهٔ بزرگ دیگر که شامی و سامی باشد ثابت نمائیم لکن میتوانیم بگوئیم قبل از انفصال این سه جنس یا سه طایفه زبانهای آنها بحدی باهم شباهت داشته که اگر السنهٔ ثلاثه را واحد نامند چندان خطا نکرده بعد از آنکه از هم دور شدند و مدتی بگذشت و لهجهٔ هر یک دیگرگون گشت لغات را تغییر کلی حاصل آمد و هر یک صاحب زبان علیحده شدند با لغت و قواعد جداگانه و رفته رفته آن در کتب یا منقورات ضبط شد و طوایف و شعبه هائی که از این سه طایفهٔ اصلی منشعب شده از حیثیت وضع و خلقت مطلقا شباهتی با سکنهٔ افریقیا و اهالی شرقی و شمالی آسیا ندارند و باید دانست که علمای این مائه یعنی آنها که از یکصد سال قبل تا کنون در این مبحث سخن رانده سفید پوستها را جنس ققفازی نامیده و مقصود این نیست که اینها عن مخصوصا سکنهٔ ققفاز بوده اند و از آنجا بسایر اقطار عالم مهاجرت نموده بلکه این اسم را برای این طوایف اسم جامعی یافته و بعلاقهٔ مشابهت و مجاورت و قرابت همه را جنس ققفازی گفته اند

و تکمیل مرام را در آخر این فصل گوئیم اگرچه علمای قدیم ایران دستی در علم معرفة الامم نداشته و اطلاعاتشان در عالم جغرافیا کم بوده اما باز کلماتی چند گفته و سطری چند نوشته و از اقوال آنهاست که سه پسر فریدون یعنی سلم و تور و ایرج

روم و توران و ایران را معمور و مسکون ساخته اند و یقینا آرین یونانیان همان ایرج ایرانیها است و اینکه گفته اند اولاد سلم روم را آباد کردند از آنست که از قلت مهارت در جغرافیا حد و دو مغرب مایل بشمال ایران همچنین مغرب مایل بجنوب را روم می پنداشتند و ساکن جنس تورانی را که همان طوایف سک و سکزی زمان کیان و ساسر و دارد و دورهٔ اشکانیان و تورانیهای عصر ساسانیان باشند ترکستان گفته یعنی از انتهای شمال کرهٔ ارض و اقصی بلاد مشرقی آسیا تا حدود جیحون و خوارزم باین اسم موسوم شده

در تورات نیز سه پسر نوح را اجداد سه طایفهٔ بزرگ نوشته یافث را پدر طوایف فرنگی و اغلب قبایل آسیائی و سام را پدر بنی سام که سریانیها و کلدانیها و بنی آشور و عبرانیها و اعراب باشند و حام را پدر سیاه پوستان گفته و حام یا شام همانست که بواسطهٔ بی ادبی بسید خود نوح او و پسرش کنعان هر دو ملعون شدند

زبان بنی سام آرامی یعنی سریانی بوده

در اینجا بهمین قدر مقدمه اقتصار نموده اینک میرویم بر سر اصل مطلب که نگارش لغات جغرافیائی و تطبیق و تعیین آن باشد بترتیب حروف هجی

حرف الف ممدوده

آئا - شهری بوده است واقع در مملکت منگرلی و در دهنهٔ رود فاز که بر قره دنگیز میریزد

آارُنس یا کتریانا - اسم قدیم شهر طالقان خراسان بوده و محاصره کردن چنگیزخان این شهر را معروفست و ترجمهٔ یونانی این اسم دهنهٔ جهنم میباشد

آباستی - آباستی اسم قدیم بعضی از طوایف نورانی است و آنها در ازمنهٔ سالفه بسواحل شرقی دریای سیاه معروف به قره دنگیز آمده در آن حدود سکنی گرفته اند و مملکت این طایفه در طرف مشرق به رود قوبان و در جنوب غربی بدریای مذکور و در شمال شرقی بشعبهٔ از کوه ققفاز محدود بوده امروز آن مملکت را آبخازیا مینامند طایفهٔ مزبوره غالبا باسم آبازه نام برده شده و گویند صحیح آن آبازخنت - آبخازیا حالا در تصرف دولت روس است و قلاع و حصون در آن ساخته و جمعی کثیر از گرجی

وترکمان وروس ویونانی وارمنی باختلاط در آن قلاع وحصون ساکن میباشند وشهر آنا پا وسخوم قلعه که در این حدود واست از ابنیهٔ عثمانیها میباشد غالب طایفهٔ آبازه صحرانشین بودند وکنون مسلمان حنفی مذهب وتعداد نفوس آنها چهل ودو هزار است تا پانصد سال قبل از این پیرو دین مسیح بودند از آنوقت اسلام اختیار کردند

آبِسْت — اسم قدیم شهر بُست است از اعمال قندهار واقع در ساحل جنوبیِ شرقیِ رود هیرمند ودر محل التقای رود ارغنداب بهیرمند وآن معروف بقلعهٔ بُست است ودر اغلب کتب تواریخ وجغرافیا آبُسْت ضبط شده وهیرمند را فرنگیها هلمند مینویسند

آبِنیکُم — اسمی است که اهالی شهر رُم بشهر معروف آنی که پای تخت ارمنستان بزرگ بوده داده اند خرابه‌هایِ این شهر در حوالیِ قارص ودر کنار ارپاچای هم اکنون دیده میشود کلیساهای زیاد در این بلد بوده وآن ابنیه از فرط رفعت ناظرین را متعجب مینموده

آبوس - آباس — اسم قدیم کوه معروفِ بینگ کول میباشد که آنرا هزار چشمه هم میگویند این کوه در طرف جنوب شرقی شهر ارزنة الروم واقع است ورود ارس وبعضی شعب شط فرات از این کوه پرمنفعت جاری میشود مفسرین تورات وفضلای ارمنی این کوه را جنت آدم علیه السلام میدانند تولیا از مصنفین در جائی کوید اسم قدیم این کوه ابی داغ است اما سهو کرده

آپامِئا حِزِپّامیا — بعقیدهٔ بعضی اسم قدیم روم قلعه است که امروز خراب ودر ساحل یمین فرات ودر لوای اورفه از توابع حلب واقع بوده جماعتی دیگر گویند آپامِئا مِزِپّامیا اسم قدیم شهر سلوکیا که در کتب اسلامیه آنرا مداین نوشته اند میباشد واین قول بنظر صحیح میآید چه روم قلعه از بلاد جزیره خارج است

آپامِئا مِزِنِسْ — اسم قدیم قصبهٔ قورنه بغداد بوده که در ملتقای نهرین فرات ودجله واقع است وناحیه که از البطیحه تا بصره امتداد دارد در قدیم نیز همین اسم نامیده میشود

آپامِئا بابیلُنیا — اسم شهری بوده در نزدیکی بابل ومیتوان کفت تل ابراهیم

که امروز جز یك تپهٔ خاك آثاری از آن نمانده جای همان شهر بوده

آپامِئا مِدِیا — اسم شهری بوده از بلاد جبال وامروز خرابهٔ آن در نیم فرسخی قصر دوشان تپه که از قصور سلطنتی عالیه ودر طرف شمال شرقی دار الخلافهٔ طهران است دیده میشود ومحل تماشاخانهٔ آن که فرنگیها سیرك میگویند هنوز بود وباسم گنج آباد موسوم است نگارنده بدلالت سطورات کتب تواریخ وجغرافیای قدیم این محل را کشف کرده بنظر دقت چند نفر از علمای این علم رسانیده

آپاوارا کتیکا — در ازمنهٔ سالفه یکی از نواحی هیرکان که گرگان باشد موسوم باین اسم بوده وشهر ابیورد که آنرا باورد هم میگفته اند همین نام داشته

آپلُّونیا آسیریا — اسم قدیم قصبهٔ شهربان یا شهروان بوده که محل آن در نیم فرسخی ساحل جنوب شرقی رود دیاله من اعمال بغداد است وباید دانست که آپلُّن کنایه از آفتاب است واین نیز که امروز مرکز عالم ماست واین اینهای قدیم آنرا اشید اشیدا واعراب نور الانوار میگفتند صابئین رب النوع نور وفنون وصنایع وعلوم وطبابت میدانستند ویونانیها ورومیها با آنها در این عقیده موافقت نموده معبدی که باسم آپلُّن بنا میکردند اضافه باسم آن شهر میکردند چنانکه آپلّونا آسیریا یعنی معبد شهر آسیری وشهر را نیز بهمین اسم نام میبردند واز این قبیل نسبت مظرداست مثل شهرهای اسکندریه وانطاکیه وسلوکیا وآپامِئا که منسوب باسم اسکندر کبیر وآنطیوخس وسلوکوس وآپامه مادر سلوکوس نیکاتر شده

آتروپاتِنا — اسم قدیم مملکت آذربایجان است وآذربایجان ابتدا از مدی یعنی از بلاد جبال بود بعد جدا شد ووجه تسمیهٔ این ولایت باین اسم آنکه در زمان دارا آخرین پادشاه کیانی شخصی آذرباد نام از جانب آن پادشاه در این ولایت حکومت داشت وآذرباد را یونانیها آتروپات میگفتند وولایت منسوب باو را آتروپاتنا ضبط کرده بعد بزبان پهلوی آنرا آذربادگان گفته واعراب آنرا معرب نموده آذربایجان کرده اند که همین ولایت کازاکا یا گانزاکا بوده که تقریباً همین تبریز حالیه است واز امنه آنرا تاوریژ تلفظ نموده اند

آتورِیا — آتوریا ممالک آتور است که آسیری حالیه باشد ویونانیها آن را

آتورباتلفظ نموده اند در اکثر کتب فارسی وعربی آثور را آشور نوشته اند

آدرانوچیوم — اسم قدیم قصبهٔ اردانوج است واردانوج تابع لوای چلدر ولایت ارزن الروم بوده در جنگ آخری روس وعثمانی اردانوج با قارص وارده‌ان واولتی بدولت روس واگذار شد وقلعهٔ مثل قلعهٔ بلدهٔ نوربلکه صعب تر در بالای این قصبه موجود است

آدیابین — اسم قدیم ناحیه ایست که اربل دارالملک آن میباشد زاب علیا وزاب سفلی ودجله وسلسلهٔ کوهی این ناحیه را محدود نموده باصطلاح عثمانیها قضای اربل تابع لوای کرکوک از ولایت موصل از ممالک عثمانی است وآن همان آدیابن قدیم میباشد ابتدا اسم آن کادیاب یاشادیاب بوده وشاداب مخفف شادیاب است

آرابیا — آرابیا همان عربستان است که یونانیها اینطور تلفظ نموده اند وباید دانست که علمای جغرافی قدیم تمام جزیرة العرب را عربستان میگفته وآنرا منقسم بسه قسمت بزرگ کرده بودند وما بعد از تحدید بحدود این مملکت وبیان قسمتهائی که در کتب جغرافیای اسلام نگاشته شده بشرح سه قسمت مسطور خواهیم پرداخت

اما حدود جزیرة العرب یا عربستان در شمال شرقی وشمال این مملکت محدود میشود بشط فرات ودر شمال غربی بولایت حلب ودر مغرب بولایت بلقای سوریه (شام) تا خلیج العقبه ودر غرب مایل بجنوب میرسد بباب المندب از دریای احمر در جنوب شرقی بدریای باب المندب ودریای عمان ودر مشرق مایل بجنوب بخلیج فارس تا مصب شط العرب که شکلا مثلث میباشد وشبیه است بنیم کلاهی که از راس تا قاعدهٔ آنرا دو نیمه کرده باشند که در شمال غربی ومغرب واقع است بخشکی اتصال دارد سطح این مملکت وازسمت رأس

شش کرور ویکصد وپنجاه وشش هزار کیلو متر مربع است وعدد سکنهٔ آنرا بیست وچهار کرور تخمین نموده اند ولی قراین وقواعد علمیه معلوم مینماید که زیاده از این است کلیهٔ عربستان این اوقات چهارده قسمت است از قرار شرح ذیل

اول بادیة العرب است وآن از نجف اشرف است تا بلقای شام واین قسمت در شمال جزیره واقع وآبادی آن در ساحل جنوبی فرات است

دوم ارض تیه که از بیسان تاکانال سوئز معروف بسوئز امتداد مییابد ودر طرف

مغرب مایل بشمال الجزیره واقع وآبادانی آن آنچه در سرحد سوریه است تابع ولایت بلقای شام میباشد وآنچه فیما بین خلیج عقبه وکانال سوئز است بخدیو مصر تبعیت دارد

سیم حجاز است که فیما بین بادیة العرب وارض تیه وبحر احمر ویمامه وتهامه ودر طرف غرب جزیره واقع وشکل آن مربع است

چهارم تهامه است فیما بین حجاز وبحر احمر ویمن وحضرموت ویمامه وآن نیز در طرف غرب جزیره واقع ولی شکل آن مستطیل میباشد

پنجم یمن است که فیما بین تهامه وبحر احمر وعدن وحضرموت وباز در غرب جزیره واقع شده

ششم عدن است فیما بین یمن وحضرموت وملتقای بحر احمر وباب المندب ودر انتهای جنوبی جزیره واقع وشکل آن مثلث است

هفتم بصره است فیما بین بادیة العرب وشط العرب وبحرین وخلیج فارس ودر مشرق مایل بشمال الجزیره واقع وشکل آن نیز مثلث است

هشتم بحرین است که فیما بین یمامه ومسقط وبصره وخلیج فارس ودر مشرق جزیره واقع وشکل آن نیز مثلث است

نهم مسقط است فیما بین بحرین وخلیج فارس عمان ودر طرف مشرق جزیره واقع وشکل آن مستطیل میباشد

دهم عمان است که اطراف آنرا خلیج فارس ومسقط ویمامه واحقاف احاطه کرده ودر منتهای مشرق مایل بجنوب جزیره واقع شده

یازدهم احقاف است که فیما بین دریای عمان وشحر وعمان ویمامه وتهامه ودر جنوب شرقی جزیره واقع است

دوازدهم شحر است محدود بدریای عمان واحقاف وحضرموت وتهامه که در منتهای جنوب جزیره واقع شده

سیزدهم حضرموت است که فیما بین عدن ودریای مندب ویمن وشحر ونیز در انتهای جنوب جزیره واقع میباشد

چهاردهم یمامه است که آنرا بادیة العرب وبحرین وبصره وعمان واحقاف وشحر وتهامه وحجاز احاطه کرده ودر وسط جزیره واقع است

طرف جنوبی بادیة العرب و شمالی عمان را نجد داخل گویند و بحرین و نصف یکریماء را نجد خارج گویند و مملکت شحر و اسبا و ماءرب مینامند و اما سه قسمت جغرافیای قدیم بترتیب است که در ذیل نگاشته میشود

آرابیا دزرتا — معنی این کلمه همان بادیة العرب است حدود این قسمت را از طرف شمالی بالمیرکه تدمر باشد دانسته اند و تمام قسمت شرقی جزیرة العرب را از شمال غربی تا شمال شرقی موسوم باین اسم کرده اند و آن عبارت است از بادیة العرب و یمامه و احقاف و مسقط و عدن و این قسمت از دو قسمت دیگر وسیعتر است اما لم یزرع و وحشی زار میباشد بطلیموس مصری گوید ده طایفه با جمعیت در این قسمت بادیه پیمائی مینمودند از آنجمله بوده است بنی قحطان

آرابیا فلیکس هرز — معنی این کلمات عربستان سعید است چه این قسمت را بسبب سوق عکاظ مکة معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که هر سال یکبار برپا میشد با سعادت و فرخنده میدانسته اند توضیح آنکه در سوق عکاظ مزبور مال التجاره هندوستان بلکه چین داد و ستد میشده و بعضی را نقداً میخریدند و قدری را مبادله میکردند و چون اعراب آن امتعه را بشام حمل نموده بتجار یونان و رومیة الکبری میفروختند یونانیها و رومیها گمان میکردند آنجمله محصول و حاصل زمین عربستان و نتیجه سعی اهالی آنست و فرض مینمودند که هوای این مملکت دائما با اعتدال و اراضی همواره سبز و خرم و مملو از اشجار و ازهار میباشد این است که این قسمت را عربستان با سعادت میدانستند چون باطلسهای قدیم نظر نمائیم معلوم شود که مملکت حجاز و تهامه و یمن و عدن و حضرموت و شحر را علمای جغرافی آن ازمنه جزء این قسمت میشمردند و مورد و بلسان و کندر و فلوس را محصول بلاد تمیم میدانستند

بطلیموس مصری گوید پنجاه و شش طایفه از عرب در این مملکت سکنی داشته و از آنجمله بوده است طایفه حمیر که پنج قبیله آنرا بزرگ شموده اند و نیز دانشمند مصری اسم صد و هفتاد شهر این مملکت را میبرد بلاد معظمه عربستان سعید ماءرب یا ینبوع و سبا و یثرب یا مدینه منوره و ماکورابا یا مکة الرب یا مکان الارباب که مکه معظمه اجلها الله تعالی باشد و نجران و معبله وغیرها

عاد و ثمود و جدیس و طسم وغیرها که آنها را عرب بائده مینامند بواسطه اینکه از ایشان اعقابی در دنیا نمانده در این قسمت میزیستند

آرابیا پترا آ — این قسمت را بواسطه شهر پترا که معروف بمداین صالح است باین اسم موسوم نموده اند و این مملکت عبارتست از وادی تیه که حضرت باری تعالی چهل سال بنی اسرائیل را در آن سرگردان و محبوس داشت و مداین صالح امروز معروف بالحجر است طایفه عمالقه و مدین و نبط در این قطعه سکنی یافته و هم اکنون خانه های عمالقه که در کمرهای کوه در سنگ تراشیده شده مشهود و اسباب عبرت ناظرین است کوه سینا که فیمابین خلیجهای عقبه و سوئس میباشد از مفاخر این قسمت است

آرابیتا — اسم طایفه بوده که در طرف مغربی دهنه رود سند که آنرا فرنگیها اندوس میگویند و بر محیط هند میریزد سکنی داشته بعد از آنجا کوچ کرده بزابلستان آمده در آنجا یورت و اقامت اختیار کرده اند و میتوان گفت این طایفه افاغنه یا قومی از آنها میباشند بعضی از علمای علم انساب طایفه مزبوره را اوریته هم نامیده اند

آراختس — اسم قدیم رودخانه ارغنداب بوده و آن از سلسله کوه باغان واقع در ایالت مالستان یعنی افغانستان از چندین چشمه تشکیل یافته از شمال بطرف مغرب جاری شده از سمت غربی قندهار گذشته برودهای تارناک و انگران پیوسته از کنار قلعه بست برود هیرمند میریزد

آراخزیا — اسم قدیم افغانستان است مسیو کیپر از افاضل علمای جغرافیا گوید هوای این مملکت سرد و ارتفاع آن از سطح دریا از هزار الی هزار و دویست متر است اگرچه زراعت آن زیاد نیست ولی برای اغنام و مواشی چراگاههای پرفایده بسیار دارد سکنه قدیم این مملکت را پاکتوی مینامیدند در اینوقت آنها را پشتو میگویند اهالی ایران آنها را افغان میخوانند در سمت جنوب غربی این مملکت زمین مسطح است و دو رودخانه عظیم در این ناحیه جاری میباشد اسم یکی اتوماندوس است یعنی دارای پل زیاد و آن همان است که امروز معروف باسم هیرمند میباشد دیگری موسوم بآراختس که حالا ارغنداب مشهور میباشد و تمام قسمت جنوب شرقی مملکت را باسم این رودخانه آراخزیا گفته اند

در وسط این مملکت اسکندر کبیر برای مهاجرین مقدونیه شهری بنا کرده آنرا باسم خود و بنام مملکت الکساندریا آراخس نامید یعنی اسکندریهٔ آراخوزیا و آن همین قندهار حالیه میباشد کاتب چلبی از اجلهٔ فضلای عثمانی در کتاب جغرافیای تاریخی خود که موسوم بجهان نماست گوید آراخوزیا منبئ از مملکت سیستانست و اسکندر کبیر بانی شهر قندهار صاحب قاموس الاعلام میگوید آراخوزیا اسمی است که یونانیهای قدیم بدار الملك سیستان داده اند و آن شهر را سمیرامیس ملکهٔ آشور بنا کرده است و کوفن نامیده و شك نیست که کوفن شهر کابل حالیه است چه در آنوقت نیز میگویند کوفن اسم رودخانه ایست که از کابل عبور میکند و رودخانهٔ مزبور که برود کابل معروف میباشد از چند چشمه کوه هندوکش تشکیل یافته و جاری شده برود پنجاب میریزد و بنا براین میتوانیم بگوئیم زابلستان قدیم همان آراخوزیا بوده است نیز کاتب چلبی در فصل بیست و پنجم از کتاب خود گوید مرز و اهالی غزنین باختر میگویند و زابلستان مملکتی است که اطراف آنرا کوهها احاطه کرده و ولایت طولانی میباشد حدود آن در مشرق پیشاور و بعضی از بلاد هند و در مغرب کوهستان هزاره و در شمال ولایت قندز و کوه هندوکش و در جنوب افغانستان و فرمل و امکنهٔ دیگر و دار الملك این مملکت شهر کابل است در از منهٔ سالفه زابلیها این شهر را مبارك و مقدس دانسته احترام آنرا از فرایض میدانسته اگر یکی از سلاطین آنها در غیر شهر کابل تاجگذاری میکرد اطاعت و انقیاد او را واجب نمیشمردند

در تاریخ کاشغر از مؤلفات عاطف بیك که بزبان ترکی است و در سال هزار و سیصد و دو در اسلامبول طبع شده چنین مسطور است که تمام پادشاهان زابلستان را که در صدر اسلام سلطنت مینمودند زانبیل میگفته اند مصنفین عرب زانبیل را زنبیل نوشته اند و آخر الامر بتحریف کتّاب زنبیل را رتبیل کرده چنانکه فیلقوس پدر اسکندر فیلقوس شده نیز همین مؤلف گوید زانبیلها با امراء مسلمان سیستان گاهی جنگ میکرده و زمانی صلح مینموده اند

در تواریخ عجم زال پدر رستم را حکمران سیستان نوشته اند و رستم را که میگویند چند صد سال عمر کرده چون عقل از قبول این گفته اباء و امتناع دارد اگر شخصی هم محمل صحیح برای این حرف قرار دهیم باید بگوئیم چند نفر از همین خانواده حکمرانی سیستان کرده و چون رستم شخص شخیص بوده شاهنشاه ایران بآن چند نفر حکمران متوالیاً لقب رستم داده و از این قبیل کار در عالم بسیار اتفاق افتاده است نیز میتوانیم گفت زال مخفف زانبل و زانبل مخفف زانبیل است

آرادوس — اسم دو جزیره بوده است در خلیج فارس در حوالی هرموز که طایفهٔ موسوم بفنیقیه از این دو جزیره مهاجرت کرده به ممالك ساحلیهٔ شام رفته در آنجا سکنی گرفته اند اینطایفه که فرنگیها آنها را فنیسی میگویند در تجارت و کشتی رانی انگلیسهای زمان خود شان محسوب میشوند

آرارات — اسم قدیم ناحیه بوده که رود ارس از آن ناحیه میگذشته بعدها کوه ماسیس که ترکان آنرا آغری داغ میگویند و در حد فاصل ممالك دول ایران و روس و عثمانی واقع است باین اسم موسوم گشته کیپرت استاد بزرگ جغرافیا گوید موسوم شدن این کوه باین اسم از روی تحقیق و مأخذی نبوده است در هر حال چون طایفهٔ اورارتی یا اوراردو از طوایف تورانی در این ناحیه حکومت مینموده این سرزمین که در حقیقت ارمنستان کبیر است منسوب باین طایفه شده آنرا آرارات گفته اند

آراکسس — اسم یونانی رود ارس است که از کوه مین گول واقع در ارزنة الروم سرچشمه گرفته از اراضی دولت علیهٔ ایران گذشته داخل رود کر شده بدریای خزر میریزد

آراکسس مزوپتامی — اسم قدیم رودخانهٔ خابور است که از جبال ویرانشهر واقع در داخلهٔ لواء دیر سرچشمه گرفته در سمت شمالی تل کوکب برودخانهٔ جغجغا پیوسته در بائین البصیرة فیما بین دیر و میادین بشط فرات میریزد

آراکس — اسم قدیم رود کر فارس است که از کوهستان سمت شمالی شیراز تشکیل یافته و بطرف جنوب شرقی جاری گشته در مرودشت با رود پلوار یکی شده بدریاچهٔ موسوم به دریای نیریز میریزد

آراگوس — اسم قدیم رودخانهٔ بورا میباشد که از شیروانات میگذرد و برود کر میریزد

آرام نهارایم — اسمی بوده که قدما خاصه کتب یهود به مزوپتامی یعنی الجزیره داده اند و آن عبارتست از اراضی واقعه فیما بین شط فرات و دجله و کوههای ارمنستان

آرابلا — اسم قدیم اربل است که واقع در لوای شهرزور از ولایت موصل میباشد بنای این شهر در زمان سلطنت بنی آشور شده   گویند چون آربائیل دویمین پادشاه

بنی آشور این شهر را برای اشتهار و مخلد نمودن نام خود بنا کرد و باسم او موسوم شد بر فرض صحت میتوانیم گفت آربلا و اربل هر دو همان آربائیل است که بتحریف یا تخفیف شده در هر حال جنگ اسکندر کبیر با دارا در حوالی این شهر اتفاق افتاده و بعد از آن جنگ سلطنت کیان منقرض شده است (در سنه ۳۳۱ قبل از میلاد)

آرتاکتانا — اسم قدیم شهر هرات بوده است

آرتاکساتا — اسم دار الملک سلاطین اشکانی ارمنستان بوده و این شهر را آرتاکس پادشاه ارمن بدستور العمل آنیبال سردار کارتاژ در سال صد و هشتاد قبل از میلاد در ساحل شمالی رود ارس بنا نموده در سال پنجاه بعد از میلاد رومیها آنرا خراب کردند و خرابهٔ شهر الآن موجود و در نقشه‌های جدید محل آن فیمابین قریهٔ تون و دده لو مشهور است

آرتاگیگرتا — اسم قدیم قصبهٔ قره باغچه است که در ده فرسخی جنوب غربی دیاربکر واقع میباشد این قصبه را آرتاگرا هم مینامند یعنی قلعهٔ آرد و در قدیم الایام از اعمال ارمن محسوب میشده

آرتمیتا - آرتمنیا — اسم قدیم قصبهٔ ادرمید است و آن در ساحل جنوب شرقی دریاچهٔ وان واقع شده گویند سمیرامیس ملکهٔ بابل بعد از فتح قلعهٔ وان این شهر را بنا کرد و چون آب نداشت نهری ساخته از محلی بعید آب باینجا آورد اکنون آن نهر موجود و باسم همان ملکه منسوب میباشد چون آبی که در آن نهر جاری است ذرات گچ دارد بستر نهر مثل ناودانی از گچ بنظر میآید

آرتمیتا آسیریا — اسم قدیم دستگرد است و آن در کنار رود دیاله واقع میباشد این شهر را ملوک بابل بنا کرده و در زمان ساسانیان یکی از شهرهای معتبر بلکه پایتخت خسرو پرویز بوده و قصور عالیه داشته چون هرقل قیصر قسطنطنیه بر خسرو غالب شد این بلد را قتل و غارت کرد و هر چه از دولت قیصری گرفته بود مع شیء زاید مسترد نمود و این واقعه در نتیجهٔ جنگ سی ساله که چوب صلیب را خسرو از یونانیها گرفته بود واقع شد وارت بزبان کلدانی ارض است و میتا یعنی میت یعنی زمین بایر و ارض میت که امروز هم مضاضع است که در جمع آن اراضی موات میگویند

بعقیدهٔ بعضی آرتمیتا آسیریا قصر شیرین است که مابین زهاب و خانقین میباشد

آرتیکنه — اسم قدیم اردستان بوده که فیمابین کاشان و نائین در سر راه واقع است و با آرت چنانکه گفتیم بزبان کلدانی ارض است و کنه مستور یعنی ارض مستور

آرزاننه — اسم شهری از کردستان ارمن بوده و آن امروز خراب است و خرابه‌اش فیمابین قصبهٔ زوق و رضوان واقع در لوای شعرد از ولایت تبلیس موجود در نقشه‌ها نیز آن نقطه مشهود میباشد ارامنه و آشوریها آنرا ارزن مینامیدند و این اسم در کتب جغرافیای اسلام نیز ضبط شده

آرزن — اسم قدیم شهری بوده است از ارمن که امروز معروف به آرازم میباشد و آنجا الآن قریهٔ معتبری است در دشت ارزنة الروم در کنار فرات که در این موقع آنرا قره سو مینامند و معروف است که شهر ارزنة الروم در عهد قدیم در آنجا بوده است

آرساکیا — اسمی است که پادشاهان اشکانی بشهرهائی بتقسیمی از این شهر که خودشان بنا کرده بودند داده اند

آرساموزاتا — اسم قدیم سمیساط است و آن در کنار فرات واقع بوده و امروز مرکز ناحیه و قصبهٔ کوچکی است در داخلهٔ لواء ملاطیه تابع ولایت معمورة العزیز که معروف به خرپوت بود

آرسانیاس — اسم قدیم دو رودخانه است یکی از آن دو را امروز مراد چای میگویند و آن بزرگتر و یکی از شعب شط فرات است این رودخانه از کوه نمرود سرچشمه گرفته از ملاذکرد و دشت موش و پالو میگذرد و در معدن کپان بفرات میریزد دومی آنرا میرات و ارادزانی مینامند رودخانهٔ دوم که کوچک است از کوه سمیساط جاری شده نیز بفرات می پیوندد

آرسیساپالوس — اسم قدیم دریاچهٔ وان بوده و یونانیها آنرا ترسپی و آرعش میگفته اند و حالا آن دریاچه معروف بروان دریاسی میباشد

آرسیسا — در ازمنهٔ سالفه شهر قدیم و پایتخت ارمن را باین اسم نام میبرده و امروز آن معروف به اسکی ارجیش میباشد این شهر را دریاچهٔ وان فرا گرفته در تابستان گاهی آثار آن پیدا و نمودار میشود

آرگانا — اسم قدیم قصبهٔ ارغنی واقع در لوای معدن ارغنی از ولایت دیاربکر است و معدن مس بسیار با منفعتی در ناحیهٔ این قصبه موجود و در کار میباشد

آرگیپائی — هرودوت ابو المورّخین گوید ارگیپائی طایفهٔ از اتراک میباشند و این طایفه مصلح و آبرومند و مردمان درستی هستند در طرف شمالی دریای خزر سکنی دارند و چادرنشین اند

آرماویریا — اسم قدیم دار الملک ارمن بوده و در خرابهٔ این شهر حسینخان قاجار قزوینی سردار آباد ایروان را بنا نمود

آرمینیا — اسم مملکت ارمنستان قدیم بوده که امروز در حدود دول ایران و عثمانی و روس واقع است در عهد قدیم حدود این مملکت در شمال گرجستان و ایمیرتی و در مغرب اناطولی و در جنوب مزوپوتامی یعنی الجزیره و جنوب شرقی آثوریا که آسوریا باشد و امروز معروف به آسیری است و ما آنرا کردستان عثمانی میگوییم و در مشرق آذربایجان میباشد این مملکت از شمال شرقی بجنوب غربی امتداد یافته و قدما آنرا منقسم بدو قسمت نموده بودند قسمت اول را ساتالا میگفتند یعنی ارمنستان کبیر و قسمت ثانی را اسمیرا یعنی ارمنستان صغیر و ساتالا را نیز منقسم به سه قسمت کرده و هر قسمت را هم چند ناحیه قرار داده بنابراین قسمت اول ارمنستان کبیر عبارت بوده از نواحی واقعه فیما بین رود ارس و شط فرات و هر ناحیه اسمی داشته بشرح ذیل

آکیلیسن و ساکاسن و باسیلیسن و کاتاریزن و فاسیانن و کلثن

قسمت دوم از مملکت ارمنستان کبیر که فیما بین شط فرات و دجله واقع بوده نیز منقسم بچند ناحیه گردیده و اسامی آن از قرار ذیل است

سفن و آرزانن و خرزن و باگرایدانن و کردیان و کته و مکسن و کارنیتید

قسمت سیم از مملکت ارمنستان کبیر در میان رود ارس و آبی ربا واقع بوده و نواحی آن موسوم باسامی ذیل شده

آرپالیسن و اتن و آبارانی و تائیخی و اسکیشینی و ساتی

شهر پای تخت این مملکت را آرتاکساتا میگفته اند و آن امروز خرابست و معروف بر کهنه ارجیش و در طرف غربی بحیرهٔ وان واقع

اما ارمنستان صغیر حد شمالی آن کولشید و حد مغربی کاپادس و جنوبی کمازن و مشرقی فرات بوده و کلیتةً بر پنج ناحیه قسمت شده باین صورت

ملیتن و کاتائنی و موریان و لاویان و راون

بدلیل این تحدید و ادلهٔ دیگر میتوانیم گفت محال مرند و ماکو و خوی و سلماس و بعضی از نواحی غربیهٔ ارومی ایران و تمام گورناتوری ایروان و قارص و اردهان و اولتی و ارتوین روسیه و لوای کوار و وان و موش و تبلیس و ارزنة الروم و بایبورد و ارزنجان و قره حصار شرقی و کوینک و خرپوت و ملاطیه و سیواس و بیره جک و مرعش عثمانی در ایام قدیم جزء مملکت ارمنستان محسوب میشده

آریا — اسمی است که یونانیها بولایت هرات داده یعنی اسم این ولایت را ایطور تلفظ مینموده اند زیرا ایرانیهای قدیم اینجا را هاریوا می گفتند و در منقورات بیستون که بفرمان دارای کبیر نقر کرده اند هاریوا ضبط شده

هاریوا در زبان ازمنی که مرکب از زبان پارث و مد و فارسی قدیم است بمعنی مشرق میباشد کیپرت از اجلهٔ علمای جغرافیا گوید آریا ناحیه ایست که رودخانهٔ هری یا هری از آن میگذرد پس آریا کلیتاً اسم ناحیهٔ هرات حالیه بوده و الکساندریا اریون که بمعنی اسکندریهٔ آریا میباشد اسم دار الملک ولایت هرات است که اسکندر کبیر تجدید عمارت آن نموده و جمعی از مهاجرین یونان را در آن ساکن کرده و میشود که آن همین شهر هرات حالیه باشد اگرچه شهر هرات قبل از اسکندر موسوم به ارتاکوئانا بوده

در حدود ولایت آریا فیما بین مصنفین خاصه جغرافیادانهای روم و یونان اختلافست اسرابن مورّخ گوید یک حد آریا پنجاب است و حد دیگرش سرحد کرمان و بلوچستان و بعد از این شرح تمام مملکت خراسان را جزو آریا شمرده

مؤلف کتاب قاموس الاعلام میگوید آریا اسمی است که جغرافیادانهای قدیم یونان بشهر هرات و قسمت شرقی مملکت خراسان و سیستان داده و بعضی تا سرحد هند را جزو

آریا داشته چنانکه تمام افغانستان و بلوچستان را اما ظن غالب این است که آریا فقط
اسم ولایتین هرات و بلخ بوده بسیاری از متأخرین علما که در انساب و السنهٔ امم تدبر کامل
نموده چنین دانسته که در زمان قبل از تاریخ طوایفی که در حدود بلخ و هری ساکن بوده موسوم
باسم آریا شده و بعدها مملکت را باسم سکنه نامیده اند و آن طوایف در اوقات مختلفه
بهندوستان و ایران و تمامی اروپا مهاجرت کرده اند

اگرچه نمیتوان گفت مملکت آریا مهد بنی نوع بشر بوده است اما میتوان قبول نمود که مدنیت
انسان ابتدا در این سرزمین بنای ترقی و ظهور را گذاشته چه از جهت استعداد موقع و
مکان و خصایص اقلیمی آن طایفه که در آن نشو و نما نموده از حیثیت تناسب خلقت اعضا
و هوش و ذکا بر مردم اقطار دیگر برتری داشته و پیش از سایر اقوام بحالت تنبه و تمدن
فایز گشته در زمانی که غالب قبایل صحراگرد و خانه بدوش بوده و بشکار و شبانی معاش
مینمودند اهل آریا بشهرنشینی و زراعت مایل گشته و چون از آفات بادیه گردی محفوظ مانده
همواره بر جمعیت آنها افزوده تا آنکه مملکت بلخ و هرات بر آنها تنگ شده و بخیال مهاجرت
افتاده اند در اینصورت میتوانیم بگوئیم بسیاری از مردم ممالک بعیده اصلاً از قوم آریا
میباشند

آریانا

استاد جغرافیادانهای کبیر میگوید آریانا اسم قدیم مملکت ایران حقیقی است و این اسم را طایفه
موسوم به آرین باین مملکت داده اند و معلوم نیست که کی و در چه قرن این طایفه از طرف
شمال و نواحی تاتارستان کوچ کرده باین مملکت آمده اند

یونانیها فقط قسمت شرقی مملکت ایران را آریانا یا آریا میگفته اند و مسلم است که تا پانصد و
اند سال بعد از خروج اسکندر کبیر این مملکت را ایران نمینامیده از زمان اردشیر اول
پادشاه ساسانی اسم ایران مذکور و شایع گردید یعنی ایران اسم قدیمی اراضی واقعه در
سمت شمال که رودخانههای سیحون و جیحون آنها را سیراب مینماید بود در سلطنت
ساسانیان آن اراضی را توران گفتند و اسم آنها را باین مملکت دادند بعضی از مصنفین
قدیم را عقیده این بوده که اراضی واقعه ما بین رود پنجاب و دجله و دریای خزر و عمان
موسوم به آریانا یا آریا بوده آمین مارسلین مورخ یک حد آریانا یا آریا را خاک چین دانسته
هردوت میگوید پیش از این مملکت مدی یعنی عراق عجم با جبال موسوم باین اسم بوده

بطلمیوس

بطلمیوس مصری گوید یکی از طوایف تورانی که فیما بین جیحون و سیحون یورت داشتند
آریاکا نام داشتند و از کجا که طایفهٔ مزبوره از یورت خود کوچ نکرده باشند و بر جبال نامید
نیامده باشند و بعد از تصرف این مملکت اسم خود را بآن نداده و مملکت را آریاکا نگفته و
عراق معرب آریاکا نباشد

هردوت میگوید سکنهٔ این مملکت یعنی ایران را آرین مینامیدند و معنی این کلمه رشید است
و قوم آرین آنهائی بودند که هندوستان و ایران و ترکستان و ارمن بل اغلب بلاد فرنگ را
معمور ساختند و مدیها نیز از این قوم اند و بدوا آرین نام داشته

جمعی را عقیده این است که قوم نجیب آرین از اولاد یافث اند و ابتدا آنها در یک سرزمین
سکنی داشته بعد نزاع و خلاف در میان آنها درگرفته از هم جدا و متفرق گشته هر فرقه
بطرفی رفته اند و بواسطهٔ اختلاط با سایر امم زبان اصلی آنها که سانسکریت بوده تغییر یافته
چنانکه آریئیهائی که بایران آمدند زبان زند را که تحریف زبان سانسکریت میباشد اختیار
کردند و آریئیهای هند زبان اصلی خود را بالنسبه حفظ نمودند و از این دو زبان السنهٔ آریئیهای
اروپا مشتق شده و بعضی گفته اند زبان اصلی طایفهٔ آرین زند بوده که کتاب مقدس زند و
اوستا را بآن زبان نوشته اند

آنها که در علم انتشار بشر دقتی نموده گفته اند قوم آرین ابتدا در ترکستان و بالاخره تا سرحد
تبت جای داشته و معلوم نیست که از کجا بترکستان یعنی باراضی فیما بین جیحون و سیحون
آمده اما معین است که از قدیم متمدن بوده و تماما در آن عهد مذهب آتشپرستی داشته یعنی
عناصر اربعه را خالق کائنات میدانسته و همی پرستیده اند بعد فرقهٔ از آنها مذ
علیحده اختیار کرده و اختلاف مذهب اسباب جدائی آنها از یکدیگر شده دسته از
آریئیها از کوه هندوکش عبور کرده بطرف هندوستان رفته دستهٔ دیگر بخراسان و ایران
و ارمنستان روانه شده قسمتی در مقر اصلی خود یعنی ترکستان مانده و اختلاف مذهب
و جنگ مذهبی در میان آن طوایف طوری سخت گشته که دیو که رب النوع آریئیهای هند
بود اهریمن آریئیهای ایران گردید

آریوس — بعضی از جغرافیادانهای قدیم این اسم را برود هریرود داده اند اما
حق این است که اسم قدیم هری رود بوده

آریا

آزیا (آسیا) - آزیا را مردم مشرق آسیا تلفظ میکنند و آن اسم اقلیمی از اقالیم
خمسهٔ کرهٔ ارض میباشد و از چهار اقلیم دیگر وسیعتر و مهد بنی نوع بشر و ظهور تمدن
در آن از همه جا بیشتر شده بوده وجه تسمیهٔ این اقلیم را باین اسم یونانیهای قدیم بلکه
جغرافیادانهای قرون متوسطه و متأخرین هم نمیدانسته اند هرودوت که پانصد سال
قبل از میلاد تاریخ خود را نگاشته هرچه خواسته است وجه موجهی برای این تسمیه
ذکر نماید ممکن نشده در این اواخر که در خرابهٔ شهر قدیم نینوا کاوش مینمودند لوحهٔ
منقوری بدست آوردند خط این لوحه میخانی بود که اهالی اروپا کونئیفرم میگویند و بزبان
آشوری نوشته شده چون آن لوحه را خواندند معلوم شد که آثور بمعنی مشرق است و
عِرِب بمعنی مغرب و آثور آسیا شده و عرب اروپا و یونانیها آثور را به اناطولی ترجمه کرده و
عرب را به اسپریا بعد بزبان لاتین ترجمه شد اناطولیا را لاتینها اُریانت و اسپریا را یونانیان
گفتند و بیشتر یونانیها که در آرشیپل یعنی جزیره های بحر الجزائر واقعه فیما بین آسیا و اروپا
سکنی داشتند تمامی یونانستان را که در شمال پلوپنز واقع بود اروپ نامیدند و طرف
مقابل را آسیوس مختصر بعد از تحریفات چنانکه ذکر شد آثور آسیا شد یعنی مشرق و عرب
اروپا شد یعنی مغرب

در اشعار هومر شاعر معروف یونانی آسیوس هست و آن هم اسم یکی از پهلوانان بوده هم
اسم ناحیهٔ از نواحی لیدیا که امروز آن مملکت عبارتست از ولایتهای آیدین و صاروخان
بنی آشور که یکوقتی لیدیا را هم در تحت سلطنت خود داشتند بزبان آشوری که زبان
اولاد سام بود آن را آثوه نامیدند و لفظ عرب بزبان عبری و زبان مردم فنیقیه که هر دو
از شعب اولاد سام است بمعنی تاریك میباشد و زبان عربی که باز از همان زبان مشتق
شده عرب را غرب کرده نیز میتوانیم گفت عرب فنیقیه را یونانیها تصحیف نموده و چون
با نداشته با را پا کرده و ایوروپوس گفته و ایوروپوس یوروپ و اروپ و اروپا شده و از این
تغییرات در کلمات و الفاظ بسیار اتفاق افتاده

آزی مینر - اسم شبه جزیرهٔ بزرگی است در منتهای غربی آسیا واقع و امروز
معروف به آزی مینر میباشد یعنی آسیای صغیر این قطعه با وسعت را یونانیهای قدیم
میکرو آسیا و رومیهای قدیم آسیا مینر و جغرافیادانهای اسلام روم مینامیدند

در این عصر آزی مینر را غالبا باسم اناطولی نام میبرند و اناطولی در زبان گرك بمعنی
مشرق است چه این مملکت نسبت بیونان در طرف مشرق میباشد و امروز این اسم یونانیها
مشهور و در افواه است مملکت اناطولی یا آسیای صغیر در وسط ممالکی واقع است که آن
ممالک در از منهٔ سالفه معروف باقطار مدنیهٔ عالم بود سه طرف اناطولی را دریا
احاطه کرده و فقط در طرف مشرق بخشکی وصل میباشد در سمت شمال محدود بدریای
سیاه و دریای مرمره و در جانب جنوب بدریای سفید و در مغرب به آرشیپل آطه
لردگری میباشد خلیج اسلامبول و خلیج چنان قلعه اناطولی را از اروپا جدا کرده است اگرچه
حدود شرقیه یعنی حدود دیگر این مملکت را نمیتوان درست معین نمود ولی بطور تخمین
میتوان گفت آن محدود بسلسلهٔ جبالی است که از کوه قفقاز با سکندرون امتداد یافته و
منتهی به راس الخنزیر واقع در جنوب خلیج اسکندرون شده و در بعضی جاها شط فرات
حدود شرقیهٔ این خطه را محدود میسازد و آن در سمت جنوب شرقی کردستان و جزیره
و شامات است امتداد این مملکت در ساحل بخط مستقیم چهار هزار کیلومتر است که هزار و
سیصد کیلومتر آن در کنار دریای سیاه و پانصد کیلومتر در کنار دریای مرمره و هزار و
یکصد کیلو در آطه لردگری و همین قدر نیز در ساحل دریای سفید میباشد و امتداد خط
حدود اناطولی تقریبا هزار و سیصد کیلومتر میشود در هر طرف از سواحل مذکوره خاصه
در سواحل غربیه خلیجها و لنگرگاههای محفوظ دارد که هم برای تجارت نافع است و هم برای
جنك مساعد و غالبا معمور میباشد از سواحل دریای بحر الجزایر تا مجرای شط فرات منتهای
طول خاك اناطولی هزار و دویست کیلومتر و منتهای عرض آن نیز هفتصد کیلومتر میرسد و در
سی و یك درجه طول شرقی واقع است و سطح آن با سطح جزایری که از این مملکت شمرده میشود
پانصد و چهل و هفت هزار کیلومتر مربع است بنا بر این از مملکت فرانسه بزرگتر است اگر اقالیم
سبعه یعنی وضع تقسیم جغرافیائی قدیم را در مد نظر گیریم اناطولی با ممالک اسپانیا و ایتالیا
و یونان در یك اقلیم واقع شده و شهر سینوب که در منتهای نقطهٔ شمالی این مملکت است با
شهر رم محاذی و راس اناموری که در منتهای نقطهٔ غربی آن است با جنوب قادس همان خط را
دارد منتهای نقطهٔ غربی اناطولی در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه طول شرقی
واقع و منتهای نقطهٔ شرقی آن در سی و نه درجه و سی دقیقه طول شرقی است

آراکس
اسم رود ارس میباشد که سرحد
ایران و ارمنستان است نیز
اسم رودی است در عراق عرب
که آنرا حالا الخابور گویند

آزوتوس — یکی از شهرهای قدیم فلسطین و در کنار دریا در شمال عسقلان و در مغرب بیت المقدس بوده حالا خراب است

آساآك — اسم شهری بوده از دهستان یا از کوهستان خراسان که در عهد قدیم آنرا بارت و بارثوا میگفته اند اشك اول مؤسس اساس سلطنت طبقهٔ اشکانی آنرا بنا نموده و بعقیدهٔ اکثر مورخین تاج سلطنت را در این شهر بر سر نهاده آساآك فی الحقیقه همان اشك است با اندك تحریفی و یکی از علمای جغرافی میگوید آساآك را امروز زاوه میگویند لکن یك زاوه در نزدیك تربت حیدریست و زاوهٔ دیگر در شمال غربی بامی و هیچیك صلاحیت آن را ندارد که بگوئیم آساآك در این محل بوده بعقیدهٔ ما در ناحیهٔ عشق آباد حالیه در سمت شمالی دامنهٔ کوه شهر آساآك بنا شده و آنرا آشکاك گفته اند یعنی بنا نهادهٔ اشك یونانیها که شین نداشته آنرا آسکاك ضبط کرده و آخر الامر ایرانیها که این طبقه سلاطین را اشك مینامیده آنجا را اشك آباد خوانده و عشق آبادی که امروز معروفست همان اشك آباد است

آسپادانا — اسم شهر اصفهان بوده و معنی آن معسکر و جای سواران است چه اسپا چنانکه در لغت آزیا سپر نگاشته شد بمعنی سپاه و سپاهی و سوار است و اسپادانا یعنی محل سپاهیان و بعضی از متأخرین از علمای جغرافی در کلمهٔ سپاهان تحقیقی غریب بمطلب مذکور نموده اند

آسپی یُ (آسپی هی) اسم طایفه بوده که در زمان اسکندر کبیر در ناحیهٔ کابل تا هندوستان سکنی داشته گمان قریب بیقین این است که همین طایفهٔ افغان حالیه بوده یعنی افاغنه از نسل آنها میباشند و بمناسبت سپاهی بودن این اسم یافته

آستابنا — شهری بوده از بلاد دهستان که قدما داهیا میگفته اند شهر آستابنا در نزدیك آساآك مذکور و در فوق بنا شده و شاید در محل قزل رباط که عوام حالا قزل آروات میگویند آنرا ساخته چه جای دیگر در آن حدود قابل بنای شهر نیست

آسناکنی — اسم طایفه بوده از طوایف هند و که در عهد اسکندر کبیر در حوالی سرچشمه های رود پنجاب ساکن بوده اند

آسیریا — همان مملکت آتور یا آشور است که حالا فرنگیها آسیری میگویند و آن یکی از ممالك قدیم آسیا بشمار میاید واقع در طرف اعلای دجله منبسط در دو سمت شط مزبور و نهرین زاب علیا و سفلی آنرا سیراب مینموده در مغرب محدود به شامات

در جنوب به اراضی بابل در مغرب بمملکت مد یعنی جبال و آذربایجان و ناحیهٔ عیلام یعنی خوزستان و در شمال به ارمنستان و قسمت شرقی این مملکت و کوهستان آن همان کردستان حالیهٔ عثمانی است بزرگترین شهر آشور نینوای معروف بوده که زیاده از دو هزار سال است که خراب میباشد

در الواح بیستون آشور را آثرا نوشته و یونانیها در عهد اسکندر کبیر آنرا آتوریا ضبط کرده و هرودوت بنام ماتانیا اسم برده اول پای تخت این مملکت موسوم به آتور و در طرف جنوب دجله بوده و مکرر تغییر پای تخت داده اما هر وقت پای تختی اختیار کرده اند از کنار دجله عبور ننموده

کیپرت از مشاهیر معلمین علم جغرافیا اسم آسیریه را آتوریه یا آشوریه نگاشته و در فرس قدیم آنرا آثورا هم گفته اند و وقتی سلاطین آسیری بابل را تملك نموده و شهر بابل را پای تخت قرار داده آنوقت تمام عراق عرب جزو آسیری محسوب میشده

زمانی شهر کالاش پای تخت آسیری شده و تا مائه هم سلاطین بنی آشور در این شهر اقامت داشته و خرابهٔ کالاش را اعراب قلعهٔ نمرود میگویند اگر نعوذ اسم این شهر را لارسا مینویسند و موقع و محل آنرا در دهنهٔ زاب کبیر مشخص مینماید

آسیا — شرح آسیا در لغت آزیا نگاشته شد

آسیای صغیر — همان آزی مینر و آناطولی است که پیش نوشته شد

آکامپسیس — اسم رودخانهٔ چوروق بوده که از جبال ما بین ارزن الروم و بایبورد سرچشمه گرفته و بطرف شمال جاری شده از میان شهرهای اولتی و آرتوین گذشته ارمنستان کبیر را از مملکت کلشید جدا کرده در حوالی باطوم بدریای سیاه میریزد

آکرابا — اسم یکی از شهرهای الجزیره بوده واقع در کنار رود خابور که بفرات میریزد دانویل گوید دویست سال قبل محل این شهر را اعراب میگفته اند

آکیلئم (آکیلئن) اسم شهر کوچکی بوده در بوغاز دریای آزف و فرهنگ امروز محل آنرا اختانیزود میگویند

آلاتا (آلاسا) اسم خطهٔ احسای جزیرة العرب است که باسم لوای نجد تابع ولایت بصره میباشد

آلانی - اسم طایفهٔ از طوایف تورانی بوده که در قدیم از سواحل غربی دریای خزر تا کنار شرقی دریای سیاه نواحی ماوراء کوه قفقاز را برای خود یورت قرار داده بودند طایفهٔ هون که از توران بآن حدود آمدند آنها را نابود نمودند

آلبانا - اسم قدیم حلوان الجزیره است وبعضی آنرا آلبانیا نام گفته اند

آلبانیا - اسم قدیم داغستان وشیروانات بوده علمای جغرافی قدیم گفته اند حدود این مملکت دریای خزر و رود کر و کرجستان وآذربایجان است داتویل گوید یکصد سال قبل از میلاد پای تخت این مملکت کابالاکا نام داشته وامروز معروف به کابلاسوار میباشد از قرار مسطورات کتب اسم آلبانیا وایبری در تواریخ مسطور کاذکر شده پای تخت آن شهر البانا واقع در دربند حالیه بوده امم مختلفه در این مملکت سکنی داشته اسم البانیا سکنهٔ در زمان اول میلادی فراموش کرده آنرا شیروان وداغستان مینامند

آلبانیا پیله - معنی البانیا پیله مدخل البانی میباشد وآن اسم قدیم شهر دربند است که اعراب آنرا باب الابواب گفته باید دانست که آلب بمعنی سفید است لهذا قدما اکثر کوهها که برف دارد را آلپ نامیده وچون قسمتی از جبال داغستان وشیروان را نیز البانیا میگفتند شهر دربند را مدخل البانیا نام داده اند

آلبانوس - اسم قدیم رودخانهٔ سمور است که از کوههای داغستان جاری شده از ساحل غربی بدریای خزر میریزد این رودخانهٔ بزرگ از شیروان میباشد

آلکساندریا آدیا رویا میزم - اسم قدیم شهر کابل پای تخت حالیهٔ افغانستان است که اسکندر کبیر بتجدید عمارت آن پرداخته وآنرا اسکندریهٔ پاروپامیز خوانده

آلکساندریا آراخز - گویند اسکندر کبیر این شهر را در زابلستان ساخت یا بتجدید عمارت آن پرداخت وآنرا اسکندریهٔ آراخز نامید چه آراخز یا آراشزی اسم زابلستان وسیستان بوده وبعضی بانی اولی این شهر را سمیرامیس ملکهٔ بابل دانند

آلکساندریا آریا - اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در سیستان در کنار دریاچه زره ساخته وآنرا اسکندریهٔ هرات نامیده چه پیش گفتیم آریا اسم هرات بوده آثار این شهر معدوم است بعضی بر این اند که الکساندریا آریا خود شهر هرات است که اسکندر آن را عمارت مجدد کرده وباین اسم موسوم نموده

آلکساندر

آلکساندریا بابیلن - اسم قدیم شهر حیره از بلاد عراق عرب که در نیم فرسخی نجف اشرف بوده میباشد البته این شهر را هم اسکندر کبیر از نو ساخته واسکندریهٔ بابل نامیده صاحب قاموس الاعلام گوید حیره در همان جای نجف اشرف بوده است

آلکساندریا اوکسانا - پوشیده نباشد که اکوس اسم رود جیحون است وآلکساندریا اوکسانا یعنی اسکندریهٔ جیحون واز این اسم چنین معلوم میشود که این شهر هم از بناهای اسکندر است ووی آنرا باین اسم موسوم ساخته در هر حال بعدها بلدهٔ مزبور بنام سالی سرای معروف شده وقبل از امیر تیمور سلاطین جغتائی را دار الملک بوده بنا بر مسطورات انوبل محل این شهر کنار رود جیحون ونزدیک شهر ترمد است اما آثاری از آن موجود نیست

آلکساندر اولتیما - اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در کنار رود سیحون ساخته بعضی گویند فاتح مقدونیه بتجدید عمارت شهر خجند پرداخته وآنرا باین اسم نامید این شهر ابتدا اکروس شاطرانام داشته یعنی شهر کیخسرو یا شهر خورشید کبیر اسم این شهر را الکساندریا اوسیاتا ضبط کرده

آلکساندر تیگریا - اسم شهر شاراکس یا خاراکس است که اسکندر آنرا بعد از تجدید عمارت آلکساندر تیگریا خوانده وشرح شاراکس باید بعضی گمان کرده اند آلکساندر تیگریا یعنی اسکندریهٔ دجله چه تیگر اسم دجله میباشد اما ممکن است سهو کرده باشند چه تیگر اسم جاهای دیگر هم بوده.

آلونتا - اسم یکی از دو رودخانه بوده که حالا معروف به ترک واو قوم میباشد این دو رودخانه از کوههای قفقاز جاری شده بدریای سیاه میریزد

آلونی - اسم شهری بوده از آشوریا آسیری در ساحل شرقی زاب علیا واقع ونزدیک مصب آن که دجله میباشد در این زمان بجای آن شهر قریه ایست موسوم به شمامیک

آنابن - اسم قدیم ناحیه بود که شهر فراه در آن عمارت یافته

آناثو (آناطو) اسم قدیم جزیره بوده واقع در وسط فرات یا اسم قلعهٔ محکم شهر عانه تابع ولایت بغداد شاید جزیرهٔ مزبوره در مقابل عانه واقع شده باشد

آناطولیکم طما - اسم آسیای صغیر بوده که شرح آن داده شد گویند این کلمه بمعنی مشرق است چون آسیای صغیر در مشرق قسطنطنیه واقع است موسوم باین اسم شده

آنالیلا

آنالیبلا - اسم قدیم شهری دارنده بوده از ارمنستان وسطی وامروز تابع ولایت سیواس است

آنتمو سباس - میکویند شهری بوده درحوالی بیره جك تابع لوای اورفه ولایت حلب واقع در الجزیره در نزدیکی فرات بعد این شهر موسوم باسرهوین کردیده امّا باید دانست که اسرهوین ولایت بوده نه شهر وادیس را که بیره جك باشد کرسی آن نوشته اند

آنطیوخیا مارزیانا - باعتقاد بعضی وقتی مرو موسوم باین اسم بوده ومیکویند چنانکه اسکندر مرو را مرمت کرده الکساندریا مارکیانا یا مارژیانا نامید یعنی اسکندریهٔ مرو آنطیوخس پسر سلوکوس نیکاتر هم بعد از اسکندر بتجدید عمارت آن پرداخته واسم شهر را آنطیوخیا مارژیانا کذاشت یعنی انطاکیهٔ مرو

آنکباری تیس - اسم قدیم شهر انبار است از بلاد جزیره (مزوپوتامی)

آن تی نبی - اسم قدیم کوه آلتای است که آنرا آلتون داغ هم میکویند وآن کوهی میباشد از جبال تیانشان که معروف بکوه آسمان است وحد فاصل ما بین مغولستان واراضی قرقیزها ورودخانهٔ ایرتیش از این کوه جاری میشود در کوه آلتای معدن طلا هست

حرف الف غیر ممدوده

اِتیماندِر - اسمی است که یونانیان برودار غنداب افغانستان ورود باچیرزره سیستان ورود هیرمند داده اند ودریاچهٔ زره که در سرحد غربی افغانستان واقع شده با آنکه رودخانه های شرقی وشمالی این مملکت در آن میریزد مخصوصاً هیرمند که از رودهای معتبر است عمقی ندارد وکاه چنان آب آن کم میشود که از هر جای آن عبور ممکن است (رودخانهٔ هیرمند از دامنهٔ کوه بابا در سمت غربی کابل جاری شده بدریاچهٔ زره داخل میشود) از رودخانه هائیکه به هیرمند پیوسته آخر الامر آبش جزو زره میشود از طرف یمین (سی آبند) (خود) (باغران) (موسی) از سمت یسار (ارغنداب) (ترناك) (انکیزان) (دوری) بارودخانهٔ کشرود

از جانب شمال هم (هاروت رود) و(فرارود) بدریاچهٔ زره ریخته میشود آب دریاچه شور نیست امّا تلخ وسیاه است علمای جغرافی فرنك هیرمند را هلمند وزره را هامون میکویند

ادِیسنا

اِدِیسنا اسم یونانی قدیم شهر رها یعنی اورفه حالیه میباشد واقع در طرف غربی الجزیره در سر چشمهٔ رود بلیخ واورفه چنانکه پیش کفتیم تابع ولایت حلب است حرّان وطن حضرت ابراهیم علی نبینا وآله وعلیه السلام در شش فرسخی این شهر در طرف جنوب آن است در آورفه زیارتکاهی است باسم مولد حضرت ابراهیم اِدِیسا را بیشتر ادِیسا مینویسند

اُفرانِس (اُفرات) اسم یونانی شط فرات است وعبرانیها آنرا اپرات کفته و ارامنه پیرات در الواح بیستون افراتا ضبط شده منبع حقیقی آن حوض مرتعی است در یکپارچه سنك واقع در کوهی موسوم بدرطومل داغ در چهار فرسخی ارزنة الروم در شمال شهر حوض مزبور را تراشیده اند وآبی که از آن میجوشد بسیار سرد ودارای هرکونه محسنات است واندایش از یك سنك نیست هر چه جریان میابد واز کوه سرازیر میشود بر آن می افزاید در زیر کوه رود معتبری میکردد فرات از منبع رو بجنوب غربی جریان یافته از یمین ویسار چند رود کوچك بآن می پیوندد وپس از طی مسافتی موسوم بفرات میکردد ودیکر سوار از آن نمیتواند عبور کند باید با قایق از آن کذشت بعد از آن نیز انهار وآبهای بسیار بآن ریخته تا در مصب قورنه با دجله یکی شده شط العرب را تشکیل میدهد

شط فرات امروز ولایات ارزن الروم را از شمال شرقی تا جنوب غربی وولایت معمورة العزیز را از شمال غربی تا جنوب شرقی وولایت حلب را از مغرب مایل بشمال تا مشرق مایل بجنوب وولایت بغداد را نیز بدو قسمت منقسم میکند وبین النهرین بوجود این شط ودجله موجود شده مختصر شط فرات از انهار نامی دنیاست امتداد وطول این رودخانه از منبع طومل تا مصب قورنه ششصد وچهل فرسخ میباشد

اُفیطالیت (اُفیثالیت) - اسم هیاطله است که طایفه از طوایف تورانی بوده وآنها را هون سفید هم کفته اند امّا اسم اصلی آنها خیل وهیطل بوده که بر خلاف وهیاطله جمع بسته اند

اِکباتانا (اِکباتان) - اسم قدیم شهر همدان است هر دوت کوید این اسم در الواح بیستون وجاهای دیکر هانك ماتانا نکاشته شده در این اواخر که الواح بیستون را خوانده این کلمه را هاکاماتانا قرائت کرده ودر تورات نیز اَحمتا نوشته وعلماء علم السنه کفته اند این کلمه مرکب است از دو اخمای فرندی و ثاتای بابلی که شعبه ایست از زبان سانسکریت وثانا بمعنی

اُسرهوین

اسم قسمتی از اراضی الجزیره است وشرح آن در ذیل کتاب التدوین در جلد دویم نکاشته شد لهذا مکرر نمینمائیم

بمعنی ستان فارسی است که محل و مکان باشد و اختصاراً شهر دوستی و محل دوستی ترجمه
کرده چه پادشاهان ایران در تابستان دوستان خود را باین شهر دعوت مینموده عقیده
ما این است که در قدیم هم اسم این شهر همدان بوده چه هم افاده اتفاق میکند و دان ظرفیت را
میرساند و حاصل معنی مجمع متفقین میشود شاید این شهر معسکر تابستانی دولت ایران بوده
یا مجمع تجار خارجه و همانند ماتانا و هاکامانانا از لفظ همدان دور نباشد چه تا را که بدال
قلب کنیم و همانند مادانا یا هاکامادانا گوئیم خیلی بهمدان نزدیک شود و این قلب مطرد است و آن
دو کلمه که با ذال شد باندک تغییر همدان میشود

باری این شهر نامی بزرگ آسیا پای تخت دولت مد یا طبقه پیشدادی بوده بنابر مسطورات
علمای جغرافی قدیم اکباتانا در جنوب غربی کاسپین و در دامنه کوه اورنت که الوند باشد
بوده لیکن [illegible] میشود بموجب مقررات تورات این شهر را ارفاکساد که ارفخشد
پادشاه مد باستانی بنا نموده مورخین قدیم یونان گفته اند که دیوسس نامی از سلاطین
مد هفتصد و پنجاه سال قبل از میلاد این شهر را ساخته بعقیده هرودوت هفت حصار دور
این شهر تو در تو کشیده شده کنگره حصار اول سفید دویم سیاه سیم سرخ چهارم کبود پنجم
نارنجی ششم نقره هفتم طلائی و قصر سلطنتی و خزانه دولتی در حصار هفتم بوده است

آن زبان دارای اکبر کتابی در لوحه بیستون مسطور است که فرآورتش ادعای سلطنت مد
میکرد بعد از جنگ و جدل او را گرفتم و گوش و دماغش را بریدم بعد به هاکامانانا آورده
بدار زدم

اکباتانا پرسپا — این شهر بنابر مسطورات دانویل در فارس و معروف بمرگزدن
با گبری بوده و آنرا اکباتانای مغستان میگفتند چه مغها در قدیم مدرسه در این شهر داشته
و در آن تحصیل میکرده اند

اُلئوس — اسمی است که یونانیها برودخانه کارون داده اند سرچشمه این رودخانه
در مقابل سرچشمه رود زاینده رود اصفهان و در بالا دست قریه سمیرم از اعمال همین
ولایت است قدری که جریان مییابد از طرف یمین رودخانه آوردگان و رودخانه چهارمحال
که از منه رشته آب تشکیل یافته با آن یکی میشود و محل این التقاء در قریه زرد کوه است بیک فرسخ
پائین تر نیز رودخانه خرسان و رودخانه قریه سادات از طرف یسار با آب رودخانه که بالمآل

موسوم برود کارون میگردد میریزد و بطرف شمال غربی مایل گشته در هر جا از طرفین
راست و چپ انهار صغیره باز داخل آن شده همینکه بحلو خرابه سوزیان که سوس یا شوش
باشد میرسد کارون نام میگیرد چون بقلعه کوتوند رسید رو بجنوب میگذارد و در بالای
شوشتر رود شوره زن رحره نیز بآن ملحق گشته بعد دو قسمت میشود یکی موسوم به گوروگور
یا گرگر که بطرف مشرق جریان یافته قسمت دیگر که بشطیط معروف است از سمت مشرق
شوشتر گذشته در زیر بند قیر برودخانه دزفول میپیوندد یا آب دزفول که از حوالی بروجرد
سرچشمه گرفته و انهار و رودخانه های عدیده بآن پیوسته تا زیر بند قیر رسیده در محل
مزبور برود کارون میریزد پس از آنچند قسمت شده قسمتی بشط العرب و قسمتهای دیگر
بخلیج فارس منصب میگردد

الیمائی والیمائیس — اسم مملکت بنی عیلام است که عبارت از لرستان و
خوزستان باشد

أَنْد (أَنْدِیا) همان محرّف یا مصحف هند است

اندوس — اسم رودخانه سند است و آنرا سندوس هم گفته اند اصل آن که لغت
سانسکریت میباشد (سندو) بوده که حالا سند تلفظ میشود این رود عظیم سرحد طبیعی
هندوستان و سایر قطعات آسیاست یعنی هند را از ممالک دیگر آسیا جدا میکند سرچشمه های
این رودخانه در کوه هیمالیه است که فرنگیها هیمالایا میگویند رودخانه های چند از سمت
هندوستان و چند از طرف افغانستان باین شط میریزد و مصب خود رود سند محیط هند
میباشد در بعضی امکنه عرض این رودخانه دو هزار ذرع و سه هزار ذرع است و طول
جریان آن ششصد و هفتاد و پنج فرسخ جغرافیائی که هر فرسخ چهار هزار متر است میباشد
وقتیکه رود پنجاب داخل رود سند میشود چهار هزار ذرع عرض پیدا میکند چون از حوالی
شهر تته گذشت منشعب بچند شعبه میشود و هر شعبه در نقطه بمحیط هند منصب میگردد
سلاطین کشورگیر ایران از قبیل کیخسرو و دارا و مهرداد و فاتحین خارجه مثل اسکندر و غیره
که از یونان و مصر و بابل و کلده بعزم مملکت ستانی حرکت کرده این شط را سرحد متصرفات
خود قرار داده اند

بعقیده بعضی اسم هند از اندوس اشتقاق یافته در هر حال اول پادشاه ایران که مأمور
علمی برای کشف و تحقیق منبع و مصب و وضع جریان این شط فرستاد دارای اول بود که در

یانصد و دوازده سال قبل از میلاد سکیلاکس یونانی از ایبریا سخنی مأمور اینکار عمده نمود اسکندر کبیر در سیصد بیست و پنج سال قبل از میلاد در روی این رودخانه شخصاً کشتی رانی کرده است

ایره نوپولیس — اسم قدیم شهر بغداد بوده گویند پیش از آنکه منصور عباسی این شهر را بنا کند یونانیها در زمان سلوکوس نیکاتر شهری در این محل ساختند و باین اسم موسوم کردند اما از آنجا که معنی تحت اللفظی این اسم شهر شیرین است و شیرین همان این دختر قیصر میباشد شاید این شهر را خسرو پرویز باسم شیرین عمارت کرده باشد و آبادی آن بعهده تعویق مانده تا وقتیکه منصور این کار پرداخته

ایزاطیخه — گویند اسم قدیم شهر یزد بوده علی الظاهر ایزد خواست این نام داشته است

ایک سیوفاگورُوم — (اِش تیوفاگودوم) — این اسم در زبان یونانی یعنی ماهی خوار است طایفه که غذای خودشان و علوفه مالشان ماهی بوده در ساحل دریای مکران سکنی داشته و وقتی که قشون اسکندر از این محل گذشتند آنها را دیده موسوم باین اسم کردند در این محل عساکر بحری و سپاه و اسکندر کبیر از بیقوتی صدمات دیده اند

ایمائوس — قدما سلسله کوه بزرگی از آسیای علیا را که در جنب اراضی اسکیت نشین (ترک نشین) بوده باین اسم موسوم نموده و آن قسمتی است از هیمالیه حالیه و قسمت عمده از بلور داغ چون ایمائو در لغت سانسکریت یعنی برف است و قلل این جبال همواره در برف مستور بوده موسوم باین اسم شده فی الحقیقه کوه ایمائوس چین را از کاشغر و ختن جدا میکند

ایبریا
کوهها و زمینهائی که از دریای سیاه تا ساحل بحر خزر امتداد داشت و سمت شمال آن محدود بکوه قفقاز قدما آنرا ایبریا میگفتند بنا بر این ایبریا اسم تمام گرجستان است وجه تسمیه آنکه ایبری اسم قدیم اسپانیا بوده گویند مهاجرین اسپانیولی در ایبریا آمده ساکن شده لهذا یونانیها گرجستان را ایبریا گفته اند
بعضی گفته اند ایبریا با هیبریا یکی بوده که رومیها قبل از تصرف شبه جزیره اسپانیا بآن داده بودند یعنی اسپانیا را ایبریای بزرگ و ایطالیا را ایبریای کوچک میگفتند و ... ایبریا اسم قدیم ولایت ایروان ... از ممالک روس و داخل کلشید بوده پس ایبریا دخلی به گرجستان ندارد اما این قول ضعیف است

ایدومیا
یکی از نواحی فلسطین بوده و طایفه آدوم آنجا ساکن بوده اند

حرف الباء

بابیلن — همان بابل معروفست و از قرار مسطورات تورات نمرود ابن کوش ابن حام ابن نوح علیه السلام با قوم خود در سه هزار و سیصد و نه سال قبل از میلاد بارض شنعار مهاجرت کرده این مملکت را تملک نموده شهرهای بابل و فالاش و شانی و دیگر را بساخت و به سلطنت پرداخت و این اساس و ابتدای دولت نمارده است امروز در جای شهر بابل قصبه حله آباد است و ادنی محله آن شهر بزرگتر از حله حالیه بوده و لندن را که میخواهند به آبادی بستایند میگویند بابل دنیاست اما بابل بکمرتبه دارای این آبادی نشد بلکه چون پای تخت بوده نمارده بمرور بتوسیع و تزیین آن کوشیده اند

وضع

وضع شهر بابل زیاده از آنست که در این مختصر گنجد خلاصه آن اینکه دو دیوار یا دو قلعه تو در تو با برج و بارو برای بابل ساخته قطر هر دیوار تقریباً نوزده ذرع حالیه و ارتفاع آنها هفتاد و پنج ذرع و دیوار بیرونی دویست و پنجاه برج داشته و دیوارها و برج همه با آجرهای قطور با نفت و قیر سرشته ساخته شده و هر دیواری را نیز یکصد دروازه از مفرغ یا چدن بوده و سور خارجی را خندقی عمیق پر از آب فرات احاطه کرده و از شط فرات انهار عدیده برای سیراب کردن باغات و بساتین و مزارع بریده و مطلقاً زمین لم یزرع در اطراف شهر دیده نمیشده است

حدایق معلقه که یکی از عجایب هفتگانه عالم شمرده شده از زینتهای شهر بابل بوده و شرح آن اینکه اطاقهای زیاد در روی هم ساخته تا ارتفاع آنها با ارتفاع دیوار قلعه مساوی گشته در بالای بام آن اطاقها درختان بارور و غیره کاشته و صفای آنرا باعلی درجه رسانیده بودند و بعضی حدایق معلقه را چفته درخت انگور فرض نموده اند

معابد عجیبه که هر یک از ابنیه عالیه دنیا بشمار آمده نیز در شهر بابل ساخته شده و برج بابل معروفست و آنرا از بناهای بخت النصر نا خو کو ثان آثور دانسته اند که برای تفرج زوجه خود که دختر پادشاه مدی بوده در حوالی حدایق معلقه بنا نموده و در بالای آن معبدی قرار داده اما محققین این برج را رصدخانه کلدانیان میدانند منتهی اینکه در مرتبه تحتانی آن معبدی هم معتقد اند گویند این برج مربع بوده و هر ضلع آن بطول صد و شصت و شش ذرع حالیه اما ارتفاع آن را پانصد قدم و عظمت این بنا را زیاده از عظمت هرمان مصر میدانند و داستان خراب شدن این برج و تبلبل السنه مشهور است و ما را بذکر آن حاجتی نیست

بابیلنیان (بابیلنی) — از این دو کلمه نیز مقصود ارض بابل است که آنرا بابیرنی هم گفته اند و گاه گاه که ارض کالده یا کلده میگویند مقصود همین سرزمین میباشد و فی الحقیقه ارض بابل آن اراضی پستی است که فیما بین دجله و فرات تا ملتقای این دو شط که بخلیج فارس متصل میشود واقع شده

بابیلنیان (بابیلنین) — اسم اهالی قدیم بابل است و مورخین چنانکه اشاره نمودیم آنها را منسوب بکوش ابن حام ابن نوح علیه السلام دانسته اند

باتانایه — اسم قدیم قصبه سروج تابع لوای بیره جک ولایت حلب و از الجزیره است

باتنه

باتنه — اسم شهر المنه است واقع در مشرق زغنا و در مغرب اوده

بات هبس (باطبس) — اسم بندر باطوم بوده

بادیس — اسم قدیم یکی از شهرهای کرمان بوده واقع در حوالی دماغه کاریل که امروز معروف بجاسك است این شهر در سرحد مملکت قدیم کرمان و مکران و از بلاد ساحلیه محسوب میشده

باربار یکوم — در قدیم اسم یکی از مصبهای رود سند بوده

باردین — اسم رودخانه ایست که از پهلوی دمشق شام میگذرد و این شهر را سیراب مینماید حالا معروف به بردا است یاقوت حموی در معجم البلدان گوید این رودخانه را نام بردیا میباشد ویقال له بردا یونانیها این رودخانه را کری زرهواس میگفته اند یعنی آب طلا

باریس — از شهرهای یزدی بوده امروز معروف به لوای حمید است واقع در آسیای صغیر و آنرا اسپارته میگویند

بازکانی — اسم طایفه از طوایف تورانی که در دامنه کوه بالخان واقع در ساحل شرقی بحر خزر سکونت داشته بوده است

باسکاتیس — بنابر مسطورات بطلیموس مصری اسم شعبهٔ از رود سیحون بوده

باگاستانا (باکیستانا) این اسم محرف باغستان است و وقتی کوه بیستون بلکه آبادی واقع در پای کوه بیستون را باغستان میگفته اند شاید باغستان وسیع داشته از این جهت موسوم باین اسم شده و ممکن که در اصل باگاستانا بهستانا بوده و بهستان را بهستون تلفظ مینموده چنانکه فرنگیها الآن هم بیستون را بهستون مینویسند چون یونانیها حرف ها ندا شته بجای آن گاف گذاشته و باگاستانا و باکیستانا گفته باشند بعضی از علمای جغرافی قدیم باگاستانا را مسکن ارباب انواع معنی و ترجمه کرده و این ضعیف است چه ایرانیها هیچوقت پرستش ارباب انواع نمینموده اند که مسکن برای آنها قرار دهند

باکترا — اسم قدیم شهر بلخ که پای تخت باختر بوده میباشد و اسم رود بلخ و باکترا همان مصحف باختر است و بسیار اتفاق افتاده که کرسی مملکت اسم مملکت را داشته است

باکتریانا — اسم مملکت باختر است و آنرا باکترا و باکتریانا و باختر و باختار نیز گفته اند و باخذی و باخل هم نوشته چنانکه بلخ را اکثر قلب و مصحف باخل میدانند تا ظن غالب آنکه

بلخ پای تخت باختر بوده و باکترا محرف باختر است یا باختر بتصحیف باکترا شده مطلب را راجع بتر اهل فن میگذاریم و نقل بعضی اقوال میپردازیم

جمعی را عقیده این است که چون باختر در شمال شرقی مملکت مدعراق عجم بوده و باختر یا باخود در لغت مدیها معنی شمال داشته از این جهت آن مملکت موسوم بباختر شده است برخی بر این اند که بلخ در زبان مغول که حالا اینرا میگویند یعنی زبان افاغنه یعنی قلعه بوده اگر این گفته صحتی دارد باید گفت چون پای تخت باختر قلعه داشته موسوم باین اسم شده

مملکت باختر را از ممالک معروفه آسیا شمرده اند تا حدود حقیقی آن را درست معین نکرده قومی گفته اند حد شمالی آن سمرقند و شمال شرقی آن به مملکت سك یا ساك یا ساس یا سکزی محدود میگشته از جانب مشرق به بلورداغ که فاصل تبت صغیر و همین ناحیه است منتهی میشده و کوه هندوکش در جنوب و جنوب شرقی آن واقع و مرو حد مغربی و جنوب بابل مغرب آن بوده است از این تحدید حدود چیزی معلوم میشود اگرچه مسلما در هر وقت سرحدات آن تغییر کرده و در هر حال رود جیحون رودخانه بزرگ و عمده این مملکت بشمار آمده است و این رود را یونانیها قدیم اکسوس میگفته و ایرانیها واخشو و حالا هم بعضی وخشاب میگویند و مملکت باختر را این رودخانه و شعب آن سیراب مینموده

پای تخت باختر را که باکترا یا بلخ باشد زاری آسپا یا زراسپ هم نامیده اند بلکه بطلیموس مصری در جغرافیای خود خاریسپا ضبط کرده شاید خاریسپا معنی خوار اسپا داشته که از خوار مشرق را قصد نموده و از اسپا سپاه را یعنی محل و معسکر عساکر شرقیه

قسمت شرقی باختر که مملکتی کوهستانی بوده و وصل به سغد میشده در عهد اسکندر کبیر معروف به پاروپاناکاکشته و این کلمه هم بمعنی کوهستان است

بعضی در آبادی باختر مبالغه کرده چنانکه ژوستن مورخ میگوید مملکت باختر عبارت از فرا و قصبات هزار شهر معمور دارد و شك نیست که این حرف را اغراق کلی است شاید مقصود ناقل از هزار عدد کامل بوده ژوستن بیخبر از این اصطلاح باور نموده مثل اینکه میگوئیم فلان کوه هزار چشمه آب گوارا دارد و مقصود بسیاری عیون و میاه عذب باشد شخص خارج از این اصطلاح فرض حقیقت نماید

تاریخ سلاطین باختر از هر طبقه مفصل است و ما حکمرانی سلسلهٔ از خلفای اسکندر را و سلطنت

شعبهٔ از اشکانیان را در کتاب درر التیجان اجمالاً ذکر کرده و نگاشته‌ایم

بالین بیگا — اسم قدیم قصبهٔ پالو تابع لوای ارغنی ولایت دیاربکر است واقع در کنار رود خانهٔ مراد در اینجا چند خانه در کمر کوه و سنگ تراشیده و ساخته و در لوحه بخط

بیکانی بعضی وقایع تاریخی را ثبت کرده اند

بِدهِل — از شهرهای فلسطین و در نزدیکی بئر سبع بوده حالا خراب است بنابر

مسطورات توریة در این شهر وحی بحضرت ابراهیم ع نازل شده که ارض کنعان تا ابد متعلق باولاد

او خواهد بود

بِدهِلِم (بِطلِم) بیت اللحم است از بلاد فلسطین که مولد حضرت عیسی علیه السلام میباشد

بِدهُرُون — نیز از شهرهای فلسطین باسم دو شهر بوده است چنانکه در توریة مسطور

شده بنای این شهر را حضرت سلیمان گذاشته

بِدجسان یا **بِیسان** — از شهرهای جلیله نزدیک رود اردن معروف است این

شهر در لوای عکه و در ساحل غربی رود و عزیز بور که یعنی شریعة الکبیر میباشد در دامنه جنوبی

کوهی واقع بوده طایفهٔ اسکیت که از توران بایران و از ایران بشام هجوم نمودند و بفلسطین

آمدند بنای این شهر را گذاشتند در تاریخ نوبل گوید حالا این شهر بر انزان با ایزان معروف است

بعضی محل آنرا انکار در باحیهٔ طبریه و ارض فلسطین نوشته در هر حال از بلاد مشهورهٔ این ناحیه

بوده است

برویزا — از شهرهای قدیم اناطولی واقع در ایالت طرابوزان و در ساحل رود پشل

آرماق شرابی این شهر در قدیم معروف بوده امروز چهارشنبه است

بریا — وقتی شهر حلب شام را باین اسم مینامیدند وقت دیگر آنرا کالبون میگفتند

بریتوس — از قرار مسطورات تاریخ نوبل بیروت حالیه است و بعضی گفته اند اصل بیروت

بث ایل بوده یعنی بیت الله

بِزابدِه — اسم قدیم جزیرهٔ ابن عمر است واقع در ساحل دجله و تابع لواء ماردین ولایت حلب

بوآنا — اسم قدیم شهر وانست در ارمنیه که حالا هم دایر و یکی از ولایات عثمانی است

وقتی پای تخت سلاطین ارمن بوده

برسیپا — اسم قدیم یکی از شهرهای بابل بوده امروز آن معروف به برسما وه و تابع لوای حله

ولایت بغداد است

بوبادوس — اسم قدیم رود خانهٔ مهید بانست که در نزدیکی دجله بزاب بزرگ میریزد

بیتاك — اسمی است که یونانیهای قدیم بشهر باد غیس که در ترکستان افغانستان است

و در شمال شرقی هرات داده اند

بی تینیا (بی تی نی) — مملکتی بوده در ساحل دریای سیاه مشتمل بر لواهای بروسه

و ارطغرل تابع ولایت خداوندگار و لوای قوجه ایلی یعنی ازمید تابع اسلامبول دار الملک

قدیم آنرا نیقیه میگفته اند

بیرتا (بیرطا) اسم قدیم قلعهٔ الشرفه بوده در ساحل غربی دجله اکنون خراب است

بیلیخا — اسم قدیم رود خانهٔ بلیخ واقع در الجزیره است که از حوالی اورفه و از طرف

جنوب غربی سرچشمه گرفته بعد از طی مسافتی در نزدیکی رقه بفرات میریزد

حرف بای فارسی که پ باشد

پارا — اسم شهر فراه است و آنرا پاررا هم نوشته اند

پارتاسینی — اسم کوههای فاصل ما بین ایالت فارس و اصفهان بوده و طایفهٔ

پارتاسین در آن سکنی داشته

پارت
اسم مملکت اصلی اشکانیان
بوده شرح مشبع از این
مملکت و حدود آن در
جلد اول درر التیجان
نگاشته شده در اینجا مکرر
ننمودیم

پاروپامیسوس — اسم کوه هندوکش است و آنرا پاروپامیزهم مینویسند همراهان

اسکندر کبیر که با او بهندوستان میرفتند چون باین کوه رسیدند و اسم آن را دادند یکی

پاروپامیسوس یا پاروپامیزو اسم دیگر قاف است از آنجا که کوه قاف را آخر دنیا میدانسته

خواستند تملقاً باسکندر بگویند تو تا آخر دنیا آمده لهذا هندوکش را کوه قاف گفتند و کوه

قاف کوه قفقاز هندی شد

هندوکش در اصل هند وکه بوده و که مخفف کوه است و آن فاصل است ما بین هندوستان

و ترکستان و قسمتی از افغانستان و از جبال عظیمهٔ آسیای مرکزی شمرده میشود امتدادش از

حدود حالیهٔ ایران تا ساحل یمین رود سند و در طرف جنوب شعبه‌های آن وصل بکوه هیمالیه

میگردد و بیشتر سرچشمه های رود سند از دامنهٔ جنوبی این کوه میباشند بعضی قلل مرتفعهٔ

این کوه تا هفت هزار و دویست متر ارتفاع دارد

پازارگادا (پازاقاردا) اسم یکی از شهرهای فارس و پای تخت حقیقی سلاطین

کیانی که قبل از کیخسرو بوده اند و موقع آن همانجائی است که حالا شهر فسا آباد میباشد پادشاهان کیان همیشه در این شهر تاج بر سر میگذاشتند

بعضی گویند شهر فسا را کیخسرو ساخته و حال مقبرهٔ آن پادشاه هنوز در این شهر مشهود است جمعی بر این اند که پازارگاد در زبان کیان بمعنی اردوی ایران یا خزانهٔ ایران بوده و جغرافی فاخالی از تفصیلی نیست نگارش آن در اینجا از ما نحن فیه خارج است

پازی تگریس — قدما این اسم را بچند رودخانهٔ خوزستان و عراق عرب داده از جمله رود کارون را باین اسم نامیده و از قورنه بطرف خلیج فارس که دجله و فرات بیکدیگر پیوسته وشط العرب شده نیز پازی تگریس نام یافته و پازی تگریس را پاسی تگریس هم خوانده اند

پافلاگونیا — که آنرا پافلاغونیا هم میگویند ولایت قسطمونی است

پالسطینا — فلسطین است معروف بر لوای قدس و یهودیه و قدما آنرا کنعان گفته اند

پراسیا — اسم تخت سلیمان بوده از محالات خمسه

پرسارمینا — اسم ارمنستان کبیر است که متعلق به ایران بوده

پرس (پرسی) همان فارس است که فرنگیها اینطور تلفظ میکنند حد قدیم این مملکت را از طرفین شمال و جنوب بلاد مدی یعنی جبال و خلیج فارس نوشته اند و خوزستان در میان فارس و بابل واقع شده از سمت مشرق فارس بکرمان محدود بوده چون سلاطین فارس سایر ممالک ایران را تملک نموده بعدها بتمام ایران فارس گفته اند و فارس یعنی ایران تا زمان کیخسرو چندان اسم و رسمی نداشته پس از آن که حدود آن بدریای مارمارا و رود سند رسید و مصر هم جزو آن گردید بدرجهٔ اوج عظمت قرار گرفت

در توریه فارس را که معرب پارس است پاراس نوشته و آنهم محرف پارس است علام یا عیلام پسر سام بنا بر مسطورات کتاب مقدس جد فارسیان بوده

پرس پلیس — اسمی است که یونانیان بشهر قدیم اصطخر فارس داده و معنی تحت اللفظی آن ایران شهر است این شهر از بلاد قدیمهٔ ایران و پای تخت کیان و در دو منزلی شیراز در طرف مشرق آن است و از شهرهای نامی ایران بشمار میآید بانی آن کیخسرو را میدانند مقبرهٔ بعضی از سلاطین کیان در آن بوده اسکندر کبیر در سیصد و سی سال قبل از میلاد این شهر را فتح کرد و حکم بقتل اهالی و غارت آن داد و بتلافی اینکه سلاطین ایران آتن پای تخت یونان را

سوزانده بودند حکم کرد اصطخر را با ابنیهٔ سلطنتی آنرا آتش زدند و شرح این واقعه و سایر تفاصیل اصطخر طولانی است

پرسیکوس سینوس — اسم قدیم خلیج فارس بوده و این دریا اسامی مختلف داشته از جمله آنرا قلزم و دریای سبز و دریای بابل و دریای اریط روم می گفتند از طرف شمال این خلیج محدود به سرحدات فارس و کرمان و خوزستان و در سمت شمال غربی دنبالهٔ آن وصل باتلاق بصره میشود و در جنوب غربی بقسمتی از احسا و در جنوب بناحیهٔ عربستین عمان و در سمت مشرق بواسطهٔ تنگهٔ هرموز بدریای عمان متصل میگردد در طرف ایران جزایر زیاد دارد و در سواحل این مملکت عرواریدهای ممتاز در آن دریا صید میکنند بزرگترین آبی که باین دریا میریزد شط العرب است

پری سابرا — شهری بوده در عراق عرب موسوم بفیروز شاپور سفاح اول خلیفهٔ عباسی شهری در حوالی آن ساخته آنرا انبار نامید

پنتوس (پنت) — اسم ولایت طرابوزان بوده در زمان سلاطین کیان تبعیت دولت ایران مینموده یعنی خدیوی داشته تابع پادشاهان کیانی اما بعد سلطنت مستقلی در این سرزمین تشکیل یافته و سلاطین بزرگ از قبیل مهرداد مالک این مملکت شده بسط مملکت پنت بسته بقدرت پادشاه آن مملکت بوده گاهی تمام سواحل قزادنگز را متصرف کرده اند بلکه تا دریای آزف هم رفته دولت روم مدتی پنت را متصاحب نموده و دریای سیاه را که پنت اکسن میگفتند از بابت منسوب نمودن به پنت بوده یعنی دریای پنت قدما اهالی این باتلاق را لوکوسیری نام داده یعنی شامیهای سفید بعد ولایت را نیز باسم اهالی خوانده اند

پومبدیثا — از بلاد الجزیره در ساحل فرات و دار العلم یهود بوده اهلش بزیرکی ضرب المثل چنانکه گفته اند پومبدیثائی فیل را از سوراخ سوزن بیرون میکند در این شهر قصرهای عالی بوده و مسکن نجبای یهود و مدارس آنها

پروفزاثیا — حالا معروف بزارنگ است از شهرهای معروف سیستان اسکندر کبیر از این شهر عبور کرده

پورا — از شهرهای بلوچستان و نزدیک کرمان و سر راه اسکندر کبیر بوده دانویل مینویسد حالا معروف بپورک یا پورغ یا فهرج است بعید نیست بمپور باشد

حرف التّاء

تاپوری — اسم طایفهٔ جنگجو بوده که در طبرستان سکنی داشته و چون طبرستان را تاپورستان هم نوشته اند معلوم میشود معنی این کلمه ناحیهٔ قوم تاپوری میباشد و تاپورستان بمرور طبرستان شده و در آن از منه تمام مازندران موسوم باین اسم بوده اسکندر کبیر مدّتها با طایفهٔ تاپوری زد و خورد کرد و نتوانست مملکت آنهارا مسخّر کند آخر الامر صرف نظر نمود

تارتاری — تاتارستان را فرنگیها تارتاری میگویند یونانیها و لاتینها این مملکت را اسکیتیا و سیتیا نامیده یعنی اراضی اسکیت نشین و عبرانیها ماگوگ گفته که ماجوج باشد یعنی جای قوم ماجوج

بعضی از علمای جغرافی تاتارستان را ابدو قسمت منقسم نموده یک قسمت را سارماسیا یا سارماسی آسیائی و شرقی گفته قسمت دیگر را سارماسیای غربی و اروپائی حدّ سارماسی شرقی رود طانائیس است که دُن باشد و اراضی آن تا دریای مازندران و بالاتر بلکه بدیوار چین میرسد گویند طایفهٔ سارمات از ترکها و تاتارها که غیر از اسکیث بوده و اصلاً از ترکستان حالیه مهاجرت کرده اسکیتهارا بفرنگ رانده خود جای آنهارا گرفتند بنابراین مملکت این قوم را سارمات هم گفته اند امّا سارماسی غربی عبارت است از ممالک حالیهٔ روس و لهستان و سارماسیارا در کتب ما دشت قبچاق نوشته اند و شرح تاتارستان و حدود و بلاد آن مفصّل و در اینجا خارج از ما نحن فیه است

تریپلی — فرنگیها طرابلس را تریپلی میگویند

تگرانوکرد — از شهرهای قدیم ارمنستان کبیر است و تگران پسر مهرداد پادشاه ارمن بانی آن شهر بوده حالا معروف بر اسکی شهر میباشد و خرابست

تیروس — اسم قدیم جزیره و بندر هرموز واقع در خلیج فارس بوده

تیزیا (تیزا) — از بنادر خلیج فارس و در ساحل بلوچستان است و آنرا حالا تیز نیز و بعضی طیس مینویسند

حرف الحاء

حضر — که غالبًا الحضر نوشته میشود از شهرهای معتبر معروف الجزیره (مزوپوتامی) بوده چون شرح آنرا مفصّلاً در جلد اوّل درر التیجان و جلد سیّم نگاشته دیگر حاجت بتکرار نیست

حرف الدّال

دارا — از شهرهای قدیم آشور (آسیری) و فیما بین ماردین و دیاربکر واقع بوده و قریهٔ دارا در جنوب نصیبین است

دارگان — یا دار غومانا اسم رودخانهٔ بوده است از باختر که با رودخانهٔ اشوس یا اگوس یکی شده بعد بجیحون ریخته

داماس — یا داماس کوس شهر دمشق است

داهه — یا داهی یا داء اسم طایفهٔ از طوایف تورانی بوده که آنهارا اسکیث و سیث و سگزی هم گفته و ذکر این قوم و محل و مسکن آنها در کتاب درر التیجان بسیار شده در اینجا دیگر حاجت بشرح نیست

دبا — اسم قدیم شهر عین تاب بوده از توابع ولایت حلب

درابساکا — یا دارابساکا یا داراب سابا یا اسم شهر داراب فارس معروف به داراب گرد باشد شهرهای میان از بلاد افغانستان که در معبر اسکندر کبیر بوده و چنگیز خان آنرا خراب نموده نیز باین اسم نامیده شده

درانگا — یا درانژیان اسم قدیم سیستان بوده بعد از هجوم طایفهٔ ساس یا ساك یا اسکیث باین مملکت ساسکاتینا نام یافته و مردم ایران آنرا سکستان کرده و سجستان معرّب آن است

دلاس — اسم رود دیاله است که از کوه یا طاق سرچشمه میگیرد و از شهر زور گذشته بدجله میریزد

دمریوس — اسم شهر کرکوك است از ولایت موصل و بطلمیوس مصری آن را کورکورا ضبط کرده

دوریانا — قصبه ایست در لوای بایزید تابع ولایت ارزن الرّوم و امروز معروف بتریادین است

دورا — اسم صحرای وسیعی بوده نزدیک بابل که نابوخود و نوزور از بخت النصرها (نمارده) مجسّمهٔ خودرا که سی ذرع طول داشته در آن صحرا نصب کرده این اسم در توریة مذکور است

دوسارا — اسم قلعهٔ جعبر حالیه است که منسوب بر دو سر غلام میباشد

دیوس کوریا — یا سباستوپلی از شهرهای منگریلی واقع در کنار قرا دنکیز

وامروز معروف به اسکودیه میباشد

حرف الراء

راژس — اسم قدیم شهر ری بوده وآنرا راك وآرساسیا هم گفته اند ومیتوان گفت اسم دیگر ری را راست وراژس محرف آن میباشد فی الحقیقه ری را هرجا طوری نوشته از جمله در نوریته راگز نگاشته شده در الواح بیستون در آن لوحی که بزبان مدی میباشد را گا ثبت کرده ودر لوح دیگر که بزبان یونانی است راگه کا آن ودر اشتقاق آن نیز چیزها گفته اند تا آنجا که آنرا از کلمه راج سانسکریت مشتق دانسته ومشعشع ترجمه نموده چنانکه راج وراجه هندیها که برای پادشاهان آنها علم بوده همین معنی را دارد (راج یعنی با شعشع بسیار وراجه مصغر آنست که راج کوچك باشد)

قدما در بلاد جبال یا مدی یا عراق عجم اول شهر اکباتان را دانسته که همدان باشد دویم شهر ری را گفته اند که راژس یا راگز یا راز باشد چون شهری در مقدونیه بوده موسوم به اوروپوس بعد از غلبه اسکندر کبیر براین حدود فاتح مقدونیه یا خلفای او ری را که شباهت بشهر مزبور داشته بیاد بلده از مملکت وطن خود اوروپوس نامیدند ودر سلطنت اشکانیان این شهر موسوم به آرساسیا یا آرساکیا شد یعنی شهر آرساس یا آرساك که اشك باشد در زمان ساسانیان باز آنرا باسم قدیم گذاشته نامیده راژس یا راگز گفتند بعد اعراب راژس را راز وراگز را ری کردند

چون راج یا راك چنانکه گفتیم بمعنی مشعشع بوده واین شهر هم در آبادی وابنیه عالیه وقصور ودور وغیره شعشعه زیادی داشته ممکن است باسامی مزبوره موسوم شده باشد از القابی که بهری داده اند ام البلاد وشیخ البلاد است

یاقوت حموی گوید در تواریخ قدیم ایران مینویسند کیکاوس اختراع ارابه نمود ودر آلاتی در آن قرار داد که بواسطه آن بآسمان رود حق تعالی بباد حکم داد آن ارابه را بابر رسانند واز آنجا سرنگون کند کیکاوس با ارابه اش بدریای جرجان افتاد کیخسرو پسر کیکاوس چون بتخت سلطنت نشست همان ارابه را امر کرد که بشهر بابل برد یعنی با ارابه بآنجا رود بمحل شهر ری که رسید مردم او را دیده فریاد برآوردند که بهری آمد یعنی با ارابه آمد چه ری در لغت فرس قدیم بمعنی ارابه است کیخسرو حکم کرد در آن محل شهری بنا کردند وآنرا ری نام نهادند

دروجه تسمیه ری از این قبیل چیزها بسیار گفته اند که در صحت آن حرفها است لهذا متعرض نشد مکرر این شهر عمارت شده از جمله جعفر ابن محمد رازی گوید در خلافت منصور عباسی ولیعهد خلیفه مهدی شهر تازه در ری بنا کرد ودور آن شهر خندقی حفر نمود ومسجد جامعی ساخت واین بنا در سال صد وپنجاه وهشت هجری تمام شد نیز قلعه دیگر مهدی در حوالی ری بنا نمود وخندقی دور آن کنده وآن قلعه را محمدیه نامید

قلعه ری را وقتی قلعه الفرخان میگفته اند یا قلعه دوری بوده موسوم به قلعه فرخان نگارنده شرح مبسوطی از ری در کتاب مرآت البلدان ناصری در لغت تهران نوشته لهذا در اینجا همین قدر اقتصار مینماید

رامباسیا — از شهرهای بلوچستان بوده واسکندر کبیر در مراجعت از هندوستان از این شهر عبور نموده دانویل میگوید حالا معروف به ایرماجیل است

ریئوس — اسم رودخانه ریون است واقع در منگرلی وآنرا فاز هم گفته اند

ریزنا — از بلاد جزیره است وحالا معروف برأس العین میباشد

رینیکوس — بنابر مسطورات دانویل وبعضی از علمای دیگر اسم قدیم رودخانه ولگا بوده است

حرف الزاء

زابدیسنا — اسم قدیم جزیره ابن عمر است تابع موصل وحالا هم موسوم بهمین اسم است

زابوس مینر — یعنی زاب کوچك وآنرا یونانیها کاپروس میگفته اند

زادراکارتا — بعقیده دانویل اسم شهرهای تازندران بوده اما علمای جغرافی حالیه میگویند در محلی که حالا شهر استراباد واقع است شهری بوده موسوم باین اسم در هر حال این اسم مرکب از دو کلمه است زادرا وکارتا اما زادرا علی الظاهر اسم والی یا بانی این شهر بوده وکارتا همان گرد است مثل داراب گرد

زارانجی — یا زارانگیا اسم قدیم آن قسمت سیستان است که در حوالی دریاچه زره واقع واین لغت زندی است ودر لغت زند زارایا جای باتلاق را میگفته چنانکه در فرس قدیم هم زارایا همین معنی را داشته چون مجاور دریاچه این قسمت باتلاق بوده موسوم باین اسم شده

زاریس — اسم دریاچه زره سیستان است اکثر یاسوطیپ که شرح حال او در آخر

جلد دوم درر التیجان نگاشته شده در تاریخ خود میگوید زادبن اسم شهری است در نواحی سیستان

زاریاسپا — اسم قدیم شهر بلخ بوده

زُغما — معنی این کلمه پل میباشد وقتیکه از بلاد سوریه خواستند بالجزیره بروند پلی بر روی فرات بسته از روی آن عبور کردند بعد شهری در نزدیکی آن پل آباد نموده آنرا هم باسم پل زغما گفتند این پل و این شهر فیما بین حلب و اورفه (بیره جك) واقع و حالا معروف به بقرة الفرات است

حرف السین

سابیری — اسم شعبه از طوایف هیاطله بوده که از شمال لسواحل بحر خزر آمده در سمت قفقاز سکنی گرفته بعد از مائه پنجم و ششم مسیحی بحوالی دنی پر رفته و حالا آن ناحیه را سوری یا سیبری مینامند و ایالت پولتاوا و چرنیکوا از ممالك روس در آنجاست

سارماسیا — دشت قبچاق است و در لغت تارتاری نگاشته شد

ساریگا — اسم شهر قدیم سرخس خراسان است

ساگا — یا ساس اسم یکی از شعب بزرك طوایف تورانی است مسکن آنها از طرف مغرب ترکستان و از طرف جنوب شرقی و مشرق کوه ایماتوس و از طرف شمال تاتارستان و آنها همان قوم سگزی میباشند که در سیستان منزل گرفته و بدینواسطه سیستانرا سگستان گفته و سگستانرا اعراب معرب نموده سجستان کرده اند و سگزی یا ساس بعد باسم ماساژت موسوم شده و سلك سری که فردوسی علیه الرحمة وغیره بتورانیها نسبت داده بواسطه این است که نژاد آنها بطایفه ساس می پیوسته

از پیش از عهد کیان هر وقت طایفه پارث بر پیشدادیان یاغی میشده ساسها را بکمك خود میطلبیده اند بعد هم که پارثها سلطنت اشکانی را تشکیل دادند باز در هنگام لزوم از طایفه ساس استعانت مینمودند دیواری که یکسمت آن بر قراد نکر و سمت دیگر بباب الابواب متصل میشده و باز از سمت مشرق دریای خزر شروع شده و تا ساحل جیحون امتداد یافته برای منع تطاول و چپاول ساسها بوده که آنهارا گك و ماساگك میگفتند و گك و ماساگك همان یاجوج و ماجوج است که در توریه گوگ و ماگوگ نگاشته شده

سپوتاس — یا اسپوتاس بعقیده استرابن اسم دریاچه ارومیه بوده و آنرا ارامنه کاپوتان نامیده

سیدنوس — اسم رودخانه ایست در اناطولی که امروز معروف به ترسو و قراسو میباشد اسکندر کبیر در آب این رودخانه رفته سینه پهلو کرده نزدیك بود بمیرد

سلنی — اسم شهر افیون قره حصار است که آنرا قره حصار صاحب مینویسند مرکز لوا و تابع ولایت خداوندگار بروسه است

سلوسیا — یا سلوسی شهر مشهور بابل است که سلوکوس نیکاتور در سنه سیصد و هفت قبل از میلاد در کنار دجله ساخت خرابه او در مقابل طیسفون هنوز موجود است و این دو شهر را چون روبروی هم بوده اعراب مداین میگفته اند

سمینا — اسم قدیم سمنان بوده

سنغار — یا شنغار یا سینهار اسمی است که عبرها بارض بابل که در حوالی التقای دجله و فرات واقع شده داده و شهر بابل در همین خطه بوده است

سنگارا — مصحف سنجار است و این شهر از جهت تولد سلطان سنجر در آن موسوم باین اسم شده است

سوغریا — اسم شهر زوزن است ما بین نشابور و هرات بعضی زوزن را ولایت دانسته اما گفته اند شهر این ولایت هم موسوم بزوزن میباشد چون علمای بزرك از زوزن بیرون آمده آنرا بصرهٔ صغیر نامیده اند

سوزیان — اسم خوزستان بوده و یونانیان آنرا سوز و سوس میگفته اند که همان شوش باشد و بعد از آنکه شوش خراب شده در نزدیکی آن شوشتر را بنا کرده اند

سوکاندا — اسم قدیم جزیرهٔ آبسکون بوده

سیازوروش — اسم قدیم شهرزور کردستان است

سیتاسین — حالا معروف بکارکوفا است و اسم صحیح آن عقرقوفا است بعضی عقرقوف هم ضبط کرده در هر صورت تلی در نزدیك شهر بغداد موسوم باین اسم است گویند کیکاوس که بزعم بعضی نمرود است آنجا را ساخته که در انداختن حضرت ابراهیم ع در آتش خود بآن بلندی برود

سیدری — یکی از رودخانه های استراباد است که بعد موسوم به اسیتر شده از حوالی شهر استراباد حالیه گذشته بدریا میریزد

سیروپلی — شهری بوده در گیلان معروف به کوراب از ابنیهٔ کیخسرو

سیروس — اسم دو رودخانه است یکی رود کر در ارمنستان دیگری رودخانه بندامیر در فارس

حرف الشین

شاتر سیتر — یا کاترسیترا اسم شهر ختن است در ترکستان چین

شارزا — یا کاردزا یا شاران یا کاران اسم جائی است که کراسوس سردار رومی از اشکانیان شکست خورد حضرت ابراهیم از آنجا بارض کنعان رفته وحالا موسوم به حران است واقع در داخلهٔ لوای بیره جك تابع ولایت حلب

شارا کس — در کاراکس نگاشته میشود

شاربوت — صحیح آن خربوت است وآن از شهرهای ولایت معمورة العزیز میباشد متقدمین آنرا حصن زیاد نامیده ومتأخرین خرت بوت وارامنه کاربرت یا کارت برد در هرحال از بلاد ارمن وسطی است

شاطر اموته
یاکاترامونته اسم ناحیهٔ حضرموت یمن است

شوارا — اسم خوار وورامین است

شوآب — وکوآب واولاتوس هرسه اسم رودخانهٔ فراسو وآب زال وکرخه است که داخل شط العرب میشود

شیو — یاخیو یا اسکیو از جزایر اناطولی در بحر الجزایر واقع است اسم شهر این جزیره هم شیو میباشد یونانیها شیو را کیو میگویند وعثمانیها ساقز اطه سی (جزیرهٔ ساقز)

حرف الطاء

طخاری — اسم یکی از طوایف ترك بوده که در کوهستان باختر سکنی داشته چون این طایفه در طخارستان ترکستان جای گرفته آن ناحیه باسم آنها موسوم شده یاقوت حموی در شرح طخارستان گوید اینجا را طخیرستان هم میگویند وطخیرستان یا طخارستان ناحیهٔ وسیعی است متعلق بخراسان ومنقسم بدو قسمت میباشد طخارستان علیا وطخارستان سفلی طخارستان علیا در مشرق بلخ ودر بیست وپنج فرسنگی آنست ودر مغرب رود جیحون واقع شده خلم وسمنگان وبغلان از بلاد معتبرهٔ طخارستان است اصطخری مینویسد از شهرهای عمدهٔ طخارستان طالقان خراسان است

غورما
شهر غور است در افغانستان

حرف الفاء

فلاوپاس — بعقیدهٔ دانویل اسم قلعهٔ فارس است که ارامنه هارس میگویند

فنیسیا — اسم فنیقیه است که در اصل فنیکو بوده وآن ناحیهٔ کوچکی بوده از شام

مابین

مابین لبنان صغیر ودریای مدیترانه شهر تیر وصیدون از بلاد فنیقیه است فنیقیه در حقیقت بیروت حالیه میباشد اختراع الفبای ابجد در این مملکت شده وامروز علمای بیروت سرآمد عصر اند

فیریژی — یا فریژی اسم لواهای کوتاهیه وقره حصار صاحب است از ایالات آسیای صغیر

حرف القاف

قالاتیا — حق این است که صحیح این کلمه غالاتی وغالاتیا میباشد ودر حرف غین باید نوشته شود متابعت ودفع التباس را در اینجا نگاشته شد وغالاتی اسم لواهای انقره ویوزغاد واماسیه میباشد از ایالات آسیای صغیر

قالیله — یا غالیله (کالیله) (کالیلا) اسم ناحیهٔ وسیعی است از بیت المقدس واز تمام نواحی فلسطین آن سرزمین حاصلخیزتر وپرجمعیت تر بوده

حرف الکاف

کائیسارا — از شهرهای فلسطین است وابتدا استراتون نام داشته هرود که از جانب اگوست قیصر روم در اینجا حکمرانی داشته تملقاً آنرا قیصریه نامید وکائیسارا همان قیصریه است

کائیسارا — نیز قیصریه است از شهرهای کاپادس اناطولی وار جیاس طاغی شهر بزرك ومرکز لوای این قیصریه میباشد از ولایت انقره

کابالاکا — اسم یکی از شهرهای شیروان بوده دانویل آنرا کابلا سوار ودر ساحل رود سمور نوشته وبطلمیوس رود سمور را البانوس نامیده

کاپادس — لواهای نکیده وقیصریه مسطور در فوق ومرعش وولایت سیواس است

کاپوت — اسم کوهی است نزدیك دربند وعربها وارامنه آنرا کپوه کوبند زیرا که فرات از میان درهٔ بسیار تنگی میگذرد وامروز معروف به بوغاز کبان معدن است

کاتاباتوم — در حضرموت یمن حالا آنرا شبام میگویند وآباد است

کاتتا — اسم جزیرهٔ کیش است در خلیج فارس

کاتااوینا — از ایالات ارمن صغری وغالبا جزو کاپادس بوده حالا اسم قضا وقصبهٔ البستان است در لوای مرعش تابع ولایت حلب البستان را آبلستان هم ضبط کرده اند

کادی

کادی — حالا معروف به کدوس است مرکز قضا و تابع لوای کوتاهیه ولایت خداوندگار است

کادینا — از شهرهای اناطولی و حالا موسوم به نیکده است

کاراکس — یا شاراکس یا خاراکس شهری بوده در خوزستان در نزدیک مصب اولائوس که رود کرخه یا قراسو باشد اسکندر کبیر در آن عمارت نموده جمعی یونانی زاد در آنجا ساکن کرد و موسوم شد به کاراکس اسکندریه چون طغیان آب آنرا خراب میکرد آنطیوخس پادشاه سلوکیدهای آنرا تغییر داده دورتر در دامنهٔ کوه قرار داده و آنتیوشیا یا انطاکیه نامید بعقیدهٔ نگارنده کاراکس خوزستان نزدیک بخلیج فارس و مابین مصب قراسو و کارون است بشط العرب و امروز معروف به کاردم میباشد و این ناحیه را کاراش میگفته اند یعنی جائی که شهر کاراکس در آن واقع است ابوان کیف هم از ابنیهٔ یونانیان میباشد و معروف به کاراس بوده

کارالیس — از شهرهای اناطولی و بعقیدهٔ بعضی همان قرابلی است که مرکز ناحیه و تابع ولایت قونیه است

کارانا — از شهرهای یمن مابین عدن و ذمار و واقع در بالای سنگی که امروز معروف به المقرن است

کارشا — یا کاردخا یا کارشی همان کرخ بغداد کهنه است

کارمانا — یا کارمانیا اسم مملکت کرمان است و بطلیموس آنرا منقسم بدو قسمت کرده کرمان دایر و کرمان بایر حد شمالی کرمان دایر کرمان بایر بوده از طرف مشرق محدود به بلوچستان و مکران از طرف مغرب بفارس و پای تخت این قسمت کارمانا که کرمان باشد نام داشته و دارد اما کرمان بایر محدود بخراسان و هرات میشده در حقیقت لارستان فارس هم جزء کرمان قدیم بوده نیز بطلیموس جزیره و بندر هرموز را هرمایلیس مینویسد

کارپلا — دماغه جاسک است در ساحل کرمان

کازیارزیو — بعقیدهٔ دانویل اسم شهر کاشغر است

کاسپیانا — اسم دریای مازندران است که آنرا کاسپین هم میگویند فی الحقیقه بزرگترین دریاچه‌های شور کرهٔ ارض است و مابین حدود اروپا و آسیا واقع شده امتدادش از شمال غربی بجنوب شرقی و منتهای طولش هزار و دویست کیلومتر و منتهای عرضش ششصد و پنجاه کیلومتر و منتها عمقش هفتصد ذرع است چون طایفهٔ کاسپی در سواحل این دریا ساکن بوده آنرا کاسپین گفته اند بعد دریای هیرکانی نامیدند یعنی دریای گرگان و اسامی دیگر آن

دریای خزر دریای دیلم دریای جرجان دریای طبرستان دریای باکو میباشد

کاسپیرا — یکی از شهرهای کشمیر یا اسم خود کشمیر بوده

کامرانن — پای تخت قدیم ایالت کاپادس که سیواس باشد بوده حالا ابرکامان معروف است

کانان — همان کنعان است که در طرف جنوب شامات واقع شده

کپی — یا سپی از شهرهای دشت قبچاق و در کنار دریای آزف بوده دانویل گوید حالا معروف به کپیل است و کپی در زبان قبچاق باغ میباشد

کتزیفون — یا ستزیفن اسم شهر طیسفون بوده و اعراب آنرا معرب نموده طیسفون نامیده و امروز معروف به مداین سلمان و طاق کسری میباشد این شهر را سلاطین اشکانی در کنار دجله در مقابل شهر سلوسی بنا نموده و در آن قشلا میشی مینموده اند طاق کسری از ابنیهٔ باعظمت این شهر است و ما شرح آنرا در مرآت البلدان ناصری نگاشته ایم

کراق — یا کراقوس از کوههای بزرگ اناطولی است در ولایت آیدین و امروز معروف به سنتای کاسی میباشد

کرسونئوس — اسم بندر و شهری است که در پهلوی بندر بوشهر میباشد

کس سرای — این اسم را پلوتارک کاسین مینویسد گویند یکی از طوایف صحرانشین ایران بوده که در زمان اسکندر در کوههای بالای طاق و کرند در حدود بکه طرف لرستان است سکنی داشته بواسطهٔ سفتاقهای سخت هیچ پادشاه اطاعت نمیکردند اسکندر جمعی بدانسو فرستاده آنها را مغلوب نمودند بعقیدهٔ نگارنده طایفهٔ مزبوره اجداد الوار حالیه بوده اند

کتش — یا کت اسم طیسفون است

کف — یا کفوس اسم رودخانهٔ کابل بوده که داخل رود پنجاب میشود

کلشید — یا کاشی که در یونانی کلخیس میگویند اسم قدیم قطعهٔ زمینی است در آسیا که امروز مملکت ایمرهلی و منگرلی در آن میباشد حدود آن در مغرب دریای سیاه و در شمال قفقاز و در مشرق گرجستان حالیه است

کلشی — یا کیللاکاری بنا بر مسطورات بطلمیوس اسم شهری است از هند در ناحیهٔ مدرس در کنار رودخانه و امروز معروف به کالکاری میباشد رودخانهٔ مزبور بخلیجی میریزد که آنرا نیز بطلمیوس کالشیکوس نامیده

کماریا — اسم دماغهٔ کمرن هندوستان واقع در ایالت مدرس میباشد

کمی زنا — اسم قدیم قومس است

کوآنا — اسم قدیم شهر قم بوده است

کوددا — اسم شهر کیج مکران است

کوراسمی — اسم یکی از طوایف تورانی بوده که در رود و ساحل جیحون سکنی داشته این طایفه اسم خود را بناحیهٔ که جوه در آن است داده آن سرزمین را کورا اسم کفتند و کورا اسم بمرور خوارزم شد پس وجه تسمیه که برای خوارزم متأخرین بیان کرده نباید صحیح داشته باشد

کورومیترن — یا خورومیترن اسم قدیم خراسان است و ظاهرا این اسم از کلمهٔ خور و مهر مرکب شده باشد اگرچه وجود یکرم بنظر میآید

کوناکسا — از شهرهای عراق عرب و در نزدیکی فرات و در جنوب مایل بمغرب بابل بوده چون جنک اردشیر دراز دست کتابی با برادرش خسرو که یاغی شده بود در حوالی این شهر اتفاق افتاده معروف شده است (این همان جنگی است که خسرو شکست خورده و کشته شد و اگزنفون سردار معروف یونانی که در خدمت خسرو مستخدم بوده با چهارده هزار یونانی بوطن خود بازگشت و ده هزار نفر آنها را سالما بوطن رسانید و بازگشت ده هزار نفری از مطالب مشهورهٔ تاریخی شد)

کیرس شاتا — یا سیرس شاتا از قلاع قدیمهٔ ماوراء النهر بوده است کیخسرو کبیر آنرا در کنار رود سیحون ساخته که بواسطهٔ آن دفع شر طوایف تورانی را نماید معنی تحت اللفظ کیرس شاتا قلعهٔ خسرو است اسکندر کبیر این قلعه را خراب کرد و قدری دورتر در همان حوالی قلعهٔ بنا نموده آنرا اسکندریه نامید

گوال پرسیس — با کاف فارسی یعنی قسمت عمیق فارس که عبارت از دشت و جلکه باشد و گوال مشتق از گوال است که بمعنی گود و عمیق است گوال پرسیس همان ناحیه است که پازارگاد پای تخت کیخسرو در آن بوده و ذکر آن گذشت

حرف اللام

لابانا — اسم قدیم شهر موصل بوده

لازیکا — مورخین معاصر قیاصره کلشید لازیکا می گفته اند در حقیقت لازیکا قسمت منگرلی کلشید است و امروز معروف به لازستان

لگز — اسم طایفهٔ لگزی است

لیکوس — اسم رودخانه ایست که از کوه بلک کول جاری میشود و از خاک خوش گذشته برود مراد می پیوندد در قدیم رودخانهٔ زاب را هم لیکوس میگفته اند

حرف المیم

مارا کاندا — اسمی است که یونانیها بشهر سمرقند داده در جغرافیای بطلموس سمرقند مراکند ضبط شده اسکندر محل این شهر را هم تعمیر داده است

مارد — یا ماردی یا میرد اسم قدیم شهر ماردین است در ولایت دیاربکر

ماردی — یا مارد یا آماردی اسم طایفه بزرگی بوده که در ساحل بحر خزر سکنی داشته اند و شرح حال آنها در اصل کتاب نگاشته شده

ماروکا — یا ماروکه اسم مرو شاهجان است

ماناکسا — اسم یکی از طوایف سکیت بوده

ماسکا — اسم مسیلی است در الجزیره که امروز آنرا وادی السباع میگویند

ماسیوس — اسم قدیم قره جه طاغ الجزیره است

ماسیس — یکی از اسامی آغری داغ است

ماکیبراتکا — اسم شهر میافارقین است که در دوازده فرسخی دیاربکر و در طرف شمال آن میباشد

مدوس — ظاهرا اسم شعبهٔ از رود کر فارس باشد

موروندا — بطلموس شهر مرند آذربایجان را موروندا نوشته است

موکسوئن — اسم قصبهٔ موش است تابع ولایت تبلیس و اسم قدیم آن در زبان ارامنه تارون بوده

حرف النون

ناسارس — از نهرهائی بوده که سلاطین بابلی در دشت بابل حفر کرده برای وصل کردن دجله بفرات یا برای سیراب کردن مزارع امروز معروف به سرسار یا ثرثار است

نارملخا — یا فلوویوس دیگوم این اسم در لغت عبری یا کلدانی بمعنی نهر الملک است و باین اسم نهری در حوالی سلوسیه بوده که دجله و فرات را بهم وصل مینموده

نیسه فوریوم — یا نیکه فوریوم شهر رقه حلب است در ساحل شرقی فرات اول

آنرا اسکندر کبیر بساخت و اسکندریه نامید بعد سلوکوس کالینوکوس پادشاه سلوکیدی بتجدید عمارت آن پرداخت و آنرا بر کالینیکوم موسوم کرد ما بین پنجم مسیحی لیون قیصر بیزانس آنرا فتح کرد و لیون دُپُلیس خواند در سنهٔ پانصد و هشتاد میلادی موریس قیصر بیزانس معاصر خسرو پرویز بعد از وصلت با خسرو بکمک او لشکر کشیده در حوالی این شهر بهرام چوبینه را که بخسرو یاغی شده بود بعد از جنگ سختی شکست داد

نیزاکامپی — یعنی صحرای نیزاکه چمن سلطانه باشد ایلخی سلاطین قدیم ایران آنجا میچریده وحالاهم مرتع اسبهای توپخانهٔ دولت است

نیزیزبی — یا آنتوخیا اسم نصیبین معروف است در دیار ربیعه در الجزیره

نیسه — یونانیها اسم این شهر را پارت هونیزا ضبط کرده یعنی شهر پارتها این شهر از بلاد بزرگ اشکانیان بوده که قبل از استیلای کلی خود بنا کرده اند حالا معروف بر نسا و در حوالی ابیورد است مقبرهٔ بعضی از سلاطین اشکانی در آنجا بوده کویند بعد سلاطین عثمانی از این شهر مهاجرت کرده اند

نی نیو — یا نینوس یا نینوا اسم نینوای معروف است از شهرهای قدیم معتبر دنیا و مرکز تمدن آسیا در ساحل دجله در حوالی شهر موصل حالیه بنا کرده بودند در جای نینوا آبادی حالیه معروف براسکی موصل یا قریهٔ خسروآباد است در توریهٔ نینوا بمعنی تمام مملکت آشور (آسیری) میباشد بعد از انقراض سلطنت ساردانا پال بخسرو کیانی در پانصد و سی و هشت سال قبل از میلاد نینوا را تملک نمود دور حصار شهر نینوا چهل و پنج هزار ذرع بوده و دیوار حصار بارتفاع سی ذرع و قطر دیوار حصار باندازهٔ که سه عرّاده در بالای دیوار پهلوی هم حرکت میکرده دور دایرهٔ بروج قلعه هفتاد ذرع بوده جمعیت شهر نینوا را تا ششصد هزار نفر نوشته اند بعد نوّرِه بانی شهر را نمرود نکاشته و در تواریخ آشور نام در هر حال تاریخ بنای آن دو هزار و ششصد و هشتاد سال قبل از میلاد بوده در هزار و هفصد و شصت و هشت نینوس مجدداً عمارت نمود در زمان این پادشاه و اخلاف او اول شهر دنیا بشمار آمده امّا عظمت آن دوامی نکرده بزودی سلاطین مِد (پیشدادی) نینوا را قهراً کرفته خراب نمودند و تاریخ این شهر و مملکت و شرح بزرکی و آبادی آن زیاده از این است که در این مختصر کنجد همینقدر باید دانست که چنین معمورهٔ آخر الامر بدست اعراب معدوم شد حضرت یونس علیه السلام در نینوا میزیسته و مردم را موعظه

وتحذیر

وتحذیر مینموده که اکر معصیت کنید شهر تا چهل روز دیکر بکلّی منهدم میشود اهالی توبه کردند و آنوقت بدعای حضرت یونس شهر محفوظ ماند امّا بعدها چنانکه عادت روزکار است نماند و نابود کشت

حرف الواو

والارساپات — از شهرهای قدیم ارمن بوده و اسم بانی آنرا والارسا ضبط نموده اند کویند برادر مهرداد پادشاه اشکانی چون از جانب این پادشاه خدیوی ارمنستان یافت این شهر را در حوالی اوچ کلیسا نزدیک ایروان بساخت و امروز معروف بقریهٔ واقارش آباد است با این قاعده اسم برادر مهرداد والارسا بوده که او را اسم واقارشاک تلفظ نموده و باز ماخذ اشتقاق همان ارساس و اشک است و بعقیدهٔ نکارنده اوچ کلیسا در همان محلی که شهر والارساپات بوده بنا شده و الآن باقی است و قریهٔ واقارش آباد نزدیک اوچ کلیسا است

والیدوس موروس — اسم سدّ یأجوج و مأجوج یعنی دیواری است که از دریای سیاه تا کوه هندوکش امتداد داشته و در نزدیکی دربند یا باب الابواب که دیوار مزبور بخزر منتهی میشود موسوم باین اسم میکردد

ولوژزیا — یعنی شهر ولوژز که بلاش باشد باید دانست که بلاش پادشاه اشکانی معاصر نرن قیصر روم این شهر را در حوالی بابل در کنار نهری که از فرات منشعب کشته بنا کرده و نکارنده را کمان این است که شهر ولوژز در موضع کربلای معلّی که به نینوا هم معروف بوده یا در حوالی آن ساخته شده چه محل آنرا که در کتب نکاشته اند اینطور میشود

حرف الهاء

هارپازوس — اسم قدیم آرپاچای است که از شوره کل عبور کرده به ارس میریزد

هارموزیا — جزیره یا بندر جرون است در قدیم سواحل نزدیک دریا را هارموزیا میکفتند در مائهٔ چهاردهم مسیحی که اهالی هارموزیا یعنی سواحل بواسطهٔ غلبهٔ مغول از اراضی خود به جرون آمده ساکن شدند آنجا را هرموز نامیدند بعد از آنکه شاه عبّاس صفوی هرموز را از پرتوغالیها انتزاع نمود آنجا معروف به بندر عبّاس شد و شرح این جمله در مرآت البلدان ناصری نکاشته

هکاتم پیلس — بزبان یونانی یعنی شهر صد دروازه و دامغان را باین اسم نام برده اند امّا نه بجهة اینکه واقعاً صد دروازه داشته بلکه چون از این شهر طرق عدیده باقطار مختلفه بوده این نام یافته اشکانیان در اوایل که بر تمام ایران مسلط نشده چندی هکاتم پیلس را که دامغان باشد پای تخت قرار داده بودند

هورنی

هون نی – یا هونی اسم یکی از طوایف تاتار بوده و بعضی آنها را مغول دانسته و آتیلا که در اصل آتلی میباشد اول کسی است که در این قوم پادشاهی یافته و برای حمله حرکت کرده چون بقسطنطنیه نزدیک شد نفایس بسیار و مبلغی گزاف نعل بها گرفته که متعرض آن مملکت نشود مجیبین لیون پاپ رم هدایای بسیار باو داده که شهر رم را محاصره نکند آتیلا تا مملکت فرانسه رفته و تاریخ او مطول است و در اینجا موقع آن شرح نیست خلاصه طایفهٔ هون که باسم هون نی یا هونی معروفند از قبایل مشهوره اهل عالم اند

هیرا – همان حیرهٔ معروفه است که در نزدیکی نجف اشرف یا در محل نجف اشرف آباد بوده و فرنگیها هیرا تلفظ میکنند چون جنگ بنی منذر آنرا پای تخت قرار داده آنرا المنذریه گفته اند کلدانیها حیره را بنام پالاکوپا اسم برده تاریخ این سرزمین نیز طولانی است

هیرکانیا – یا هیرکانی از نواحی بزرگ آسیا و از ممالک ایران است از طرف شمال بقسمت شرقی دریای مازندران و از طرف جنوب به مملکت پارت از مغرب به مدی از مشرق به مارکیانا که مرو باشد محدود شده بنابراین هیرکانیا حاوی و مشتمل است طرف مشرق حالیه مازندران را و تمام گرگان و استراباد حالیه را پای تخت آن نیز موسوم بهیرکان یا گرگان بوده بعقیدهٔ بعضی هیرکان هورکان بوده در این صورت هور بمعنی آفتاب و کان بمعنی معدن است یعنی آفتاب خیز اعراب گرگان را بجرجان معرب نموده اند دریای مازندران را دریای گرگان هم میگویند جنگل گرگان معروف است

هیفاز – معروف به بیاه و یکی از شعب رود ستلج هندوستان است گویند اسم قدیم رود پنجاب هیفاز بوده اما بتحقیق هیفاز همان ستلج است

حرف الیاء

یاکسارت – اسم رود سیحون است که آنرا سیردریا هم میگویند چنانکه اکسوس یعنی جیحون را نیز آمودریا گفته اند و این اصطلاح ترکستانیهاست که رود خانه را دریا مینویسند

آنان که نظرشان بکتابی و ثوابی است
دانند که این نیز ثوابی و کتابی ست

تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم السبت سادس شهر صفر المظفر من شهور سنه احدی عشر و ثلثمائة بعد الالف من الهجرة علی ید اقل الطلبة محمد صادق التویسرکانی فی دار الطباعة الدولتی

سنه ۱۳۱۱

[illegible]

باقبال بیزوال [illegible] علیحضرت قدر قدرت [illegible] جمجاه مالک [illegible]

قدرت همایون شاهنشاه [illegible] تخت و تاج جم السلطان الاعظم والخاقان الاکرم

[illegible] ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و ابد الله دولته (جهان تا جهان [illegible])

[illegible]

[illegible]

وحشت را

[illegible]

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفون در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۲	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفون در حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز شاه	ولادت سنه ۱۱۶۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و ششماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

فارسی و [illegible]
عربی و یونانی و هندی [illegible]
لاتینی و انگلیسی و آلمانی زیاده
و فرانسوی [illegible] و تاریخ این سلسله را
[illegible] نسخه حاضر [illegible] مستقل بعون الله تعالی نگاشته
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان **ناصر الدین شاه** صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویة صلی الله علیه و آله

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصریه

در شب شنبه بیست و دوم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار کان الحال چهل و شش سال تمام است بالاستقلال مع الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسة

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجرة

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر و وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجرة

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه تولد شب پنجشنبه هیجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۰۸

نواب اشرف والا محمد تقی میرزا عین السلطنه تولد شب سه شنبه هفتم جمادی الثانیه سنه ۱۳۰۱

نوادهای سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابوالفتح میرزا

نواب والا ابوالفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدی قلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه بانوی عظمی تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۶۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

نواب علیه عالیه عز السلطنه تولد در سنه ۱۳۰[illegible]

نواب علیه عالیه قدرة السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۸

نواب علیه عالیه محترم السلطنه تولد در سنه ۱۳۱[illegible]

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا   نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا

نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله   نواب علیه عزیز الدوله

اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا   نواب والا محمد هادی میرزا

نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرود و بسطام

امیرزادگان عظام

بنی اخوان ارشد سلطنت

نواب محمد میرزا امیر تومان ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا

نواب عین الملک علینقی میرزا امیر تومان ولد نواب والا رکن الدوله

امیرزاده نصر الله میرزا ولد نواب رکن الدوله   امیرزاده اسد الله میرزا ولد ایضا   امیرزاده محمود میرزا ولد نواب ایضا   امیرزاده رضا قلی میرزا ولد نواب ایضا

نواب عماد السلطنه حسینقلی میرزا امیر تومان ولد نواب والا عز الدوله

امیرزاده قهرمان میرزا اجودان حضور ولد نواب والا عز الدوله

سایر شاهزادگان گرام از فروع سلطنت ماضیه

نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا   نواب مؤید الدوله ابوالفتح میرزا امیر تومان والی مملکت خراسان   نواب محمد حسین میرزای امیر آخور   نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان حکمران کرمانشاهان   نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان والی بروجرد و لرستان   نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان   نواب عمید الدوله کیومرث میرزا حکمران شاهرود و بسطام   نواب معز الدوله اسمعیل میرزا   نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا   نواب حاجی حسام السلطنه ابوالنصر میرزا والی عربستان امیر تومان   نواب شجاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان   نواب فرمانفرما عبد الحسین میرزا امیر تومان والی کرمان و بلوچستان   نواب حاجی سهام الملک مهدیقلی میرزا   نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ژنرال اجودان مخصوص حضور مبارک   نواب امیرخان [illegible] میرزا امیر تومان

نواب سلطان عبد المجید میرزا عین الدوله امیر تومان امیر آخور حضرت ولیعهد   نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان   نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله امیر تومان حکمران نیشابور و سبزوار و سرولایت و غیره   نواب محمد حسن میرزا معتضد الدوله سرتیپ اول ولد مرحوم مهدیقلی میرزا   نواب محمد حسن میرزا معتضد السلطنه امیر تومان پیشخدمت حضور همایون   عبد الحسین میرزای شمس الشعراء   حاجی ابوالفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان   حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا   حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا   حاجی فریدون میرزا   حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه امیر تومان خلف مرحوم امام ویردی میرزای کشیکچی باشی   حاجی محمد مهدی میرزای مؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله   عالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ   حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا   نادر میرزا ولد مرحوم اردشیر میرزای رکن الدوله   علی محمد میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم خانلر میرزا   اکبر میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضا   غلامحسین میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضا   اسحق میرزا پسر مرحوم رکن الدوله   یعقوب میرزا خلف مرحوم ظل السلطان   یحیی میرزا نایب الایاله سرتیپ اول خلف مرحوم سیف الملوک میرزا   امیرزاده مرتضی قلی میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم عماد الدوله   جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا   امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا   سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا   سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا   اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا   ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا   محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله   فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا   محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا   محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا   قربانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا   ارسلان میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم شجاع الدوله میرزا   امیر اصلان میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم ایضا   ادریس میرزا ولد یحیی میرزا نایب الایاله   محمد علی میرزا ولد ایضا   محمد کاظم میرزا ولد ارسلان میرزا   محمد علی میرزا ولد حاجی نصر الله میرزا   حسنعلی میرزا ولد ایضا   سایر شاهزادگان از فروع سلطنت ماضیه مستند

وجوه مرحومین از نوادهٔ سلطنت عظمی و ابناء ماضی

(نواب والا شاهنشاهزاده حسینعلی میرزا عین السلطنه) (نواب علیه عالیه فخر الدوله) (نواب علیه عفة الدوله) (نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا)

شاهزادگان و امراء و خوانین و آقایان ایل جلیل قاجار

که در اداره جناب مستطاب اجل اکرم عضد الملک وزیر همایون هستند

شاهزادگان و غیرهم که در جزو خوانین قاجار منظور شده‌اند

نواب محمد شریف میرزا سرتیپ   محمد علی میرزا سرتیپ
ولد مرحوم مؤید الدوله   محمد جعفر میرزا سرتیپ
ولد مرحوم معز الدوله   محمد صادق میرزا   حبیب الله
میرزا   شاهرخ میرزا   محمد حسین میرزا   عبد الرحیم
میرزا   حاجی سیف الله میرزا   شجاع الدین میرزا
حسینعلی میرزا   ابراهیم میرزا   محمد مهدی میرزا
سلطان اویس میرزا   عیسی خان   حمود خان سرتیپ
محمد تقی خان سرتیپ   علی اکبر خان   عباس خان
علی اصغر خان   علیخان   محمود خان   محمد حسنخان
عیسی خان

طایفهٔ بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ   غلامحسین خان   حاجی مصطفی خان   محمد اسمعیل خان   محمد قلیخان   محمد حسنخان

طایفهٔ حاجی محمد قلیخانی

حسینقلی خان میرپنجه   نجفقلی خان رئیس و سرتیپ
علیخان سرتیپ   محمد قلی خان   محمد ناصر خان سرتیپ
محمد قلی خان قاضیه   سلیمانخان سرتیپ   صادقخان
عبد الله خان   کاظم خان

طایفهٔ قزل ایاغ

محمد حسین خان سرتیپ   احمد خان رئیس   نور الله خان
محمد صادق خان   علیمحمد خان   احمد خان   غلامرضا خان
قربانخان   محمد قاسمخان

طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ   محمد خان بهاء السلطنه
محمد صادقخان شهاب الدوله   محمد قاسمخان   محمد خان
ابو الحسنخان   عباسقلی خان سرتیپ   محمد خان
سرهنگ   میرزا محمد خان ولد اسکندر خان سردار
محمد علیخان   عبد الباقی خان

طایفهٔ عز الدینلو

حبیب الله خان   محمد قاسمخان   محمد کریمخان
غلامحسین خان

طایفهٔ شامبیاتی

محمد حسنخان رئیس و سرتیپ   امامقلی خان   محمود خان
خلیل الله خان   حاجی حبیب الله خان   ابراهیمخان
سلیمانخان سرهنگ   علیمحمد خان   ولیمحمد خان

طایفهٔ حاجی مشهدی سپانلو

محمد طاهر خان سرتیپ و ناظم   حسینخان ولد حاجی باشی
محمد رضا خان   میرزا باقر خان حکیمباشی   میرزا محمد خان
علیخان   ناصر خان   رضا خان معتضد الاطباء

طایفهٔ شاه بوداغلو

محمود خان رئیس و سرتیپ   حاجی محمد زمان خان
علی محمد خان   احمد خان

طایفهٔ قاینخلو و غیره

محمد صادقخان رئیس و سرهنگ   محمد تقی آقا   حاجی محمد خان زیادلو

طایفهٔ خزینه دارلو

محمد قلی خان رئیس و سرتیپ   محمد ولیخان   علی اکبر
خان   عبد الحسین خان

طایفهٔ کرلو

محمد خان رئیس و سرتیپ   نبی خان   محمد علیخان
لطفعلیخان

سایر

خوانین و آقایان قاجار   سیصد و بیست و چهار نفر

تحویلدار و یساول و غیره

فرج الله خان تحویلدار و سرتیپ   امیر خان یساولباشی
احمد خان نایب

سایر یساولان

هفت نفر

دایرهٔ دولت

جناب مستطاب اشرف امجد اکرم صدر اعظم دولت علیهٔ ایران امین السلطان آقا میرزا علی اصغر خان

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی با جناب مستطاب اجل اکرم امین الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط از سنهٔ ماضیه اوی ئیل تا هذه السنه ئیلان ئیل ۱۳۱۱ اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل شده‌اند از قرار ذیل است

جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف | جناب میرزا فضل الله خان وکیل الملک | جناب میرزا عباسقلیخان سپهر مستوفی اول | جناب میرزا ابو القاسم میرزا (...)

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب اجل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دار الخلافه

اجزاء وزارت جلیلهٔ جنگ و دفتر لشکر

چون از قرار سنهٔ ماضیه احتیاج بنگارش نیست فقط تغییراتی که هم رسیده است و اشخاصی که تازه بمناصب و امتیازات رسیده‌اند ...

(دفتر لشکر)

جناب جلالتمآب میرزا نعمت الله خان لشکرنویس باشی ملقب
مدیر السلطنه و خطاب جنابی نایل شده
میرزا محمد حسین معین لشکر پسر مرحوم میرزا علی معین لشکر
میرزا سید باقر لشکرنویس پسر مرحوم حاجی میرزا سید حسین مستوفی
میرزا عبد الحسین لشکرنویس پسر مرحوم معین لشکر
میرزا سید باقر لشکرنویس پسر مرحوم میرزا سید یوسف لشکرنویس
میرزا سید احمد لشکرنویس   میرزا اسمعیل خان ناظم دفتر
لشکر   میر حسینخان لشکرنویس کاشانی   میرزا مهدی
لشکرنویس سررشته‌دار سابق غلامان شوکت   میرزا مهدیقلی
لشکرنویس   میرزا هدایت الله خان لشکرنویس پسر مرحوم
میرزا اسمعیل   میرزا سید احمد لشکرنویس پسر میرزا سید
تقیخان   میرزا سید محمد لشکرنویس سررشته‌دار سابق کشیکخانه
میرزا مهدیخان لشکرنویس محاسب قورخانهٔ مبارکه پسر مرحوم
میرزا رفیعخان   میرزا اشرف لشکرنویس قورخانه
میرزا علی اکبر لشکرنویس ایضا   میرزا محمود خان دبیر نظام
در دار الانشاء نظام   میرزا کاظمخان بنان نظام ایضا در دار الانشاء

جناب میرزا ابو سفخان امین لشکر پسر مرحوم میرزا تهرمان امین لشکر

در جزو دفتر لشکر آذربایجان

جناب میرزا محمد علیخان مستوفی نظام آذربایجان
میرزا حسینخان ناظم لشکر   میرزا هدایت خان لشکرنویس
حاجی میرزا ابو القاسمخان   میرزا احمد خان لشکرنویس
مامور اروميه

سایر ولایات

لشکرنویسی ملایر و نهاوند با میرزا افلاطون است
لشکرنویسی کمره و گلپایگان با میرزا ابو القاسمخان برادر میرزا محمد علیخان
سمنان میرزا حسنخان لشکرنویس ولد مرحوم میرزا رفیعخان
عربستان میرزا اسمعیل لشکرنویس
کرمان جناب حاجی میرزا اسمعیل بنان السلطنه و جناب میرزا محمد علیخان ناصر لشکر
کرمانشاهان میرزا سید علی نصیر لشکر و میرزا سید محمد لشکرنویس

صاحب منصبان

امراء تومان

نواب والا اجلا نوذر میرزا امیر تومان شده

نواب علینقی میرزا عین الملک امیرتومان شده
نواب سلطان عبدالمجید میرزا حکمران اردبیل ومشکین
ملقب بعین الدوله محمدحسن میرزا معتضد السلطنه امیرتومان
جناب امیرالامراء العظام محمدباقرخان شجاع السلطنه ملقب بسردار اکرم
جناب امیرالامراء العظام وکیل الدوله وزیر تورخانه و
رئیس مخزن تدارکات عسکریه ملقب بسردار
جناب جلالتمآب محمدقاسمخان صاحبجمع امیرتومان
جناب امیرالامراء العظام معزالملک امیرتومان
جناب جلالتمآب والی حکمران ولایات ثلاث
جناب جلالت نصاب مشیرخلوت امیرتومان
جناب امیرالامراء العظام میرزا عبدالله خان نظام الدوله
امیرتومان والی ایالت مازندران واسترآباد وگرگان
جناب جلالت نصاب فخرالملک امیرتومان
امیرالامراء العظام محمدتقیخان امیرتومان امیرالامراء
العظام عبدالله خان ساعدالسلطنه امیرتومان امیرالامراء
العظام محمدباقرخان سعدالسلطنه امیرتومان امیرالامراء
العظام حسینقلیخان صارم الملک امیرتومان امیرالامراء
العظام میرزا نبیخان نصرالملک امیرتومان امیرالامراء
العظام حشمت الملک امیرتومان حاکم سیستان
امیرالامراء العظام منصورالملک حسینقلیخان قورت بیگلو
امیرتومان جناب فخامت نصاب میرزا فتح الله خان بیگلر
بیگی رشت ورئیس گمرک گیلان ومازندران وخراسان
امیرالامراء العظام حسینقلیخان ضیاءالملک امیرتومان
رئیس فوج توپچی همدانی صادقخان افشار رئیس فوج
اول توپچیان افشار آذربایجانی محمدعلیخان ظفرالملک
محمدصادقخان رئیس توپچیان اول افشار

ایضاً اشخاصی که برتبهٔ جمیلهٔ سرتیپ و امیرتومانی نایل شده اند

نواب عمادالسلطنه جناب جلالتمآب بشیرالملک
جناب میرزا محمودخان مشیرنظام پیشکار قشون آذربایجان
میرزا نصرالله خان بهیرالسلطنه نواب عزیزالله میرزا
ظفرالسلطنه جناب جلالتمآب فیلسوف الدوله

سرتیپان اول

علیمحمدخان سرتیپ اول برادر جناب حاجی امین السلطنه
ملقب بمدیرنظام حاجی عطاءالله خان میرپنجه ملقب
بعطاءالسلطنه عزت الله خان سرتیپ پسر معززالدوله
امیرالامراء العظام غلامرضاخان پسر جناب حسام الملک افتخارالملک
امیرزاده ارسلان میرزا سرتیپ اول امیرزاده جلال
الدین میرزا پسر مرحوم عمادالدوله حسین پاشاخان
اجودانباشی آذربایجان ملقب بامیربهادر علی آقاخان
پیشخدمت حضور میرزا سید عبدالکریم خان سرتیپ اول ملقب
بحسام لشکر شده حاجی میرزا عباسعلیخان احتشام نظام
سرتیپ اول یوسفخان پسر مرحوم محمدخان امیرتومان
میرزا حسنخان خازن لشکر رئیس مخزن تدارکات عسکریه
آذربایجان آغا سلطان خواجه سرتیپ اول نصرالله
خان سرتیپ اول طالش ملقب بعمیدالسلطنه شده
امیرحسینخان شجاع السلطنه خانباباخان ماموکردستان
میرزا موسیخان عمیدنظام حاجی قلیخان جوانشیر
حاجی یوسفخان قاجار ملقب بصمصام لشکر محمدباقرخان
ملقب بضرغام الملک شاهزاده آقامحمدخان محمدعلیخان
سرتیپ فوج توپچیان اول افشار میرزا ابراهیمخان کاندان توپخانه

سرتیپان دوم خارج از فوج

محمدفضلعلیخان سرتیپ دوم اسدالله خان سرتیپ دوم
عباسقلیخان برادر جناب بشیرالملک میرزا محمدخان پسر
جناب میرزا محسن معاون دیوان نجفقلیخان پسر ظهیرالملک
علیقلیخان سرتیپ فوج تنکابن محمدحسینخان پسر جناب
ساعدالدوله سردار میرزا اسحقخان شاهزاده مقیم
طرز بورغ هدایت الله خان میرزا علی اکبرخان کار
گذار ساوجبلاغ میرزا ابوالفتحخان نایب اول وزارت نظمیه

سرتیپان سوم خارج از فوج

آغا مکلل سرتیپ سوم محمدعلیخان پسر مرحوم رضاقلیخان
نایب ایشیک آقاسی باشی میرزا احسنخان ولد مرحوم
میرزا زکی میرزا هادیخان نوهٔ جناب صدیق الملک

میرزا حسنخان سرهنگ فوج خاصه عباسقلیخان نایب
الحکومهٔ ساوه امیرزاده محمدحسین میرزا پیشخدمت
معروف بشاهزاده حسین محمدخان پسر ظفرالملک
میرزا عبدالله خان نائبی حسینخان پسر مرحوم اجودانباشی
توپخانه امیرزاده محمدحسین میرزا

سرهنگان خارج از فوج

میرزا علی اکبرخان پسر میرزا ابوالقاسم وزیر میرزا علی داد
خان میرزا تقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس

جزو معلمین فرنگی

مسیو ماتای کنت برخلت ماژور مالتا

توپخانهٔ مبارکه

بامارت جناب جلالتمآب نظام الدوله امیرتومان
عسکرخان سرتیپ توپخانه ملقب بضرغام السلطنه
علی اکبرخان سرتیپ ملقب باعتصام نظام حاجی
امیرخان پسر جناب امین دیوان لاهیجی سرتیپ اول شده
یوسف میرزای سرتیپ میرزا مهدیخان پسر مرحوم میرزا
موسی وزیر لشکر سرهنگ توپخانه حاجی یوسفخان
سرهنگ تبریزی میرزا محمدحسین آشتیانی طبیب
توپخانه ملقب باعتماد الحکماء

اجزاء خزانهٔ مبارکهٔ نظام

ازقرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ اصطبل توپخانه

کماکان بریاست و امیرآخوری امیرالامراء العظام محمد
حسینخان پیشخدمت مخصوص حضور همایون

قورخانهٔ مبارکه و مخزن تدارکات عسکریه

کماکان بوزارت و ریاست جناب امیرالامراء العظام
وکیل الدوله سردار

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظام ناصری

کماکان بریاست جناب امیرالامراء العظام میرزا کریمخان
صمصام السلطنه امیرتومان

افواج قاهره

بقرار و ترتیب سنهٔ ماضیه است

سواره

نیز از قرار سنهٔ ماضیه است
سواره وجماعت قورت بیگلو بامیرالامراء العظام حسینقلی
خان منصورالملک امیرتومان واگذار شده است

ادارهٔ سوارهٔ قزاقیه

کماکان بریاست و فرماندهی کلنل شنه اور

معاف و مرخوصین از ادارهٔ وزارت جلیلهٔ جنگ وغیره

(شاهزاده معتمدالدوله سلطان
اویس میرزا امیرتومان) (عزیزالله خان صارم الملک
امیرتومان) (حاجی میرزا علیخان سرتیپ اول پسر مرحوم میرزا
آقاخان صدراعظم

دارالخلافهٔ طهران

نواب مستطاب اشرف اکرم والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ و حکمران دارالخلافهٔ الباهره وغیرها ادام الله اقباله العالی
جناب جلالتمآب اجل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دارالخلافه
تغییراتی که در اجزاء حکومت دارالخلافه شده است

رئیس اجزاء محاکمات دارالخلافه جناب میرزا عباسخان
مهندسباشی

اجزاء

حاجی میرزا احسنخان لشکرنویس میرحسینخان
لشکرنویس و منشی محمدحسین میرزا میرزا محمدعلیخان
منشی میرزا عباس منشی سایر منشیان وغیرهم شش نفر

نایب حسنخان فراشباشی حکومت دارالخلافه
حاجی عباسقلی مباشر خبازخانه
نایب رحیم مباشر بازار
میرزا فضل الله نایب کن و سولقان
حاجی آقابیک نایب شهریار و ورامین

علمای اعلام دار الخلافه

از قرار سنهٔ ماضیه هستند

امراء و اعیان و خوانین و معارف

دار الخلافه نیز از قرار سنهٔ ماضیه هستند

تغییرات وزارت نظمیه و پلیس دار الخلافه

جناب جلالت نصاب میرزا ابو تراب خان نظم الدوله
وزیر نظمیه
میرزا ابو الفتح خان سرتیپ دوم نایب اول وزارت
نظمیه
عباسقلی خان سوشعف وزارت نظمیه رئیس محلهٔ
دولت سرتیپ دویم
حسن خان رئیس بازار مستشار درجهٔ اول سرتیپ
دویم
میرزا عبد الغنی خان سرتیپ سوم رئیس محلهٔ سنگلج
میرزا سید احمد خان سرتیپ رئیس محلهٔ بازار
میرزا آقا خان سرتیپ سوم سررشته دار کل و معاون
وزارت نظمیه
حاجی میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس محلهٔ عودلاجان
میرزا حسن خان سرتیپ سوم ناظم داخلهٔ وزارت نظمیه
میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس دار الانشاء
وزارت نظمیه
میرزا حسن سرتیپ سوم مستشار درجهٔ اول وکلانتر
ادارهٔ نظمیه رئیس محلهٔ عودلاجان
باقی از قرار سنهٔ ماضیه است
عدهٔ کلیهٔ اجزاء پلیس از صاحب منصب و قراول
و پیاده و سواره چهار صد و دو نفر

ادارهٔ قراسورانهای حول و حوش دار الخلافه

عمدة الامراء العظام میرزا سید عبد الکریم خان
حسام لشکر سرتیپ اول رئیس ادارهٔ قراسوران
میرزا سید رضا لشکر نویس
امیر خان ولد مرحوم محمد صالح خان
ابو القاسم خان سرهنگ
سید احمد خان سرهنگ (باقی اجزاء چهل و نه نفر)
(سوار کرد بچه و شاه سواری دویست نفر)

ادارهٔ احتسابیهٔ شهر دار الخلافه

بریاست جناب امیر الامراء العظام فخر الملک
امیر تومان – اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

کارگذاران و عملجات

مخصوص در بخانهٔ نواب مستطاب اشرف امجد والا
نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
جناب امیر الامراء العظام مشیر خلوت امیر تومان شده
حاجی میرزا عباسعلیخان احتشام نظام سرتیپ اول
محمد اسمعیل خان کشیکچی باشی سرتیپ اول توپخانه
میرزا محمود خان منشی باشی ملقب بمدبر نظام
میرزا مهدیخان منشی مرحوم شده
باقی از قرار سنهٔ ماضیه است

وزارت جلیلهٔ داخله

جناب جلالتمآب اجل آقا میرزا حسن مستوفی الممالک | جناب جلالتمآب آقا میرزا حسین وزیر دفترخانهٔ مبارکه
جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصهٔ دایرهٔ صدارت عظمی

جناب جلالتمآب دبیر الملک
وزیر رسائل خاصهٔ دولتی

جناب فخامت نصاب آقا میرزا نصیح صدارت
سید احمد منشی باشی صدارت
عظمی میرزا تقی خان منشی
و غیره و غیره باقی اجزاء
از قرار سنهٔ ماضیه اند

جناب افخم منتظام میرزا رضا قلیخان
مستوفی اول و مدیر رسائل
خاصهٔ دولتی میرزا اسمعیل خان
مستوفی و منشی مخصوص
و غیره و غیره

تغییرات در وزارت دفتر استیفا

و برقراریهای جدید مطابق آنچه در روزنامهٔ مبارکهٔ ایران ثبت شده است

استیفای مملکت خراسان بجناب میرزا فضل الله خان مستوفی
اول مفوض شده جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف
جزو وزرای دربار اعظم شده جناب میرزا رفیع خان مستشار
السلطنه پیشکار مالیهٔ آذربایجان مستوفی اول جناب
میرزا محمد خان پسر مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر ملقب
بمصدق السلطنه جناب میرزا عباسقلیخان سپهر مستوفی
اول جزو وزرای دربار اعظم شده میرزا زین العابدین مستوفی
نظام خطاب جنابی جناب میرزا حسینخان مستوفی بنادی نوری
ملقب بقوام دفتر جناب میرزا حسینخان مستوفی نوری ملقب
بمجیر الملک جناب میرزا محسن معاون دیوان مأمور بوزارت
عربستان جناب حاجی میرزا علیخان مستوفی مأمور بوزارت
خراسان میرزا محمد طاهر مستوفی کاشانی ملقب به بصیر الملک
جناب میرزا کریم خان پسر جناب میرزا فضل الله خان بمنصب
استیفای اول و لقب بنان الدوله و عمل محاسبهٔ خراسان منصوب
و نایل شده میرزا رضا قلیخان مستوفی اول نایب الحکومهٔ
بوشهر ملقب بمجیر السلطنه میرزا اسمعیل خان مستوفی اول
ولد جناب میرزا رضا قلیخان مدیر رسائل خاصه میرزا فرج الله
خان پیشکار حاجی شهاب الملک ملقب به بنان السلطنه
میرزا اسمعیل خان مستوفی دویم محاسب سمنان و دامغان و چهار ده
کلاته پسر بصیر الملک میرزا حسینخان امین الوزاره پیشکار
قزوین مستوفی دویم میرزا محمد حسین کلانتر همدانی مستوفی
دویم میرزا عبد العلیخان مستوفی دویم پیشکار امور زنجان

مبارکه میرزا سید عبد الله سررشته دار خزانهٔ عامره مستوفی
دویم میرزا اشرف خان هزاری میرزا احمد خان منشی
مستوفی سوم نزد جناب علاء الدوله میرزا سید عبد الله
منشی تفرشی امین وظایف ماژندران مستوفی سوم میرزا
علی اکبر خان گروسی مستوفی و منشی رسائل نزد جناب میرزا
رضا قلیخان میرزا علینقی مستوفی پیشکار رهوار
میرزا ابو القاسم سررشته دار عملهٔ خلوت مستوفی سوم
میرزا محمود سررشته دار خزانه مستوفی سوم میرزا حسینخان
پسر مرحوم میرزا کاظم خان امین العداله ملقب بامین العداله
میرزا محمود خان مستوفی اول منشی باشی حضرت والا نایب السلطنه
ملقب بمدبر نظام میرزا هادیخان منشی رسائل مستوفی
میرزا ابراهیم خان کرکانی مستوفی سوم میرزا اشرف مستوفی
سوم میرزا مصطفی خان نوادهٔ مرحوم شمس الشعراء
منشی حضرت والا نایب السلطنه مستوفی سوم

معاف مرحومین

میرزا سید احمد مستوفی پسر مرحوم میرزا موسی وزیر
میرزا بزرگ خان مستوفی نایب جناب جلالتمآب حاجی
امین السلطنه میرزا هادیخان مستوفی که نزد نواب
والا رکن الدوله بوده است

اداره حکومتهای ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف امجد اسعد والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب اشرف والا اعضاد السلطنه رئیس کل قشون نظام آذربایجان

اجزاء مخصوصه آذربایجان که از جانب حضرت ولایتعهد متکفل خدمات هستند

جناب جلالتمآب قایم مقام پیشکار کل جناب جلالت نصاب وکیل الملک میرزا فضل الله خان جزو اعضای مجلس شورای کبری واسطه ابلاغ عرایض کلیه حکام و ادارات

تغییراتیکه بهم رسیده است از قرار ثبت روزنامه ایران

میرزا محمود خان مشیر نظام پیشکار کل قشون آذربایجان رتبه و امتیاز امیر تومانی

میرزا رفیعخان مستشار السلطنه پیشکار مالیه آذربایجان استیفا درجه اول

میرزا نصر الله خان دبیر السلطنه رتبه و امتیاز امیر تومانی

حاجی میرزا کاظم وکیل الرعایای آذربایجان مخاطب بخطاب جنابی

محمد علیخان شحنة السلطنه خطاب جنابی

میرزا سید علیخان مستوفی صندوقدار حضرت ولیعهد ملقب بموثق الملک

میرزا محمد علیخان کاشانی مخاطب بخطاب جنابی

حاجی آقاخان قلعه بیگی تبریز مخاطب بخطاب جنابی

میرزا یحیی خان منجم باشی حضرت ولیعهد ملقب به نجم الممالک

سایر تغییرات و امتیازات در جزو اهل نظام و وزارت جنگ و مواقع دیگر ثبت شده است حاجت بتکرار نیست و اسامی باقی اجزاء و صاحب منصبان و حکام جزو از قرار سنه ماضیه است

اصفهان

نواب مستطاب اشرف امجد اکرم والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و یزد و کلپایکان و خوانسار و محلات ادام الله اقباله العالی

یزد

(تبعیت حکمران از نواب ظل السلطان اصفهان است)

میرزا محمد مستوفی حکمران یزد

کلپایکان و خوانسار

میرزا یحیی خان حکمران

فارس

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهنشاهزاده سالار السلطنه فرمانفرمای مملکت فارس

جناب جلالتمآب نظام السلطنه امیر تومان صاحب اختیار مملکت فارس

بندر بوشهر و سایر بنادر فارس و دشتی و دشتستان

جناب جلالت نصاب سعد الملک میر پنجه حکمران بنادر فارس و دشتی و دشتستان

خراسان و سیستان

نواب والا مؤید الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و متولیباشی

جناب حاجی میرزا علیخان مستوفی پیشکار خراسان

حکام ولایات جزء خراسان

طبس

امیر الامراء العظام عماد الملک امیر تومان وکیل طبس

قاین

امیر الامراء العظام شوکت الملک حکمران قاینات

سیستان

امیر الامراء العظام علی اکبر خان حشمت الملک امیر تومان حاکم سیستان

قوچان

امیر الامراء العظام شجاع الدوله امیر حسینخان ایلخانی زعفرانلو حکمران قوچان

بجنورد

امیر الامراء العظام سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد

سبزوار و نیشابور و سایر ولایات غیره

نواب والا ابهر الدوله سلطان حسین میرزا امیر تومان حکمران

خواف

علیمردان خان نصرت الملک (سرخس)

محمد یوسفخان سرتیپ **کلات** محمد مهدیخان

تربت

حاجی محمد میرزا

شاهرود و بسطام

نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران

سمنان و دامغان

جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیر تومان حکمران

کرمانشاهان و کردستان و کروس

جناب جلالتمآب اجل امیر نظام والی ایالات کرمانشاهان و کردستان و کروس

کرمانشاهان

نایب الحکومه

کردستان

بحکمرانی امیر الامراء العظام عبد الحسینخان میر پنجه پسر جناب اجل امیر نظام و پیشکاری جناب مشیر دیوان و علیقلیخان سرتیپ

کروس

حکومت عبد الحسینخان میر پنجه پسر جناب اجل امیر نظام

کرمان و بلوچستان

نواب والا افرما نفرما سالار لشکر والی مملکت کرمان و بلوچستان

استراباد و کرکان و مازندران

امیر الامراء العظام انتظام الدوله امیر تومان والی حکمران ایالات مازندران و استراباد و کرکان

مازندران

میرزا علیخان نایب الحکومه میرزا محمد حسین مستوفی وزیر

استراباد

میرزا مقیم لشکر نویس نایب الحکومه

کیلان و طوالش

جناب جلالتمآب مشیر السلطنه والی کیلان و طوالش

عربستان

نواب والا حاجی حسام السلطنه امیر تومان والی عربستان

جناب میرزا محسن معاون دیوان مستوفی پیشکار عربستان و لرستان

میرزا فرج الله خان نایب الحکومه شوشتر

امیرزاده سلطان احمد میرزا نایب الحکومه دزفول

لرستان و بروجرد

نواب والا امین الدوله امیر تومان والی لرستان و بروجرد

امیرزاده حمزه میرزا سرتیپ اول نایب الایاله بروجرد

میرزا فرج الله خان پیشکار لرستان و بروجرد

ملایر و تویسرکان و نهاوند

جناب جلالتمآب والی امیر تومان حکمران ولایات ثلاث ملایر و تویسرکان و نهاوند

ملایر حکیم الممالک نایب الحکومه

تویسرکان شیخ حسن میرزا

نهاوند هدایت الله خان سرتیپ

عراق

جناب امیر الامراء العظام ساعد الدوله سردار و والی ایالت عراق

همدان

نواب والا شاهزاده عضد الدوله حکمران همدان

کاشان

امیر الامراء العظام محمد حسن خان میر پنجه حکمران کاشان

علی اکبر خان سرتیپ و پیشخدمت حضور نایب الحکومه

خمسه

جناب جلالتمآب عمید الملک حکمران ولایات خمسه

امیر داود خان پیشخدمت حضور نایب الحکومه

قزوین

امیر الامراء العظام محمد باقر خان سعد السلطنه امیر تومان حکمران دار السلطنه قزوین میرزا احسنخان امین الوزاره مستوفی دویم وزیر

قم

نواب امیرزاده اعتضاد الدوله عباس میرزا امیر تومان حکمران قم میرزا رضا خان پیشکار

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

بحکومت جناب جلالتمآب ظهیر السلطنه امیر تومان میرزا محمد خان قاجار میرزا فرج خان لشکر نویس نایب الحکومه ساوه

دمت الله خان نایب الحکومه زوند

خرقان بن

بحکومت امیر الامراء العظام سیف السلطنه حسنخان اجودانباشی کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت جناب امیر الامراء العظام میرزا کریم خان حسام السلطنه امیر تومان

دماوند

عباسقلیخان حاکم دماوند

تنکابن

محمد حسینخان سرتیپ پسر جناب ساعد الدوله نایب الحکومه تنکابن

کنکاور

بحکومت امیر الامراء العظام ساری اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانباباخان صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نوابان مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا اللهیارخان نایب الحکومه

جوشقان

بحکومت کاشتکان نواب والا معز الدوله

خوار

امیرزاده ابوتراب میرزا سرتیپ اول حکمران خوار نایب الحکومه ابوالحسن میرزا سرتیپ سوم

زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبد العظیم

امیرزاده حسینقلی خان ناظم التولیه و حکمران

طالقان

فرخ خان حاکم طالقان

طارم علیا

بحکومت میرشکار

وزارت جلیلهٔ مالیه و دفتر دربار اعظم دولت علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اشرف امجد اکرم امین السلطان صدر اعظم

جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارات و ادارات خاصهٔ صدارت عظمی

خلوت همایونی

جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر مخصوص و رئیس خلوت همایونی

تغییراتیکه در خلوت همایونی بهم رسیده

جناب محمد حسن خان محقق مخاطب بخطاب جنابی

جناب محمد حسین خان مشیر خلوت منصب امیر تومانی

جناب ادیب الملک مخاطب بخطاب جنابی جناب اجودان مخصوص مخاطب بخطاب جنابی جناب فخر الملک منصوب بمنصب امیر تومانی احمد خان سرتیپ اول پیشخدمت خاصه نوادهٔ مرحوم سردار ملقب بمشیر حضور نواب محمد حسن میرزا معتضد السلطنه منصب امیر تومانی آقا میرزا محمد خان میرپنجه پیشخدمت خاصه ملقب بامین خاقان میرزا سید محمد خان سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه ملقب باجودان حضور امیرزاده حسنعلی میرزا پسر نواب ... الدوله ملقب به ... السلطنه میرزا محمد تقی خان پیشخدمت حضور

ملقب بمعتضد الملک محمد علیخان میرپنجه و پیشخدمت مخصوص پسر جناب حاجی خازن الملک مخاطب بخطاب جنابی و ملقب بمعتمد حضور علی آقا خان پیشخدمت منصب حمایل و نشان سرتیپی اول امیرزاده شاهزاده حسین پیشخدمت حضور منصب سرتیپی سوم (آقا رضا خان ناظم خلوت مرحوم) آقا سلیمان خان پیشخدمت ولد آنمرحوم ملقب بناظم خلوت شده

ایضاً

جناب بشیر الملک امیر تومان در سلک وزرای حضور مبارک

جناب حاجی حسینعلی خان (حاجب الدوله سابق) ملقب بمعین الدوله

دار النظارهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام مجد الدوله خوانسالار اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه تغییری نکرده

آبدارخانهٔ مبارکه

اعتماد الحضره آقا مرتضی خان آبدارباشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

میرزا غلامحسین سررشته دار مرحوم آقا فتحعلی ابدار مرحوم

قهوه خانهٔ مبارکه

در ادارهٔ غلامعلیخان امین همایون سرایدارباشی

صندوقخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه صندوقدار و جبادار خاصه و مدیر دفترخانهٔ مبارکه استیفا و محصل محاسبات اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

میرزا بزرگ خان مستوفی مباشر صندوقخانه و خزانه دار مرحوم شده است

تفنگدار خاصه

در ادارهٔ جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر مخصوص اجزاء و تفنگداران از قرار سنهٔ ماضیه

کشیکخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب عبد الله خان امیر تومان و کشیکچی باشی

جناب جلالتمآب حاجی میرزا محمد تقی وکیل لشکر عمدة الامراء العظام حبیب الله خان قوللر آقاسی باشی و سرتیپ اول صاحب منصبان و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و اجزاء کشیکخانهٔ مبارکه از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ایشیکخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب ظهیر الدوله وزیر تشریفات و ایشیک آقاسی باشی

امیر الامراء العظام محمد ناصر خان خانان نایب اول ایشیک آقاسی باشی سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه اند

فراشخانهٔ مبارکه

جناب حاجب الدوله جعفر قلیخان امیر الامراء العظام جلال الملک خان نایب

میرزا آقا و میرزا ... خان امنا و پیشکار

ارباب قلم فراشخانه

میرزا رضا برات نویس میرزا حسن مشرف میرزا علی اکبر سررشته دار میرزا حسین آقا مشرف انبار

نواب

درجهٔ اول ولیعهد میرزای سرتیپ ولیخان سرتیپ موسیخان نوهٔ حاجی مستشار الدوله علی اکبرخان هرسینی محمد ابراهیم خان کاشانی حاجی محمد تقی بیک ابری آقا محمد جعفر تبریزی محمد تقی بیک میرزا محمد تقی میرزا عباسقلی آقا رضاقلی حسنخان میرزا عبد الحمید میرزا عباس

درجهٔ دوم میرزا محمد آقا رجب علیخان نوهٔ شیخ الملوک میرزا آقا رضا پسر میرزا حبیب الله احمد آقا محمد مهدی بیک قزوینی میرزا سید محمد خان پسر جناب آقا میرزا سید احمد منشی باشی صدارت عظمی یحیی خان ولد حاجی رحیمخان احمد بیک نهاوندی نایب دفترخانهٔ مبارکه

درجهٔ سوم از قرار سنهٔ ماضیه بیست و هشت نفر

سایرین

نایب اول چهار نفر یوزباشیان چهل و شش نفر پنجاه باشیان سی نفر ده باشیان پنجاه نفر فراشان سیصد و پنجاه نفر

قاپوچیان بریاست آقا محمد آقای ناظم دربار محمد حسینخان قاپوچی باشی قاپوچی چهارده نفر

فراشان سوار بریاست ولیعهد میرزا سرتیپ و نایب اول) با یوزباشی چهل و یکنفر

چراغخانه بریاست محمد حسین بیک چراغچی باشی چراغچیان پانزده نفر

خیاطخانه بریاست حاجی محمد خیاط باشی اجزاء خیاطخانه بیست نفر

فراشان حضور با صاحب منصب شانزده نفر

سرایدارخانهٔ مبارکه

امین همایون غلامعلی خان سرایدارباشی اجزاء سرایدارخانه از قرار سنهٔ ماضیه هستند

نسقچیخانه

محمد حسین خان نسقچی باشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

بریاست جناب جلالت نصاب ادیب الملک پیشخدمت

خاصه حضور همایون اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

اطبّاء خاصّه

فرنگی و غیره جناب جلالتمآب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص حضور همایون دکتر فوریه مرخص از خدمت سایر از قرار سنه ماضیه

ایرانی جناب جلالت نصاب فیلسوف الدوله با امتیاز و رتبهٔ امیر تومانی نایل لقمان الملک حکیمباشی کل نظام بخطاب خانی مخاطب و میرزا علی اکبر خان ناظم الاطبّاء در سلک اطبّای حضور منسلک و باقی از قرار سنه ماضیه هستند

خواجه سرایان حرم جلالت

اعتماد الحرم حاجی آغا سرور خان خواجه باشی سرتیپ اوّل سایر از قرار سنه ماضیه هستند

اطاق موزهٔ مبارکه

با استیفای جناب میرزا سید علی اعتماد حضور مستوفی اوّل سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه

ادارهٔ خزانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب امین الملک جناب میرزا فضل الله خان مستوفی اوّل استیفای مملکت خراسان و سیستان ضمیمهٔ خدمت معزّی الیه شد سایر اجزاء بحالت سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

جناب جلالت نصاب نصرة السلطنه امیر تومان وزیر عیار و مسکوکات دولت علیه میرزا عبد العلیخان مستوفی دوم پیشکار امور ضرابخانه مبارکه سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

فوج سوادکوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ میرزا سید یوسف لشکرنویس مرحوم شده میرزا سید نادر بجای او لشکرنویس است

ادارهٔ چراغهای خیابانهای دولتی

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ اجزاء از قرار سنه ماضیه

ادارهٔ گمرکخانهای ممالک محروسه

بریاست وزارت جناب جلالتمآب امین الملک

اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

ادارهٔ غلات دار الخلافه

بریاست جناب جلالتمآب امین الملک اجزاء از قرار سنه ماضیه

ادارهٔ تولیت و حکومت زاویهٔ مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام

جناب جلالتمآب امین الملک خازن مهر مقدس امیرزاده حسینقلی خان ناظم التولیه نایب الحکومه سایر از قرار سنه ماضیه

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار اجزاء از قرار سنه ماضیه

وزارت خالصجات دیوانی

جناب جلالتمآب اقبال الدوله وزیر کل خالصجات خاصه دیوانی جناب بصیر الملک میرزا محمد طاهر مستوفی مباشر امور خالصجات

ادارهٔ غلامان مهدیه و منصوره

ابو الجمع جناب جلالتمآب علاء الدوله امیر تومان جناب جلالتمآب حاجی وکیل الشکر سایر صاحب منصبان و اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

ادارهٔ شترخانه و قاطرخانه و شتر ارگاب دی

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسم خان صاحب جمع امیر تومان اجزاء و عملجات از قرار سنه ماضیه

تختخانهٔ مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسم خان صاحب جمع امیر تومان میرزا اسمعیل پسر مرحوم حاجی میرزا محمد علی مشرف باقی اجزاء از قرار سنه ماضیه

اصطبل خاصهٔ همایونی

نواب محمد حسین میرزا امیر آخور اجزاء از قرار سنه ماضیه است

زینخانهٔ مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلام محسن خان پیشخدمت خاصه خازن رکیب خانه

کالسکه خانهٔ مبارکه

بریاست لطفعلی خان شجاع الملک پیشخدمت خاصه اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

شاطرخانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب بشیر الملک میر تومان جزو وزراء حضور همایون عباسقلی خان شاطرباشی سرتیپ سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

اداره سوار

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسم خان صاحب جمع امیر تومان سوارهٔ خواجه وند سپرده بامیر الامراء العظام میرزا عبد الله خان انتظام الدوله امیر تومان والی مازندران و استرآباد شد باقی از قرار سنه ماضیه است

ادارهٔ انبار غلهٔ دار الخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی اجزاء از قرار سنه ماضیه

ادارهٔ ایلات دار الخلافه

با ایلخانی گری جناب امیر الامراء العظام محمد قاسم خان صاحب جمع امیر تومان اسامی ایلات از قرار سنه ماضیه است

ادارهٔ معمارخانه و فخارخانه

جناب میرزا حسینخان قوام دفتر مستوفی حاجی صنیع الملک معزول شد سایر از قرار سنه ماضیه

میرشکار و اتباع

علیخان میرشکار و سرتیپ اجزاء از قرار سنه ماضیه

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه و غیره

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه جناب صدر الملک میرزا سید مصطفی مستوفی وظایف از بابت ظهور اصول جدید بر اداره افزوده اند و تقریباً از قرار سنه ماضیه است

وزارت پست ممالک محروسه

جناب مبشر الدوله میرزا احمد خان پیشخدمت خاصه رئیس کل ادارهٔ پست ممالک محروسه اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم

مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون

جناب جلالت نصاب نیر الملک میر تومان رئیس مدرسهٔ مبارکه عمدة الامراء العظام محمد حسین خان سرتیپ اوّل ناظم مدرسهٔ مبارکه سایر اجزاء تقریباً از قرار سنه ماضیه هستند

ادارهٔ حفظ الصحّه

بریاست جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص حضور همایون سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

مریضخانهٔ دولتی

بریاست میرزا ابو الحسن خان رئیس مریضخانه و سرتیپ سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه هستند

مدرسهٔ مبارکهٔ دولتی تبریز

بریاست احمد خان سرتیپ اوّل اجزاء از قرار سنه ماضیه

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب فخامت نصاب مخبر الملک رئیس کل ادارهٔ تلگراف ممالک محروسه سایر اجزاء عموماً از قرار سنه ماضیه هستند

میرزا علی اصغر خان میرپنجه رئیس تلگراف تبریز ملقب به بشیر السلطنه است میرزا حسینعلیخان میرپنجه و میرزا مهدی خان یاور تلگراف مرحوم شده اند

وزارت فواید عامّه

جناب جلالتمآب حاجی حسینقلی خان صدر السلطنه وزیر فواید عامّه

وزارت

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصّهٔ دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و دار الترجمهٔ دولتی

میرزا علی محمّد خان مستوفی و سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و مدیر روزنامجات ایران

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمّد حسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی دیوان و رئیس دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

از مترجمین بارون نرمان غایب و غفارخان مترجم ترکی و میرزا جعفر قراجه داغی مترجم ترکی متوفی و رضاقلیخان مترجم ترکی و انگلیسی و غیره برقرار و بقیه از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت انطباعات

آقا میرزا سید حسن مستوفی وزارت انطباعات و روزنامجات دولتی میرزا اسد الله نقاش بجای میرزا موسی خان سرهنگ نقاش باقی از قرار سنهٔ ماضیه

دار التألیف کتاب نامهٔ دانشوران ناصری

کما کان بریاست و مباشرت جناب حاجی میرزا ابو الفضل و جناب آقا شیخ مهدی شمس العلماء عبد الرب آبادی است

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت دولت علیه

جناب جلالتمآب اجل حاجی مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسهٔ ایران

وزارت عدلیهٔ اعظم

مجالس وزارت عدلیه کما کان بریاست جناب فخامت نصاب میرزا شفیع صدر دیوانخانه مستوفی و سایر رؤسا سابقه برقرار است و تغییری نیافته

وزارت تجارت

ریاست و ادارهٔ تجارت دار الخلافه از جانب وزارت تجارت با میرزا عبد الخالق خان و باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب اجل عضد الملک وزیر حضور همایون

جناب جلالت نصاب خازن السلطنه میرزا سلیمانخان خازن مهر مهر آثار همایون

اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت علیهٔ ایران

جناب جلالت مآب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت خارجه جناب فخامت نصاب مشیر الملک نایب اوّل وزارت خارجه

تغییرات عمدهٔ ادارهٔ وزارت جلیلهٔ خارجه در این قرار است

جناب میرزا احمد خان مستشار وزارت خارجه سرتیپ اوّل ملقب به منتظم السلطنه و مخاطب بخطاب جنابی میرزا عبد الحسینخان نایب دویم وزارت خارجه سرتیپ دویم

ادارهٔ متعلقهٔ بسفارت عثمانی

با جناب حاجی ثقة الملک نایب اوّل وزارت خارجه

حاجی میرزا حسنخان نایب اوّل وزارت خارجه مدیر ادارهٔ متعلقهٔ بسفارتخانهای دول و همچنین بخطاب جنابی نایل میرزا مهدیخان مهندس ملقب به ممتحن الدوله میرزا موسی خان کارپرداز سابق و آن مأمور کمیسیون سرحدی

ناظم الملک مأمور بمعاونت کمیسیون سرحد خراسان میرزا اسمعیل خان سرهنگ

مصباح الدوله رئیس امناء تذکرهٔ آذربایجان مرحوم لقب مصباح الدوله بفرزند ارشدش جعفرقلیخان و عمل تذکرهٔ آذربایجان به پسر دیگرش میرزا حبیب الله خان سرتیپ واگذار شد

میرزا محمّد قلیخان سرتیپ اوّل و نایب وزارت خارجه کارگذار بجنورد ملقب به منتخب الملک

کارگذاری قوچان بمصطفی خان سرتیپ واگذار

میرزا ابو الحسنخان کارگذار مازندران

سفراء و مأمورین

بمبئی) حاجی میرزا حسین خان جنرال قونسل بمبئی و هندوستان ملقب بمصباح السلطنه

بلژیک) جناب سعد الدوله میرزا جواد خان وزیر مختار و ایلچی مخصوص در دولت بلژیک

ازمیر) میرزا حسین خان کارپرداز

عراق عرب) میرزا علینقی خان جنرال قونسول مقیم بغداد ملقب بمستشار الوزاره

فرانسه) جناب فخامت نصاب نظر آقا امیر تومان وزیر مختار و ایلچی مخصوص ملقب به یمین السلطنه

سفراء دول متحابه در دربار دولت علیه بترتیب حروف تهجی

سفارت دولت اتازونی) جناب مسیو الکزاندرمکدونالد وزیر مقیم

سفارت دولت المان) جناب کنت دوالونس وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو کنت دول نایب مسیو دکرهردن شارژدافر موقتی و مترجم اوّل دکتر هول مترجم دویم

در سفارت دولت انگلیس بعد از مسیو کنیدی هنوز نایب اوّل سفارت معین نشده

(تبریز) مستر وُد جنرال قونسول (خراسان) کلنل ... جنرال قونسول (کرمانشاهان) حاجی میرزا عبد الرحیم خان وکیل الدوله بجای مرحوم حاجی آقا حسن خان وکیل الدوله

در سفارت دولت روس) مسیو الکسند اشتریر مترجم دویم مسیو کداورکی اتو شکف آتشه مسیو لود ویك سیدنو آتشه میرزا مهدیخان منشی اوّل دارای ... سرتیپی میرزا ابو القاسمخان منشی دویم دارای امتیاز سرهنگی

در سفارت دولت عثمانی) جناب جلالتمآب علی غالب بیك سفیر کبیر بهاء الدین بیك نایب اوّل شکری بیك نایب دویم امین بیك آتشه میلیتر باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است (کردستان) حاجی ... بیك باش شهبندر (کرمانشاهان) ... شهبندر

در سفارت فرانسه مسیو دار بوشار و شارژدافر باقی از قرار سنهٔ ماضیه

اعتذار

[illegible]

ممالک خارجه

اروپ

دولت استریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا ژزف در ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژزف ماری هیجدهم ماه دسامبر ۱۸۶۳ مسیحی متولد شده است پای تخت وینه صدراعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت از قرار دو سال اول تقریبا هشتاد و دو کرور

دولت اسپانیا

پادشاه آلفنس سیزدهم هفدهم ماه مه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریبا سی و سه کرور و چهارصد چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش نفر پای تخت مادرید

دولت مشترکه المان

جمعیت کلیه از قرار ۱۸۸۵ نود و سه کرور و سیصد پنجاه و نه هزار و هفتصد و پنج نفر مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند

اولا باد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوی سنش شصت و هفت سال ۱۸۲۶ مسیحی ولیعهد فردریک گیلیوم لوی لئوپلد اگوست سنش سی و پنج سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه (اتون) تولدش هفدهم آوریل ۱۸۴۸ چون مریض از نظام سلطنت بد پرنس رژان است ولیعهد پرنس لوی پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در شانزدهم ژوئن ۱۸۸۸ میلادی و پنجم شوال ۱۳۰۵ هجری بر مرتبه امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه ۱۸۸۲ متولد شده سنش یازده سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت و پنج سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه گیلیوم شارل در سنه ۱۸۹۱ جلوس نموده سنش چهل و پنج سال پای تخت اشتوتگارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در سنه ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دوگال سنش پنجاه و دو سال وزیر اعظم مسیو گلادستون پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند و جزایر حول و حوش از قرار تحدید سنه ۱۸۹۰ بعلاوه سربازان و ملاحان که در مسافرت هستند هفتاد و هفت کرور و هشتاد و سه هزار و هفتصد پنجاه و پنج نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان و غیره پانصد نود کرور و یکصد نود و سه هزار و هفتصد بیست و دو نفر مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک

فرمانفرمای هندوستان مارکی دلانسداون

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و هشت سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست چهار سال وزیر اعظم مسیو [illegible] مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ شصت و یک کرور و چهارصد چهل و هفت هزار و سیصد و شش نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و هشت سال پای تخت بروکسل جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ دوازده کرور و نود و سه هزار و هفتصد نود و هشت نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در سنه ۱۸۶۳ میلادی متولد شده ولیعهد

لوی فلیپ تولدش در سنه ۱۸۸۷ پای تخت لیزبن جمعیت تقریبا در اروپ نه کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یک هزار نفر

دولت پی با که هلاند نیز میگویند

پادشاه ویلهلمین دختر گیلیوم سیم در سنه ۱۸۸۰ میلادی متولد شده نایب السلطنه ایشان (اما) والده ایشانست جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ نه کرور و چهل و هشت هزار و پانصد نود و شش نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد و پنج سال ولیعهد کریستیان فردریک گیلیوم شارل سنش چهل و هشت سال پای تخت کپنهاک مذهب دولتی پروتستان جمعیت از قرار سنه ۱۸۹۰ چهار کرور و دویست و نود و هشت هزار و سیصد شصت و هفت نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چهل و هشت سال ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندرویچ سنش بیست و پنج سال مسیو دوگیرس وزیر خارجه جمعیت کلیه ممالک روس دویست و بیست و پنج کرور و چهارصد سی و چهار هزار و پانصد نود و دو نفر مذهب ارتودکس گرک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سن پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و چهار سال پای تخت بوکارست جمعیت تقریبا ده کرور و سیصد هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه الکساندر اول سنش هیجده سال پای تخت بلگراد جمعیت موافق سنه ۱۸۹۰ چهار کرور و نود و شش هزار و چهل و سه نفر مذهب کاتولیک و گرک

دولت سوئد و نروژ

پادشاه اسکار دویم تولدش در سنه ۱۸۲۹ مسیحی ولیعهد اسکار گوستاو ادلف تولدش در سنه ۱۸۵۸ پای تخت استکهلم جمعیت سوئد و نروژ روی هم رفته سیزده کرور و هشتاد و یک هزار و سیصد و نه نفر

دولت سوئیس

رئیس جمهوری مسیو [illegible] وزیر اول [illegible] پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت پنج کرور و چهارصد سی و چهار هزار و پنجاه و هفت نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنش پنجاه سال ولیعهد رشاد افندی صدراعظم جواد پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی اسلام سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت شصت و هشت کرور و سیصد و بیست و دو هزار و هشت نفر که تقریبا نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو پای تخت پاریس مذهب عموما کاتولیک جمعیت هفتاد و شش کرور و دویست و هیجده هزار و هفتصد و سه نفر

ایالت منتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش پنجاه و دو سال ولیعهد پرنس دانیلو سنش بیست و دو سال پای تخت ستینیه جمعیت دویست و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و هشت سال ولیعهد قسطنطین در سنه ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده مسیو تریکوپی رئیس شورای وزرا داخله و جنگ پای تخت آتن جمعیت چهار کرور و چهارصد و هشتاد و هفت هزار و دویست و هشت نفر مذهب عیسوی گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانکسو سنش بیست و دو سال و [illegible] رئیس وزراء شاهزاده [illegible] پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب هستند مسلمان و غیره هم دارد جمعیت کلیه هشتصد و پنج کرور و دویست و سی و پنج هزار نفر که هفتصد و شصت و سه کرور و پنجاه و چهار هزار و هفتصد و هفتاد و هفت نفر اهالی خود

چین و ما بقی متعلق بر مانچوری و تبت و مغول و سایر
ممالک تابعه هستند جمعیت رعیت هشتصد و نه
کرور و چهارصد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی که زیر حمایت
هستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور موتسوهیتو سنش چهل و یک سال
ولیعهد (یوشی هیتو) سنش چهارده سال رئیس شوری
پرنس سانجو پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت هفتاد و
نه کرور و یکصد و هفده هزار و دویست و سی و چهار نفر

دولت سیام

پادشاه سامدچ فرا پارامندر ماها چولالنکرن در
سنه ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانکک وزیر
داخله و امور خارجه (کرم لوانک داوانگ سی وارو
پراکا) مذهب بودا مذهب جمعیت تخمینا از دوازده
الی بیست و چهار کرور نفر

افریقیه

ایالت تونس

در تحت نظارت و حمایت فرانسه والی سید علی بیک
ولیعهد سید محمد نائب بیک پای تخت تونس جمعیت سه کرور

دولت حبشستان

از قرار سنوات ماضیه امپراطور که نگوس میباشد اسمش منلیک جمعیت
دوازده کرور مذهب ولی کاتولیک مسلمان غیره هم دارد

دولت زنکبار

از قرار سنوات سابقه در تحت حمایت دولت انگلیس است
سلطان سید علی پای تخت بندر زنکبار جمعیت جزیره زنکبار
یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست مذهب مسلمان

جزیرهٔ ماداگاسکار

در زیر حمایت و نظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه (رانااوالو
مانژاکا) سیم در سنه متولد شده جمعیت ده کرور پای تخت تاناناریو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسنی العلوی پای تخت فاس
جمعیت تقریبا شانزده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو عباس حلمی پاشا سنش نوزده سال وزیر داخله و مالیه
و رئیس شوری پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی
جمعیت تمام مصر سه کرور و سیصد و هفده هزار و دویست و شصت و پنج نفر

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری مسیو گلیولاند پای تخت واشنگتن مذهب
اغلب پروتستان و غیره جمعیت در سنه ۱۸۹۰ یکصد و بیست
چهار کرور و چهارصد و هشتاد هزار و پانصد و چهل نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش ژنرال پرفیریو دیاز پای تخت مکسیکو
مذهب کاتولیک جمعیت موافق سنه ۱۸۹۰ بیست و سه کرور و
یکصد و یک هزار و سیصد و چهل و هفت نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمهوری سان سالوادور

رئیس جمهوری ژنرال ازتا پای تخت سان سالوادور
جمعیت یک کرور و صد و شصت و سه هزار و ششصد و سیزده نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری رودریگز پای تخت سان ژوزه جمعیت در سنه ۱۸۸۹
دویست و نه هزار و ششصد و چهل و چهار نفر و علاوه هندیها

غیر متمدن دویست و چهارده هزار نفر

جمهوری گواتمالا از قرار سنه ماضیه

رئیس جمهوری (ژنرال باریلاس) پای تخت گواتمالا جمعیت
دو کرور و چهارصد و شصت هزار و هفده نفر

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری (ساکازا) جمعیت دویست و هشتاد و دو
هزار و هشتصد و چهل و پنج نفر و علاوه سی هزار نفر هم
ملک غیر متمدن دارد پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری جنرال لیتا پای تخت کوماباگا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

نایب رئیس جمهوری پلگرینی پای تخت بوینوس آیرس جمعیت
شش کرور و دویست و سه هزار و هفتصد و بیست نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری فلورس جمعیت دو کرور و چهار هزار و
ششصد و پنجاه و یک نفر پای تخت کویتو

جمهوری اوراگه

رئیس جمهوری (هرارا اوبس) پای تخت منته ویدئو جمعیت
ششصد و چهل و شش هزار و دویست و نود و هفت نفر

برزیل

رئیس جمهوری پای تخت ریو ژانیرو جمعیت موافق
سنه ۱۸۸۸ بیست و هشت کرور و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر
علاوه ششصد هزار نفر هم هندی وحشی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری آریس پای تخت چوکیساکا جمعیت اهلی دو کرور
و صد و هشتاد و نه هزار و هشتصد نفر هندیهای وحشی
دویست و چهل و پنج هزار نفر

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری گنزالس پای تخت آسمسیون جمعیت از قرار
سنه ۱۸۸۱ سیصد و بیست و نه هزار و ششصد و هشتاد و هشت
نفر بعلاوه شصت هزار نفر هندی نیم متمدن و هفتاد هزار
نفر هندی وحشی و پانزده هزار نفر از اهالی خارجه
در آنجا اقامت دارند

جمهوری پرو

رئیس جمهوری کلنل برمودس پای تخت لیما جمعیت پنج
کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

رئیس جمهوری مُنت

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری رافائل نونز پای تخت بگتا جمعیت کل دول
متحده کولمبی شش کرور و چهارصد و سی هزار و پانصد و سی و دو نفر

جمهوری ونزولا

رئیس جمهوری (رای موندو انداده پالاسیو) پای تخت
کاراکاس جمعیت چهار کرور و دویست و سی و هشت هزار و هفتصد و دو نفر

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه ملکه لیلیوکالانی در سنه ۱۸۳۸ مسیحی متولد شده
پای تخت هونولولو

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری (اولیزس هرو) پای تخت سن دومنک
جمعیت چهارصد و هفده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری (هیپولیت) پای تخت پرت پرنس
جمعیت هفتصد و شصت هزار نفر

هو الله

تعالی شأنه

جلد سیم کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل

اعتماد السلطنه العلیه محمد حسنخان

وزیر انطباعات و دار الترجمه

و غیرها دام اقباله العالی

فی سنه ۱۳۱۰ من الهجرة المبارکة

قیمت دوازده هزار

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی
سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

[illegible]